بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت

یعنی

مدارج النبوة

جلد اول

تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بهزار خوبی و حسن طبع شد

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی مطول
ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب
معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیل پیج کے تین صفحہ جو سادہ ہیں ان میں بعض
کتب اخلاق و موعظت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تا کہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن
اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات دینیہ

تذکرۃ المعاد۔
فتوح الحرمین۔ منظوم مع نقشجات کاغذ
سفید گندہ۔
ایضاً۔ کاغذ ریشمی و صفائی۔
ہفت تماشاے قتیل۔
تحقیق الانساب۔
رسالۂ قاضی قطب۔
تذکرۃ الجمعہ۔
فضایل السعادت۔ مطبوعہ ۱۸۸۵ء
گلدستۂ عقاید
تطہیر الاسلام۔
تبیان فی احکام الدخان۔
روضۃ الشہدا۔

کربلاے معلی۔ معروف بکربلا نامہ
کاغذ سفید و چکنا۔
ایضاً۔ کاغذ ریشمی و صفائی
اسرار الاولیا
[illegible] مسمی بہ غایت [illegible] سفید۔
ایضاً۔ کاغذ [illegible]
میزان [illegible]
[illegible] العرش۔ مع شش قفل۔
[illegible] السعادت۔ از شاہ عبد الحق دہلوی
مجموعہ اوراد۔ و وظائف شاہ [illegible]
جواہر القرآن
رسالہ تنبیہ الانسان۔ در [illegible]
جانوران مطبوعہ ۱۸۸۵ء
نقوش معظم۔ دافع ہر درد و غم و
حفاظت اطفال۔

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
دریں زمان سعادت نشان کتاب مستطاب مشتمل حال عظمت اتصال حضرت
اعنی
تصنیف فضل الفضلا اعلم العلما فرید
در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بہزار خوبی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد و ثنا
الٰهی ست تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبهٔ کبریای خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت
رسالت پناهی ست صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را بدان نسبت [illegible] نموده و چندین اسمای
الٰهی جل شانه ست که وی [illegible] خود را [illegible]
اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم متسمی باسمای صفات الٰهی [illegible]
بخصوص نامزد و مامور گشته است مثال نور حق علیم حکیم مؤمن مهیمن [illegible] رحیم و جز آن و این
اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از ان قبیل است اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اولیست در ایجاد کما قال اول ما خلق
الله نوری و اولیست در نبوت کنت نبیا وآدم منجدل فی طینته و اولیت در عالم ذر و در قصهٔ میثاق الست
بربکم قالوا بلی و اول من آمن باشد و نیز الکه اخبار است و انا اول المومنین و اول من تنشق عنه الارض و اول من یؤذن
له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت و اولیت آخرست در بعثت
و رسالت و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان ست چنانکه فرمود نحن الآخرون
السابقون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در بعثت موجب اولیت و سابقیت ست در فضیلت که

ماحی و ناسخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر ست انوار او که تمامهٔ آفاق را
در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن
است اسرار وی که هیچکس مدرک حقیقت حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظارهٔ کمال و جمال وی
حیران و خیره مانده و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه و آله وسلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الٰهی
و احکام صفات حق و اسمار افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق فوق
کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها و من التحیات انمها و اکملها اما بعد میگوید بندهٔ مسکین
عبدالحق بن سیف الدین دهلوی قادری وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل آخراه خیرا من اولاه باعث
جمع و تالیف این کتاب که مسمّٰی است بمدارج النبوة و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق
ایمان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس
فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق خصه الله تعالی عز و جل بفیضه المطلق مؤید و مؤکد آن میشد
لکن چون امر میسّر نمیشد یعنی توفیق نمی یافت جلوهٔ جمال شاهد مقصود در توقف بود و چون از قضا و [illegible]
[illegible] مزاج وقت بعضی درویشان معزز در این روزگار راه یافته و از تیرگی آئینهٔ استعداد و تنگی حوصله
[illegible] مقام اقدس محمدی ساکه هیچکس را بدرک و دریافت آن راه نیست نشناخته و تقصیر
را ادا [illegible] توهیم و صراط مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت در دین
مسلمانی آن نمود که از [illegible] انبیا و امام اولیا و مفخر رسل و استاد کل معلمان علوم
اولین و آخرین و منبع فیض انبیا [illegible] ال و مظهر هر حسن و جمال هم شاهد و هم مشهود
و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بیخبران را از حقیقت حال آگاه گرداند و غافلان را از خواب
غفلت بیدار سازد و طالبان را بر راه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق در آرد پس کتابی آمد شامل
احوال مبدا و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون ناشی از نشاء ذوق صحیح بود
تا اندک مدت از مجرای عادت بیرون شد و بوجود آمد و کاتب حروف تحقیق خبر ندارد که کی آغاز یافت و کی بانجام
رسید والله ولی الرشاد و الیه المبدا و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمده قسم اول در فضائل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق عظیمه و صفات کریمه و فضل

و شرف وی صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی واحادیث صحیحه ثابت گشته و ذکر شرف وی در کتب
سالفه و ذکر کرامت امت مرحومه وی درآن کتب و ذکر فضائل مشترک میان وی وانبیاء و دیگر کمالات
مختصه بوی از معراج وجزآن و ذکر معجزات قاهره وآیات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر اسامی
شریفه وی و فضائل وکرامات و درجات که در نشأه آخرت مخصوص ذات بابرکات وی خواهد بود از عموم شفاعت
و خصوص وسیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که واجب ست بر خلق رعایت آن از ایمان
و طاعت واتباع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عادات کریمه که محبوبات الهی اند سبحانه وتعالی
واین قسم بر یازده باب مطابق ارقام عدد وی که بر روس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافت
قسم دوم در ذکر نسب شریف وحمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و کفالت
عبدالمطلب وموت وی وامداد واعانت ابوطالب مر او را وسفر کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همراه
ابوطالب بجانب شام وشناختن بحیرای راهب مر او را وایمان آوردن به نبوت وی وتزوج خدیجه رضی الله عنها و ذکر
بنای کعبه و بدء وحی وظهور دعوت و وفات ابوطالب واذیت کفار وهجرت صحابه بجانب حبشه ورفتن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجانب طائف وبیعت جن و ذکر بیعت انصار وانبعاث باعث هجرت ورسیدن بمدینه
طیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم در ذکر وقائع سنوات که از ابتدای
هجرت تا مبادی مرض و وفات وقوع یافت و چون وقائع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم
در سلک ترتیب بر ده باب خواهد بود اگرچه بعنوان الباب مذکور نگشته قسم چهارم در ذکر حدوث مرض
واشتداد آن و وقائعی که در ایام مرض در روز وفات وقوع یافت و ذکر غسل وتکفین ونماز ودفن واثبات
حیات انبیاء واین قسم مرتب بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره وازواج مطهره وسراری مکرمه
وی صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر اعمام وعمات وجدات واخوات رضاعی و ذکر خدام وموالی وحراس
وکتاب وامراء ورسل وعمال وخطباء وشعراء ومؤذنین وآلات حروب ودواب وامثال آن و ترتیب این
قسم بر یازده باب اتفاق افتاد تکمله در بیان بعضی از صفات کامله وی
صلی الله علیه وآله وسلم بر طریقه اهل معرفت و طریقه توجه واستمداد بجناب اقدس وی صلی الله
علیه وآله وسلم قسم اول در فضائل وکمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و درین قسم یازده باب است
باب اول در بیان حسن خلقت وجمال صورت وی صلی الله علیه

که دیدار قمر است و در حدیث ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم و بزرگ و معظم و مهیب در نظرها درخشان گویا میدرخشید روی مبارک وی
همچو درخشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتی
بآن کرده شد گفته اند که ماه بری کند دیده را بنور خود و انس می گیرد و لذت می یابد دل بمشاهدهٔ وی ممکن
است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم با آفتاب در سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور وی در ذرات عالم و در عدم درک
کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول از دریافت و در نزدیک در مطالعهٔ فضل و کمال وی کما قال
شعر النبی الامی فهم معناه فلیس یری للقرب والبعد فیه غیر منفحم کالشمس تظهر للعینین من بعد صغیرة
وتکل الطرف من امم [illegible] جمال خود است ولیکن در مشاهده حسی جمالی تشبیه بقمر اقرب و اولی است
در مواهب لدنیه از نهایه نقل کرده است که چون مسرور می شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نموده میشد
روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص دیوارها در روی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب و بود بر وی حلهٔ سرخ پس نظر میکردم من
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی
که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود
آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه
وآله وسلم والا وی احسن است در واقع نزد همه و تشبیه بحله جامه را گویند دو ازار و چادر از یک جنس [illegible]
که خطها سرخ دارد و نیست تحقیق محدثین و خطا [illegible] هر که حله را جامهٔ از [illegible] حمل کرده و حمرا از سرخ
صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بروش شعرا است بحسب عرف
و عادت والا هیچ یکی از کونات نسبت که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وآله وسلم
باشد فسبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتمه و اکمله سبحان الله سبحان الله [illegible] صلی الله
علیه وآله وسلم کلام در روی از دو وجه است اول در وصف حدقه و چشم و روایات آن روایت آمده است از علی
مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار [illegible]
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد ببزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و درازی آنست نه بسیار بزرگ [illegible]

وکلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط واعتدال است که مدار حسن وجمال ومنافی نقص وکمال آنست ودر
حدیث دیگر آمده است اشکل العینین وشکله بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد واین محمود است
وآن رگهای باریک سرخ است که در چشم می‌باشد وشهله سرخی در سواد چشم ودر این در صفت چشم شریف کمتر
مذکور شده ولیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین وگفته الشهلة حمرة فی سواد وشهله سرخی در سیاهی این نیز
نوعی از حسن است در چشم که دلرباست ولیکن مشهور اشکل العینین است ودر اشعار در صفت چشم جوانان نرگس
شهلا آمده وفی القاموس اشکل چیزی که در وی سرخی وسفیدی مختلط باشد یا چیزی که سفیدیش بسرخی
زند وشکله واسحره نیز گویند واشتقاق آن از سحر است که چشم جادو وجادوگر نیز گویند که دل میربایند وبعضی
اشکل العینین را بالطویل شق العین یعنی درازی وباریکی چشم تفسیر کرده‌اند ودر قاموس نیز اینچنین گفته وقاضی
عیاض مالکی هم این چنین آورده ودر شمائل ترمذی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین علی
کرم الله وجهه عظیم العینین باراده این معنی است والله اعلم وادعج العینین نیز آمده ودعج تنگ سیاه چشم ودر
قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده وبود آنحضرت اکحل العینین بهیئت بسبب سرمه سیاه کرده خانه مردم
دو چشم تو که سیاه هند سرمه نا کرده تو یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه نکشیده بودی وچه تا نفی
در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب
چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البیهقی وبیهقی از عائشه نیز اینچنین روایت کرده وقاضی عیاض در
شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید ونزد بعضی دوازده آمده بود نظر او بسوی زمین درازتر
از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور وحیا وآنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان
بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی وانکه بجانب زمین بود در حالت [illegible] دیده است واکثر نظر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدغ است وآنکه در جانب بینی است
آنرا موق وماق میگویند واین از غایت حیا ووقار بود وچون التفات کردی بکلیت بجنبیدی در است
تمام برگشت بدو وبدون نظر دیگر دانستن بعضی التفات نمود که از عادت متکبران است
ونظر وی در پیش روی وپس پشت یکسان بود ودر احادیث صحیحه آمده است که مقتدیان می‌گفت
سبقت نکنید از من در رکوع وسجود که من می‌بینم شما را از پیش وپس یکسان ودیده است بر من رکوع
وسجود شما وحقیقت این روایت را فرموده که چگونه بود وحقیقت تمامه احوال شریف آنحضرت صلی الله

علیه وسلم این چنین است که کنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم تاویل متشابهات و ادراک آنچه
بقیاس عقل و نظر علم نتوان گفت بدین تفصیل است که این رویت بصری است یا رویت قلبی و بهر
تقدیر مخصوص است بحال صلوة که محل انکشاف تمام موجب ازدیاد نور است یا عام است در سائر احوال
اوقات و اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت
بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد و یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که میان
کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بآن و نمی پوشید آنرا جامها یا صور این
جامه منطبع می شد در حالت قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد افعال ایشان را و این دو سخن غریب است
اگر روایت صحیح ثابت آید اعتقاد باید کرد و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است
و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که جواب اقرب است
که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات داده اند حواس
لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیده اند و جهات ست را در حکم یک جهت گردانیده اند والله اعلم و این جا
اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سائر مغیبات است و دلالت میکند بدان حدیثی که واقع شده است که یکبار مدتی ناقه آنحضرت صلی الله
[illegible] گفت که خبر آسمان میدهد و نمی داند که ناقه وی کجاست چون این سخن
منافقان [illegible] نمیدانم مگر آنچه بیاموزاند مرا پروردگار
من و متصل همین گفت که بتحقیق نمی دانم مگر آنچه پروردگار تعالی مرا آگاه کرد وی در موضع است چنین و چنین
بند شده است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نمی داند مگر آنچه در یافته بود پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال
اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من
می بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان
و آواز شکم شتر و مانند آنرا گویند و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای

بیان سمع

فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی
فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و حدیثی وارد طویل
در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمائل ترمذی و سعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر
فم را در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان ست و حکم نسا
و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محبوبی ست و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان
مراد از فراخی دهن مے کند یفتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغاز می کرد آنحضرت سخن را و ختم میکرد باشداقهای
خود و شدق بکسر شین کنج دهان و شدق بتحریک فراخی شدق خطیب اشدق کام کشاده و تشدق فصاحت
نماینده یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل و پر بر مے آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حاصل این بیان
و فصاحت اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی ست که بطریق تکلف و تصنع
و بناحق باشد و بعضی از ضلیع فم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح
فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا شنب رونق دندان و آب و شیرینی دے
و فی القاموس الشنب محرکة ماء و رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه ابلج الثنایا بلج
بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها
چون تکلم میکرد دیده مے شد که گویا می برآید نور از میان کشادگی دندان پیش وی و رحم الله ابو صیری
حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
که بود لبها و مردهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و
مراد تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان و بیماران
را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها در ساعت
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و مجت
آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه
چاهی بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و کیا سے القلوبات
شیر خوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند
و شیر نخوردند در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

خود را در دهان وی نهاد و بمکید آن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن بسیار است اما
ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة و بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حنجره است
از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است
که خندید آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجد وی یعنی دندانهای پسین که نهایة دندانها اند و آن را اضراس
عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بیرون آیند مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن
شق نقض شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجد اینجا انیاب یا اضراس است مطلقا
نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک
انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها از سرور اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آن را قهقهه گویند و اگر نه
ضحک باشد و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید
کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمی کرد بر تبسم و بود که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد
اما قهقهه فکلا که مکروه است از ضحک اکثار در آن و افراط در آن است که میبرد وقار را و می میراند دل را و در روایتی
از ابو هریره آورده که چون ضحک میکرد آنحضرت روشن میشد دیوارها و می افتاد نور دندانهای او بران
چنانکه از آفتاب فتد و یکبار آنحضرت نیز از جنس ضحک بود بلندی شد آواز ولیکن میسر نیست امثال از
چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ میجوشد و در بعضی روایات آمده آوازی آسیا
دگریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در
نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از خمیازه که آن از کسل و گرانی است و از تاریخ بخاری و مصنف
ابن ابی شیبه آورده اند که ما تثاءب النبی قط و در بعضی روایات آمده که تثاءب نبی قط واقع نشده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده
و در حدیث آمده که تثاءب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بسته چپ یا پوشیده یا لب زیرین بدندان
گرفت و آنکه ها یا آه آه گوید نهایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده میکند در روی کسیکه میکند
آن را اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا و
احلاهم و نبود هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلامتر از وی و اصدق الناس لهجه که در وصف کلام شریف

بیان ضحک آنحضرت

بیان صوت مبارک

واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمخارج
حروف چنانکه باید و شاید و خارج نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه یعنی فصاحت آمده و روایت کرده انس رضی الله
عنه که نفرستاده است خدایتعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله
علیه وآله وسلم خوشروی تر و خوش آواز تر از همه و ازین جا گفته است بیت در دل سر است گرچه حق مزه
است از روی و آواز پیغمبر معجزه است ؛ و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجایی که نرسید آواز
هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه
خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله
وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از ان مراد آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از ان است
نه شنوانیدن صورت آن فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدائع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده بیان است که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر و احصاری آن تواند گشت و ممکن نیست وصف
آن به بیان و بیان آن بلسان و نیافریده پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله
علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود
پس آورد بمن آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز
فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان
افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق
کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق این حرف بتمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و ایسر است و گفته اند من الایسر ایسر و بعضی از صحابه
عظام از هر دو جانب اخراج میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست

سامع می شمرد کلمات آنرا چنانچه آمده است که اعاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر
آنست که این در مقام اهتمام و احتیاط در محل ابهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن این چنین میکرد والله
اعلم و از خصائص کلام معجز نظام محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام
و مراد بجوامع الکلم کلماتیست که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و علما بعضی از آن کلمات را بحسب
وسع و طاقت خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بآن موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم که بملوک و امرا و عظمای وقت اصدار فرموده و به قوم بلیغ آنها تکلم نموده نیز آورده و شرح
و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ فارسی است و مختصر است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب
و مناشیر روی ننمود اما بعضی از آن کلمات شریفه آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بتصور هم اقرب بر آمدن
آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود ؛ یا از دهان
آنکه شنید از دهان دوست ؛ یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع ترین و مفید
ترین احادیث و بعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته
باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق
بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات است
و باین اعتبار اگر براه مبالغه بود تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من
سلم المسلمون من یده ولسانه لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار موتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ
نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب
لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله [illegible] زر غبا تزدد حبا الخلق السیء یفسد
العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن [illegible] الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله لیس الشدید بالصرعة انما الشدید من غلب نفسه القناعة
کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة التودد الی الناس نصف العقل حسن
السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع
[illegible] لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل

ولا مال اعود من العقل یا جمع شئی الی شئی احسن من علم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل و عد
نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة کنوز البر
کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله و یبتلیک و هر یکی ازین کلمات گنجی ست مشتمل عجائب و غرائب
آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخروی و امثال این بسیار وبی اندازه ست اینچه بالفعل
در نظر وقت در آمد اینست و هر یکے را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة
مشتمل است بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید
و اگر گفته باشد باندازه علم و سعت حوصله دانش خود گفته باشند و انموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده
شده است آثار این تشریف و حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عظیم الهامه بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت
آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و حقارت راس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح
شریف چنانکه اشارت بیان واقع شده و این قاعده کلیه ست همه جا باید نگاه داشت اما موی مبارک گفت قتاده
پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت بود موی شریف وی جعل جعل بفتح را و کسر
جیم و سکون آن و فتح نیز آمده چنان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فرو هشته و قطط
بفتح قاف و کسر طاء و فتح آن سخت دو تا و پیچیده و مثل موی سیاهان که انرا چکله گویند و در بعضی احادیث
آمده که موی مبارک آنحضرت جعد بود اما نه جعد و قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دوتائی و پیچش باشد
و نرم و رها نباشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعودة داشته
فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فرو هشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش
و در روایتی تا گوش و در روایتی تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان
روایات آنست که این باعتبار و اختلاف احوال اوقات ست گاهے که تیل می مالیدند و شانه می کردند دراز
می بود و در غیر این حال کوتاه تا بستن موی بعد از سترون که بتدریج زیاده شده می رسد تا ترتیب و در مواهب
لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع میشد از تقصیر موی دراز می گشت و چون تقصیر
میکردند کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی قصر میکرد اما حلق

خود گفته اند که در غیر حج دیگر نبوده و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت
اصفهانی آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه قدوم آورده بود موی او را چهار گیسوی یافته و گذاشتن
موی سنت است و همچنین سنت عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کنند موی را به تیل مالیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر که از ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطانی ست و هر که او دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکروه داشتی و توسط به هر حال محمود است و هر که نتواند تفقد کردن تراشیدن موی او را بهتر است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که در زیر هر موی جنابت است الا آن ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصا
مشائخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد آنست فائده ولیکن سنت
همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق میکردند
سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد از آن فرق میکرد بعضی
گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی
پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که روی داد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل
است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت موهای را بحال خود اگر خود متفرق می شد فرق میکرد و اگر نه
میگذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر
بر آنند که نکرده و مذهب محققین اینست زیرا که نرسیده بود پیری وی بسر حد خضاب و در تمام سر و لحیه چهارده
یا هفده یا هژده موی بود و به بیست نرسیده بود و چون ادهان میکرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی
و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه مروی است که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهای شریف که

نزدوی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان می نمود که گویا مخضوب ست باخضاب کرده بود و اورا انس تا محکم گرود و دیر ایستند و همچنین ست کلام در حدیث ام سلمه کذا قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة و گفته اند که مراد زعفران ست و من از حضرت شیخ امام اجل عبدالوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیراکه مو های شریف ساده بود و سیاه رنگ نمکین و تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت یارب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن رنگ میگرفته می باشد اگر این خضاب در وقت پیری بود قندبرواز نودی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس از خبر داد هرکس بانچه دید و هریک صادق و گفت این تاویل متعین ست زیراکه حدیث ابن عمر در صحیحین ست و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل دیگر و با آنکه بعضی علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و متحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان مکروه میداشتند پیر را غالباً و هرکه مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را کافر شود و در روایت شده از انس آمده که شیب را انبیا عیب داشته و گفته ما شانه الله بالشیب و گفته اند عجب ست از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار ست و نور ست و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب و تغییر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دید که سر و ریش تمام سفید شده مامور ساخت بکرده بپنداشت آنرا از مرد تغییر و دید شیب را از شیخ پس چنین انس زین حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنیده یا خیال کرد که آن حدیث منسوخ ست باین حدیث حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب حیثیت قوت و قدرت و وجاهت در چشم اعدای دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب واوفر بود مکنت بالنکلال ای اقتضای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز بود موسوم نگردانند و ترتیب آنحضرت صحابه را در تغییر و خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیبتنی هود آن بجهت اظهار است بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سورة هود والواقعة والمرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت والقدر نمود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب و قار و نور منافات ندارد چنانکه تعلیل الحسن

صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحٰق علیه السلام شیب برگماشتند و گفت ما هذا
یا رب قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم وبالله التوفیق ثم دا لحیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم
در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیاری موی خرد چهره
و کث در لغت بمعنی کثیف ست ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیه کث و در شفای
قاضی عیاض گفت کث اللحیة تملأ صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در خلائف
النبی گفته که لحیه آنحضرت چهار انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار بود از روی صحت دراز و کم نمیشد و سندی
برین یافته نمیشود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال میباشد خصوصاً که کث اللحیة باشد والله اعلم نیز این سخن
مخالف چیزیست که از شفا مذکور شد و منافی ست با آنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت
از لحیه خود از طول و عرض وی بر دیشارب یعنی سبلت را و میفرمود کسیکه نبرد سبلت را وی از ما نیست
و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها را
و پست کنید و در گرفتن سبلتها و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف ست و اولی آنست که اطراف لب
ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت ست و نزد بعضی سنت ست و نزد حنفیه احفار است که از بیخ بر دارند
اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت خود را بر مسواک و این بظاهر با احفار منافات دارد کذا
قیل و این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احفار خواهد بود و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو
بگذارند و این در غیر غازیست اما در غازی مستحب طول شارب ست تا در چشم دشمنان هیبت نماید آنچنانکه
اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند
که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی حائل راه نمی پوشد و طعام در وی
نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف ست و افضل ترک آنست اما در حلق
طرفین عنفقه لا بأس به است و در حد توفیر لحیه نیز اختلاف ست مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست
که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در یک روایت آمده است که واجب ست قطع زیاده بران و گفته اند
که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست ست و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را
بقبضه و هر چه زیاده می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور ست و
لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع آرد ابن عمر

حدیث می آرد که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احفوا الشوارب واعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها وبگذارید ریشها را بحال خود وتعرض مکنید بدان کذا فسره الشارحون و باز اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر میکرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست وجواب داده اند که قصر از وی مخصوص وحج وعمره بود ومبنی قصر او ست چنانکه نقل اعاجم ست وعادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیه امیر المومنین علی پر میکرد سینه او را وهمچنین از عمر وعثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة وعریضها اما عانه مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد ودر بعضی آمده که نوره میکرد وحدیث هر دو جانب ضعیف ست وحدیث حلق ضعیف تر ست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمام نه در آمده ونه دیده آنرا وظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت وقصد علاج وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قص میکرد شوارب واظفار را روز جمعه ودر بعضی روایات روز پنجشنبه ودر کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت ولیکن آنچه مقصود در آمده که ابتدا میکرد بسبابه یمنی وختم میکرد بابهام آن ودر نظمی که منسوب ست به امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاظفار بالسنة والادب ؛ یمینها خوابس یسارها اوخسب ؛ ومفارقت نمیکرد از آنحضرت مسواک وشانه وچون ادهان میکرد وشانه میکرد لحیه شریف ونظر میکرد در آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او را نور مطلع نور الهی ومظهر اسرار نامتناهی ست بیت وی را آئینه حسن تو جدائی نیست ؛ غرض تجلی حسن ست خود نمائی نیست ؛ صلی الله علیه وآله قدر حسنه وجماله واما جید یعنی گردن شریف وعنق نیز بمعنی گردن ست در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة ودمیه بضم دال وسکون میم تمثالی که تراشیده شود از عاج کذا فی النهایة ودر قاموس گفت از رخام یعنی سنگ سفید واگر چه در تشبیه کردن بگردن صنم تحاشی روی مینماید لیکن چون آراستگی مینماید در صنعت آن مبالغه میکنند در تحسین تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة ودر حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال ودر حاشیه دیگر دمیه آهو بره اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم وقوله فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق ست واز حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان عنق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض کانما صیغ من فضة معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم واما منکبین شریف و

مکتب بفتح میم وکسر کاف مجمع سر شانه و بازو وفی الصراح منکب بن بازو و شانه و در وصف آن واقع شده
بعید ما بین المنکبین و در سیاقی که میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو
صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق به دو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و عریض الصدر نیز آمده این کشادگی سینه
محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر است ولیکن صدر معنوی که در کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست
مقامی عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل
اولیا باندازه اتباع و اقتدا او بوی صلی الله علیه و آله وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید انشاء الله
تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فتدبر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده
و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه و فتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز
آمده سواء البطن والصدر برابر شکم و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره
مفاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده بمستوی
البطن مع الصدر و وصف کرده است ام هانی بطن شریف او گفته که دیدم شکم او را گویا قراطیسها
که بر هم نهاده شده و تا کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم
و سکون سین مهمله و ضم راء و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بمویهائی که از فوق سینه تا ناف
بوده باشد یک خط بود و لهذا تعبیر از آن بخط که بمعنی رشته است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسربه
بضم راء موی باریک میان سینه و ناف و ظاهر الاشتقاق از سرب است بمعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر از این
موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین والبطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان
جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین والساعدین والمنکبین و اعالی الصدر
الساقین و موی دار بود هر دو ذراع و هر دو ساعد و دوشها و بالای سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا انگشت
میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است در مقابل اشعر است که تمام بدن
موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن و طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون میباشد بسیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است
قرطبی زیاده کرده است که موی نیز نداشت ولیکن منع کرده اند بعضی مردم و گفته که این ثابت نشده است

وازبیاض الابطین لازم نمی آید که موی نباشد نقل کرده بعضی احادیث نبت الطیبه نیز آمده و بعضی میگویند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الابطین واقع شده
وعفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی وفی الصراح اعفر رنگ سرخ وسفید که بسرخی بازند و
در روایت از بعضی صحابه گفت ضم کردم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسوی خود پس رسید
من از عرق ابطهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از نقره
گداخته شده است یعنی پاک وصاف وسفید بود صلی الله علیه وآله وسلم بین کتفیه خاتم النبوة وهو
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود یعنی آنکه چیزی بود برآمده اجزای بدن شریف
مشابه جسد در لون وصفا ولون انیست که آنرا خاتم النبوة می گفتند بکسر تا ر فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن باخر یا بفتح
یا بمعنی مهر وانگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر وسبب تسمیه آن باین اسم آنست که
آنحضرت ختم کرده شده است در کتب متقدمه بآن یا بآنست بوی علامتیست که شناخته می شود بآن که وی
صلی الله علیه وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی وصیانت کرده شد از تطرق قدح
وطعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود بران تا راه نیابد بدان خلل وفساد واین خاتم النبوت آیتی بود از آیات
الهی بحجت تر و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحاکم در مستدرک از وهب بن منبه
آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود ولهذا قال الشاعر بست نبوت را توی آن نامه
در پشت ز کار تعظیم دار و مهر بر پشت نه و شیخ جزری در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در وی الله
وحده لاشریک له توجه حیث کنت فانک منصور در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و بعضی روایات
آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم وبهمین شناخته شد فوت آنحضرت
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اشتباه واختلاف دران یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود والان حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است یا آن بجهت آنکه نبوت
باقی می ماند بعد از موت زیراکه نبوت ورسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات نزد کتف چپ آمده و در
بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بضم نون وکسر ضاد معجمه استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و تورپشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیراکه بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب یسری باشد بیان تعیین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیسری آمده والله اعلم راویان ذکر
کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیائیکه می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه کبوتر و در
حدیث دیگر آمده که بود غده احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد می باشد و شفاف میگردد
بوی شحم گرهی سخت و پیه و فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بغده بود و حمرة
بیضه مائل و حمره است پس منافی نبود بانچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و در بعض روایت
هر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر
آمده است مثل زر الحجلة و زر بتقدیم زاء بر راء مکسوره بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح
حاء و جیم واحد حجال خانه عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ میباشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله
طائریست مشهور و زر بیضه او و این موافق حدیث کبیضة الحمام است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی
بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعض شروح الشمائل و بعضی گفته اند که در روایت بتقدیم
راء بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات مویها بود
جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی مویها بود پس راوی همان مویها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در
پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثآلیل
و ثآلیل بمد همزه بر وزن مصابیح جمع ثؤلول بر وزن زنبور آن دانها که در پوست می بر آید مثل نخود بهیئت و صورت
ظاهر و شکل است در رأی العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که نبوده هیچ یکی را از پیغمبران و الله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در شمائل ترمذی
و در وصف آن گفته طویل الزندین و در لغت زند بفتح زای و سکون نون بند دست و فی القاموس الزند موصل
الذراع والکف و هما زندان و ظهور و درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگردد و با وجود آن ممکن است
که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین
سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس
و در صراح گفته ذراع رش و رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی لسبط الکفین بتقدیم الباء
علی السین بمعنی فراخی و گستردگی یعنی تام الکفین موافق روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر
دست کشاده و فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر باء بمعنی

بیان دستهای مبارک

لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فروهشته مقابل
جعد گویا سبط الکفین از آنجاست و سبط الجسم یعنی هر دو خوش قد مستوی القامة نیز آمده و در قاموس رجل
سبط الیدین یعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند و شثن بفتح شین
معجمه و سکون مثلثه الغلیظ خشن یعنی سطبر و درشت و در اخذ خشونت و در معنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست
شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسح کردم دست شریف او را و بود نرم‌تر از ابریشم و سردتر از برف
و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیبا را نرم‌تر از کف دست رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم و دیبا نیز نوعی از حریر است نرم‌تر از همه پس باشد که چون جمع شود لحم نرمی با سطبری جمع می‌شود
چنانکه سایر بدن شریف ناعم و فخیم و سطبر قوی بود و همچنین کفهای دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که وصف
بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
عمل می‌کرد در جهاد و استعمال اسلحه و جز آن و عمل می‌کرد در خدمت خانه و کار و بار آن درشت می‌گشت
کف دست با این عارضه و چون ترک می‌کرد آن را باحال خود می‌آمد به اصل جبلت که نرمی بود و کذا قیل آورده اند
که چون اصمعی که امام ائمه لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی
صلی الله علیه و آله و سلم که لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که تفسیر نکند حدیث را که بعد از
حفظ و احتیاط و این اصمعی بغایت منصف بود بانصاف و رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم یکباری او را از حدیث از ایمان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این خبر و حقیقت آن چیست جواب داد
که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر او می‌پرسیدند می‌گفتم آنچه می‌پرسیدند اما اینجا دم نتوانم زد
که حقیقت آن را جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه بادبه و انصافه و وقافه بیانش گفت که ابو عبیده
تفسیر کرده است شثن را بالغلیظ و قصیر یعنی به سطبری و کوتاهی و گفته که این محمود است در رجال نه در نساء
رد کرده شد این قول با آنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کنند که اعضا را که عبارت از انگشتان
است یعنی دراز بودن و درشت گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف بشین معجمه این نیز بمعنی
یعنی شائل است از سول بمعنی کشیدن سنگ و بار انداختن حمیده داشتن اقدام آمده و در روایتی شائن بنون بدل
لام بنون چنانکه جبرئیل و جبرئین گفته الا ابن الانباری و این صفت منافی قصر است صواب آنست که

شثن غلیظ است یعنی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود فقد برو بدانکه صفات
و آثار و برکات حضرت بدن شریف زیاده بر آنست که توان نوشت. روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت
رخسار جابر بن سمره را گفت یافتم دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است
از طبله عطار آنرا و نزد طبرانی و بیهقی آمده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را یا می‌ساید پوست
من بدن آنحضرت را بعد از آن بوی میکنم دست خود را می یابم خوشتر از بوی مشک و یزید بن الاسود گفت
داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک و گفت سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح
کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من آید که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق
و بول او را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد
نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج
و برودت طبیعت شکسته و عرق آلوده باشد و لمس آن طبیعت را ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
و عدم غلبه حرارت که لمس آن راحتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر
معلوم میگردد فافهم و بالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم در وصف وی نیز واقع شده
شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و در مشارق
هردو را بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح
باریکی کفت پای و خمصان بضم خای معجمه کرا خمص واحد و اضافه با خمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص
آنکه پای او بسیار بلندی باشد از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین هموار هر دو پای یعنی املس که چرک و
باریکی و شکست و آنچه نیز در آنها المار سیلان میکند و نیز میگریزد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله
اینچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پای بر میگذاشت زمین را اراده میرفت بتمام قدم و نمی بود خمص مر او را
رواه البیهقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مر او را اخمص پای بر میگذاشت زمین را بتمام قدم رواه
ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارند و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت
گویند که اخمص نداشت والله اعلم و نیز حدیث ابا المادر و نزد ایشان وصف علی مدد است نعمت مسیح القدمین و در این

بیان قدم مبارک

حدیث منافات ظاهر است و نهایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بعد برین رخص بود و برابر نبود بسفل قدم و بسیار
بلند هم نبود ولیکن چون پی سپر میکرد زمین را تمام قدم میکرد و می نشست بر زمین تمام قدم وفق بود و اخمص کذا نقل عن ابن
الاعرابی ولیکن این تقدیر باعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده خوب نیست قند برد از عبد الله بن بریده که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کم گوشت
پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب مجمع البحرین و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است به او معجمه و در مشارق
نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته معجمه آمده پاشنه بارگ العقب الفراح منهوش در کم گوشت گفت کاتب الحروف
عفی الله عنه پاشنه های پای سید الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که خساره هیچ خوش
شکلی آنچنان نمی باشد بود قدس سره و ما فی الخطا از علیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حجة الله علیه و اما سبابه
گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه
از قدمهای آنحضرت از سایر اصابع رواه احمد والطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از پای وی متظاهر گفته که مشهور شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دراز تر از
وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است و مراد این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد
حسنه گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتبار بر روایت که مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است
دیدم اصابع رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم این چنین ولیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه
گذشت و همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی
را و اشارت کرد بتقدیم بعثت آنحضرت بر قیامت با تقدیر تفاوت بشیر تقدم که میان این دو انگشت است و
بعضی گفته اند که اشارت کرد بجهت بعثت و قیامت مبالغه در الاعجاب بضم اصبعین نبود و جوابش آنست که
بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آنحضرت برابر بودند و جمعی
میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار بعثت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة
و بود هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و بسیار گوشت نبودند باریکیه و لطیف بودند فی الحدیث نظرت
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم بیاض درخت خرما و آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف و
ابیض میباشد ضخم الکرادیس مطلب شد های استخوان کردوس بضم و دو استخوان که پیوسته باشند در مفصل و

بیان قامت مبارک وی

گفته اند که مراد بآن صغیری و قوت اعضا راست و فی الصحاح کردوس استخوان از مفاصل که زود گاه باشد چون دو کتف و زانو ها و جز آن و اما قامت زیبای وی صلی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از باغ قدس و سرو از بوستان انس صلی الله علیه و آله و سلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة من القوم و ربع بفتح راء و سکون باء و مربوع متوسط القامة و در حدیث دیگر بطول من المربوع و اقصر من المشذب دراز تر مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین بالتشدید ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم اول و فتح میم ثانی و تشدید و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بغین مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند دراز نهایت درازی و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعض اجزای وی در بعض و این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم میپوشید ایشانرا و پشت و کوتاه می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی و ربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون متفارق میگردند منسوب بربوشتی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله و سلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و لفظ نور که

بیان لون شریف

از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر سپیدی لون آن صلی الله علیه و آله و سلم وصف کردند او را با بیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف که سپیدی و ملاحت و صفت زائده برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا با بیض که مخالط نیست او را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی مثل سپیدی روی مریض و همچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید روی و سخت سیاه موی و در شعر ابو طالب آمده که در مدح آنحضرت گفته و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی

عهدة للزلال ؛ و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب و آن عبارت از خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک
لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض
مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی ازهر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست
که مراد از آن نیر و مشرق است و در حدیث نسائی از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
واله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمد و از روی سادگی و حیرت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و
کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش خلائق را گفتند صحابه
هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش یا تکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله
قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر یعنی بمعجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس با بیض امهق و معنی
امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف
اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این با ابیض مشرب جمع میشود و عرب اطلاق میکند اسمر را بر آن
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه
اسمر است و لیکن ادمة عبارت ازین است که سیاهی در روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده و لیس بالابیض
الامهق و لا بالادم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر است و برین تقدیر
بقول وی و لا بالادم ادم شدید الادمة مراد باشد و بیان آنچه گفته شد سبق گشت که مراد بسمرة آنست که نه ابیض
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض نیر است که ایتحققی حمرت و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا
امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر است معنی صحیح بیان
بیان و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر بوی آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب
پوشیده بود وی ابیض و این سخن را تضعیف کرده اند که آفتاب و باد را تاثیر نبود در بدن شریف وی و تغیر لون
آن چنانکه انور المتجرد که در حدیث ابی هاله واقع شده اشارت باین دارند یعنی آنچه برهنه و بیرون

می بود اند ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بود چنانکه از سائر مردم ممتاز می باشد یا آنکه انس خادم وی گاه گاه و بیگاه
است لیکن چون وصف کند او را بغیر شفقت وی صلی الله علیه وآله وسلم پس تاویل و مراد همانست که گفته شد
و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة نیز و نقد بر آمد اما مشی و رفتار پس
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم اذا مشی تکفأ تکفیا کانما ینحط من صبب یعنی تکفأ کسی که بود اندکی میل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل
میل میکند و پای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخاء و کسل و نزدیک بدین از حدیث ابی هریرة آمده که چون
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پا می نهاد زمین را بتمام قدم میگرفت و در حدیث دیگر آمده است که مشی تکفیا یعنی
بقوت بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی برمیداشت پای از زمین
بتمام و کشاده میزد گام و آسان و سکینه میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود
می آمد از زمین مسجد بجانب نشیب و صبب بفتحتین نشیب تحدرا تحدر ازبالا بنشیب فرود آمدن و این
تمثیل است برای قوت و برداشتن پای بتمام نه برای بطی تحرک و اضطراب و اقرب و در حدیث ابو هریره آمده گفت
ندیدیم من هیچ یکی را شتابتر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده می شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت
می انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم تا همراهی او نمائیم و وی پاک نمی داشت یعنی بی تکلف میبود و خود
میرفت و اضطراب نمیکرد و اصل در این مشی او النفس و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوام اقسام
مشی است و او را در حال است اعتبار از دگاهی با نعل میرفت و گاهی بی نعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد
خصوصا در غزوات بیت شعر پیاده خوش بود اند زمین نیاز ولی آنکس که من پیاده خوشش است و سوار
خوش بود و چون با صحاب میرفت پیش پیش ایشان میبرد ایشان را و خود عقب میرفت و میفرمود گذارید خالی
دار پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه یعنی بود آنحضرت که میراند
صحابه را پیش خود سوق براندن دابه را از پس و فروکشیدن از پیش و در سفر بعد از همه صحابه
میرفت و ضعفا الفقیر وادی مانده گان را سوار میکرد و گاه در ردیف خود ساختی صلی الله علیه
وآله وسلم فائده انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک میروند از
علاج کسلی ضعف و سبک سیری و قلق و اضطراب روند این هر دو نوع مذموم است صحیح اند و دلیل اند بر
خمول و مرده دلی و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله

بیان مشی و رفتار آنحضرت

فائده انواع مشی

وسلم بسکون دو قاف بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت بر داشتن
پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک و دویدن او سبک رفتن و از
سعی سریع تر است هفتم خوزلی بفتح خاء معجمه و سکون واو و زای آخر الف مقصوره و آن رفتنی است با ناز
هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جمزی بفتح جیم و آن بر جستن است در رفتن و ناقه را جمازه گویند باین معنی
است دهم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است
که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را مدح کرده فرموده عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا اما طیب ریح و عرق و فضلات صلی الله علیه وآله وسلم یکی از طیبات عجیب آنحضرت
طیب بوی است که ذاتی وی بود صلی الله علیه وآله وسلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بآن
نمیرسید انس رضی الله عنه روایت میکند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر
از بوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و از ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن
بودیم نزد عتبه و هر یکی از ما کوشش میکرد در طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم
طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مساس میکرد دست
دهن را و مسح میکرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از همه ما و چون بیرون می آمد بسوی مردم می گفتند بوئی نکردیم
هیچ طیبی را خوشبوتر از طیب عتبه می گوید این زن که گفتم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی
و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست گفت گرفته بود مرا بثری در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بثری
آبله ریزه که بر اندام برآید پس آمدم من نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شکایت کردم ازین بیماری تا
علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم پیش وی صلی الله علیه وآله وسلم پس دمید آنحضرت
بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد ببوی من این طیب از آن روز رواه الطبرانی
فی المعجم الصغیر آمده است مردی بیچاره است که دختر خود را بخانه شوهر فرستد و طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا
چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت مردی پیش پاک کرد از جبین شریف خود چیزی از عرق
در شیشه انداخت و گفت بنه این شیشه طیب را بفرما دختر که تطیب کند بآن پس بود آن زن چون تطیب میکرد بدان
می بوئیدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین و از انس آمده که درآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در خانه ما و قیلوله میکرد و عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد در خواب پس آمد مادرم ام سلیم

قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چه کار میکنی
یا ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول الله که میگردانیم در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم
در اخبار آمده که چون یکی از اصحاب بقصد زیارت آن حضرت می آمد در خانه نمی یافت بنشان بوی خوش
در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میرفت و هر که در کوچه از کوچهای مدینه مطیبه میگذشت بوی خوش می یافت
و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و چنانکه هنوز از در و دیوار مدینه مطیبه ارواح عاشقان آن جناب
بشامه محبت آن بوی در می یابند و شاید که استشمام شمه ازین بشامه ذوق بعضی از جوانان مشتاق نیز رسیده باشد
ابو عبد الله عطار در مدح مدینه مطیبه گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک ما الکافور ما المندل
الرطب شیخ شبلی که یکی از علما و صاحب وجد است میگوید که تربت مدینه را بوئی خاص است که در هیچ مشک
و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست در آن زمین که شمه ای از طره
دوست و چه جای دم زدن تا جوانی تا کار است ؛ و عائشه گفته است رضی الله عنها بود عرق روی شریف
آنحضرت مانند لؤلؤ و اطیب از مشک اذفر رواه ابو نعیم و در صفت جبین شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت مسح
آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم دست او را برودتی و ریحی گویا بیرون آورده است آنرا از طبله
عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر سرش می نهاد ممتاز و معروف میشد میان صبیان ببوی خوش فائده
چنانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جای دیگر آمده است
گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز
آمده است که فرمود چون عروج کردم به آسمان افتاد قطره از عرق من بر زمین پس رویانید از آن گل سرخ هر که خواهد که بوید بوی
مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و رویانید گل سرخ را اکثر
محدثان در صحت این احادیث با بطلان حکم کرده اند شیخ ابن حجر صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده
که گفت آنچه درین احادیث آمده قطره ایست از دریای فضل نبی ما و اندکیست از بسیار آنچه تکریم گردانیده است
پروردگار حبیب خود را و رفیع گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را سبحان الله آنان بحکم صناعی صنعت
که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند حکم به استبعاد و استحالت آن نمایند در این احادیث که مذکور شد اضطرابی و اختلافی
هم هست و الله اعلم و چون آن حضرت متوجه است تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شکافته می شد زمین و فرو می برد

از وی کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم
شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد بمکه شریف و مجتمع بودند بر وی حجاز و یمن و عراق و
خراسان و یونان گشت او را حجاج بن یوسف و بامارت عبد الملک بن مروان و بردار کشید و له قصة طویلة و در روایتی
آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عبد الله بن الزبیر را وقتی که خورده بود خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده است ان منکم الا واردها الآیة و درین احادیث دلالت است بر
طهارت فضلات آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب است گفته که همین قول است
امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شمار
کرده اند آنرا ائمه از خصائص وی صلی الله علیه و آله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با نسا اگرچه ذکر
این وصف بظاهر بعد از ذکر طهر و صدر و بطن مناسب بود چنانکه در کتب قوم واقع شده است لیکن درین کتاب بجهت انسداد
و انجرار کلام و السیاق و انتظام آن بجهت ذکر بعضی مقامات که در آن کتاب و درین مقام مذکور نیست در آخر افتاد و لاباس بلکه
این را مناسب تر یافتیم چنانکه بر اهل فهم دارباب طبع روشن خواهد بود و اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع
انسانی نیل لذت و تمتع لذت و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف
قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباهات بقوة باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تعییر و تقصیر بفقدان آن
امری مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نسا و نکاح محمود و از کمال است و یکی از آن
مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کمالیت آن محجوب است مباشرت و جماع با نسا است که آنرا در صورت
نقصان تصور می کنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و رهبانیت است
و نظر بحقیقت جامعیت فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در
کارهای دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه و آله وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر
ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است که آنحضرت می گشت بر تمامه
نسا خود در یکشب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس یا طاقت داشت آن را گفت انس بودیم ما که
می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین
مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در

جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از ما دید و نه ما از وی و آنحضرت وصیت
کرد به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو زیرا که نظر نیفکند احدی بر شرم من که نه بیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا
گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از
حرکت باز میداشت بلکه به خلاف حرکتش بر میگردانید چنانکه از ردّ شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر
میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که بیش شکم آن حضرت در اکل و طعام آن بود که هرگز سیر نخورده
و بنان جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن در این مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گویند
ارباب فهم و ذکا عیان است که بود حسن و جمال و صفا و نزاهت لون و خوبی بدن وی درین مرتبه که مذکور شد
و مطعوم و ملبوس که بحسب عادت حسن و صفا به شکم و دلالت می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم
دیگر بیرون دائره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و در حدیث است از ابن
عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطان است رواه الطبرانی ۱۱ در حدیث متفق علیه آمده است
که وی یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و
روزه میداشت و ظاهر این عبارت و تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بر وی صلی الله علیه و آله وسلم جائز
باشد و الا مشار بدان آن را فائده نبود جوابش آن است که بنا بر اشتباه بعدم جواز است و این قید اتفاقی است
و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بر وی جائز نیست و اگر نه چنین باشد
لازم آید که وی جنابت باحتلام غسل میکرده و این نا رسا است و قرطبی گفته که صحیح آن است که احتلام بر آنحضرت جائز
نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث صیام جنابت انزال است
بلا دیدن چیزی در خواب و این شیطانی است و آنچه شیطانی است دیدن خواب است و قاضی عیاض گفته
که آن از جهت بعید از جماع و کثرت احتمال ما بود تکمله در حدیث طویل از طرق ائمه اهل بیت نبوت که
مشهور است با امین که امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم شمائل است بر بیان حلیه شریف و در
بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه
آن حضرت و بود وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی را که متعلق شوم من
بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف و من باشد خود وی سلام الله علیه وصف بود

بحلیه شریف تا آنکه اگر شخصی در خواب برؤیت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف می شد کسے
پرسید که بچه صورت دیده است اگر بصورت امام حسن می دید می گفتند راست دیده و بحقیقت دیده است
پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند بن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آنحضرت را
سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وآله وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همیشه اندوهناک
دائم الفکر نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را
ختم میکرد آنرا باشداق خود یعنی بکسر شین کنج دهن یعنی سخن را تمام و کامل و درست ادا می کرد و نمی آورد
شکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع
الکلم واختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل مفصول که نبود در وے نقص و نه فضول و بود آنحضرت
نرم طبیعت خوش خلق و نبود درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگرچه کم بودی و نکوهش نمیکرد چیزی را
جز آنکه طعام را چنانکه ذم نمیکرد ستایش نیز نمیکرد چنانچه اهل آز و شره کنند یعنی ایستادن تاب نمی آورد کسی
خشم او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برائے حق
نفس خود که متعلق به دنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف دست می کرد یعنی بانگشت تنها و چون تعجب
میکرد میگردانید کف دست را از وضعی که مخلوق ست کف دست بران یا از وضعی که کف دست شده بران در
وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت راست را بر کف دست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب اهل
سنت اینچنین افتاده بود عادات شریف وی لاجرم در بنجا سری و حکمتی خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن
قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد میگردانید روی و پهلو تهی میکرد و چون خوشحال میشد ملتفت نبیافت
از چیزی که چشم پوشید چشم او بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وآله وسلم و پیدا مے شد در تبسم دندان
شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آبداری است گفت امام حسن رضی الله عنه پوشیده داشتم این حدیث را از این
ابی هاله پوشیده داشتم از امام حسین زمانی پس حدیث کردم باوی بالفعل و چون حدیث کردم باوی یافتم
او را که سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود و پرسیده بود از آنچه من پرسیده بودم و زیاده بر این از
مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی یعنی گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر
خود را از مدخل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی حالت درآمدن وی در خانه که چگونه بود چون می درآمد در منزل خود اسے

میکرد و دران سه بخش میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد دران و اگرچه وی صلی الله علیه و آله وسلم
در هر وقت و هر حال در عبادت بود اما مراد اینجا خالصا قصدا است که اداءت حق اهل حق خلق وی تخصیص است
و بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و معاشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود
اما حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از ان بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشانرا
در آن پس چیزی میداد و نداد احوال خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانید و مواید و فوائد مجلس شریف را بسوی ایشان یعنی
اول بی واسطه فوائد بخواص میرسید و ثانیا بواسطت ایشان بعامه میرسید و ذخیره نمی کرد آن حضرت و نگاه نمیداشت
از مردم چیزی را از فوائد و نصائح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کریم
وی صلی الله علیه و آله وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشانرا بدر
در آمدن و حضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بقدر فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که در دین
مخصوص تر و تمامتر بود و نصیب وی از عنایت و رعایت وافرتر و بیشتر بود و تشاغل مینمود بمقدار حاجات
مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشانرا در کاری که اصلاح حال ایشان دران بود و امر میکرد
ایشانرا به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و میفرمود باید که برسانید آنچه می‌شنوید آنکه
حاضر است از شما بآنکس که غایب است و میفرمود برسانید شما مرا حاجت کسی که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده و هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود رسانید ثابت دارد خدا تعالی قدم او را روز قیامت
و ذکر کرده نمی شد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات
و مذکور نمی شد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فائده نیست دران در می آمدند طالبان علم و خیر و برکت
و می یافتند نصیب خود را از ان و بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علمی و ادبی که حاصل
میشد ایشانرا از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج
آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا که بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در
چیزیکه و در منفعتی که فائده میداشت و مشغول می کرد و در لفظ یخزن که از خزانه است یعنی گنجینه نهادن مال اشارت
است که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بخزینه دل وی که بحقائق و معارف مالامال بود در آنچه سود میکرد
آنرا می کشاد و اگر نه دربسته میداشت و تالیف میکرد آن حضرت قلوب ایشانرا و نگاه میداشت از رمیدن

واین در حقیقت بفضل الهی تعالی ایشانست چنانکه فرموده هو الذی الف بین قلوبهم الآیة و باحسان و عطاء بسیار میفرمود
ضعیف ایمانان را که ایشان را مؤلفة القلوب خوانند و بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی میگردانید
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میدزدید نفس شریف خود را از اعدا از زیان رسانند
و این بعد از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از آن در رعایت عالم حکمت و تعلیم ارشاد
امت است و در حقیقت این کنایه است از نگاه داشتن عیب و عدم انبساط تملق تا نترسند و بیباک نشوند با وجود
حذر و احتراس نمی پیچانید از کسی بشاشت و طلاقت و خوشروئی و خوشخوئی را و تفقد میفرمود یاران را و پرسش میکرد صحابه را و می پرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هر یکی با خبر باشد و چون نیکو کنند تحسین نماید و تقویت دهد و اگر نه باشد اصلاح کند و تقبیح
نماید و این کرد انسان و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار می نمود آنرا از هر که واقع شود
و مبالات نمیکرد بفاعل آن و باک نمیداشت ازوی اگرچه عظیم القدر بودی بظاهر و این پرسیدن احوال مردم
از یکدیگر از غیر تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسد بقصد اشاعت و تقبیح و این احوال ظاهر
مردم بود که از یکدیگر میپرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر یعنی همه افعال و اوضاع
شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بر یک قرار بود و در کارهای او پستی و بالا نبود و اختلاف نه افراط و تفریط
راه نمییافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت
ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده
نشود بر امت و هر بر هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و داشت سلاحهای
جنگ و آلات حرب هرچه واقع میشود از امور مصالح آن طیار میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن
و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند و فاضلتر و مقربتر نزد وی از مردم
کسی بود که ناصح تر و خیرخواه تر خلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را رضی الله عنه از
مجلس آن حضرت و آداب و اوضاع وی در نشستن و کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمیخاست آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مگر بذکر خدا یعنی نشست و خاست همیشه در ذکر خدای بود و چون در مجلسی
در آمدی نشست هر جا که میرسید و قصد بالانشینی نمیکرد و جای معین برای نشستن خود نمیگرفت و امر میکرد امت را
باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات و گمان
نبرد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر است نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و با هر کس بر اندازه حال وی رعایت

وی عنایت میکرد که وی را رضی میشد و خوشحال میگشت و هرکه بنشیند میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد نزد
وی صبر میکرد بران تا آنکس خود برمیگشت و برنمی خاست آنحضرت تا وقتی که او برنمیگشت و برنمی خاست
و هرکه سوال میکرد از آنحضرت و وی میخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر
نمی بود بسخن خوش و دلجوئی باز میگردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت
خواهد آمد و بهره کرده بود همه مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته بودند همه نزد وی در حق
برابر که در حق هیچکس فرو گذاشت نمیکرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمیشد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته ظاهر و شایع گردانیده نمیشد زلات مجالس یعنی اگر فرضاً
از کسی زلتی و ناشایسته و بیتمیزی واقع می شد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و بودند همه اهل مجلس متعادل و متساوی
و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود و هرکه متقی تر فاضل تر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را
و رحم میکردند صغیر را و ایثار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریب را صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بدانکه خُلق بضم خاصیت باطن را گویند و خَلق بفتح خاصیت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق
بضمتین و بالسکون السجیة والطبع و فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن
اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن عام تر است از ان و خلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقصور بران نبود
بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد
بآن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است
در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسبیست که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد بعضی برانند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را رواه البخاری
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود
قبول نکنید و این سر است از استبعاد تغییر خلق والا هر دو بامکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم
متفاوت اند در ان در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید نشسته است که متغیر نمیشود و انسان الآن
مأمور است بمجاهدت و ریاضت در ان تا محو گردد و بعضی اخلاق ضعیف است و بریاضت قوی میگردد و بعضی از

قوت بفعل می آید و در شرع احمد تحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بآن و فرستادن پیغمبران
بران چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرموده اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق
لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین ماست و در
حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک خصلتین یحبهما الله الحلم والاناة گفت یا رسول الله بما کان فی
او حدثنا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد آنها را پس نزدیک در سوال
شعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی کسبی و انجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب
صحبت و اعتیاد حاصل و عادت شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغییر و تبدیل آن
متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد
صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن حاصل است مر تمام انبیا و رسل را و ایشان همه فائق
اند بر تمام افراد البشر و رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی
که اختیار کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرده ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم
و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک
میفرماید که بتحقیق لغزیده است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی و لیکن حق جل و علی
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی
عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب معمول و حاصلست
در اول خلقت و اصل فطرت بی حصول اکتساب و ریاضت و همه باجتبا و جود الهی فیض فضل نامتناهی است جل
جلاله و تقدس تبارک الله ما وحی بمکتسب ولا نبی علی غیب بمتهم مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبدا
وحی و الهام حکمت است و الا اکتساب نفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان ظهور آن نیز در حالت
صباست چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله
بود که صبیان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله
گفته اند تصدیق کرد یحیی عیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح الله است و گفت عیسی
علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت قضای خود نیز صبی بود در بیان سلیمان

در وقت

وطبری آورده که وی علیه السلام در وقت اتیان ملک دوازده ساله بود و در تفسیر ولقد اتینا ابراهیم رشده من قبل گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابتداء خلق فرشته را بروی فرستادند که گفت ای سکینه ترا خدا تعالی که بشناسی مراهل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود و علیه السلام در وقت القاء در آتش شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون دانسته وی هم ازین باب است و وحی فرستاده حقتعالے بیوسف در وقتیکه افگندند اورا برادران در چاه و بر داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهورست و فرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر و یار نگاه داشت مرا پروردگار تعالی و تقدس ازان و بسوی من گردانیده شد و بغض از دل نخلف اذان بُتی شعر بعد ازان متمکن گردانیده شد امر بر انبیاء و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی بر دلهای ایشان تا رسید بمرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و نسبت مراد بقول وے سبحانه و لما بلغ اشده واستوی اتیناه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردانید و در کل و عصمت خاصه انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و اجزا و اقوی و اجمع مر تمامه اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون از حیطه ضبط حضرت ذات با برکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم که هرچه در حیز قدرت و مرتبه امکان از کمالات متصورست همه او را حاصل ست و تمامه انبیا و رسل اقتباس آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال او شده اند و البوصیری فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ٭ فانما اتصلت من نوره بهم ٭ فانه شمس فضل هم کواکبها ٭ یظهرن انوارها للناس فی الظلم ٭ وکلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من الیم او رشفا من الدیم ٭ صلی الله علیه و علی آله قدر حسنه و جماله و کماله و از جهت احتیاج مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت قوت و عظمت آن در ذات شریف وی تاکرد بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم خود فرمود انک لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرموده وی صلی الله علیه و آله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن در ذات شریف وی جمع بود چون نباشد که معلم وی رب علیم و مودب او قرآن عظیم ست و هل در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکورست متصف بود آنحضرت بدان و نزد قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که رضی برضاه و یسخط لسخطه خشنود می شد آنحضرت بخشنودی قرآن

خشم نگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا را و بامر الهی و امتثال آن و تحفظ از نواهی وی دارتکاب آن بود
داین ناظر در همین معنی ست که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه اینست که قرآن مهذب اخلاق وی
صلی الله علیه وآله وسلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ ببیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حظ شیطان
از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته شد نفس زکیه وی برصفت نفوس بشری و باقی داشته شد صفات
اخلاق بشری در آن ناظر و آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای قمع الصفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته
موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است
گرد چنانکه فرموده لنثبت به فؤادک و تثبیت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و از تباطی
که میان قلب و نفس ست چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه
پس پوشید قلب نبوی لباس اصطبار و آرمید از اضطراب بسوی قرار پس مرتفع شد نزول آیات و ظهور این
صفات مدار او وقات و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی اول عائشه کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که معنی دیگر موافق رای این نیز گفته باشند در نیمقام بر اندازه علم و دانش
و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت تمام آنحضرت و کنه حال وی عظیم صلی الله علیه وآله
وسلم چنانکه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه اوست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی هیچکس نشناخت و هر که
در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله بیت جز خدا نشناخت کس قدر
تو زانکه هر کس خدا را هیچ تو نشناخته بود و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فوق افهام باشد بیت
ترا چنانکه توی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
که از حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس ست از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه فیل بزرگ که احساس
باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول ست ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات الهی تعالی و تقدس
پس چون حق تعالی اخلاق آن حضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطه عقل از ادراک کنه آن قاصر باشد
و بالجمله قرینه که اتفاق ست بر آنکه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور
اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را سببیت و دخلی نه خصوصا سید انبیا که بجمیع اخلاق
عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت تعلیم و ادب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمده مودب

تغییر و تبدیل را اگر و سراپرده عزت راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلیت بشریه ظهور می‌نمود مگر احیاناً
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود و لیکن قیاس مذکور را دائر و سائر نمی‌توان ساخت و رب العزت واجل جلاله
که در آن موضع تغیر در کدام شهود متجلی بود مصرع او برتر از آنست که آید بخیال تو و در همین قصه غزوه احد آمده است
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم سخت دشوار آمد بر اصحاب
و گفتند ای کاش دعا می‌کردی بر ایشان تا سزای کار خود می‌یافتند فرمود فرستاده نشده ام من لعان و لیکن
فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود
کمال صبر و حلم است و در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود و وی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد در بیان
حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ متحاشی است اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس است و درست
نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله علیه که در نیست که قول عائشه کان خلقه القرآن در آن رمزی غامض
و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد و لیکن احتشام کرد و نفی همی خواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق
آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه حضرت الهیه را که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از این معنی بقول
خود کان خلقه القرآن از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب است رضی الله
عنها و این معنی ادخل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی است همچنین
آثار و انوار اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی است و در هر حال از احوال متجدد می‌شود از مکارم اخلاق و محاسن شیم
و آنچه افاضه میکند الله تعالی بروی از معارف و علوم که نمی‌دانند آنرا جز وی تعالی پس تعرض بحصر جزئیات
اوصاف حمیده وی تعرض است مر چیزی را که نه مقدور انسان و از ممکنات عادیه است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست درک
و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و اسناد این غین بحضرت وی چیست پس گفت
آن عارف آن رسالت آن غین قلب رسول الله و غین قلب ما عرفت گفت ای سائل اگر از قلب دیگر غین
وی غیر قلب رسول الله می‌پرسیدی می‌گفتم اما چون سید السلام اما اینجا که غین عین عین است از غین هم نتوانم زد و شرح
این حدیث در رساله مرج البحرین کشاده و پیدا کرده شده است آنجا باید نگریست علم سر آنحضرت بالاتر

بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی میگردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم دروی راه ندارد
ولیکن بعضی احوال فاضلتر و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض و
اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه برای اجر و تعلیم و محض تشریع بود بلی آنکه در نفس شریف وے
صلی الله علیه وآله وسلم از آن انوار و آثار رسید اگر در نفس نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و
اجتبا بود و کسب و ریاضت را در آن مدخلی نه ولیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر
و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب حق داد امر و نواهی
الٰهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت طبع که ناظر باثبات انحطاط و نقصانست خوب نیست اگر مراد تهذیب
نوعی از آنگاه نیدن و جتر در ساختن است بجهت عروض ترقی بجهت استغراق در مقام عالی از آن چنانچه در
استغفار آنحضرت و طریان نسیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و
اصلاح که بمعنی از سابقه آلایش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه نقّاه و اخلصه
و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال
و اعتراف بعجز از ادراک حقیقت حال اقرب با دب و اجلال است والله الموفق **وصل** و چون بود خلق آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور گردانید رسالت او را بر
ناس بلکه عالم گردانید جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمام عالمین را پس هر که الله تعالی
پروردگار اوست و محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است
خلق محمدی نیز شامل ایشانست همچنین نقل کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام و گفت که این
مسبب است از بعض باآنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل
ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلا است و از سنت حدیث مسلم است
از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست بعض ملائکه و گویا
مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشد و چه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
دلالت بر تخصیص ندارد و چنانکه مذهب مختار در مفهوم القلب آتیه است والا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این
خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت به بعض ناس چنانچه زعم یهود است

وصل
و چون بود خلق آنحضرت صلعم

بتخصیص رسالت آنحضرت بجرب و تحسین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا والله اعلم میگوید بنده
مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مبعوث بتمام اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات ولیکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال نباید کمال که لایق حال ایشان باشد و ضمیمه
جمیع عقلا در قول تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بطریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت
بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم ابیات شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار ؛ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست ؛ ای غنچه عروس باغ در پرده تست ؛ آخر ای باد صبا
این همه آورده تست ؛ و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست در جواب
گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمام اوقات دارد از جهت
نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتود
تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه غیر جبرئیل
بر آنحضرت مذکور است و در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از آن بر صد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة
الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بزمین نیامده مگر امروز
سبحان الله و در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود آیند
پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشد **وصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است
و اصل منبع و منشاء آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت را وجودت
فطنت و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح النفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضائل و تجنب از رذائل
و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام دران بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیاء از حسن و قبح
و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که مبدا و منشاء این علم است گفته شده
عقل حریست محمود و انسانی با در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن نور

وصل در بیان عقل کامل

روحانیت که بوی و ریاضت میشود و علوم ضروریه و نظریه داشته اند و وجودی نزد اختیار ایشان ولدا است تا رفته
رفته زیاده می شود و منتهی نمیشود تا کامل میشود نزد بلوغ و بود آن حضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسیده
آنرا هیچ بشری جزوی و جبر انسد عقول و افکار در بعض و آنچه افاضه کرده بوی پروردگار و هر که تتبع کرد مجاری
احوال و حماید صفات و محاسن اخلاق او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدایع سیر و سیاست انام
و تقریر شرائع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و سیر امم خالیه و احوال
ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی عرب را که مثل وحش شارده و صاحب طباع متنافر
و متباعد در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقا بودند چه مقدار تحمل کرده بر جفا و صبر کرد بر ایذای ایشان و چگونه
غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدا و مآل و چگونه اختیار کردند او را
بر نفسها خود و دیگر گذاشتند در طلب رضا او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بوده عقل کامل و علم
شامل وی صلی الله علیه و آله وسلم و این همه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب و مطالعه
کتب متقدمین و جلوس با علما و اهل کتاب بود و بیست نگارش که بمکتب نرفت و خط ننوشت و به تجربه مسئله آموخت چه
مدرس نشد و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا از نشاء روییه بیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار
و افاضه کرده است بر وی علوم و اسرار ماکان و مایکون بضرورت حاصل شود او را علم به نبوت او بی شوب
و شکوک و ظنون قوله تعالی وعلمک مالم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله حسب وصله وکما له
وهب بن منبه که تابعی ثقه و خیار علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بوده گفت هفتاد و یک کتاب
از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله وسلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل
و فاضلترین ایشان در رای رواه ابونعیم فی الحلیه و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف نقل کرده از بعضی علماء
که عقل هم صد جزو است نود و نه از آن در محمد است و یک جزو از آن در تمامه مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله
الثبات والیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزو است نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم
گنجایش داشت چه هرگاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هرچه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه
دو کون نور هدی حبیب خدا ستاده ام مقصود ذات اوست دگر جمله طفیل منظور نور اوست دگر جمله ظلام

هر رتبه که بود در امکان بر وی تمم و هر نعمتی که داشت خدا شد بروی تمام و پیدا شست از طیبت امکان قدم
که آن و اسری بعبده است من المسجد الحرام و تا عرصه وجوب که اقصای عالم است و کانجا نه جهات ست نه
جهت و نی نشان نه نام و نه سرست پس بگرفت در پیچاپیچ آن و از تماشای عالم جان بی‌نشان از ین مقام و
علیه افضل الصلوة واتم التحیة واز کی السلام اکنون بعضی از اخلاق شریفه وی از انچه در نظر آید درین کتاب
بنویسیم واکثر آن از کتاب شفا ومواهب لدنیه وروضة الاحباب ومدارج النبوة ست والتوفیق من الله المنعام
وصل در صبر وحلم وعفو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار
نبوت جز بقوت این صفات نتوان بر داشت قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و
اوذوا وقوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل وقوله فاعف عنهم واصفح وصبر مستجمع جمیع طاعات
و عبادات وتتبع تمام خیرات وصبر آنست که در هر امر خیر تا صبر از نفس آن کار نکند وجود نیاید با بنده صبر تمام ایمان
باشد و اینجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان
است واتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و بر داشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیا
صلوة الله وسلامه علیهم بر ایذا از همه بیشتر وسخت تر بود چنانچه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت واین کما
قال زیرا که حرص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تاذی او از انکار ایشان زیاده تر
بود و نیز لطافت مزاج ونزاکت خاطر شریف وی بحدی بود که اندکی از آن هم بسیار سخت نمود قطعه
نازک بدنی کش ز گل آزار بود وز سایهٔ سنبل تنش افگار بود بنگر چه رسید بر تنش از غم که رسید از دست
ستمگران پر از جفا بود و روایت کرده شده است که چون کریمه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین
نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را
جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت یا محمد خدا تعالی امر کرده که پیوند کنی با هر که ببرد از تو وبدهی کسی را که محروم
گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا ودر حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از هیچ کس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و مثال آن مگر آنکه ابطال چیزی که حرام گردانیده است
خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و ابلغ صبر وا شد آن صبر آنحضرت است در غزوه احد
که کافران محاربه و مقاتله کردند با یزای وی وآن شیان آن ابطوا تا بینه صبر کرد و عفو کرد از ایشان و اکتفا نکرد
بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و ترحم کرد بر ایشان ومعذور داشت ایشان را در آن جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی

فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بصحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله
بر ایشان که هلاک میشدند فرمود من مبعوث نشده ام لعّان بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین
و درینجا کمال صبر و حلم و عفو است فائده عجیب است اینکه گفت نفس نبوی درینجا حرکت کرد و تعجب
نمود و گفت کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیة و نیست در قول آن
حضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزی که دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است
از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آن حضرت بر آنچه در وی بود از صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف
وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در بدر احزاب کفار از نماز باز داشتند بسبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان
بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب مستضعفین
میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة درینجا نازل شده است
و همچنین بر آن کفار که فرا گرفته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین
امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و همچنین دعا کرد بر کفار
بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی و یکی از احبار یهود که اسلام آورد زید بن سعنه بود
بتفحص و سکون عین مهانین و بیرون آمدی گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم
آنرا در وجه محمد صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته
اند در توریت که سبقت میکند حلم او جهل او را و زیاده نمی کند او را زیادتی جهل بر وی مگر حلم پس بودم
من که تلطف میکردم او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و جهل او را پس خریدم از وی خرما تا اجل معلوم پس دادم
او را ثمن پیش از تسلیم خرما پیش آمدم پیش از حلول اجل بسه روز گرفتم مجامع قمیص و رداء او را و نظر کردم بسوی وی بوجه
غلیظ و گفتم آیا ادا نمی کنی ای محمد حق مرا بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب حیله گر هستید در تاخیر ادای حق
پس گفت عمر آیا میگوئی ای دشمن خدا به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی که می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود
ترس فوت او هر آینه میزدم بشمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی عمر بآرام و آهستگی و تبسم میکند و فرمود
من و او محتاج تر بودیم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی مرا بحسن ادا و امر کنی او را بحسن اقتضا ای عمر ببر او را و
ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق او بیست صاع بجای آنکه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت
پس گفت زید ای عمر همه علامات نبوت شناختم از وی محمد مگر این دو خصلت که آن را امتحان

فائده

کردم ترا پس گواه میگیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از ابی هریره آمده که حدیث کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس برخاست آن حضرت ما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که دریافت
آنحضرت و کشید ردای او را و خراشید گردن مبارک آنحضرت را و بود ردا درشت پس نگریست آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار کن این دو شتر مرا که من عیال دارم و تو بار نمی کنی از مال خود و مال
پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا تا قصاص نکنی مرا ازین کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند
قصاص نکنم ترا تا بار دار نکنی این هر دو شتر مرا پس خواند آن حضرت مردی را فرمود بردار بر یک شتر وی تمر و بر شتر دیگر
شعیر رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای
وی کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سختی
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده
کرد پس امر کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذای در نفس و مال و درگذشتن از جفا
کسیکه میخواست تالیف وی برای اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در
میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب نه فحاش و نه لعان فحش از حد درگذشتن از بدی و بیرون آمدن
از مقدار شرع وی در آید فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش
و نه متفحش یعنی نبود فحش جبلت وی و نه مکتسب یا متفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند در آن و فاحش با امتزاز آن و اگر گویند
بتحقیق بصحت رسیده است که آن حضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از
آنها که ایذا کردند او را پس با این مقام لنفسه چون جمع آید جوابش گفته اند که این جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند
بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در اشیا است و در غیر سببی که بحد کفر نکشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن و
حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزی که مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم درگذشتن ویست از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود مر او را و از یهودیه خیبریه که زهر
داده بود او را در شاة و یکبار آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده
است و میگوید که منع میکند ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی و گرفت آنحضرت او را
و فرمود که کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد

آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من پیش شما از نزد بهترین مردم و را که و دینی یکی را از نزد آنحضرت گفتند یا رسول الله
این شخص میخواهد که دشمنان ترا بکشند فرمود مترس و اگر میخواهی که بکشی تو حرا بگماشته نمی شوی بدین و از جمله
اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه و آله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب
می بود و تملق میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تنفر میکنند از آن نفوس بشریه بی تائید ربانیه
و هرچند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم می گشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا
تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار
را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده می کنم بر سبعین
و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت است از جرم و تعذیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مقصود ازین عبارت تکثیر
و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد نهایت عفو و صفح و امر کرد
وی صلی الله علیه و آله وسلم پسر عبدالله بن ابی را که رئیس منافقان بود به نیکی کردن با وی و چون مرد آن
منافق برکشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت
را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست
عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس نماز آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون منع شد از
آن نگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص درگاه بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص منافق را بجهت آن بود که وی
عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چون در بدر اسیر آورده بودند برهنه بود و جامه هیچکس
بجهت طول قامت بروی درست نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را او را اینجا در بیان عظیم مکارم
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه از ایشان بدی میرسید و آزار میکشید معامله نیکی میکرد با ایشان تا
عمل جاهل بود و ازینجا فرمود حق جل و علی وانک لعلی خلق عظیم و فرمود فبما رحمة من الله لنت لهم
از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله وسلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر از امت که گردیده ستر و بپوشد
ایشان و فرمود هر که برسد با این قاذورات یعنی مباشرت کند جنایات را باید که بپوشد آنرا و هر که کرده است را که استغفار

کنند محمد و آنرا و ترحم کنند برایشان. نهی کرد از سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت
کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطای و زلتی واقع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح ظواهرنا
بحرمت سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
آمد مردی و استیذان نمود تا در آید پس آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دید آنحضرت او را گفت بد مردی است
در قبیله خود چون نشست گشاده روی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون برفت عائشه گفت
یا رسول الله وقتیکه دیدی او را گفتی چنین و چنان و چون نشست تازه روی و خنده روی و انبساط کردی با وی
آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است
که ترک دهند او را از مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن بآن مرد منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن
تا نه در آیند مردم بر وی و گریزند نگویند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرمود بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از
شر وی ترسند و ببدی او را بر روی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و گفتن آنحضرت
مر او را آنچه گفت غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب که در امت است بجهت حمایت اظهار کند و مردم را
بران اطلاع بخشد این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
از قبیل مجاهر بفسق و فحش بازست و با وجود آن چون جبلی گردانیده است پروردگار تعالی پیغمبر را
صلی الله علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است مر امت
را با اتقای سرکشی [illegible] و مدارا نمایند با وی تا سلامت مانند از شر وی اما باید که مداهنت
نکنند و فرق میان مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقای شر و حفظ [illegible] بود از تفرقه و مداهنت
آنکه طلب نفع دنیاوی بود و مراجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح
دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست و بسا که مستحسن و مندوب گردد و مداهنت بذل دین است برای اصلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذل کرد برای آن مرد از دنیا خود حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه
وی و با وجود آن مدح وی نکرد و بقول او وی با ما تناقض نگردد پس قول وی در حق او بد قول وی و حسن عشرت نمود با وی
و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در وقت مسلمان بود یا نه و اگر بود [illegible] گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود و اسلام

وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی کسیکه شناسا نبود
بحال وی و واقع شده است از غیر وی در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از وی اموری که دلالت
میکند بر ضعف ایمان وی پس این قول از آنحضرت اخبار بغیب باشد از علامات نبوت باشد تا ترقی کردن و انبساط نمودن
آنحضرت با وی بر سبیل ایتلاف بود انتهی و که باین قباحت مذکور شد عیینه نام او عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن
بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه و بن بدر بن فزاری بود و او را احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی و
مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه
نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصین و بود حر بن قیس از آن جماعه که نزدیک بود وی کردانید ایشان را
امیر المومنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه قراء و علما پیران باشند یا جوانان
پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده من ترا آبروی و جاهی است نزد این میر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن
کن مرا نزد وی و درخواست کن که در آیم بروی گفت بکنم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر اجازت عیینه را پس اذن داد او را عمر چون آمد عیینه
بر عمر گفت عیینه بدو ای پسر خطاب را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما بعدل پس
در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بنیادارد او را بزدن و تعزیر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین خدای تعالی
گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت اینمرد از جاهلان است گفت ابن عباس رضی والله
تجاوز نکرد از آیت عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر و بود عمر ایستادگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته
که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و عمار به بکر و با مسلمانان بستر رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد
بعضی غزوات او در عهد عمر رضی الله عنه سرانجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار و احوال که دلالت دارد
بر شدت جفا و بدخوئی وی انشاء الله تعالی **وصل** در بیان تواضع و ادب و حسن و معاشرت او صلی الله علیه و آله
وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن گردیدن و فی القاموس تواضع تذلل
و اینجا پست کرد اینسر تر ای بگردن وی شد و اشتقاق وی از وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع
فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر بر مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر
از مرتبه خود بیند و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون
در نفوس آدمیان کبر جائی دارد گاهی ضعت را بمقام تواضع میدارند سید الطائفه جنید بغدادی رحمته الله علیه
را پرسیدیم که تواضع چیست گفت خفض الجناح ولین الجانب و گفت ان تخضع للحق و تنقاد له و تقبله ممن قاله

وصل در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت

و بستیح منه و گفت من رأی لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان گفته اند که نمی رسد بنده بحقیقت
تواضع الا گر نزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس بآن میگدازد و نرم میگردد و در گدازش نفس صفاء اوست
از غش کبر و عجب پس نرم میگردد نفس و منطبع و منتقش میگردد بروی حق و محو میگردد آثار وی و نشید رسوم نفس
و غبار وی و خطا و فر و رتبه اعلی از آن مر حضرت سید انبیا راست صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود
و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست صلی الله علیه و آله و سلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی
ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع لله رفعه الله بر همه برگزید حق سبحانه او را
و از همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه نکنید و از حد نگذرانید در ستایش من
چنانکه کردند نصاری ابن مریم را گفتند خداست یا پسر خدا و من بنده خدایم پس بگوئید عبد الله و رسوله از انجا بر آمد که
بیرون آمد بر یاران رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم برای وی فرمود نایستید چنانکه می ایستند اعاجم
تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده
و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که هرگز قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین کردی و چرا چنین
نکردی و نبود هیچ کس مهربان تر از وی با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ کس مگر از جهت دین خدا
و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود
نرمترین مردم و بود بسام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود و نخواند او را هیچ کس از
اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که تألیف میکرد ایشان را و
تنفیر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید او را بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همنشینان
خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمیبرد همنشین وی که هیچ کس گرامی تر است نزد آنحضرت از وی
و هر که همنشینی میکرد با وی یا بر می آمد در حاجتی صبر میکرد با وی تا باز میگشت آن کس از وی و اگر کسی
سوال کردی باز نمی گردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیگذاشت
دست خود را از وی تا آنکه وی نمیکشید دست را و مصافحه میکرد و احتراز نمینمود از هر دم که نمیدید از هیچ یکی
تازه روئی و خوشخوئی خود را پر کرده بود مردم را انبساط وی و خلق وی و شده بود همه ایشان را پدر و گشته بودند همه نزد
وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش خلق نرم جانب نه درشت خوی و نه سخت گو بلند آواز فحاش و عیب گوی

گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ کس خوش خلق‌تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت انس
خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت اف مرا هرگز و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت
جریر بن عبدالله ندیدم مرا آنحضرت هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده پاهای
خود را پیش همنشین و اکرام میکرد هر که در وی آمدی و بسا که فراخ میکرد و می‌نهاد جامه خود را برای وی و ایثار
میکرد برای وی بالینی که زیر خود داشت و قطع نمیکرد بر هیچ کس حدیث او را تا آنکه از حد در گذرد پس
قطع میکرد یا بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می‌پرسید از حاجت وی و چون
فارغ می‌شد از حاجتش باز میگشت بنماز صلی الله علیه وآله وسلم و عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می‌شد بنان جو و پیه گداخته پس اجابت میکرد و آنرا نیز [illegible]
میان اصحاب خود و تکلف با ایشان نمی‌نشست بجایی که منتهی میشد مجلس و سوار میشد گاهی بر حمار و ردیف
می‌ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود روزی بر حماری که مهارش از لیف بود و پالان او از
پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد
مفتوح شده بود بر وی ولایات و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر و روزی که فتح کرد مکه را در آمد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک بود که رسد بپالان تواضعاً لله بخلاف
ملوک جبابره که در وقت فتح کردن لشکر و سرفراز باشند و در روایتی آمده است از قیس بن سعد انصاری که وی پدرش
از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد
وی حماری پیش آورد و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت
بمن که ای قیس سوار شو پس با آورده من ترا از جهت ادب فرمود یا سوار می‌شوی یا بر میگردی در روایتی آمده که
فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بمقدم وی مگر در وقتی که دیگری را جای دهد بر سواری چون آنحضرت
را پیاده فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وآله وسلم و در پیش خود سوار کرد و غریب‌تر از آن آنست که محب
طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت
و ابوهریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابوهریره سوار کنم ترا گفت هرچه رضای حضرت باشد فرمود سوار شو پس
بجهید ابوهریره تا سوار شود نتوانست پس [illegible] گرفت آنحضرت را پس هر دو بیفتادند پس سوار شد آنحضرت و فرمود
سوار کنم ترا ای ابوهریره گفت هرچه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابوهریره پس [illegible]

باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی‌خواهم که بنیدازم ترا بار سوم
و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را با صلاح گوسفندی پس گفت
مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که بر منست طبخ پس آنحضرت
گفت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می‌کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما
مکروه میدارم من که ممتاز گردم و جدا و متمیز نشینم میان شما و خدا تعالی ناخوش میدارد که به بیند بنده را ممتاز میان یاران
خود و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شکسته شده بود یکی از اصحابه گفت بده یا رسول الله این را
بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و یکسی خدمت فرمایم و یکبار ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند
آنحضرت بالنفس خود خدمت کرد ایشانرا اصحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان
خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشانرا و آنحضرت میکرد خدمت اهل خانه
خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسپند خود را و پیش ازین ست جامه خود را و این
واقع شده است در حدیث که وی فلی میکرد یعنی جستن شپش در جامه و سر لیکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود
و مگس بر وی نمی‌نشست و گویا این فلی در حدیث صورت فلی است که نگاه کردنست در جامه تا گرد و غباری و خسی
و خاری در وی نباشد والله اعلم و شتر خود را می‌بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد و باری باری میداد
در خدمات و در مواهب گفته که متعین است حمل این امور بر اوقات یعنی میکرد اینها را گاهی گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته
است آنحضرت را خادمان بودند و داده غلام داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت می‌نمود و برمیداشت متاع خود را از بازار و نمی‌گذاشت تا دیگری بردارد و ابوهریره میگوید که در آمدم
بازار را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن میکرد اثمان را بسر
کشش و چرب برکش پس برجهید آن مرد وزان را گرفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن انحراف بگوید پس ابوهریره
گفت وای بر تو که نمی‌شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا ببوسد دست مبارک آنحضرت را
پس آنحضرت دست بکشید و فرمود این کار اعاجم است که با ملوک در دستار خود میکنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس
برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آن را فرمود صاحب متاع سزاوار ترست ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان او بسر اویل تنبان است که پوشش اعاجم
است و از حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت

سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود
و روایت هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی می پوشیدند الا این سخن ابن
قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم در بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابوهریره پرسید آنحضرت را که یا رسول الله تو می پوشی سراویل را
فرمود نعم هم چنین هستم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر از وی و ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز این حدیث
آنحضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اما سراویل پوشیده اگر مراد ازار باشد پس همین اندازه است که به اعداد مذکور شد دیگر ظاهر است و آن چندان احتیاج به بیان ندارد
و اگر مراد سراویل است بعد در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده
ولیکن خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داود آورده و این شراء سراویل در مکه بود
و ابویعلی موصلی در مسند خود باسناد ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم
و اهل سوق را وزانی بود که می سنجید اثمان را پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی فرمود که بسنج و زیاده بکش آن مرد گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در
اول شنوا این کلمه را گفته پس ابوهریره گفت ای بر تو همین شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوسه دهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را از وی کشید و گفت این عادت اعاجم است که با ملوک خود کنند من ملک نیستم یکی ام از شما پس
آنحضرت سراویل بگرفت و روان شد ابوهریره میگوید که خواستم که سراویل را از دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع از دیگران
اولی تر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و عاجز از برداشتن پس یاری دهد او را برادر مسلمانش گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم هم چنین هستم
در سفر و حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر از وی و ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند
ولیکن باسانید ضعیف و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا بالجمله خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و
ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بوده و روایت هم کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می پوشیدند و بخاری در صحیح خود در ترجمه آورده که گفت باب السراویل
ولیکن حدیثی در آن باب نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقی که شرط وی است و نزد وی معتبر بود آورده اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در روز
که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی
ساترترین ثیاب شماست و حصین و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی ایشان مناسب تر و لایق تر است عفو و حفظ در وقت
بیرون آمدن از خانه ها آورده بعض المتقین رحمهم الله این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده رضی الله عنه که
گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز بارانی پس بگذشت زنی بر درازگوشی و با وی مکاری پس
بلغزید دست درازگوش و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی گفتند یا رسول الله
سراویل پوشیده است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم
اذا خرجن رواه الترمذی و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی فی الادب و الدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در
موضوعات آورده ولیکن مروی گردیده و حدیث متعدد ثابت است بطرق متعدده انتهی والله اعلم ۱۲ شرح سفر السعادت

آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه ومدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است ووی ضعیف است جدا و گفته اند که
امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه دران روز که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت
درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را نیستم من پادشاه نیستم من مگر پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید یعنی گوشت
قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت را زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت
است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد
نزد آن از حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند و میبردند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بهر جا که میبردند و در بیان این نوع مبالغه است در تواضع که زن نه حره و امت نه حره بلکه
باشد و بهر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و بهتری از کسی متصور نیست و ننگ نداشت
آنحضرت که برفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان از عبدالله بن ابی الحمساء گفت خریدم از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پیش از بعثت چیزی و باقی ماند مر او را چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که بهمین جا بیارم
وفراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود بمشقت انداختی مرا من
همین جا ام درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا روایت ابوداود و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از
اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت
نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی
منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام بود و عادت بود که خادمان مدینه بیاوردندی ظرفها و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در آب آوردندی می انداخت برای شفای بیماران و گاهی در بامداد که سرد آوردندی
برای خاطر ایشان دست انداخت و حسن معاشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان تفقت
میگذاشت و دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه رض و چون میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را برجای
دهن عائشه رض و میگرفت استخوان را از دست عائشه رض و میخورد از همانجا که عائشه رض میخورد و حال آنکه عائشه حایض بود و میداد
بوی مسواک را تا بشوید پس عائشه رض می نهاد مسواک را در دهن خود میکاوید و آنحضرت میگرفت آنرا از وی و در دهن خود
می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه رض و درین دلیل است بر تبرک با آثار بزرگان
و تکیه میکرد در کنار عائشه رض و بوسه میکرد او را و حال آنکه صائم بود و می نمود او را لعب حبشه و می نهاد عائشه رض رخسار خود را بر شانه

وی صلی الله علیه وآله وسلم بود رضی الله عنها دران ایام صغیره بود ویکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد
یعنی بلاغت کردند با یکدیگر پیش دوید پس درگذشت عائشه ازان حضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت
آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه وتند ار شده بود وگفت آنحضرت این پیشی من از تو در
بدل آن پیشی تو بود از من ویکباری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستادی عائشه
وقتی یک کاسه طعام زد وکاسه شکست وطعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه برچید وطعام برداشت و دران نهاد و قصه
اعتذار را بحاضران گفت غیرت کرد مادر شما و بیتابی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و بروایتی طعامی بنزد آنحضرت
از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تا وان کاسه طعام تا وان طعام و در بخاری شیخ دلیلست بر
عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که دران حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا غیرت
و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادنی را از اعلاش یکباری سوده رضی الله عنها
نشود بای آنحضرت فرستاد گفت عائشه سوده را بخور ازین طعام وی نخورد وگفت بخور وگرنه می‌الایم بروی تو این
وی نخورد پس بیالود عائشه روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود
سوده روی عائشه را وخنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه
نمیکرد ایشانرا از غیرت ومزاح و معذور میداشت و چون اقامت میکرد برایشان میزان عدل و دستور شریعت بفرق نمی
میکرد و کسیکه تامل کند سیرت آنحضرت را با اهل وعیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار بداند که رسیده بود
آنحضرت در رفعت خلق یعنی بجانب غایتی را که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و
حقوق دین مجید بلکه ممکن نیست رسیدن بدان با خلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات مسلما بود بر نبوت وی که مثل آن
از هیچ کس بوجود نیامد صلی الله علیه وآله وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم با سطت و ملاطفت میکرد و فکاهت
و محادثت می نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود ازان دلجوئی وخوشنودی بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام
حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت حر و عبد و امه و مسکین را
و عیادت میکرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت
و افراط در انست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد ازان مباح است و اگر مقصود
ازان تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب خواهد بود و بتحقیق اگر نمی بود تواضع و مؤانست
آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن میبود که مجالست و تکلم کردی با وی و ایستادی در

حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند حکمت در آنکه
آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود والا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت
بعد ازان بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب تلاوت قرآن و ذکر تمکین تا نوبت
حاصل شده حضرت او را از انوار و اسرار و قرب و تدانی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر ان از اوصاف
و احوال که تکلیل است زبان قال از وصف همه حال شمه ازان استطاعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری
که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل
شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی است که فرود آرد او را از علو آن مقام
که در وی بود بعد ازان بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین
رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفت بنده مسکین ثبته الله علی الطریق
الحق والیقین که این حال تخصیص با شب تمام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب و
تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلائق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام مامور بود بحکم رحمت
و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود
بمصداق الم نشرح لک صدرک فتحی و گشادی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودند که حضور حق را با دعوت خلق
در وجه کامل با این جمع می نمود و وقت تهجد و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام و غیر او را از اولیاء کرام بر قدر متابعت آنحضرت نصیبه
ازان حاصلست و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا تا روایت بحد اختیار کی سید
کلباری و زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد آنحضرت در مغتسل غسل میبود پس بپاشید آب را در روی زینب بطریق
مزاح و ملاعبت از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب و رونق آن تا آنکه عجوزه کبیره بود و
محمود بن الربیع که از صغار اصحابست در وقتی که پنجساله بود آنحضرت با خانه ایشان آمد و در خانه ایشان چاهی بود
آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن ابر بر وی محمود زد پس از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن
قصه یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمرند و حدیث او مذکور است در بخاری یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله
علیه وآله وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیتی آوردی نزد پیغمبر از تره بادیه که خوش می آید آنحضرت را و آنحضرت در
وقت رجوع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن هدیه دادی و میفرمود که زاهر بادیه ما است و ما شهری اوایم پس رفت آنحضرت

روزی جانب ایشان پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی آمده دو دست مبارک
بر چشمانش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینهٔ مبارک خود را به پشت او و او نمی بیند آنحضرت را
گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینهٔ آنحضرت و نمی خواهد
که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها
فرمود ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهای و از جملهٔ تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نکرد اگر خوش
می آمد میخورد والا می گذاشت و نمیگفت که این طعام بد است شور است ترش است [illegible] غلیظ است
و رقیق است و ازینجا معلوم میشود که عیب کردن طعام بد است و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را
از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مال ضائع کرده است روا است اما درین نیز شکستن خاطر صانع است
اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت
میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر فائده و همچنین نهی
میکرد از سب دهر و در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فان الدهر هو [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در رو دربان
نبود چنانکه ملوک و دنیاداران را میباشد لیکن در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موقوف بر اذن بود تا کسی در
خلوت بر اهل و عیال وی نشود در آید و مانع از شغل نباید و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی
و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار
است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت تفضیل وست بر سائر انبیا و [illegible]
تحقیق این مبحث در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که [illegible] سلام میکرد [illegible]
می در آمد بیرون و درون سلام میگفت [illegible] و از قبر شریف او را که [illegible] آنحضرت را تحیات [illegible]
درین [illegible] سنت نخست [illegible] که می در آید [illegible] سلام [illegible] می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت جواب
سلام از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که باستماع سلام [illegible] سمع بطریق کرامت نیز
مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است برامت در حیات و بعد از وفات وصل در جود و سخاوت صلی الله
علیه وآله وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس الجود السخاء السخی الجواد و در صراح
جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است و در مقابلهٔ وی شح است و شح از لوازم
نفس است که ادانی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجیب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جایز نه

تنبیه

تنبیه

نبود چه آنجا غریزه نبود مقابل جود بخل آید و جود و بخل راه می یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بی غرض و بی عوض باشد و آن صفت حق سبحانه و تعالی است که بی
غرض و عوض تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی اجود الاجودین
رسول اوست صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
الله اجود جود او انا اجود بنی آدم و اجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه
درین عنوان کرم و سماحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقاربست و فرق کرده اند
و گردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت
نیز بمعنی آزاد مردی و این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل با نذیل لغت
فیه و فی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیکه مستحق
است آنرا غیر از مرد بطیب نفس و این ضد شکاسة است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوی رجل شکس بکسر شین
و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و
گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست و هو الجود و ضد التقتیر بمعنی ضیق در نفقه فی الصراح
تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسری
و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است او را هر که شناخته است او را صلی الله
علیه و آله و سلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احسن الناس
و اشجع الناس و اجود الناس و سبب این آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
جامع جمیع کمالات حسی و روحی و داده وی نصیبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود الناس و گفته اند که چرا
چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات و مجرد است از ما سوی الله و متقی است بوی تعالی
صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد و در خواسته نشد از رسول خدا چیزی هرگز که
گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی نعته صلی الله
علیه و آله و سلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده ٭ لو لا التشهد کانت لاءه نعم ٭ ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده یعنی
آنرا در مدح زلالی گفته که مستحق این وصف است عفا الله عنه ٭ نرفت لا بزبان مبارکش هرگز مگر باشهد ان

لا اله الا الله • و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی و بقول معروف دلجوئی سائل کردی و اعتذار نمودی
اما بصریح نگفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت منع از عطا نبودی
و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار آن جماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا بادی بغزا روند
فرمود لا اجد ما احملکم علیه با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم • اگرچه در باب
اشعریین که سوال حمل آن کرده اند لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرموده و الله لا احملکم خصوصیت
آن مقام اقتضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند
پس تاکید کرد برای قطع طمع ایشان لیکن این خصوصیت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا فی المواهب اللدنیه
گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان
شریف نفی بخل است از ساحت عزت جلال وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه بخلا و ضعفا کنند و این
عبارت کنایت است از همین معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که هر کسی هر چیزی طلبید
وا دادی مراد از اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اعطا را شیئی آن بخشیدن است و بسا بودی که آنحضرت مصلحت
وقت با مصلحت سوالان در نادادن دیدی چنانکه بحکم حکومت بطلب مال دادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح
حال آن شخص خلل راه نیابد گاهی منع کردی تا آن شخص در ورطه طمع و سوال و در ورطه حرص نیفتد و بدین بلا گرفتار
نگردد چنانکه حکیم بن حزام که بقبول در نگاه و همشیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید داد و فرمود من خود بدهم اما
کردی گر باشی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا تواند سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجا رسید
که اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی کسی نگفتی که بردار و بده همچنین ابو ذر رضی الله عنه طلب عمل کرد فرمود یا ابا ذر
تو ضعیفی هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی بر او بنا تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابو ذر از زهاد صحابه کرام ایشان
بود و بجهت ضعیفی وی از عطا حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی
برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس
کرد و گفت هو مومن فیما اعلم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را
نمیدهم صلاح حال وی در آن می بینم و با خود او را برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم یعنی یا
چون ابرام از حد درگذاشت این امر فرمودند و بیجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد
و از طعام و ثیابش نمیدهد و دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و نظر اهمال دارد گو دنیا مراد لفظ لا بر زبان حضرتش

نیز گفته باشد و بوجه دیگر و سے گذرانیده باشد اما نظر بر معنی باید بر گماشت نه اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما را
چیزی ادا خواهیم کرد یکباری سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از
عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله نفقه کن و مترس از خداوند عرش اقلال را پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی
مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد پیش آنحضرت
نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری
از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بنهید آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد
و نگاه نکرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال نه دید هیچکس را مگر آنکه داد وی را از آن مال و آمد
عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل
را پس ریخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله امر کن کسی را که بردارد آنرا برای من
فرمود لا گفت پس خود توانی برداشت فرمود لا و این برای قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس برداشت
عباس بر دوش خود روان شد آنحضرت می نگریست بسوی وی از تعجب حرص وی پس برخاست آنحضرت
و باقی نماند یک درهم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که آن مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علاء بن حضرمی
از خراج بحرین و آن اول مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار
هزار گوسفند داد و بیشتر عطا را در این روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بمدد دنیا دین
ایشان را ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد و باز دیگر صد داد و باز صد دیگر داد و از
مغازی واقدی نقل کرده اند که صفوان در آن روز وادی دید پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که
جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس دور کرد باین عطا درد کفر را که در وی بود و ابو سفیان بن حرب و پسران وی
نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند چون آمد ابو سفیان گفت یا رسول الله امروز مالدارترین قریش توئی ازین مال بما هم عطا کن
آنحضرت تبسم کرد و پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر بداد ابو سفیان گفت نصیب پسرم یزید هم بده و یزید
نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید پلید بن معاویه را بآن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد و گفت

بخشش پسر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا
سوگند که تو کریمی هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن چنین
که بعد از فتح مکه شد نیز پیدا باید اگرچه کریما باید مکرر نیست هو المسک ما کررته یتضوع در دو کرد آنحضرت بر هوازن بندیان
ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنائم آن غزوه از آن میان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست و چهار هزار
و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد
انچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود
آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست در این انچه موجود بود این بود اگر صد هزار و صد هزار بار زیاده این
بودی نیز همین حکم داشت شعر فان من جودک الدنیا وضرتها ومن علومک علم اللوح والقلم و در تحقیق صفت سخا
و کرم و جود و عطا بالفعل ضرور نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست
آمدی بدادی و چنان بدادی که از فقر و نیستی نترسیدی و نه اندیشیدی بیت هرچه آمدی بدست بدادی تو پیش
از رسیدن این جود آنکس است کش از فقر عار نیست و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج بر وی
ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و از حقی و دینی که بر کسی داشتی ابرا و هبه کردی و گاهی
صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن آن ادا کردی و باز کالا را به بایع بخشیدی و گاهی قرض گرفتی
و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالای بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام
فرمودی و نرمی طبعی اندر طلب کرم [illegible] دارد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت آنکه آورده پیش
حلی و طلائی از بحرین آمده بود دست بکرد و بآن زن داده و هر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات
کردی و بعیش خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف نیفروختندی و سنگ بر بطن مبارک
بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب زیاده جود و سخاوت بود و گاهی برای
زنان نفقه یکساله مهیا ساختی اما برای خود چیزی فردا نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود
افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس
از برای دین و هدایت عباد صلی الله علیه و آله و سلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته وصل در شجاعت و قوت
و شهوت و زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قد حسنه فی الصراح شجاعت بر دلی و دلیری نمودن و
خلاف و فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد او مر عقل را و فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم آن

شدید القلب عند الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود در وی تا بحدی که در مواقف صعبه
و مواضع شدیده دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت و قائم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش میرفت
و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیر بارانی کفار یک نوع جولانی و فراری و تزلزلی و نوع هزیمتی راه
یافته بود و جز آن حضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب لجام استر او را
گرفته ایستاده بود و آنحضرت میخواست که بتازد و پیش رود و آمد انا استر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک برگرفت
بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
و دیده نشد در آن روز هیچکس شدیدتر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران بیکدیگر مسلمانان
پشت دادند آنحضرت بتاخت و ابوسفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او را پس ندا در داد و ندا در داد انصار را برگردانیدند
مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما
ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیرتر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ میشد حدقها کنایه است از سختی جنگ و شدت باس پناه می جستیم
با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت و بود آنحضرت سخت
ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بودند از جهت قرب عدو و گفت
عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه بود وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسیکه زد بر آن لشکر
حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود
شتابید آنحضرت بیشتر از همه برخاست و شمشیری در گردن حمائل کرد و اسپ ابوطلحه را که بطی السیر و تنگ گام بود
سوار شده بسمت آوازی که آمده بود برفت و وقت برگشتن مردم را در یافت که بر آمده اند و میروند و فرمود
برگردید هیچ قضیه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت تنگ گام بود در زیر آنحضرت چنان تیز گام شد که هیچ اسپی در سیر او
و برابری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت هر که را وی صلی الله علیه
و آله و سلم قوت بخشد و مدد فرماید هر چند پست و ضعیف نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامگار گردد که
هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو عرا دل ده و دلیری بین × روبه خویش خوان و شیری بین **شعر**
و من یکن برسول الله نصرته × ان یلقه الاسد فی آجامها تجم و بود آنحضرت در قوت تن و زور بازو در سختی چنان بود
که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام شدید القوة

که در صنعت کشتی گیری همتا و یکانه بود و مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند
ناگاه روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وی گفت ای رکانه
از خدا نمی ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی
گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی
آنحضرت و جامهای خود بود بردای و ازاری در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی
و بگرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه و درخواست از آنحضرت که رها کند او را و باز کشتی گیرد بار دوم و سیوم
نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد
یا نه والله اعلم کشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسود جمحی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی ایستاده و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی پس
پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر انداختی مرا
بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طولیست که در جای خود مذکور است

وصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حیا بمد شرم و شرم داشتن و ماده او حیات است و از اینجاست
که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است و باندازه اوست هر کرا
دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت به تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از خوف
توقع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد ترک شی بسببی از اسباب و این ترک از
لوازم حیاست است و در شرع خلقی است که باعث میگردد بر اجتناب از قبیح و باز میدارد از تقصیر در حق ذی الحق و حیا را
از ایمان داشته اند که الحیاء من الایمان اگر چه غریزه است زیرا که استعمال او بر قانون شرع محتاج است بقصد و علم
و اکتساب و بعضی گفته اند که مراد بآن حیای مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف بدان کرده است و غریزی بود
که تکلیف بدان نمی رود و لیکن هر که ورزد این غریزه است معین است او را بر کسب نیز حکم غریزی میگیرد و پوشیده نماند
که مثل این کلام در جمیع غرائز میرود مثل سخاوت و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد آن واقع شده و رسیده و مدح و وعید در آن
وارد و باشد همه از شعب ایمانند و وجه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل
بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشد حیاء

وصل در حیا

من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت تر از روی حیا از زنی دوشیزه در پرده خود خدر بکسر خاء وسکون دال مهمله پرده
فی الاصطلاح مخدره زن پرده نشین وذکر فی خدرها بحسب عرف وعادت است که زن بکر در پرده میباشد وقید
اتفاقی است وبعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا او در خلوت پرده
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی وگفته اند پس ظاهر آنست که قید دیگر
نیز کرده شود که چون کسی بروی در آید والا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی همچنین گر
گردانند از شراح وذکر این تکلفات درین مقام خالی از نشاء عتی نیست وذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری
رضی الله عنه از قبیل ادب وتعظیم خویش می آید ولیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است ومشائخ
طریقت را قدس الله اسرارهم در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است
در دل با وحشت آنچه بیشتر رفت است از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق محبت
گویا میگرداند محب را به ثنا ومدح محبوب وحیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق وخوف بی آرام میدارد
یحیی ابن معاذ رازی گوید هرکه شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت وحیا گاهی از کرم
وخوف منتهی باشد حیا را آنحضرت از آن قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند ودراز کردند نشستن وی مجلس
را آنحضرت شرم داشت که بخیزد لیکن ایشان را تا حق تعالی فرمود فاذا طعمتم فانتشروا وفرمود ان ذلکم کان یؤذی
النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق وگاهی در عبودیت می آید که لایق کمال عظمت معبود نمی آید وقسم
دیگر حیا مرد است از خود وآن حیا نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص وراضی شدن بمرتبه دون پس
میباید نفس خود را که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری واین اکمل
اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا فی المواهب
وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الحیاء لایأتی الا بخیر ودر روایتی الحیاء خیر کله ودر حدیث آمده است
که مردی برادر خود را نصیحت میکرد در باب استحیا گویا برادر وی استیفا نمیکرد حقوق خود را از مردم بجهت استحیا
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذار او را که حیا از ایمان است وانما تا دنیا تغافل بیهم خواه نصیحت
از عیب مردم وآنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود وآنحضرت اشد الناس واکثر ایشان بود درین صفت
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی که بر وی اثر صفرت بود
گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی وحیران پس نگفت آنحضرت مر او را چیزی وبود آنحضرت که بر روی

کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابد می بایست گفت و مضطر میشد گفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید باین مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که بشد اثر یا سر او و بند از وی پوشیده
نماند که این در غیر واجب و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در حیا چنانکه ثابت می ماند بصری در پرده وی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه مکروه آید او را نمیگفت
چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و
نهی میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قائل آنرا در بین عبارت کلیه این حکم و قاعده نیز مفهوم می شود و صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده است که نگفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را به بدی ولیکن عفو میکرد و درمیگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت
عبدالله بن سلام و عبدالرحمن بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت وے صلی الله
علیه وآله وسلم گفت پروردگار تعالی و تقدس وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشفاق ترسیدن
و در شفقت نیز همین معنی هست که مشفق بر کسی می ترسد که ضرری با کسی نرسد و لهذا تعریف کرده اند در الحرص
ناصح بر صلاح نصوح و رافت اشد رحمت و اصل آن فی الاصل رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت
سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رعایت تخفیف و تسهیل است ادا
بر ایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی افعال را از جهت ترس آنکه مبادا فرض گردد بر امت چنانکه ترک
مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال مانند آن و در خواستن از حق تعالی که بگرداند سب و لعن او را
برحمت و قربت و طهارت گاهی می شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک میکرد
نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرساند هیچ یکی از شما از هیچ یکی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم
که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از حد درگذرانیدند ایذا
وی را آمد جبرئیل گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها و بدست تصرف سلطان
اوست که هرچه تو فرمایی آن کند پس گفت ملک جبال یا محمد هرچه میخواهی اگر خواهی بر هم زنم بر ایشان
اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم
که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت

را قصه دراز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمایی
آن کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که ببخشد
حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان و گفت عائشه رضی الله عنها هیچ گردانیده نشد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات بسیار و ظاهر تر
آنست که مراد آسان تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد و تیمار میداشت ما را برای
تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکردند دائم از جهت خوف ملالت و سآمت از آن و صل در خلق آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد تیمار داشتن و تازه کردن عهد مروی است از انس که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هدیه فرمود این را ببرید نزد فلان زن که دوست
خدیجه بود رضی الله عنها و مروی است از عائشه که میگفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از بسیار
یاد کردن مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستاد سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و آمد بر آنحضرت زنی پیر
شادمانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرده از وی چون بیرون آمد آن زن فرمود این زنیست که
می آمد یار او در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذوی الارحام را بی
آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه افضل باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آل
ابو فلان نیستند مرا دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من بنو فلان و صالحان از دوستان منند آنکه ایشان را
رحم است که تر می کنم آنرا برای آن یعنی بقدر وی احسان می کنم با ایشان چنانکه آبی می پاشند بر چیزی کسی و گفته اند مراد
بآل ابو فلان حکم بن ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و میگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را که دختر وی بود بر
بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده می کرد می نهاد بر زمین و چون باز می ایستاد بر میداشت از جهت وفور
شفقت و مهربانی بر اولاد و این بر داشتن اما و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خود وی که دختر
چسپیده چون بسجده میرفت می افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود مبطل نماز و ظاهر آنست که این هم از فعل وی بود
والله اعلم و در روایتی آمده است که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما
بسنده ایم بلکه ما خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب مرا و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را و پیش
حکایت در باب تواضع نیز گذشته است و وقتی دیگر آمد آنحضرت را خواهر رضاعی که نام وی شیما بود و تعظیم و خدمت میکرد آنحضرت

را با مادر رضاعی حلیمه اسلام آورده ذکر کرده است و ابن اثیر در صحابیات آورده که آنحضرت در بندیان هوازن و
شناسانید خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اقامت
کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا با مال یا باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم
خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و من کودک بودم ناگاه پیش
آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مر آن زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفتم من
کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه
و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این کدام یکی از آنها بود والله اعلم و از عمرو بن السائب آمده که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بیفگند برای وی جامه خود را پس نشست
آنحضرت بر وی پس پیش آمد مادر وی پس نهاد برای وی گوشه جامه را از جانب دیگر نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد
برادر وی از رضاع پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نشاند او را پیش خود و مینمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ثویبه مولاة ابو لهب که شیر داده بود وی را صله از طعام و کسوت و چون مرد ثویبه پرسید که هیچکس از
خویشان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را ابشر فوالله
لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم وتحمل الکل وتکسب المعدوم وتقری الضیف وتعین علی نوائب الحق صلی الله علیه
وآله وسلم **وصل** در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امین ترین
مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین
نام میکردند ابن اسحق گفته این بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شده در وی اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه
مطاع ثم امین اکثر مفسرین برانند که مراد محمد است صلی الله علیه وآله وسلم کما قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند
قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه در نهادن حجر یمانی او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست در آید هر چه
وی حکم کند همه بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه وآله وسلم گفتند این محمد است این امین است
هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار
کس داد خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله
عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم والله انی
لامین فی السماء امین فی الارض و در روایتی آمده است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنة الله علیه آنحضرت صلی الله

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

علیه وآله وسلم را تکذیب نمیکنم ترا دروغ گو نمی دانم ترا از بستی نبود را تکذیب ولیکن را تکذیب میکنیم چیزی که آورده تو آنرا
اندرین این سخن زیاده نامعقولست، تناقض است ازان ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را پس چگونه
تصدیق نکنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس فرستاد حق تعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمیکنند ولیکن این ظالمان
آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
چون غلام خواجه را ایذا میدهد و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند و
بلکه میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر و گفت یا ابا الحکم نیست
اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت
آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن
حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم
آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب او را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را یعنی دعوی
نبوت کند گفت ابوسفیان والله هرگز دروغ نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی
نگوید و بر خدا دروغ نبندد این حدیث هرقل سودمند ترین چیزیست در معرفت امارات نبوت و در اول صحیح البخاری مذکور است
و در شرح مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب
ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را بتحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بنا
گوش او پیری را و آورد وی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این
نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران را پرده غلیظ بود و گاهی آن نیز
می افتاد و باز غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از رؤسای کفار قریش است بارها قرآن شنیدی و دیگر گشتی و گفتی یقین
دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دلنشینی است که هیچ کلام دیگر را نیست ان له
حلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و الضم خوبی و پیرایی و دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب
میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت والله محمد از
اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه میکنی تو با محمد گفت والله تحقیق

میدانم که محمد پیغمبرست ولیکن کی بودیم ما متابعت کنند و حرمتی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آن
حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند والله وی پیغمبرست حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری
خود اعلم بودند برسالت وی و به یقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت بپشت منتظر
پیغمبر آخر زمان نشسته بودند و در وقت موت وصیت نامه نوشتند به پسران که چون دریابند پیغمبر آخر الزمان را سلام
ما رسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام باید برد ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع لقب تمام
فتح مشد و موجوده که از ملوک یمن بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی هم
بوده باشد یا نه بیشتر آمد جماعه که همراه وی بودند به یافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا که ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقوی انصار از اولاد ایشانند و چون این نور ظهور یافت
همه طلبت آبا و کفر در ماندند نعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف عما لا یحل
ولا یجمل وجود و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد و در جائی که عصمت آمد همه آمد و در حدیث آمده
است لمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارتی
است که در بیان عفت و پارسائی اهل عرف و عادت می گویند والا حقیقت عفت آنحضرت و تمامه اخلاق وی بالا
ترست از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه بکرر گذشته است و اما عدل خواه
بمعنی عدالت و دادگستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات شریف
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود متصور نیست ویکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالی قسمت میکرد ذوالخو
یصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت این قسمتی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگری عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم
نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد مناسبست برای خواب فنت و روز ابر برای شکار کردن
و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق بر آوردن و گفته اند نبوده کسری دانا بسیاست
دنیای ایشان و دین خود کجا بود ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزوی برای
عبادت خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود و باز این جزو را قسمت کرد میان خود و میان
مردم و حوائج ایشان و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله
عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار و هر بار حائل شد

خدا تعالی میان من و میان آنچه خواستم من بعد از ان قصد نکردم ببدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت
خود یکبار آن بود که گفتم من شبی غلامی که گوسفند میچرانید با من گوسفندان را اگر نگاه میداری این غنم را تا من در آیم مکه را
و سمر بگویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و چون آمدم نخست سرای را آنکه شنیدم که تماشا
بازی میکنند و دف و دهل میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود بنشستم من تا بشنوم آن را پس خوابانید مرا
خدا تعالی و بیدار نگردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از ان بعد از ان عارض شد بار دیگر مانند
این حال بعد از ان قصد نکردم ببدی هرگز صلی الله علیه و آله وسلم **وصل** در بیان وقار و وقورت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و صمت و مروت و هدی و حسن سمت وقار بفتح واو رزانت و آهستگی و وقورت بضم یا و فتح همزه دال
مهمله نیز همین معنی است و صمت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنی
سیرت و راه روش و حلم و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات آنچه بود ذات شریف وی بود
صلی الله علیه و آله وسلم در کسی دیگر نبود در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وقارترین مردم
در مجلس و نبود که بیرون آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن و اکثر نشستن
آنحضرت بر وضع احتبا بحای مهمله بر سرین نشستن و زانو ها بر داشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن این گاهی بجامه
بود مثل فوطه و رداء و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته در مسجد و گاهی
بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدوده و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند آنرا بآنکه بنشیند بر
سرین یعنی ما فوق رانها و بچسپاند رانها را بشکم و احتبا کند بهر دو دست و نهد آنها بر ساقها یا زانو ها و بعضی گفته اند
که احتبا کند بدستین و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این نوع خاص از احتباست و
گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف
یعنی خوف و هیبت از دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا دریافت که خود لرزیدم و بیتاب شدم
و خشوع فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و خضوع نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در پست
و خضوع در بدن و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند هر دو شریک اند در
معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کثیر السکوت و تکلم نمیکرد بی حاجت و روی میگردانید از کسی که
تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصل که در وی فصل بود و تفصیل و شرح داده اند بآنکه گویند که میان هر دو لفظ و

کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث میکرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که شمار و کلمات
رامی شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصلاح ترتیل هموار
دار رسیده و بیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و رتل تفتیمین بمعنی هموار و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است
و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار
چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم
بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدا و اتباع وی بود مجلس شریف وی مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند
کرده نمی شد در وی آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی قبح و چون تکلم میکرد سر فرو می افگندند اهل مجلس گویا که بر
سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند بپرند میشوند و صاحب شفا این حال صحابه را مخصوص و
متعلق بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر
آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم نتوانند و در سخن کردن نظر بر جمال
آنحضرت دوخته از غلبه محبت وآگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بیان حلیه شریف
معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود از مروت آنحضرت بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه
پیش اکل است و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم که بمعنی مفاصل اصابع است که میان رواجب و اشاجع
اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل بانامل است و بعد از آن براجم بعد از آن اشاجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرها
بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طیب را
و بوی خوش را واستعمال میکرد آنرا و ترغیب میکرد دیگران را بران و میگفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت
قرة عینی فی الصلوة و دوست گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حقتعالی محبوب ساخته است
نه من باختیار و کسب آنرا دوست میدارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی چشم من در نماز
و گفته اند که شادی و مسرت چشم و روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی و ذوقی و شهودی
که در وی وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز
بمطلوب است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجانب دیگر
ننگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و برجا خود بود و بنظر بغیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف
گردان و لرزان باشند و در شأنهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل این است یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی

دیدن چشم و لذت وی در مشاهدۀ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند
و آنکه گفت فی الصلاة و نگفت الصلوة اشاره کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدۀ حق است که بحکم کانک تراه
در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است
اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهدۀ مفضل و منعم و فرح و سرور بذات وست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم اعلی و ارفع است و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلیفرح تا خطاب بآنحضرت باشد تنبیه بآنکه این کلمه که مذکور
شد در این حدیث بیشتر است که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلاة صاحب مشکوة گوید که این حدیث
را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و
همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل در مسند رکب نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است
بر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین بانیز صیغه روایت
کرده ابن قیم گفته که روایت کرده او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب
ولا اصبر عنهن و گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلث و توقف نیافتم بر آن
مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث
با وجود مزید تنقیر و تفتیش و تصریح کرده بانیز بعضی از کسی و گفته و آنکه رد نشده است در این حدیث لفظ ثلث و زیادۀ آن
مخالست هر معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج انتهی گفته که مشهور
شده بر زبانها زیادۀ لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ
ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث
باتفاق ائمه بران است باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و این اشکال
است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی از این دو نباشد
نیز اشکال نبود اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد اشکال وارد و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن
از دنیا بودن در دنیا و جود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که در این عالم مرا سه چیز
خوش آمده و از آن از جملۀ امور طبیعیه و دنیاویه است سیوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیا نیست
بسبب ملابست و مقارنت ذکر کرده و مثل کرد ازان با مرینی بر طریقۀ تکمیل و دفع توهم آنکه دو برابر است محبت طیب و مباشرت نساء

منهمک و مشغول از حق و مناجات وی نمی دارد و تواند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده قبیل
باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که لم یکن احب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد النساء من الخیل رواه
النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که
خوش می آمد ورا از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت
طعام را رواه احمد والله اعلم **وصل** در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احادیث و اخبار در ذکر این
سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آنسرور بسیار است و بس است در تقلیل وی از دنیا و اعراض از
زهرت آن آنکه روی آورده بود دنیا بسوی وی و پیاپی بسیار فتوح آن که تا وقت وفات زره وی گرو بود نزد یهودی
در نفقه عیال وی صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد
قوتا و با وجود اکتفا بالقوت و قناعت بدان سلاح خود گرو گردد تا وقت وفات بمال الفکاک آن نشد و این همه بسبب زهد
سخاوت و ایثار بود و از عائشه آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی از نان گندم
تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده از نان جو دو روز پیاپی و اگر میخواست میداد وی را خدای تعالی چیزی که در
خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نان گندم تا آنکه
ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه نگذاشت رسول خدا هیچ دیناری و شاتی و نه بعیری و در حدیث عمرو بن
الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بغله و زمینی را که گردانیده بود آن را صدقه گفت عائشه رضی الله عنها وفات
یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نبود در خانه من چیزی که بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق
خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من
بطحاء مکه طلا پس گفتم من لا یا رب مگر دارم این چنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزی که گرسنه
می باشم تضرع میکنم بسوی تو و دعا میکنم ترا و در روزی که سیر می شوم حمد میکنم و ثنا می گویم بر تو و در حدیث دیگر آمده است
که جبرئیل علیه السلام فرود آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و میگوید آیا
دوست میداری تو که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرو افگند آنحضرت ساعتی
پس گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع میکند آن را کسیکه
نیست مر او را عقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثبتک الله ثابت دارد ترا یا محمد خدای تعالی بالقول الثابت و از عائشه رضی آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب از عبدالرحمن

بن جوف آمده صحفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه در آمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که شب بگذرانید و اهل او شبهای پیاپی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند مسموط را هرگز و گفت عائشه رضی الله
عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روز
می کرد آنحضرت گرسنه و می پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمیکرد او را از روزه آن روز
و اگر میخواست وی از پروردگار میداد و تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ میکرد زندگانی او را و بتحقیق می
گریستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را و می مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی
بود از جوع و می گفتم روحی فداک یا رسول الله کاشکی بسند میکردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می
بخشید پس میگفت آنحضرت ای عائشه چه کار است مرا با دنیا و چه میکنم من دنیا را برادران من که اولو العزم از رسل اند صبر
کردند بر آنچه سخت تر ازین است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت
ایشان را و بسیار کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس چه ساخته
شوم من فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عائشه رضی
الله عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و از عائشه آمده که بود زیر افگندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیزیکه افگندنی وی پوست حشوش لیف خرما بود
از حفصه رض که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم پس خواب میکرد پس
ته کردیم آنرا شبی بچهار ته تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتم همان فراش هر شب بود که ته کرده بودیم او را چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخست بدرستیکه منع کرد
مرا بازداشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه تاثیر
میکرد نقش آن در پهلوی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم **فصل** در بیان خوف و خشیت و کثرت طاعت
و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت
او بود بپروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که داناتر و شناساتر بخدا عز و جل است خائف تر و متعبد تر است ازین جهت
فرمود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم بخندید و بسیار بگریید و در روایت ترمذی این زیادت
آمده که فرمود می بینم آنچه شما نمی بینید و می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطّت السماء وحق لها ان تئط فرمود
آواز میکند آسمان سزاوار است مر او را که آواز کند و اطیط آواز پالان و بالیدن شتر کره و آواز کردن آسمان بجهت
کثرت آنچه در وی است از ملائکه و گرانی آنها و این کنایه است و تمثیل است در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط فرمود
نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کنند مر خدا را و در روایت دیگر
آمده است که فرمود بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که من میدانم من کم خندید و بسیار بگریید و لذت نگیرید بزنان بر فراشها
و برآئید بسوی بیابانها و بلندیها و پناه برید آنها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کنید آوازها را بدعا یعنی من
بقوت صبر و تحمل برمیدارم بار را نه او اگر شما دانید برنمی تابید گفت ابو ذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است
بهر آئینه دوست میداریم که من درختی می بودم که بریده میشد و در روایتی آمده است که گفتند اصحاب چه چیز میبینی
تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت و دوزخ را پس جمع کرد حق تعالی او را ایمان علم الیقین و عین الیقین با خشیت
قلبیه و استحضار عظمت الهیه بر وجهی که نبود هیچکس را و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه این همه تکلیف و محنت برای چه میکنی یا
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه پس آمده فرمود آیا پس
نباشم بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همیشه و پیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وآله وسلم و عوف بن مالک گفت
رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو
ساخت و بایستاد بنماز پس ایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذاشت بآیه رحمت مگر آنکه
توقف میکرد و سوال میکرد و در میخواست از خدا رحمت را و نمی گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه
میجست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام و می گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت والعظمة
والکبریاء پس برداشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل این و نشست
میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند بقره و آل عمران و نساء و مائده را و گاهی قیام میکرد و تمام شب
بیک آیه و در روایتی آمده است که این آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مقصود عرض
حال است و در خواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و در شکم آنحضرت آوازی بود همچو آواز جوشیدن دیگ

خلق کریم دست بخشش او را بر خوی نیک واجعل السکینة لباسه والبر شعاره دیگر و اثم آرام جا آهستگی را پوشش
وی و محیط پیری دیگر و اثم نیکی را علامت وی مانند جامه در وی که بلوی بپوشد والتقوی ضمیره دیگر و اثم پرهیزگاری را
نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل می باشد لهذا از حدیث التقوی ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر
جای اضمار در دل پنهان داشتن یعنی والحکمة معقوله دیگر و اثم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه
در نفس الامر است و بعضی راست کرداری و راست گفتاری نیز آمده والصدق والوفا طبیعته دیگر و اثم راستی را و
بسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه دیگر و اثم عفو و نیکوی را خوی وی والعدل سیرته والحق
شریعته والهدی امامه والاسلام ملته دیگر و اثم عدل را سیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای
وی و اسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام او است آنحضرت در امم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و اهدی
به بعد الضلالة در راه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة و دانا می گردانم بوی بعد از نادانی
وارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فروافتادن ایشان واسمی به بعد النکرة و بالاسمی برهم و
شناسا می گردانم بوی جماعة را بعد از جهل و ناشناسای واکثر به بعد القلة و بسیار میگردانم ایشان
را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج واؤلف
به بین قلوب مختلفة واهواء متشتتة وامم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و رایهای
پراگنده و امتهای متفرقه واجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون
آورده شده است برای مردم صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

باب سوم در بیان فضل و شرف آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه
ثبوت پیوسته بدانکه در قرآن از تعظیم امر و اعلاء شان و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع
شده اول دلیل و شاهد بر صدق است بر رفعت محل و علو مرتبت و تعظیم شان و تفخیم و تشریف وی صلی الله علیه وآله
وسلم و دلالت وارد بر آنکه هیچ احدی برابر محمد نیست و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و هیچ تعظیم بود قدر کسی که
پروردگار عالم در بیان تعظیم هیچ او کشته است کیفیت تفاصیل صفات و مراتب درجات وی
صلی الله علیه وآله وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و احصا بیرون است و اول آیات که خبر میدهد بشارت
می بخشد بوجود رسالت و شفقت و رحمت وی بر امت آن کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم تحقیق آمد شما را پیغمبری از نفسهای شما از جنس شما که می شناسید مکان و

محل صدق امانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما می شناسید پدران و مادران او را که همه اشرف
و افضل جماع عرب و طاهر و مطهر بودند که در ایشان سفاح و اخباث جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت من
الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بینید شرف ذات و محامد صفات و عظائم اخلاق و محاسن
افعال او را بعد از آن بعضی صفات کریمه او را بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بر وی آنچه مشقت
افتید شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و نهایت حرص و عنایت هست دارد بر رشد و هدایت شما و کمال
رافت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد بمومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم و فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الا آیات و در
فرستادن رسول از جنس ایشان ادخل و اقرب سبب در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع است گفت امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانست خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف و تعلیم
کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت و ساخت
او را سفیر صادق و رسول بسوی خلق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود و فرمود من
یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمائل
و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فائز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت ست و اگر کسی بعلت انکار و عناد شقیا
گرفتار بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان
ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر کسی پرده ظلمت بروی کشد بدان نور
مستنیر نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور فضل و قصور نبود و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول حق
سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بصورتی که متوجه عبادت باشند
و صالح و مستعد است مر آنرا بجهت ترکیب عقول که مانع است از غلبه شهوت و غضب و ایجاد سائر آلات
و اجسام منقاده و سائر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل
و سائر ناس را بالقوة و بعضی علما گفته اند که بالفعل رحمت شامل است همه را چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و
منافق را رحمت یافت امان از قتل و کافر را رحمت استیصال تاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا قتل [illegible]

آنحضرت ایشان را و اهلاک مفسدان نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصالح است چنانکه بر [illegible] ن
شاخهای مفسد که سبب صلاح بیخ شاخهای باردارست ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مؤمنان را و کافران نیز
زیرا که سلامت داشته اند از آنچه رسید بغیر ایشان از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود جبرئیل را علیه السلام آیا رسید ترا ازین رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من که می ترسیدم از عاقبت [illegible] پس ایمن
شدم از هیبت ثنای حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل
خوف درگاه اعلا است که هرگز از مقربان درگاه منفک نبود و بعضی عرفا گفته اند که امان سوز کرد ابلیس که معلم ملکوت بود
در عبادت سرآمد آن قوم شده بود بماند مقتضا امن از اهل عالم ملکوت رحمت نیست اگرچه بموجب وعده صادق واثق
در امن اند چنانکه از حال مبشران از صحابه معلوم میشود که یکی میگفت کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگری میگفت
کاشکی گوسفند بودمی که میخوردند و بقول بعضی انبیا صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی
کان لسان خوف [illegible] ازین قبیل است و این التحقیق است از کلام بعضی محققین در رساله تسلیة [illegible]
نقل کرده شده است و هم ضعیف است که صاحب کشاف باین آیه در تفصیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بر آن است که این صفات امداد تفضیل رحمت آنحضرت حاصل شده و در نیافته که آنحضرت را چندان
صفت کمال است که این صفت و نسبت آن بغیر [illegible] زیاده بر آن است که احصا کرده شود و نیز افراد وصف
الشخص باوصاف دلالت نمیکند بر [illegible] از دیگری غایت آنکه باقتضای مقام که بیان فضل قرآن مجید است
بیکی نسبت داده شده چون ثابت شد بنص قرآن که آنحضرت رحمة للعالمین است [illegible] از جمله عالمین اند ثابت [illegible]
شد که مفضل باشند از ایشان و جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بآنحضرت حمل کرده اند و مراد
رسول کریم بوده داشته اند صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید المرسلین است
صلی الله علیه و آله و سلم در اجزای عالم گفته که خاک را رحمت بآن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شده و هوا
از طریق شیاطین سلامت ماند و از اهلاک کفار بصرصر سلامت ماند و آتش از احراق [illegible] بازماند و آسمان از رسیدن
شیاطین بود و استراق سمع محفوظ گشت و شیخی ازین مسکین پرسید که ابلیس را چیزی ازین رحمت رسید گفتم [illegible] صولت و
هیبت و حقانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه و تعالی فیدمغه فاذا
هو زاهق جای آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و حکم انظار که برای وی واقع است تغییر و نسخ گردد لیکن از
آنجهت بود که باقی ماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند فصل و حق سبحانه او را نور تام و سراج منیر [illegible]

غایت آثار نور آنکه روشن شد و پیدا گشت بوی طریق قرب و وصول و روشن شد بجمال و کمال وی اشعار و ابصار
چنانکه فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت
آنست که وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله وسلم ارضی است و منیر سراج با تعلقات باشد چنانکه از یک سراج هزار
سراج میتوان افروخت بخلاف شمس و قمر که یگانه اند و در بیت یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن هر کجا
می نگری انجمنی ساخته اند بلکه اگر گویند که مراد تشبیه بشمس است هم روا باشد زیرا که عرب شمس را سراج میخوانند
و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا و فرموده جعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید
نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند بر سائر نفوس بشریه و او استفاده نمیکند از
کسی بجز از ذات مقدس الهی جل و علا و باین اعتبار اگر تشبیه بقمر هم کنند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بنور تلمیح است بقول وی جل و علا الله نور السموات و الارض یعنی نیست در آسمان و زمین مگر
نور الهی که ساریست در اکوان و اوست نیز وجود و حیات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مظهر اتم
آن نور و واسطه ظهور اوست و در تفسیر مثل نوره الآیة گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح
نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرموده الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که
نعمتی عظیم است و مراد و بیان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه و آله وسلم برای جمع میان مناجات
حق و معامله بخلق و برای انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ابلاغ اسرار و ازاله ضیق جبلی و کثرت و اعراض
از حق و تعلق دل بغیر او و تسهیل تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست که در دل بنده می تابد چنانکه فرموده اذا دخل النور القلب
انفسح و انشرح و تحقیق آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درجه نصیب حضرت سید السادات
است صلی الله علیه و آله وسلم و متابعان وی را بقدر متابعت و محبت نیز ازین نصیبی هست و این سخن را بیانی
شگرف است در کتاب سفر السعادات و در بعضی رسائل فارسیه آنرا شرح و بیان کرده شده و قال الله تعالی
و رفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم با نام ما جاودانه نام ترا و در دنیا و آخرت بنبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام
و آوازه ترا در دنیا و آخرت بنبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز جمیع

خطیب و تشهد وی بعمل نیا شد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید
خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آمد جبرئیل و گفت میگوید پروردگار
تعالی میدانی که چه چیز بلند کردیم ذکر ترا گفتم خدا داناتر است گفت بانیکه اذا ذکرت ذکرت معی دگردانیدم تمام
ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که
ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که اطاعت کرد ترا اطاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم
متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم آنست که در وقت ندا ذکر میکنند او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول
و انبیاء دیگر را ذکر میکنند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از غایت
دلالت و مهربانی چیزی ست که ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم و ابو نعیم در حلیه
از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا
کرد بأذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمدا رسول الله دو بار الحدیث و قد
شده است اسم شریف وی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر بهشتها و بر گردن حورها و بر ورق درختهای بهشت
نگار آنکه نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون برده شدم بسوی آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام
خود را نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرده حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته
است و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده است حق سبحانه او را از اسماء حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب
اسماء شریفه بیاید انشاء الله تعالی وصل و از مناقب جلیله وی صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خوردن
پروردگار تعالی است تعظیم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر بر آنند که این قسم است از پروردگار
عالم عز و جل بمدت حیات محمد یا بقا او صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه
ابن جوزی گفته که سوگند میخورد ببقای تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما نیافرید پروردگار تعالی
هیچ ذات را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات وی و نه غیر وی گفت ابو الجوزا که از جمله تابعین
است سوگند نخورده خدا تعالی بحیات هیچ کس غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی ترین و بزرگترین
خلق است نزد وی و گفت علامه قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه و آله و سلم بیان

مر حیات او را که بوده است که علف عمر خود بحیات وی صلی الله علیه وآله وسلم فائده و امام احمد
رحمة الله علیه گفته کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منعقد میشود یمین وی و بعضی گفته‌اند بحیات وجوب کفاره میشود
کفاره بحنث از جهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته‌اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آمده است الی یومنا هذا باهل مدینه بیشتر است سوگند ایشان بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحق آن کسی که پوشیده است او را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی باین عبارت صلی الله علیه وآله وسلم
و اما قسم حق جل و علا بصفت ربوبیت مضاف بحبیب خود که گفته فوربک نیز بر ینوالقمر مجمعت القرا است و در
حکم قسم باو است صلی الله علیه وآله وسلم و در یس والقرآن الحکیم بعضی را اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام
آنحضرت است چنانکه مروی از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقلست که مراد به یس نام
سید است و خطاب است بآنحضرت و بعضی گفته‌اند معنی او یا رجل بلغة علی یا انسان است و بر هر تقدیر مراد و ذات
پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و قسم است بوی بانذار است مراد از این نیز متضمن تعظیم است و تنزیه است
ایشان او قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و شهادت است بر هدایت وی و بودن
وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق در وی و گفته‌اند که سوگند نخورده است سبحانه برسالت هیچ
یکی از انبیا را برسالت مگر سبحانه خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در سوره لا اقسم بهذا البلد و انت
حل بهذا البلد زیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که مقید گردانیده است
قسم را ببلد که بلد حرام و بلد امین نام اوست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در آن
و اینجا گفته است شرف المکان بالمکین و تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که میخواستند اخراج
کنند و ذات شریف او را از آن و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است و ما ولد ذریه است آنحضرت
داخل است در عموم ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله
علیه وآله وسلم پس در این سوره دو قسم است از پروردگار عز و جل بحبیب وی صلی الله علیه وآله وسلم و حبیب الله
میگویند که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
بابی انت و امی یا رسول الله بتحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا تعالی تا آنکه سوگند خورده خدای تعالی بحیات
تو بحیات سائر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی بجائیکه سوگند خورده بخاک پای
تو گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارت است از زمینی که پای سپر میکند آن را سوگند بخاک پای است

حضرت رسالت پناه بحقیقت معنی صاف وپاک است که غبار بران وتحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن
حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی غیر ذات وصفات بود برای اظهار شرف وفضیلت وتمیز آن چیز است نزد
مردم ونسبت باشیاء تا بدانند که آن امری عظیم وشریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی والتفصیل
کلام آنست که حضرت رب العزت جل وعلا قسم خورده است باسمای خود وبر امری چند گاهی قسم یاد کرده است
بذات وصفات وگاهی ببعضی مخلوقات که از جملهٔ آیات ودلائل عظمت وذات وصفات اویند چنانکه سما وزمین
ولیل ونهار که از آیات عظیمه ودلائل قدرت باهره اویند وجز آسمان ونجوم وکواکب وشمس وقمر که مطالع انوار ومظاهر
اسرار وسبب انارت عالم وضبط مصالح بنی آدم وباعث اهتداء طرق ورجم شیاطین است وجز آن چیزها
که دران اسرار قدرت الهی وآثار رحمت غیر متناهی او تعالی وتقدس وبرکات وخیرات وفضائل ومکرمات
ظاهر است چنانکه طور سینین وبلد امین وغیر ذلک وبر بعضی اشیا که نظر کوته بینان از درک اسرار آن قاصر است
موجب تعجب وتحیر گردد وپروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین وزیتون وامثال آن که بدانند
وی جل شانه چه حکمتها دران ابداع نموده وچه اسرار خلق فرموده است واین همه برای اظهار فضیلت وتمیز
این اشیا است نسبت باشیاء دیگر نه که نسبت بحضرت او که اعظام اینها بذات وصفات خود داشته است چنانکه در قسم
آدمیان که بذات وصفات حق میخورند فافهم وبالله التوفیق وقال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر
اختلاف کرده اند در تفسیر عصر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران
شب وروز وهر دو نیز باین معنی است ودهر مشتمل است برعجائب وغرائب که زبان بیان از حصر آن
قاصر است وشرف بزرگی که لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر واقع شده ودر وی سرور وغم وصحت وسقم وآفات
ومخافات وحاصل میگردد برکات وکمالات دران وتضییع عمر وتکاسل در کسب کمال واصلاح حال وتصدیق
وایمان برسول رب متعال موجب خسران وخذلان است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی بعصر بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله علیه
وآله وسلم در لا اقسم بهذا البلد وبعمر وی در قول خود لعمرک ودر الم نیز بقولی مراد کرده که بالف اشارت بالله است
ولام بجبریل ومیم بمحمد وبقول حق تعالی ق والقرآن بقولی که مراد بوی قوه قلب محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
از جهت تحمل وی مشاهده ومکالمه را ودر والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم قلب است واذا هوی الم انشرح
بالانوار وانقطع عن غیر الله وجعفر صادق گفته مشهور است در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه وآله

ونسیده از جناب حق چیزی را که راه نمی یابد عقول تمامه عالم تا آن وکتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز
آمده همه گردن تسلیم وانقیاد نهادند و خبر داد از کمال جلالت وے در دنیا و آخرت وگفت ان لک لاجرا غیر ممنون
ای اجرا عظیما غیر منقطع الی الابد الآباد و بعد از آن شمار کرد بروی لعطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عائشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان
خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست وگفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام
درانشاء در اول باب ثانی گذشت فتذکر **وصل** و از غنائم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و عده و نعماء والاء
و وسعت یا عطاء نعم غیر متناهی او ست تعالی سوره والضحی است که قسم خورد وی بجمال جبیل و نهار که محل منظر آیات
و انوار حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود و وعده عطاء آخرت فرموده او و ما ودعک
ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند
ضحی را بروی عالم آرای وی و لیل به موی مشکناک وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نقل کرده است امام
فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت وحی است بسببی از اسباب یا برای مصلحتی از
مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار وی و دشمن داشت
او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آئینه بهاد و رجا و نعماهای که نهاده است ترا خدا تعالی در آخرت از
شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جا ها وی گنجایش آن
ندارد و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یا همیشه نهایت امر تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو بر ساعت در
ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامت انواع سعادت در دنیا و آخرت
این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی و عطیه ایست از پروردگار جل و علا بحبیب خود که چندان
عطا کنم ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد حصر و احصا خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است
از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که نیست در قرآن آیتی امید داشته شده تر از این
آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود بآنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش و گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب بیلو و رش امید است فایده لیکن
مقصر است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امید داری دفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی
نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا امت وے با تحقق ولایتی مقام شکسته خاطر گردد و تشریف انامه الیه سلام دران بنا

وصول کلیه حقیقت ان اول قسم احوذ و پنجم که مراد عیان جنس لازم است باشد که این اسم غالب آمده است یا
نیابات یا قرآن که تجلیا تجزیات الٰہیہ شده یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که فرود آمده از آسمان در شب معراج یا قاب محمد
که مشهور است یا انوار و تشعشع انوار الٰہیہ فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس یا شبابات آنحضرت در لغت
بپایه دوم پردوی از تحوا است مهوا و صدق در انچه تعلو است بدری فانا حده قلب که محل صدق و هدایت
است هدایه [illegible] است به قسم علیه کما لا یخفی و مراد بقول وی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
قرآن است و اگر جمیع کلام و حدیث آنحضرت را مراد دارند که وحی خفی است جز در مواضع که آن را مستثنی
دارند که عبارت از رای بود و قصه ماریه و عسل و تابیر نخل از انجمله است و بیان تنقیه واقع شده است نیز درست
است وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید نیست نطق او مگر از هوا و نیست نطق او مگر وحی که
فرستاده می شود بروی در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بغیر قرآن هم
نسبت بوی حجت است قال الله تعالی وانزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت او بنابر این از
حسان بن ثابت علیه آورده و گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسنت
چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد او را از اینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه اجتهاد آن
حضرت را نیز وحی گفته اند بعضی از ایشان جمیع داده فضیلت قصه اسری و انتهاء به سدرة المنتهی که نهایت
وصول علوم خلق تا آنجاست [illegible] تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه دید و آنچه کشف کرده شد
بروی صلی الله علیه وآله وسلم از جبروت و لاهوت و مشاهده کرد از عجایب ملکوت که بیان نمی تواند شد آن
عبارت وطاقت ندارد تحمل سماع آن افهام و عقول و لهذا اشارت کرده بوی از ایجاز و کنایت دال بر تعظیم
بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی وحی گوینده که متکلم حضرت رب العزت تعبیر خود بوی فرموده است یکی بعبارت
[illegible] حدیث که [illegible] فهم خلق است و دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست و هم
بمجرد ابهام که کسی از تصور تحمل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در رؤیت که درین سوره
اثبات آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رؤیت جبرئیل است یا رؤیت الله و با بصر و تحقیق قول
اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رؤیت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را
دو بار و دید او را محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه است و [illegible] عائشه در این مسئله مخالفت دارد والله
اعلم فائده در هر تقدیر درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل

دهرآینه تحقیق میدانیم که تنگ می گردد سینهٔ تو بسبب آنچه میگویند و دروغ میگویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون
میگویند و شرک میکنند بخدا و طعن میکنند در قرآن اینجا نهایت اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله
کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و نفرستاده ام قرآن را بر تو برای آنکه
در مشقت بیفتی و اندوهگین باشی چنانکه سابق مذکور شد و در اینجا شاید که خلجان کند که تنگی صدر با شرح صدر
که الم نشرح لک صدرک علامت آن است چون راست می آید شاید این حال پیش از آن بوده باوجود آن تا لطف محبت
و تقتضای حال انبیا نسبت بجانب حق باشد در اقتضای اینجا [illegible] در این کلام تا فهم بعضی از ارباب ذوق و وجدان
گفته اند که مشقتی که آنحضرت در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت باوجود غایت محبت و عنایت از آن
قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و در کشد ناچار است محب ضعیف و ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد با آنکه [illegible] است که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق اتباع گر
نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت وصل دیگر از مناسبت تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل و
کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و تنبیه بر رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود
میفرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ای آنکسانی که ایمان آورده اید درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت
کنید پروردگار خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر درود شما و فرشتگان
همین است که دعا کنید و خواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بر وی و شما را کجا قدرت و قوت
که بروی درود فرستادن توانید [illegible] می شناسید قدر و مرتبهٔ او را تا باندازهٔ آن بروی درود فرستید چنانکه
پروردگار تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان تصلی
علیه اللهم صل علی محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل و بارک و سلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی همه را بر ثنا
و دعای وی صلی الله علیه و آله وسلم و اعلان کرد و بلند گردانید در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب او را در آفاق
شرقا و غربا و برا و بحرا و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد سدره و صریف اقلام و انداخت محبت او را در دلهای
مومنین چنانکه راحت می یابند بذکر وی ارواح ایشان چنانکه بسماع ذکر وی ارواح ایشان مست
مسرور میگردد و دلها خوش میگردد بذکر وی زبانها [illegible] پروردگار تعالی [illegible] اتباع تو
که همتای [illegible] سر دیگر [illegible] کنند طریقه ترا و نگاه میدارند سنت ترا هیچ فرق نیست

از فوائفش نازکر آنکه بادی شتی هست یعنی ایشان متمسک اند در فریضه با امر من و در سنت با مر تو در حقیقت سر
دو با امر من و امر تست و گردانیدیم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فرا یاد میدارند الفاظ و
منشور ترا و مفسران تفسیر میکنند معانی قرآن ترا و واعظان بر سر منبرها نشر میکنند شریعت ترا ملوک و سلاطین و فقرا
و غربا ایستاده میشوند بر در تو سلام میفرستند بسیر دل و دیده بر تو و مسح میکنند روی خود را بتراب روضهٔ تو
و امید میدارند شفاعت ترا و شرف تو باقی است تا ابد الآبدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما آورده
کرده قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جعلت قرة عینی فی الصلوة بدین معنی بر صلوة فرستادن خدا
و فرشتگان بروی و امر کردن حق تعالی مؤمنان را بدان و تحقیق است کرده آن نهایت چنانکه بر پا
حسن هدی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه وآله وسلم فصل در اتم نعمت و اکمل کمالات از عبادت و
جلال و کمالات و برکات که از درگاه عزت وارد و فائض است بر آنحضرت چیزی است که متضمن است آنرا
سورهٔ فتح که پروردگار تعالی و تقدس در آن خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا
مراد از فتح و نصر حصول امور و مشتمل بر کرامات و برکات ظاهره و باطنه که از جناب عزت و کبریا به آنحضرت
فائض است غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و فتح بلاد و حصول غنائم و تقویت دین و تکثیر است
و تشییع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمام قبائل عرب داخل شدند
اقوام فوج فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متوجه عالم قدس شده و درین سوره
وعده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شده فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که
ظاهر و باهر است عزت و شوکت او و دین و حصول آن یقینی یعنی پیدا و هویدا کننده نیز آمده است یعنی
ظاهر کننده عزت و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و اقوال و اشیا پیدا
است یعنی گفته اند مراد چیزیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول را
زیرا که هو و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جاهلیت و ری صلی الله علیه وآله و ام معصوم است پیش از
نبوت و بعد از وی و جماعتی گفته ما تقدم قضیه ماریه و ما تأخر امرأت زید است گفت سبکی این قول باطل است
زیرا که نبود قضیه ماریه و امرأة زید و زینب اصلا و هرکه اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف
گفته و بیضاوی نیز در اینجا تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات که توانند که محل عتاب گردد و امام

سبکی رحمة الله علیه گفته که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
و تحقیق اجماع کرده اند امت در عصمت ایشان در آنچه متعلق است بتبلیغ و در آن از غیر صغائر و کبائر نزد دلیله
که حط کنند مرتبه ایشان را و از مداومت بر صغائر این چهار قسم مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغائری
که حط نکنند مرتبه ایشان را معتزله و بسیاری از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ما ماموریم باقتدا
با ایشان در هرچه صادر شود از ایشان از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا
باشد و امر کرده شویم با اقتدا در آن و کسیکه مجوز است بر حضرات انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر
نسبت این قول با ایشان صحیح است محجوج اند بآنچه ذکر کردیم از اجماع و آنها که تجویز صغائر کردند نفی دلیلی
ندارند بر آن بلکه از ظاهر آیت و امثال آن گرفته اند و بتحقیق ظاهر شد جواب از آن و آن جماعت که تجویز کرده اند
صغائر غیر رذیله را این علما گفته که اختلاف کرده اند که آیا واقع شده از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشده
و صحیح آنست که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل
کرده شود خلاف این و در قول حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل اجماع
صحابه است که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا بوی در هرچه میکند از قلیل
و کثیر یا صغیر یا کبیر نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حریص بودند بر علم بآنچه میکرد آنحضرت
در سر و خلوت و در اتباع آن و دانسته باشد هر کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و آنچه شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر عمر و لهذا خدا
عزوجل که تکلم کند مثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی
بود که گفته شده است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آنرا و تعرض نمی کردم
برای آن و پناه میبریم بسوی خدا از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر و اگر تسلیم کنیم این قول
با اشارت الله پس نیست که دیده چیزی از انبیا تا دلالت بر حقیر بس نامناسب ذکر آن در آیتی که نسبت تعظیم و امتنان و
اکرام است بیان آن غایت تبیین و تقریر تعظیم و قبل برین گذشت بالغت این کلام اما سبکی است در رد مقاله زمخشری
که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز که رسیده است بیازده و زیاده بر آن
که گفته است سبکی در تفسیر خود که تحقیق تامل کردم در کلام معنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک تا آخر با قبل
و ما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم بی آنکه

در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آنکه واقف شدم من بر حقیقت یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است بر این و گفته
است که معنی آیت تشریف است با آنکه ذنبی نیست در اینجا گناهی و تحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را
در آنچه گفت انتهی و این کلام مجملش آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از
بندگان خود را و میخوانند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه
نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش
و نه پس و لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که
مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم
من عمرک و فیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند این را از اسالیب بلاغت در
قرآن که کنایت کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام اللیل فرمود علم ان لن
تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز در نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و
تاب الله علیکم و نیز در نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا
که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده ذکر زلتی و خطائی که از ایشان صادر شده نیز
نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه
یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فتح را مقدم داشته بعد از آن ذکر غفران ذنوب گفته و آنچه کرده و چه
مستور داشت و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السؤل فیما استح من تفضیل
الرسل گفته که تفضیل داده است خدای عز وجل پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم بر سائر انبیا علیهم السلام
بوجوه کثیره و ذکر کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله
علیه وآله وسلم ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و نقل کرده نشده است که حق تعالی خبر داده باشد هیچ یکی از انبیا را علیهم
السلام بمثل آن بلکه ظاهر آنست که خبر نداده است و لهذا هرگاه طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند
خطاهای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب کنند خلائق از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در مقام شفاعت میفرماید من برای این کارم و لطیفه دیگر آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای آنحضرت
فتح مبین را بعد از آن ذکر کرد مغفرت ذنوب را و ذکر کرد بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را که

پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم و باللّٰه التوفیق و ذکر نموده اکمال السیوطی و تتمیم
نعمتها یک تمام و کامل گردانید نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضائل و کمالات و کرامات و
برکات داخل است درین کلمه و هرچه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه مناسب
اندیشه و خیال از عد و احصار آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در ربقه آن
اجمال مندرج است و تفصیل از حیطهٔ امکان بیرون است شعر فان فضل رسول اللّٰه لیس له حد فیعرب عنه
ناطق بفم و قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و لو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات اللّٰه مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و حقائق و معارف است که حضرت ذوالجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیاء و اصفیا
خصوصا بر سید انبیاء و سند اصفیا افاضه نموده والا آنچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس است
که باین تمثیل و تنظیر نمایند و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر
دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و ثمره فوز و فلاح و هدایت انام که نهایت بعث و
ارسال است دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز نتیجه صلاح عالم و انتظام کارخانه
موجود است و فرمود و ینصرک اللّٰه نصرا عزیزا چنانکه گفت ابن عطا رحمة اللّٰه علیه جمع کرده شد
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد فتح مبین از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای
محبت است و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت
تبریه و تنزیه اوست از جمیع نقائص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجه کامله و هدایت و دعوتست
بمشاهده و اعلا کرده شان او را بچیزی که فوق آن متصور نیست فرمود ان الذین یبایعونک
انما یبایعون اللّٰه ید اللّٰه فوق ایدیهم چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع اللّٰه اگرچه این باصطلاح
اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که اینجا رمز است واللّٰه اعلم بعد از ان منت نهاد بانزال
سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که تصدیق کردند او را و مدح کرده در آخر سوره
بمدح و ثنای اصحاب کامل النصاب که بفضیلت صحبت وی صلی اللّٰه علیه وآله وسلم که نتیجه محبت است و
وصف کرده بشدت و غلاظت بر کفار و رحمت و ملاطفت بیکدیگر که انتظام کارخانه دین و ملت بریشان [illegible]
این صفت است و [illegible] چنانکه فرموده در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین الآیه [illegible]

کردہ ایشان بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و این ہمہ موجب امتنان و فضل و شرافت آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و وصل نامہ فضائل و کمالات و برکات کہ فائض شدہ برآنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
از درگاہ عزت درین کلمہ کہ از جوامع الکلم است فاضل است انا اعطیناک الکوثر کہ مراد بدان خیر کثیر است در دنیا
و آخرت و این کلمہ باین اختصار و ایجاز متضمن اظہار جا برانزا این راز است و اگر تمامہ علما و عرفای عالم شرح
این کلمہ کنند استیفای آن نتوانند کرد واللہ اعلم باری بالفعل آنچہ در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک
الکوثر یعنی دادیم ترا مناقب متکاثرہ کہ ہر یک از ان اعظم است از تمامہ ملک دنیا چون دادیم ترا این نعمتہا
مشغول شو بطاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عبادت بدنی بجا آر و مالی اشارت کرد بادل بقول
خود فصل لربک و ثانی بقول وانحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نہ بلفظ مستقبل کہ گوید نعطیک دلالت
دارد بر آنکہ این عطا حاصل شدہ است پیش از وجود عنصری وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چنانکہ گفت
کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد گویا گفت یا محمد مہیا ساختیم اسباب سعادت ترا برای تو پیش از
دخول تو در دائرہ وجود پس چگونہ مہمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو و اشتغال تو بعبادت و نداد یم ترا این فضل
عمیم از جہت طاعت و عبادت تو بلکہ بمجرد فضل و احسان از غیر موجب و بی سببی کہ حاصل معنی اجتباست
اگر گویند کہ ہمہ انبیا را بلکہ ہمہ مردم را ہر چہ دادند پیش از وجود عنصری ایشان دادہ اند و نصیب کردہ اند
پس تخصیص بآن شود کہ ایشان را بیشتر دادند از دیگران نہ پیشتر جواب آنکہ میگویند کہ نبوت آنحضرت و کمالات
وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در عالم ارواح ظاہر کردہ بودند و ارواح انبیا از ان استفاضہ نمودہ چنانکہ فرمود
کنت نبیا الحدیث و نبوت انبیای دیگر در عالم آنجا بود و در مدارج وآمدہ است کہ مراد بکوثر نہریست در جنت
چنانکہ صفت آن بکوثر در احادیث آمدہ است از جہت کثرت دارد ان است روایت کردہ است انس
رضی اللہ عنہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در اثنای آنکہ سیر میکردم در بہشت ناگاہ نہری دیدم
کہ بر ہر طرف وی گنبد است از در مجوف و طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت
این کوثر است کہ دادہ است ترا پروردگار تو تعالی رواہ البخاری مشہور و مستفیض در میان سلف این تفسیر
است و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شدہ و بعضی گفتہ کہ مراد بکوثر اولاد طیبہ او است زیرا کہ این سورہ نازل شدہ
است در رد بر کسیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را طعن کردہ بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد کہ باقی مانند
تا روز قیامت فائدہ و بعضی گفتہ اند کہ مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت مورد

وازانجمله آنکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم طعنه زدند و ابتر خواندند در عین المعانی میگوید کوثر فوعلست
از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جواهر از جهر و مقابل او خبر آمده ان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند و
بی نسل میگوید آخر الامر همو بی نسل است و بنابر آنکه او را نسلی نباشد و در کشاف میگوید که کوثر فوعلست از کثرت و مبالغه
است در آن یعنی بسیار بسیار اعرابی را پرسش از سفری باز آمده بود گفتند پسر خود با چه حال باز آمد گفت جاء بالکوثر
یعنی باز آمد بخیر کثیر و از ابن عباس آمده است که وی کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفتند او را سعید بن جبیر
مردم چنین گویند که کوثر جوی است در بهشت ابن عباس گفت وی از جمله خیر کثیر است معنی آنست که دادیم ترا
ای محمد از نیکی هر دو سرای انچه را از بسیاری شایستی بنوده داده نشده است بهیچ یکی از غیر تو و منده
آن منم که پروردگار جهانیانم پس مر تراست شکر من که معطی افزون عطا و اکرم نزدیک دهندگان و عظیم ترین
انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا بعطای خود و نواخت ترا و نگاه داشت
ترا از منت خلق بر زعم قوم تو که غیر خدا را عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای وی و بنام وی کن بر خلاف
این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی و راستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف ورزد با تو از
قوم خود هو الابتر یعنی اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان بزایند همه اولاد
معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر و بر زبان عالم با کرتا آخر دهر است که بنام خدا کنند فقی بنام تو
سازند و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیطه وصف و بیان بیرون است هیچ توئی سا ابتر خوانده بر عیب کننده
قست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابو بکر بن عباس گفت مراد بکوثر کثرت امت است
و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف شرایع
مراد داشته و بعضی شفاعت در یا کثرت امت داشته و بعضی معجزات ثبوت او عطا و بعضی نبوت و قرآن و ذکر
عظیم و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علما راست فالعلماء ورثة الانبیاء رواه احمد و ابو داود و ترمذی و بعضی گفته اند
مراد بکوثر علم است ابو سعید گفته فصل لربک در عقب آن واقع شده و مقدم است بر عبادت نتیجه علم است هیچ چیز در کثرت
و فضیلت بصفت علم نرسد و بعضی گفته کوثر خلق حسن و شیوه انست که کوثر مخصوص بچیزی ندانند بلکه شامل تمام
صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی است در فصل خطاب بعد از ذکر این معانی مذکوره از قوم نیز
اقوال بیان کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت بر ربوبیت خود و انفراد او بوحدانیت خود و بقدرت و مشیت خود
و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیل و شهود وحدت

در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و این تجلی مخبر ازو نیست در بهشت نهریست که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود
فصل ترکیب یعنی چون مشاهده وحدت کردی در عین کثرت پس بگذار با استقامت نماز تام را بالشهود در جمع و جمع وجود
قلب با انقیاد نفس با طاعت بدن بقلب و رحیا که عبادت زیرا که وی است نماز کامل و دائی بحقوق جمع و
تفصیل والنحر یعنی و ذبح کن شتر گاو انانیت را تا ظاهر نشود این انانیت در شهود تو تلوین و سلب نکند از تو
مقام تمکین را و باش با حق بفنای صرف و انی ببقای او انا ان شانئک هو الابتر شوی در وصول خود و اتصال است
تو با او که دشمن تواند بدبختی دشمن دانند تو که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق ابتر است نمود حقائق
الحدیقة مولانا تاج الملة والدین الصدر البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر هر آینه ما داده ایم ترا خیر بسیار و انواع
فضائل بیشمار بیرون از عد و احصا و تأویلها و تأویلات ائمه رحمة الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی بنور باطن چیزی
میداند از علم خلق که کوثر بر سد جمیع اقاویل و تفاصیل در جنب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست
از نهری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم وصل و از آنچه دلالت میکند بر نهایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بودن وی نبی الانبیاء بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین و حکم امت ایشان دری این آیه کریمه است
واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
أأقررتم وأخذتم على ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون میفرماید ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران از آنکه هر آینه
چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است هر چیزی را که با شماست صفت
تمام انبیاست که تصدیق یکدیگر میکنند و موافق اند در اصول دین هر آینه ایمان آرید شما بآن رسول و نصرت دهید او را
خبر داده است حق تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله
علیه وآله وسلم جمهور مفسران بر آن اند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و نفرستاده خدای تعالی هیچ
پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده یاد وی محمد را و گفت یاد وی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر دریابد او را ایمان
آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از اتباع ایشان که با ایمان ایشانند نیز گرفته باشد چون انبیا اصل
و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی
هیچ پیغمبری را مگر آنکه بر وی میثاق گرفت که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند
که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا برا امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث گردد ایمان

آید بوی و بیان کنید این را بکسانی که ایمان شما بیایند چنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آن
حضرت بمدینه قدم آورده تا نزدیک گردند و ایمان نیاوردند بار دوا آنحضرت این میثاق را با ایشان از انزال شد این آیه در
احتجاج کرده است این بعض با آنکه آنکسانیکه اخذ کرد خدا تعالی میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان
ایمان بآنحضرت نزد بعث و انبیا در وقت بعثت آنحضرت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق
با خود بر امم باشد و موید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این
وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت جواب داده شده است که مراد از آنچه بطریق فرض و تقدیر
است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه اخبار است بوقوع
آن در وجود و لیبا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل و من
یقل منهم انی اله الایات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و چون بنا کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بوی بر امتان نیز واجب خواهد بود
بطریق اولی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر
و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود و فهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارتست
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
و رسالت وی عام شامل جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند
قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حقتعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است آن کسان را نیز که پیش از وی
بودند و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن آگاه است که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وآله وسلم مقدم و معظم است
بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم
را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی الانبیاست صلی الله علیه وآله وسلم و از اینجا
ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او در تحت لوای او باشد چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی و اگر در زمان انبیا علیهم السلام
در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه وآله وسلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی و نصرت میدادند
او را و لهذا فرمود لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان

بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بالفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود
و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن
در این معنی تا گمان نبری که در شان انبیا نفی نبوت و رسالت است از انبیا چنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفت بنده مسکین عبد الله خبیر الایمان والیقین پوشیده
نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین
علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان با آنحضرت و نصرت هم که مراد باشد هم
موافقت و توثیق عهد و یا قصد نصرت باشد چون آمده چنانکه کسی که آنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله
علیه و آله و سلم ایمان آورده و شامل حبیب نجار و غیره تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وی
صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اعتقاد کافیست در ایمان انبیا و امم ایشان و کرامت
وی صلی الله علیه و آله و سلم و بودن وی رسول نسبت با ایشان و انبیا علیهم السلام در خود در شب اسری در
مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد همه را اقتدا نمودند بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق هست
بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی و اگرچه در میثاق گرفتن انبیا بر امم خود با ایمان و نصرت وی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگرانرا نبود و لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه
از انبیا بیان اعز و اعظم است فافهم و بالله التوفیق وصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
و قال و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی
افضل اند از بعضی و در اینجا سوالیست که معتزله گفته اند که تفضیل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و بعضی گفته اند
بعضی گویند که آدم افضل است از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که حق فضیلت ثابت و محقق
است به ابوت و بسا که پسر فاضل تر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد و قومی گویند که وقف بهتر
تا علم اوست و بعد از نص قرآن که ناطق است به تفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت تعالی
منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بی واسطه
و این آیه نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام حالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بی واسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص شد که موجب تخصیص وی باین

نفست و غلبه اسم کلیم بروی شاید چنانکه بگوید کلام نفسی شنید از هر جهت شنیده و هر گاه آنحضرت فوق العرش
رفت و بجای رسید که منتهای اوهام خلائق است هیچکس آنجا نرسید آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و
جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگری را حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول
وی جل و علا ورفع بعضهم درجات که باتفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند
که درین ابهام از تعظیم و تفضیل و اعلای قدر وی است و مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شواهد وی است آنکه
وی متمیز و متعین است چنانکه اشتباه نیست در آن و علما گفته اند که تفضیل مراد است انبیا را صلوات الله
و سلامه علیهم بسه وجه است یکی آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشهر و اقوی و ابهر باشد یا امت وی ازکی و اعلم و اکثر
بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اظهر بود و فضل ذات راجع است بآنچه مخصوص گردانیده او را بدان از کرامات و
اختصاص بمراتب علیه از کلام یا خلت یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات
پیغمبر ما علیه من الصلوة اکملها و من التحیات اتمها اظهر و ابهر و اکثر و اقوی و ابقی است و منصب امت وی اعلی و دولت وی
اعظم و اوفر و امت ازکی و اعلم و اکثر بحکم آیه قرآنی کنتم خیر امة موصوف بخیریت که مفهوم آن شامل جمیع فضائل
و کمالات است و ذات او اکمل و اظهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر بود
درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و ازکی و اطهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابه
و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت یاد کرده است که در محشر تمامه خلائق بطلب شفیع بیایند نزد آدم و
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود
از ایستادن در مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند گویند که این کار ماست
پس در بارگاه عزت رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدم و من بزرگترین
اولاد آدم نزد پروردگار خود آمده ام و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد
آدم مراد بآن و معروف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در صحیح آمده انا سید الناس یوم القیمة
آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی باستدلال کرده اند بآیه کنتم خیر امة اخرجت
للناس هیچ شک نیست که خیریت امت بحسب کمال دین ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع
آنند و امام فخر رازی رحمه الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی چون ذکر کرد انبیا را باوصاف حمیده پس از آن
گفت مر محمد را صلی الله علیه و آله وسلم اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده پس امر کرد آنحضرت را باقتدا

بتابعه ایشان و لا بامتثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد و چون بجا آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم جمیع آنچه داده شده انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هرچه متفرق بود در ایشان پس فاضل
شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شده
باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد ولیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بعد
اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت
رسیده است باکثر بلاد و عالم بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه و آله
وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا خیر الناس من ینفع
الناس در روایت کرده شده در فضائل صحابه که پرسیده شد علی بن ابی طالب از روز پس گفت آنحضرت هذا سید العرب
گفتند یا نبی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث
صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده
لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تفضلوا بین الانبیاء و در روایتی لا تفضلونی
علی الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده و نیز در مرفوعه یکی گوید
من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق
دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی
انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانچه فرموده ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الآیة و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسل است از جهت اتحاد کلمه
اسلام و بعضی حمل کرده اند بعضی علماء قول حقتعالی را بر آن یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک تسویه در میان
ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از احادیث بوجوه متعدده بعضی
گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از ان بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل ایشان و سید ولد آدم
است ولیکن واجب است برین قائل که اثبات کند تقدیم را تا خیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است و الله اعلم و بعضی
گفته اند که تفضیل نکند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نزد و بعضی گفته اند که تفضیل در اصل
نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت برابرند و تفاضل نیست میان ایشان و تفاضل با مور
زائده است بر آنکه چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نه و اولوا العزم از ایشان و این خالی از خللی نیست تفصیلش اینست

بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل این مذهب و شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است
انست و عبدالله حلیمی نیز باینجا است و از کلام امام غزالی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی برانند
که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر افضل مراد اهل سنت با فضیلت کثرت
ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم
علمای شافعیه پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی تا مدت عمر مسئله افضلیت مخطور نگردد لا نفیا و لا
اثباتا امید میدارم که مسئول نگردد روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله افضلیت ملائکه بر بشر کرده و دلائل طرفین
در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین
خوانند و معلم علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل اند از سائر ملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول
خواهد بود و رسل افضل اند از سائر انبیا و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
افضل است از جمیع انبیا و رسل فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه و آله و سلم
افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین هداة طریق الحق و محیی علوم الدین
و در عدد انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیر گفت
گفتم یا رسول الله چند اند انبیا فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سیصد و
سیزده و انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و زکریا و یحیی
و عیسی و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیا را بر تو قصه خوانده ام و بعضی را
نخوانده ام از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نخوانده اند
و در دل این مسکین چنین می افتد که اینهمه در بیوقت است که این آیت نازل شد و در اوقات دیگر قصه آنها
نخوانده اند نیز خوانده باشند و بس دور است که احوال محبان خود را به حبیب خود نگوید و احوال ایشان را از وی
پوشد کما لا یخفی والله اعلم و فضل اعظم و اعلی دیگر آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامت و مکانت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی فتدلی و در سوره سبحان الذی اسری که منطوی
است و مشتمل است بر عظم قدر و منزلت و علو درجت و قرب مشاهده آیات و عجائب قدرت وی جل و علا و
از آنجمله حفظ و عصمت اوست از اعدا خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانچه فرمود والله یعصمک من الناس

و بود آنحضرت صلوات الله علیه و السلام که حراست میشودند اصحاب وی رضی الله عنهم او را و احتراز و اجتناب
مینمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الٰهی و مقتضای حکمت بالغهٔ او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شدند
کما اعماه فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک الآیة و این در مبادی ایام هجرت
و خروج برای آن بود چنانکه قصهٔ آن مشهور است و قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله و قد کرد حق سبحانه
از وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان و در هلاک وی اتفاق
آراء وری صلی الله علیه و آله و سلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب
وی در غار با وجود تیقن بوجود آنحضرت دران و صرف همت ایشان ازان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود
معیت حق سبحانه و این از اعاظم معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الٰهی
تعالی شانه حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسی نیز ظاهر شده اند
وقتی که با بنی اسرائیل برآمده فرعون دنبال وی کرده ترسیدن بنی اسرائیل که یافت ایشان را فرعون گفت
موسی علیه السلام ترسیدن می سبی ولیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا
و موسی را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد ازان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قربست اول تم
و اقرب است و مصدوق ما رایت شیا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیا الا و رایت الله بعده اول طریق
جذبست و ثانی طریق سلوک و قال الله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی
هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند
و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان ببسمله فاصله و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیهٔ القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول
وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذخیره کرده
آنرا از برای وی نداده هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیهٔ قرآن بمثانی بجهت آنکه مثنی مکرر ساخته شده
است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بروی ببلاغت و اعجاز و
وجه تسمیهٔ سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و
قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و انا

من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس تحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافهٔ خلق
چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست و باحمر عجم که در رنگ شان سرخی و
سفیدی باشد و قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان
از نفسهای ایشان یعنی امر او نافذ تر و امضی است چنانچه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی تر از
اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان
اند در حرمت نکاح و ابدا بعد وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج اویند و در آخرت
و در قرآن [illegible] آمده است که بجواب لم و قال الله تعالی و انزل الله علیک الکتاب والحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و
کان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که او را کسی بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال و طاقت
رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است بلکه بحسب
حقیقت قرآن همه بیان محامد و ثنا و آلهی مبین اوصاف و کمالات اوست صلی الله علیه و آله وسلم و یکی از خصوصیات
فضیلت آنحضرت آنست که هرجا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات
کبریا خود متکفل بر دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب و طعن حبیب او می کند خود
متصدی جواب و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ و نصرت وی اقوی
و ارفع خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود تعالی ن والقلم ما انت بنعمة ربک
بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نباشد و چون دید عاص بن
وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که می برآمد از مسجد وی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم
و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص بمسجد در آمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر
یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی ان شانئک هو الابتر
بدرستیکه دشمن و عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل و حقیر بی برکت را گویند و چون گفتند لست مرسلا جواب داد
و ایشان را یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق
و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی
فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون استبعاد

کرده کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس موجب انس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد و با اهل ارض بشر و سائر انبیا مدافعه میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم وصل در ازاله شبهات که در بعضی آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در بادی النظر بتوهم دانی مشتبه شود بر کفار در جناب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آنرا معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راسخ و ایمان سابقه است و از انجمله قول سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی که نسبت کرده سابقه ضلالت بوی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع آن هدایت میکند و اتفاق علما است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت موسوم بضلالت نشده و نشا او بر توحید و ایمان و عصمت است و همچنین تمامه انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین برین ناشی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از آنها بنبوت و رسالت و اصطفا و اجتبا یافته اند موصوف و معروف بوده پیش از ان بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب نقل است نعم اختلاف در آنست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله برانند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تنفیر است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند هم جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت برآورده بجاه رسانیده بمرتبه نبوت رسانند ولیکن نقل و دلیل سمعی برآنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا همه معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در ان و همه معصوم اند از کفر و معاصی و از انچه موجب نقص و نفرت گردد و از ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبائر مطلقا و از صغائر بعمد و استدامت سهو و نسیان و استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل در آنچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و هر که بجناب وی چیزی به بندد و نسبت دهد بخلاف ادب دم زند ساقط است در مهوات درک اسفل ضلالت آنجا که خبر ندارد و وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که وصمت هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال او جمال او وصول نیست نسبت بتعلیم و ادب او را چه حاجت چه که او خود از آغاز آمده مودب بود ولیکن تربیت و تعلیم و تائید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید که از اسباب عزت او را شده در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الٰهی عز و جل

وصل در ازاله شبهات

پیغمبر بود و اشهد انی رسول اللہ اگر گویند حال تمامہ اہل کمال ہمین است و در انچہ در ظرف استعداد ایشان
ابداع یافتہ است بتدریج و تربیت ظہور می یابد و از قوۃ بفعل می رسد جوابش آنست کہ آنجا استعداد ایشان حسب
تفاوت قرب و بعد کہ بسبب ریاضت بوجود می آید و اینجا ہمہ بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظہور آن
موقوف بوقت است و در پردہ و مستور بتقریب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظہور می یابد یعنی تادیب تہذیب
قرآن مراد را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اینست نہ کہ از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم بقا
صفات بشریت و احکام جبلیہ و جزئیات احکام نفس در وجود قدس وی اثبات کنند و آنرا مبداء و منشاء صدور
بعضی افعال از وی صبری و تزلزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند
و نزول قرآنرا تہذیب ازالہ آن گویند ایشان دانند کہ بمقتضای علم و فہم خود سخنی میگویند و دعوی درک
حقیقت حال سید کونین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میکنند بر ذالکہ اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق می کشد
و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست نمی گوید شرح حال او برتر از انست کہ آید بخیال و شمہ ازین کلام
در باب اخلاق شریف گذشتہ است حاجت بتکرار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است کہ اہل زیغ و ضلالت
و ارباب شک و شبہہ می اندازند و زبان وقت این مسکین اند کہ آن اگرچہ بطریق دفع ازالہ آن شبہہ باشد حاشی
است لیکن چون علما متعرض آن شدہ اند و مصلحت در آن دیدہ اند ما نیز بتبعیت ایشان کردیم امید کہ عاقبت
بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد و بدانکہ اینجا ادبی و قاعدہ ایست کہ بعضی از اصفیا و از اہل تحقیق ذکر
کردہ اند و شناختن آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست کہ اگر از حق تعا
و ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود مثل انکہ لا تہدی
و یعطیک ملک و لیس لک من الامر شی و ترید زینۃ الحیوۃ الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و
انکسار و افتقار و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب البشر و لا اعلم ما وراء ہذا الجدا
ر و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم و امثال آن بوجود آید ما را نباید کہ در آن دخل کنیم و شریک وی شویم و انبساط نماییم بلکہ
بر حد ادب و سکوت و تحاشی توقف نماییم خواجہ را میرسد کہ با بندہ خود ہر چہ خواہد بگوید و بکند و استیلا و استعلا نماید
و بندہ نیز با خواجہ بندگی و فروتنی کند دیگری را چہ مجال و یارای آنکہ درین مقام در آید و دخل کند و از حد ادب
بیرون رود و این مقام پا لغزیست کہ آنرا ضعفا و جہلا و تفسیر ایشان ست و من اللہ العصمۃ والعون و اکنون بدانکہ
خلاف کردہ اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول تعالی و وجدک ضالا فہدی بر وجوہ کثیرہ اول آنکہ یافت

ضال وناوان از معالم نبوت واحکام شریعت وابن مردویه از ابن عباس وحسن وضحاک وشهر بن حوشب روایت
نیست قول وی حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی قبل از وحی یا پیش از وحی بخوانی قرآن
را وچگونه دعوت کنی خلق را بایمان وبعضی گفته‌اند که مراد بایمان فرائض واحکام است والا آنحضرت مومن بود
پیش از وحی بتوحید حق پس ازان نازل شد فرائض که در وی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرائع
یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول تعالی ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس
داشته‌اند ودر حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد وخدا را دوست ودشمن میداشت اوثان را وحج وعمره میکرد وزنا
نخواست ودر حدیث آمده است که آنحضرت گفت قصد نکردم هرگز امری را وپرستش نکردم اوثان را همیشه میدانستم که آنچه
قریش برانند کفر است ونیافتم کتاب را وتفصیل ایمان را وآمده است که قریش نیز بقایای دین ابراهیم
بود مثل حج وختان وغسل جنابت وامثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا جوع پس نجات داد مرا
پس رد کرد الله تعالی بسوی او ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب ومشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت را از جای خود بمکه می‌آورد تا بسپارد
بجد خود در راه گم شد وظاهر امر والهام نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا از ضل الماء فی اللبن است وقتی که مستهلک
ومغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مستور ومغلوب در کفار مکه پس قوت داد ترا خدای تعالی تا اظهار
کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله می‌نامند گویا میگوید وی سبحانه که تو ای
محمد یگانه وتنها بودی در زمان خود مثل آن درختی که فرید ووحید است در بیابان وبار برداری میوه ایمان را
وهدایت کرد در راه خود وحق تعالی بسوی تو خلق را وبهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید
قوم ومراد گردانیده شود ایشان ومراد بدان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را بتو وبشرع تو سادس
آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب وطالب معرفت من ونسبت محب بضلال بسیار آمده آنکه گم شده
گردد از خود واختیار وقرار خود در بیخ معشوق قرار ندارد چنانکه انا لنریها فی ضلال مبین وانک لفی ضلالک
القدیم ودرین وجه مروی است از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا واین در حالتیست که
نقل میکنند که در شب معراج هیبت آن مقام فراموش کرد که چگونه ثنا خواهد وچه کیفیت ترا نه حمد باری سبحانه
پس هدایت کرد او را حق تعالی بکیفیت ثنا تا گفت لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک وشاید که مراد بعضی اوقات دیگر نیز سهو
ونسیان چنانکه در قضا اعتبار آنحضرت بعضی گفته‌اند که جائز است طریان بر آنحضرت طاری می‌شده باشد

پروردگار تعالی و تقدس آگاه باشید و باشد او برایشان و تقریر گردد و بر صواب این کریمه بیان این بعثت
نازل شده والله اعلم تا من آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان و هدایت نمود ترا
ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیهست که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از اهل ضلال گویا
ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود اگر نه بود حفظ و عصمت الهی عز شانه چنانکه
اشارت میکند بآن قول وی سبحانه و ان کادوا لیفتنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن پس نسبت ضلال
وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد ضلال او نیست ضلال قوم وی فافهم ما فیه
آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزی که فرستاده شود بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرمود ثم ان علینا
بیانه و فرمود انا انزلنا الیک الذکر و این توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه ششم آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی که گفت
فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت فعل بچیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن چیزی با هر بار بگردانید
و باز داشت پروردگار من بفضل خود میان من و آن و حائل شد عصمت او میان من و آن چیزی که قصد کردم آنرا پس از آن
قصد نکردم هیچ چیزی از جنس آن تا آنکه کرم گردانید مرا خدای تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش
که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من مکه را
و افسانه در خوانم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکه می کنند پس بیرون آمدم از مرعی و در آمدم بمکه در آمدم خانه را
از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در آن وقت و مزامیر میزنند و لهو لعب میکنند پس نشستم و نظر کردم در آن
پس برگماشت خدای تعالی بمن خواب را و بیدار نگردانید مرا مگر گرمای آفتاب برسر من و یک شب دیگر همچنین
گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد همچنین پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول حق تعالی
و وجدک ضالا فهدی این نیست والله اعلم وصل و از آنجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه
احتجاج کرده اند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغائر را بر انبیاء صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین بآن
و ظواهر کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزی که قائل
نشود بآن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هر چه احتجاج کرده اند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و
متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است در آن اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کرده اند
جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد و آنچه احتجاج کرده ایشان بآن محتمل و مأول بود دلائل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظاهر آن متروک بود و لازم بود ترک قول بظاهر و رجوع باقوال سلف
تحقیق اختلاف شده کرده است در تفسیر این آیة پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مر ثقل اعبای رسالت را که گران
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تخفیف آن باعطاء صبر و رضا بران و مشهور آنست که مراد تخفیف اعباء نبوت
است که می شکست پشت طاقت او را از قیام باعباء آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر اداء حقوق آن
پس سهل و آسان گردانید بنصرت و تائید الهی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر جمع
کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح صدر بغایت عالی که بتمامه و کمال جز در ذات با برکات حضرت
سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات وجود و ثبوت ندارد و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر او را
متابعت وی نصیبه ازان حاصل است و ازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن نه از فرق در جمع ایشان خلل
چنانکه محجوبان را می باشد نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضی گفته اند مراد بوزر حیرتیست که بود
می پنداشت آنحضرت دیگران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و دین وی
بر هنیه ایشان ازان ناقوی گردانید در احتمال و محل نبوت و رسالت و بامر و توفیق اقتفای آن و فرمود
و اتبع ملة ابراهیم حنیفا کذا قالوا مقصود تثبیت و اجرای شریعت و امر و احکام الهی است بتوفیق و تائید
نصرت تقویت وی عزوجل و تخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ و عصمت او
از وزر و ذنب که شان او نقض ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا و ظاهرا
وضع وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیة دیگر واقع است
گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی می کردند
و دف و مزامیر میزدند پس حق تعالی خواب را بروی گماشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت کند
و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد
حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال وی و بعضی گفته اند که مراد تیسیر و تسهیل حفظ باهم
شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ باری و مشقی است که صعب است بر داشتن آن بر طبیعت نزدیک
است که بشکند پشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم تجویز روا داشتن امور یکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش
از نبوت و حرام گردانیده شده بروی بعد از نبوت پس عد کرد آنرا اوزار و ثقیل و گذشتن آنها را وضع آن
و ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را بر ایشان پیش از نبوت و کذا جماعه دیگران رفته اند و خوش

چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را أأنت قلت
للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله این روش در کلام بسیار یافته چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشته
میخواهد سلطان که امر کند رعیت بحکم توجیه خطاب با آن قوم نمیکنند بلکه با امیر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و
اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم در ظاهر خطاب با امیر میکنند ولیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت
خطاب با ایشان میکند تعالی قرار گرفته است که خدای تعالی داند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول
در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل ولیکن این چنانست که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن
و مولا با غلام خود میفرماید اگر تو بندهٔ منی فرمانبرداری کن مرا که قبل یعنی بیقین میداند که وی پسر اوست و
بنده اوست ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقیقتاً میداند که آنحضرت
در شک نیست لیکن اظهار شک میکند و دران بر اقتضاء تعریض و این غیر وجه اولست که مخاطب آنحضرت و مراد
غیر از وست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر تنگ می آئی
تو از انچه میرسد بتو از کافران از ایذاء و دشمنی صبر کن و بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را و احوال انبیاء را که چگونه
صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان با این سبیل فرض و تقدیر
بر اوست گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازند ترا شیطان آنرا فرضاً و تقدیراً در آنچه فرستاده ایم
بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند
در کتب ایشان موافق آنچه القاء کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال اشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است بیان آنکه
قرآن مصداق است هر چیز را که دران کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک از
در روایت آمده که نزول کرد این آیت گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا اشک ولا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که
شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین
خصه الله بمزید الصدق والیقین و عصمه عن الشک والتخمین که مراد اینجا از شک آن معنی ظاهر است که منافی
تصدیق و یقین است بلکه آن حالت است که پیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد میباشد و لذا
در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع
خلیل فرموده نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که باحوال و اخبار
نبوت تو علم الیقینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد و تعاضد او را اضافتی است در حصول الیقین و لهذا آنحضرت

دوست میداشت سورۀ سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت کریمۀ ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
و موسی و قصه انبیا ئیهم و اری بوجود حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود
طلبیدن آنحضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان مؤید همین است و گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه
اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم واما آنکه میگویند که خطابهای این و امثال آن
در غیر راست از بیانها تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریرش آنست که مردم
در زمان شریف وی سه فرقه بودند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک
از آنچه فرستادیم به پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر صحت
نبوت وی و نسبت انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی
برای ایشان چیزیکه ازاله میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان
اند و گفت لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکونوا من الخاسرین و قول وی سبحانه والذین آتیناهم الکتاب یعلمون
انه منزل من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین یعنی بانهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امترى لا تکونن من الممترین
آنحضرت خطاب میکند غیر خود را و مؤید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است
قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الآیة فتدبروا اما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من
الجاهلین و اگر میخواست خدای تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفته اند که نفی جهل
مراد نه آنست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدای تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است
بصفتی از صفات خدا عز وجل و جهل بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه
و آله وسلم بآنکه تشبیه نکند در امور تکوینیات بجاهلان و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او بصفتی که نهی کرده است
او را از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است بالتزام صبر بر اذای قوم و مخالفت ایشان تا آنکه مردود نباید که
صبر و ثبات نزدیک شود حال او بحال جاهلان بشدت تحسر و جزع چنانکه ابو بکر بن فورک و بعضی گفته اند که
این در معنی خطاب با امت است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و مثل این بسیار است در قرآن
و همچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گذشت که از آن
بطوع الذین کفروا الآیة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال آن مراد غیر اوست

و از آن قبیل است شیطان و وسوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد به بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را خوابانید او را چنانکه تفصیل آن
در حدیث لیلة التعریس مذکور است و این نیز بر تقدیریکه قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنبیه باشد بجهت سبب
نوم از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن حق از وادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست
اعتراض و اشکال و حاجت بدفع آن والله اعلم بحقیقة الحال ۱۰ قول تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی
الآیة میگویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ترش روئی نمود و اعراض
کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و طالب آمده بود تذکره و خشیت بود و کفار که مستغنی از حق بود پیش آمد و توجه نمود
التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرده عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است
اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نعم صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال
این دو مرد معلوم و مکشوف آنحضرت میشد البته اختیار میکرد اقبال مر اعمی را ولیکن آنچه آنحضرت کرد از تصدی و تلقی
که بکفار بر بلاغت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار حرص بر ایمان وی بود که مبعوث بدان شده بود
برای آن نه معصیت و مخالفت امر دین و آنچه قصه خوانده و خبر داده حق سبحانه و عتاب کرده بر حبیب خود
مقصود از آن تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام یا معتقد در ایشان
هم نرسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام بس است و ما علی الرسول الا البلاغ و تحقیق آنست
ابن ام مکتوم مستحق تادیب و زجر او نیز بود که وی اگرچه نمی دید لیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید و شنیدم اهتمام
حضرت بدعوت ایشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در انه
وهام و در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن ام مکتوم ذنب و معصیت
بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله وسلم طاعت و ادای واجب بجای آن بود که در زجر و تادیب ابن ام
مکتوم نازل میشد قرآن چنانکه در جهر بقول نزد رسول و ندا آواز دادن و رای حجرات نازل شد لیکن بسبب کمی و
نیت وی معذورش داشتند و رفق نمودند والله اعلم ۱۱ قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم میگویند ظاهر
است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در
لم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه صراحت اول ...
ولیکن عفو تقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب نمی خیزد مادر ... اکرام ...

و دیگر گویند اینجا عمده که کرد رسول خدا و چیزی که امر کرده نشد با ایشان اخذ فدا از اسرا بدر و اذن وی مر منافقان را
عتاب کرد او را خدای تعالی برآن و جوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که از وقوع ذنب باشد این عبارت
دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مرد مر کسی را که عظیم باشد نزد وی میگوید عفا الله عنک چه کار
کردی تو و رضی الله عنک چه جواب کن گوئی از کلام من عافیت و هدایت خدای تعالی ترا باشد
حق مراد نیست و غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر نیز اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست تقدیم
آن بر لفظ عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم
عن صدقة الخیل والرقیق عفو کرد حق تعالی مر شما را از زکوة اسب و برده و حالانکه زکوة در وی ازجهت واجب
نشده پس مراد آن است که لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که میگوید که عفو نمیباشد مگر از ذنب نمی شناسد
موارد کلام عرب را و گفته که معنی عفا الله عنک ای لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که
استفهام برای انکار است آن گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضل است و بعضی گفته اند که حق تعالی مر حضرت
مخیر کرده است او را در اذن اگر بخواهد و فرموده است فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض
کرده است امر را بوی صلی الله علیه وآله وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم در هر دو جانب از لفظ و نقل
می کنند که گفته است رفتنا تعلیم میکنا آنحضرت مناسب است باین آیت و حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشان را تخلف مینمودند از جهت
نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی و اما قول وی سبحانه و لولا ان ثبتناک لقد کدت
ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات الآیة نیز موهم است بوقوع میل بوقوع میل در کون
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بجانب کفار و وقوع عذاب که جزای آن شدی عذاب و لیکن چون حق تعالی [illegible]
تجویزه و وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت
الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت
او منع کرد که نزدیک آئی بر کون میل خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و چون گذشت که هیچ در وقوع معصیت
است از حضرات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن عصمت الهی حفظ او و
باطل میگویند اهل باطل و قبیح نمی سازند ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن حفظ الهی پس ثابت شد عدم

ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت اند در کون نکرده و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر
و تعظیم و تقدیس آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت آلهی مراد را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر چنانکه ظاهرا
قول وی تعالی در اساری بدر ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الاخرة الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اساری
بدر فدا اختیار بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه و قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرده این باجتهاد وی بود
آنکه امری از جانب حق سبحانه در آن باشد و خطا در اجتهاد شرعا بر انبیا جایز میدارند لیکن تقریر بر آن جایز
نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کنند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که
در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر کشته شدند از ایشان
هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابنای اعمام و برادران و خویش و قبیله تو اند رای من آنست که
بگیری از ایشان فدیه تا باشد آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که
هدایت کند ایشان را خدای تعالی پس باشند ایشان بازوی دوست و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چیست که تو چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من رای ابوبکر نیست رای من آنست که تمکین کنی از ایشان
ما را تا بکشیم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه
را که بکشد فلان را تا بداند خدا تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مشرکان اینان روسا و اشراف کفره اند
آنحضرت رای ابوبکر را خوش نمود و رای من نگرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت او رفتم دیدم که نشسته است
و ابوبکر نزد او و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز بگریه آورده است ترا و یار ترا
تا من هم اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را بگریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا گرفتن عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر
ازین درخت اشارت کرد بدرختی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن
فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی کردن و مراد اثخان در جنگ است یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در
دست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا ذلیل گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز
شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة میخواهید شما دنیا را که غنیمت و اموال آنست و میخواهد خدا آخرت را

دین اسلام و ثوابی که در آخرت بران مترتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود
حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نمیگیرد هر آئینه میرسید شما را در آنچه اخذ کردید و اختیار
نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد عذاب نجات نمی یافت
از ما مگر عمر پس میگویند اینجا که درینجا عتابی است بر آنحضرت و تهدیدی است بعذاب و آن نمی باشد مگر بر ذنب
صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بلکه درین بیان چیزیست
که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و میخواهد که بگوید که این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا
علیهم الصلوة والسلام واما آنحضرت را درست است که نکشند و فدا گیرند و از جمله غنائم است و می گوید اما قول تریدون
عرض الدنیا بعضی گفته اند که مراد باین خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و میخورد در تحصیل است عرض
او برای عرض دنیا تنها و اشکال رفع کنند از آن و نیست مراد باین آیت آنحضرت و غالب اصحاب بلکه روایت
کرده شده است از ضحاک که این آیت نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند قوم
بسبب او جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا که ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند بر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد
نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة و اما قول و تعالی لولا کتاب من الله سبق و اختلاف
کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نمیکنم هیچ یکی را مگر بعد
از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت میکند که امر اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود
ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست که مستوجب شده اید شما عفو و صفح را عتاب میکردم بر غنائم و مراد
آنست که اگر نمیگذاشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکنند زیرا که فعل چیزی که حلال
است معصیت نمی باشد و لهذا گفت حق سبحانه در آیة اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و اصحاب رضی الله عنهم مخیر گردانیده شده بودند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از
علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب
خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بدین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده همان
کس چنانکه گفته اند [illegible] اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه در
احد و این دلیل است برانکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شد بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر

مجبر گردانیده شده اند و علاوه قتل لیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب کرده شد بران و بیان کرده شد ضعف
اختیار خدا و تصویب اختیار اثخان و لیکن عاصی و مذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم و اما قوله تعالی و لو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین میفرماید اگر افترا میکرد محمد بر ما چیزی را و اقوالی از پیش خود
هر آئینه میگرفتیم جانب یمین او را و بریدیم رگ گردن او را و هلاک میگردانیدیم او را کنایه است از عذاب چنانکه
می کنند ملوک بر کسیکه غضب می آرند و این مبالغه است در صدق وی و نگاهداشتن حق تعالی او را از کذب و افترا
و لیکن درین عبارت اظهار سطوت و غلبه ربوبیت است و باوجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این ناشی
است از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل
قاعده همان است که سابقا گفته شد که مارا بآن نگاه باید داشت و در آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد
و اما قوله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تفاصیل احکام ایمان و صفات
اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجه این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و تحقیق لبشهرت
رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان
و عبادت آن بارا و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده با وجود آن نمیدانست شرائع را که تشریع نموده
است حق تعالی بر بندگان بعد چند است مراد بقول تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و ارد و ایمان بمعنی
تصدیق و اقرار بجمیع گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف
است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از اعمام و اقارب و این معنی
بعید است از سیاق حدیث و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب چهارم

در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بتعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و ذکر نام
وی در توریت و انجیل و اعتراف علما اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر الایة
ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و مجالس
ایشان مشحون بود بذکر حضرت خاتم الانبیا چون حق سبحانه ذکر ایشان از آنحضرت وی کرده لاجرم ذکر
شریف او را با ایشان بطریق اول کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره و این آیة کریمه اول دلیل است بر
صدق آنحضرت که خبر می دهد [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب [illegible]

و حلم عفو و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد
نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند
آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از
درویشی و الفت دهم بوی در دلهای مخالف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه را و دیگر دانم امت او را بهترین
امتها از کعب احبار نیز همچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم را در توریت گفت همچنین که نوشته است محمد بن عبدالله عبد المختار مولده بمکة و مهاجره
بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ و لا سخاب بالاسواق و لا یجزی السیئة و لکن یعفو و یغفر و درین روایت
مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه و آله وسلم نیز آمده است که فرموده است وی شکرگذاران باشند در غم و
شادی و ناخوشی و خوشی تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را از برای اوقات
و چون وقت نماز رسد نماز می کنند اگرچه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند آن
با طرف اعضای منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در قتال
و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد زمزمه‌ها و دعاها و ذکرها است
و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گفت چون نازل کرد بر موسی
توریت و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخر
و سابق یعنی آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان وحی بارد ابر بدعای ایشان انجیلهای
ایشان در سینه های ایشان است می خوانند آنرا از بر می خورند غنائم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود این از
خواص این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد برای ایشان غنائم و صدقات بر خلاف امم
سابق و چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمیکند آنرا نوشته نمی شود بروی و چون میکند بدی را نوشته
می شود یک بدی و چون می کند نیکی را نوشته می شود ده نیکی و داده می شود ایشان را علم اول و آخر و میکشند
ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب بهفتاد صفت
ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان این را امت من فرمان آمد که یا موسی آن
امت احمد است ترا چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب بگردان مرا از امت محمد پس گفته شد
موسی را نیز درین کلام این دو صفت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین

موسی علیه السلام خداوند را فی شدم بدان و ابونعیم از سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی
نزد کعب حبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی
امت وی و دیده شد هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود بازی پس خوانده شد محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و بود مر هر موی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان وی را دو نور پس گفت کعب وی
در نیافت که آنرا خبر از منام خود می دهد تا آنکه تحدیث و خبر کرده است امیر را باین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست خدا
جز وی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این
صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا و فصل انبیا
در سبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور
و انکار کسانی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بسیار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس
می گفتند و تکرار می کردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و حلیه شریف او را بیان می کردند و خروج او و وقت آنرا
می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد برای حسد و عناد رفتند گفتند این
نه آنکس است که ما خبر یافته ایم از وی و در صفات شریف وی تحریف می نمودند و با وجود تحریف و تغییر و لا لم شود ابدا ان
در توریت لائح و واضح بود و ابو عامر راهب شخصی بود از اوس مجلس از اوس و خزرج و صاف ترا زوی مر آنحضرت را
بود و الفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه وی پرسید ایشان را از دین خبر دادند ایشان او را از صفات رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله وسلم وی گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیماء رفت ایشان نیز
خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصاری ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون
آمد ابو عامر در ترهب بود و پلاس پوشید و می گفت من ملت حنیفه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر آخر زمان
و این ابوعامر مخذول از همینان نیز صفات و مشخصات آنحضرت را شنیده بود و چون آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو
فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفه گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا سفید و روشن
و پاک چه شد ای ابوعامر آنچه اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند
یهود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابوعامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراند
او خدا ... و دور ... طرید پس از آن رجوع کرد ابوعامر بمکه و متابعت کرد دین قریش و ...

وترهیب را که پیش از این داشت بعد از آن ملحق شد بشام و مرد ظریف غریب و عجیب بود و آنحضرت که کرده بود از عجایب
معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق او هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
ولیسر ابن ابی عامر حنظله که او را غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد ایمان آورد و بسعادت صحابیه مشرف شد و
قصه شهید و غسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نوکدخدا
بود و بالکه بهمان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید بشتافت
شد فرصت غسل جنابت نیافته بیرون رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه
او را غسل می دهند و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و
بعضی روایات آمده که فرمود مگر جنب بود و برو یا از زن او پرسید او از زن حقیقت حال را عرض کرده از اینجاست که
امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبین یاوی خلاف دارند می گویند غسلی که جنابت موجب آن
بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد غسلی که بسبب موت بود بشهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب
نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در بعضی روایات آمده مگر
جنب بود اول دلیل است بران اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در صفت
آنحضرت آمده است نقل کنیم و فصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجوه صفات و احوال
شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن
برای الزام و افحام این کافران معاند بکار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین
می گردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و جاهائی که این اشقیا در وی این امانت کرده اند آمده است
که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابان شد از ساعیر و آشکارا گشت از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور
سینین گویند که تجلی کرد حق سبحانه بر وی یعنی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی
انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه و در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
تعبد می کرده و بوده و در وی شدن آن سه کوه است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن آباد است و مقابل آن قعیقعان
تا بطن وادی و دیگری شرقی آن که متصل است شعب بنی هاشم و در وی مولد آنحضرت بقول مشهور و ابن قتیبه که
از علماء امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که درین جا هیچ غموضی و خفائی نیست
بر کسی که تدبیر او تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی

وصل اخبار در توریت و انجیل و غیره

علیه السلام بطور سینا و اشراق وی تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر
با رفق خلیل بقریه که او را ناصره گویند و باین جهت تسمیه کرده شدند تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت که مراد
باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران انزال قرآن باشد
بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران نام است
و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و در تشبیه آن از اغالیط و افترای ایشان گوییم آیا نیست در توریت که ابراهیم
ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و گوییم ... دیگر بار ... دیگر که آشکار شد خدا تعالی از وی
نام وی فاران است و پر شد ... و ... کتابی را ... تسبیح و ستایش ... که ظاهر شد
شد و آشکارا گشت مثل ظهور ... دین اسلام آیا می دانید که آشکارا و فاش شد وی در مشارق و مغارب
مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت موسی علیه السلام
در سفر خامس که پروردگار تو پدید میکند و بر پا میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در روایتی
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس می گوید مر ایشان را هر چیزی که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
چیزی را که متکلم میشود وی انتقام میکشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنای اسحق اند برادران ایشان ابنای اسمعیل اند و اگر این نبی موعود
از ابنای اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان میشود نه از برادران ایشان و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنی
اسرائیل پس اطلاق اخوت درست باشد گوییم که برین تقدیر دروغ می گردانید شما توریت را زیرا که مذکور است در توریت
که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی قائم نمی شود در بنی اسرائیل
هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفو موسی و مثل
وی بلکه خادم او بود در حیات او و مؤید دعوت او بود بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود
محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که کفو و مثل موسی بود در تمامی شکل بود در منصب دعوت و تحدی بمعجزه و تشریع احکام
و اجرای نسخ بر شرایع سابقه و غیر چندین دلائل پیدا است که نبی موعود که پیغمبر آخر زمان است محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم که در آن شک و شبهه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی واضح است
مقصود با محمد است صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که معنی این آن است که وی ... نبود او بکلام خود ... میکند
آنکه شنیده و فرموده ... بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است ... اصل ...

ترجمه ذکر کرده است ابن ظفر یک گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح می آرد که گفت من
طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر تا باشد با شما تا ابدی روح حق است تعلیم می کند شما را
هر چیز و گفت ای پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط زنده می گرداند برای شما اسم
او تفسیر می کنند هر چیز برای گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او من می آرم برای شما امثال را و می
آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قرآن است که محتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط که
طاعت دارند اهل عالم که گذشته اند و اگر اجابت می کنید و دوست می دارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من
طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بآنکه خدای تعالی مبعوث میکند
ایشان کسی را که قائم شود به تبلیغ رسالت پروردگار وی و سیاست خلق تمام وی و باشد شریعت وی
باقی و مخلد ابدا و هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اختلاف کرده اند نصاری
در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند یعنی حامد است و بعضی گفته اند یعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را و حمل کنیم
مخلص پس رسولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که هر نبی خلاص کننده امت
است از کفر و تباهات مراین معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون
ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشان را
فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند براین که اول یک فارقلیط گذشته تا فارقلیط دیگری آید
اگر تنزل کنیم که فارقلیط یعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با حمد از این گفت ابن ظفر در انجیل از
آنچه ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر من است که فرستاده است مرا با این کلام برای شما اما فارقلیط
که روح القدس است فرستاده او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وی ذکر میکند و پند می دهد شما را از هر چه
گفته ام من آنرا برای شما پس آیا هست بیانی واضح تر از این که فارقلیط رسول است که فرستاده او را خدای تعالی
خدا است و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز و تذکیر می کند ایشان را و اما اطلاق پدر این تقلیست معروف الا بعد
شناعت استعمال آن نزد اهل کتابین و اشارت به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است
که خطاب میکنند بوی متعلم معلم را که استفاده میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را
با بار روحانیه و همچنین بوده بنی اسرائیل و ببوعیین که گفتند نحن ابناء الله از جهه سوء فهم ایشان خدا و اما

قول وی پیغمبر فرستاده او را پدر من بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مر او را بصدق
و رسالت و بآنچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است و را آمده در ترجمه
از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نمیروم من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ کند یا دمی کند عالم را بر
خطیه و نمیگوید وی از پیش نفس خود چیزی بلکه شنیده می شود از وی و کلام می کند ایشان را یاد آن و سیاسی کند
ایشان را بحق و خبر میدهد ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند
بهرچه میشنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی و گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه
محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرده زیرا که وصف کرده است او را برسالت پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند
با ایشان امت او و اینهمه صفات محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ
کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث
و غیوب بغیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی فصدقه لوکن محمد را ایمان آرید بوی و بشارت ای
امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بگو بقول بدانکه اگر نه محمد
بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردیم مضطرب گردید قرار نیافت پس بر عرش
نوشتیم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد [illegible] آورده که [illegible] رود که
نصرانی بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام آورد و گفت سوگند بخدای که فرستاده ترا بحق تحقیق یافتم
وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام
بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام
و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد مر صندوقی
عظیم را زر اندود و در وی خانهای صغیر بود و هر خانه را بابی صغیر پس بگشاد آن صندوق را و بر آورد حریر
پاره سیاه را و بگسترد در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سر بینا و دراز گردن مراد رگیسو است یافتیم
بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس
از آن گشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید سرخ چشم ... گفت می شناسید
این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بگشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری

سفید بر وی نجد اسوگفتند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله
علیه وآله وسلم پس گریه کردم وبرخاست هرقل ونشست وگفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می بینی
گویا او را می بینی پس نگریستیم ساعتی در آن صورت پس گفت وآن آخر نبوت است ولیکن من
شتابی کردم تا دریابم آنچه نزد شماست از علم واین صندوق صورتهای پیغمبران است ابراهیم وموسی وعیسی وداود وسلیمان
وجز ایشان گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را
از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی وبودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون
آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس وسپرد بدانیال واما در زبور چهل وچهارم آمده که حق تعالی خطاب آنحضرت
کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد نعمت دنیا وآخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک
الی الابد برای این برکت داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فائض شدن خبر وبسیار شدن آب ولبا
ریختن زر ودر ریختن اب حدیث مستفیض ای منتشر فیاض جوانمرد وبسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن
حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کار نکو ساز بیچیزان کار را جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة
ای عظیمة فان شرائعک وسننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها وحکمتهای تو پیوسته است بزرگی وترس
دست راست تو وسهامک مسنونة وتیرهای تو تیز کرده شده است وجمیع الامم یخرون تحتک وجمیع امتها تمام بروی
می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ومعنی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است
که می گوید وی وکتابیست که فرو فرستاده شده است بر وی ومعنی که موده ساخته است وی ودر کلام قول
وی تقلد سیفک ولا اشک که وی نبی عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمائل میکنند سیف را
در گردنهای خود ودر قول وی فان شرائعک وسننک لفظ صریحیست که وی صاحب شریعت وسنت است
ووی بر پای می شود بسیف خود وجبر میکند خلق را بسیف بر حق وبری گردانند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه
وآله وسلم ونیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی وتقدس یا رب بفرست
پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است واین اخبار از حال مسیح ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش
از وجود ایشان است ومراد آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم را بدانند بخوانند آنکه مسیح بشر است نه اله
دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد ونیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی ودرستی در کردار وگفتار وبرگزیده است مر او را

بر او داده نصرت او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر می گویند بآوازهای
بلند در دست ایشان شمشیرها است نیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکنند او را بندی می کنند ملوک آن امتها
را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدای تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که مراد
ازان مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست امت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور
دیگر آمده است که وی مالک می شود و حکم می کند از دریا تا دریا و از نهرها تا انقطاع ارض وی نشینند اهل جزائر
پیش او و بر زانوهای خود می کنند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلسها و خواص خود و سجده
کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را امت بقربانی بر داری و گردن نهادن خلاص میگرداند او مسکین ستم رسیده
را از کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا و مساکین و درود
فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میجانند ذکر وی تا ابد و حاصل همچنانکه در کتب ثلاثه توریت
و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور و مذبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وی فرستاد که
منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زیران آن خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت
و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده
موی غبار آلوده آواز برآرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس بزیارت آنجا نه بیاید مقصود
جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشته
سزاوار و لائق بکرم من آنست که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه با وی بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرم
آنرا بمیراث بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصد آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وآله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و میر از ساکنان
و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که
آنجا ژولیده موی غبار آلوده دعا کنند و لبیک گویند روی آرنده پروردگار من و در صحف ابراهیم آمد که ای ابراهیم
دعای تو در شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بر وی نسل وی برکات فایض گردانیدم و از نسل وی بوجود می آرم
معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حیقوق که پیغمبر بود و

سفید روی محمد اسوئند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله
علیه و آله وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو ئی دیگر
گویا او را و میبینی پس نگریست ساعتی در آن صورت بیشتر گفت و آله این آخر نبوت است ولیکن من
شتابی کردم تا دریابم آنچه از شماست از علم و این صندوق صورتهای پیغمبرانست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان
پیغمبرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را
از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند انبیا در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون
آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد به دانیال و اما در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب با آخران
کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک
الی الابد برای این برکت داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فائض شدن خبر و بسیار شدن آب و لبا
ریختن و دو رود ریختن آب حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن
حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کارها کو ساز برهم زن کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد و خانه جبارة
ای عظیمة فان شرائعک و سننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمتهای تو پیوسته است به بزرگی و ترس
دست راست تو و سهمناک مسنونة و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بروی
می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و تفتیش که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است
و می گوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است بروی و تفتیش که تفسیر ساخته است وی و در کلام قول
وی تقلد سیفک والحقت که وی بمن عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمائل میکنند سیف را
در گردنهای خود و در قول وی فان شرائعک و سننک لفظ صریحست که وی صاحب شریعت و سنت است
و وی برپای می شود بسیف خود جبر میکند خلق را بسیف برحق و بری گردانند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه
و آله وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست
پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش
از وجود ایشان است و مراد آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم را بداند بخوانند که مسیح بشر است نه آله
دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مر او را و داد

وراوا خوه امت اور انصرت داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند ورا در خوابگاه خود وتکبیر می گویند بآوازهای
بلند ودر دست ایشان شمشیرها ست نیز با انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکنند او را وبند می کنند ملوک آن امتها
را بقیدها واشراف ایشان را بغلها ودر مزبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که مراد
از آن مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست امت داشته ومحمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم ودر مزبور
دیگر آمده است که وی مالک می شود وحکم می کند از دریا تا دریا واز انهار تا انقطاع ارض ومی نشینند اهل جزائر
پیش او وبر زانوهای خود می کنند ودشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلساء وخواص خود وسجده
کنند وسر بر زمین نهند وفروتنی می کنند او را واست بفقرا بسرداری وگردن نهادن خلاص میگردانند وکین ستمزده
را از کسی که قوی‌تر است از وی ومیرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا ومساکین ودرود
فرستاده می شود بروی ودعا کرده می شود در هر وقت وهمیشه میماند ذکر وی تا ابد وحصل همچنانکه در کتب ثلاثه توریت
وانجیل وزبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور ومذبور است ودر صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء وسلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی وتقدس وحی فرستاد که
منم خداوند مکه واهل آن همسایهای من اند وزیر آن خانه کعبه ورسیدگان بآن مهمان من اند ودر کنف عنایت
وحمایت وسایه وحفظ ورعایت امن اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان وزمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده
موی غبار آلوده آواز برآرنده بتکبیر ولبیک گویان واشک از چشم ریزان وهر کس بزیارت آنجا نه بیاید مقصود
جز زیارت خانه کعبه ورضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مرا زیارت کرده ومهمان من گشته است
سزاوار ولائق بکرم من آنست که او را تکریم کنم ومحروم نگذارم وکار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه را او بلند گردانم وبر دست او عمارت کنم وچشمه زمزم را برای او بیرون آرم وحل وحرم
آنرا بمیراث بدو دهم ومشاعر آنرا بدست او آشکار سازم وبعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند وقصد آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وآله وسلم واو خاتم پیغمبران باشد ودیر از ساکنان
ووالیان وحاجیان وساقیان این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید واز من چیزی خواهد باید که بداند که نشان
آنجماعه ژولیده موی غبار آلوده وفا کنند فتنیدی روی آرنده پروردگارم ودر صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم
دعا شنیدم ودعای تو در حق اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بروی نسل وی برکات فائض گردانیدم واز پسری بوجود می آرم
معظم ومکرم که نام وی محمد باشد وبرداشته وبرگزیده من باشد وامت او بهترین امم باشند وانکتاب حقوق که پیغمبر بود

وانبیا پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من الیمن والتقدیس من جبال فاران وامتلات الارض
من تحمید احمد وتقدیسه وملک ارض ورقاب الامم ونیز آمده که لقد انکشف السماء من بهاء محمد وامتلات الارض من
حمده وآمده تقی بموزه الارض ومجلی خیلیه فی البحر ونیز در کلام حقوق آمده که ستنزع فی قیک اعراقا وترتوی
السهام بامرک یا محمد ارتواء واین عبارت کنایت است از مبالغه در امر ونهایت رسیدن کار واشارت است
بالکمال واتمام کار دین وملت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی منقول است
از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک وتعالی سوگند میخورم بعزت وجلال خود
که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق ومغرب وپیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی
امی را که بوی ایمان آرند شمار ستارهای آسمان ورستنهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من ورسالت وی
براینکه از ملتهای پدر خود دیگر بر نداران گفت موسی علیه السلام پاکی تو خدا بادپاکست اسمای تو تحقیق گرامی داشتی
تو این پیغمبر را تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا وآخرت وظاهر غالب
میگردانم دعوت او را بر همه دعوتها وخوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را
وبر اعدای وی داد بیرون آورده ام او را بعزت من که برابر کرده ام دنیا را بابراهیم وختم
کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را وایمان نیارد بوی ودر نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است

و فصل در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده
من چنانکه شاد است بوی نفس من بود عطا من خرسندی نفس من افاضه میکنم بر وی روح خود را فرمود پیغمبر
بر وحی خود را پس ظاهر میشود برامتها عدل او خنده نمیکند وشنیده نمیشود آواز او در بازارها میکشاید چشمهای
کور را ومیشنواند گوشهای کر را وزنده میگرداند دلهای مرده را بدهیم او را آنچه هیچ کس را نداده ایم احمد که حمد میگوید خدا را
حمدی تازه وآلوصیفت گردانیده نمیشود ومغلوب ساخته نمیشود ومیل نمیکند بهوای نفس خوار نمیدارد صالحان که
مانند کلک ضعیف اند قوی میگرداند صدیقان را وی رکن متواضعان است ووی نور خدا است که هرگز فرو نشیند
ثابت میشود بوی محبت من ومنقطع میگردد بوی عذر وبتوریت وی منقا میشود حق والش مراد بتوریت انجیل
کتابی است که قائم مقام توریت موسی است وهم در وی کتاب شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدام که عظیم
گردانیده ام وقوی گردانیدم ترا حق وگردانیده ام ترا نور امتها تا بکشای چشم کور را وبرهانی اسیران نفس وهوا
را از ظلمات بسوی نور ونیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز دکن وخبر ده بآنچه می بینی

پس برخاستم و دیدم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل پس گوینده یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان
وی که تراشیده شده اند ابن قتیبه که از علمای اهل سنت متبحر و متحقق در تتبع کتب سماویه است می گوید مراد از صاحب
حمار مسیح بن مریم است باتفاق بیان نصاری پس چرا مراد از صاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه وآله
وسلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست او است صلی الله علیه وآله وسلم نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم
بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب جمل مشهور تر است که
مسیح بر کوب حمار و در کتاب شعیا آمده است که بر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار تسبیح می کنند و از بالای کوهها ندا
میکنند و ایشانند که میگردانند مر حق سبحانه کرامت و بر میکنند تسبیح او را در دریا و بر بحرها میکنند از قاصی
زمین و جای می آیند و می گویند بیا بیای خود چنانکه می گوید که لبیک لبیک مراد از مدح بر آن محبت و
شناختن ایشان برای آن و بانگ بر آوردن تلبیه و حل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه مفهوم نداء
عرب اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام با جماع مردم و گفته ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر کرده بیعت با حجر اسود
اهل اسلام میکنند او را گفت شعیا گفت پروردگار ما رسول علی جلاله آگاه باش که من جا کننده ام در صهیون که نام او
بیت خود را و بر تابیده وی حجر است که کرامت کرده شود و او بوسه داده می شود او را گفت ابن قتیبه نگاه کن که چگونه
نشان داد و واقع پیدا گشت که اهل تتبع که اهل تو بیشتر باشند از اهل ما و مراد با اهل تو اهل بیت مقدس را و اتباع شد را
بنی اسرائیل و حاج کعبه بیشتر باشند از انها و تشبیه کرد بکرامت تا زنیکه کرده و در وی گشت مگر اسمعیل علیه
السلام نازل شد بر وی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیا در آن بسیار بوده و همچنین نیز در کتاب
شعیا آمده که حق تعالی میگوید سوگند خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که طوفان نگردانم
اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا بجبال
همه از جای خود بروند و تلها پست شوند و نقمت من از تو زائل نگردد ای مسکینه آگاه باش بنا میکنم بعبیر
سنگهای ترا و می آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلالی سقف ترا و نیز می بندم درهای ترا و دور باشی از ظلم و مترس
از ضعف بر سلامی که صنعت کنند صانعی عمل نمیکنند در تو بر خیز روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و
خدا بر تو به بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین ذکر کرده حرام را آنکه دیر بکیا
چپ بند و راه های او آباء او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و با جمله صفات آنحضرت و احوال
شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اهل

دین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و صلی الله علیه سید الاولین و الآخرین و خاتم الانبیاء
والمرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و صل مجملاً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم در کتب سابقه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود
و لیکن حسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت بر او انکار و استبعاد دارند و او رفته تحریف و تغییر و تبدیل در این
و اگر اینجا بعض حکایات و روایات که متضمن تبیین و تفصیل آن است آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد
اهل بعثت و رسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و یقین ارباب دین محمدی و قرة العین
مشتاقان جمال سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین از سر آن ... است گذشته
اگر به سر چه سپرده سخن دوست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان که از شهداء احد است روایت
می آرد که گفت آمدم بنی عبد الاشهل به روزی تا بنشینم با ایشان و صحبت کنم و بودیم ما در آن ایام صلح
کرده بودند با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گویند نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است
می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرتگاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب می کردم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب می گویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم بسوی قبیله بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت زبیر بن باطا که رئیس رؤساء یهود بود تحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج
پیغمبر و ظهور وی باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید
که چون قدوم آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را بدین حکایت فرمود اگر
اسلام می آورد زبیر و یاران او از رؤساء یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از قتاده
آمده که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوندا برانگیز این نبی را که با هم ذکر او در توریت
تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیره بن شعبه آمده که وقتی در مداین به حضور مقوقس
گفت مرا او که محمد نبی مرسل است و اگر بسوی قبط و روم رفتی متابعت می کردند مرا او را گفت مغیره چون از آن جا
گردیدم ... نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یافتند

مولد او بمکه است و اسم او احمد و این دار هجرت اوست و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تبع بیمن
و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بر وی چهارصد از علماء
توریت بوده اند که ترک مرافقت وی گفته عقد موافقت باقامت مدینه بآرزوی ادراک سعادت صحبت
نبی آخر الزمان بربستند و تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیله داده و کتابی نوشت
که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من
الله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له و ابن عم و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین
این جماعت تفویض نموده وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بحضرت وی برساند والا نه باولاد
اولاد او را تا خود بدهد و سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب
انصاری که آن سرور در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرمود در آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطا
اعلم یهود بود گفت من کتابی دارم که پدرم مهر کرده است آنرا و در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که بیرون
آید بارض قرظ صفت او چنین است پیش تحدیث کرد بآن بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و چون شنید که برآمده است آنحضرت بمکه محو کرد آنکتاب را و پوشید شان نبی صفت او را
صلی الله علیه وآله وسلم و بودند یهود قریظه و نضیر و فدک و خیبر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خود پیش از آنکه
مبعوث شود و میگفتند دار هجرت او مدینه است و چون متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب و طلوع
کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد کافر شدند منع کرد ایشان را از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام
بن عروه از پدرش از عائشه روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون
شب ولادت آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی
بوجود آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب
پیغمبر این امت احمد میان دو شانه او علامتی است که در وی موهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود
و حال آنکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده امشب
مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده
در میان ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیشتر از آن گفتند پیشتر گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را تا نزد آمنه
و چون آوردند آنحضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او بیهوش افتاد پس چون بافاقت آمد گفتند

نعت و صفت ابوبکر را رضی الله عنه دوی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم
گواهی میدهم که او وست گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که
این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی تواند کشت او را والله
وی پیغمبر آخر زمان است غالب بگرداند او را خدای تعالی بر همه صلی الله علیه وآله وسلم و از صفیه بنت حیی بن
اخطب یهودی که از امهات المؤمنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نزول کرد
بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بگاه در تاریکی شب باز نیامدند تا آنکه وقت شام شب
چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن متصور نباشد در آمده در خانه افتادند و من
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم و اندوه تنگ شده
و فرو مانده بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد و در اثنای این حال عم من
از پدر من پرسید اهو هو انا ایشمر همان پیغمبر آخر الزمان است که نعت وی در توریت خوانده ایم پس پدر با عم میگوید نعم والله
هو هو آری او همین است گفت بیقین میدانی که او است گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود
نسبت تو چیست با وی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت او میکوشم پس بهره و شقی
ازلی بعداوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک و بعضی از یشان
اشقیا حیله نفاق را وسیله حطام دنیاوی و متانت ضیافت حیات فانی ساخته بدرکه اسفل فرو رفتند و بعضی
دیگر از علما و احبار یهود که سابقه حسنه ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام مبادرت
نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبدالله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال
و نخل بسیار داشت و صفت آنحضرت را میشناخت غالب بود و همیشه بیزار بود و چون روز احد شد گفت ای معشر
یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است در یابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت
نیست پس گرفت سلاح خود را و بر آمد و ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من برای
محمد است بکند هر چه خواهد و بدهد بهر که خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال او را و بود عامه
صدقات آنحضرت از آن اموال صلی الله علیه وآله وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت و شنیدن اخبار
بعثت تا سیصد سال بر روایتی دیگر بیشتر از آن و دیدن علامات مشهور است و اخبار دیگر بسیار است فی هذا المقام یکفی هذا القدر للسعادات

قمر اعظم است ازانست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما والفرق بینهما واضح و در
روایات آمده است که درمیان زمین و آسمان دریای است که آنرا مکفوف خوانند و دریای زمین بنسبت بوی حکم
یک قطره دارد و بنسبت بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که گذشت
ازان در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام و اما اجابت دعای موسی در هلاک
فرعون اجابت دعوات آنحضرت لا تعد ولا تحصی است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تفجیر انهار و بر آمدن
چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت را انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکمل است ازان چه حجر از جنس
ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف بر آمدن چشمها از گوشت و پوست و اما آنچه فرمود حق تعالی وکلم الله
موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسری و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام مناجات مر آنحضرت
را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات مر موسی را طور سینا است
و مقام مناجات محمد سموات علا و اما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است
واخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست مستعد زیاده
بران بلکه مانند آن چه بود فصاحت هارون نهایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح می گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده
است یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی
که منقول است در حلیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در یابد که تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال
وی شد هیچ صفت در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و لمعانی و چیز
که دیگر ازان نبود و اما این ملاحت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه وآله
وسلم قدر حسنه و جماله و آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رؤیا و تاویل منام مجموع آنچه منقول و معلوم است
ازان سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر و سجده کنند مر او را دوم در رؤیای صاحب السجن سیوم
رؤیای ملک و اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم چندان است که از حد عد و حصر خارج است کسیکه تتبع
کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجائب و سرانجام است که مذکور شود بعضی ازان در محلش و اما
آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح میکرد آهن نرم میشد و چوب خشک سبز میشد در
وی و برگ دار میشد و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغر بود و پستانش خشک شده مانده بود نرم گشت

پستانهای وی در میان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت و درین دو صورت نیز نرم ساختن چیزی
سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ
ابو نعیم روایت کرده است که چون درآمد آنحضرت غار را مائل گردانید سر مبارک خود را بسوی سنگ تا چنان کند شخص
خود را پس نرم کرد خدای تعالی سنگ را تا وارد آورد سر خود را در سنگ و استدراج کرد پس سنگ سخت پس نرم شد برای وی اثر کرد
بازوی شریف وی در ان و گشت صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بر نسبت بدان دایه خود را و تسبیح کرد جبال با داود
تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر
و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر
شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سیدنا و سلطان ما صلی الله علیه وآله وسلم مانند
آن و زیادت بران اما کلام طیر که فرمود او تعالی منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد بر دست وی حصی
که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد
با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد سر مبارک گردید و نشی گفت
فرمود که دردناک ساخته است کسی از شما این طائر را بجهت بچهای او باید باز گرداند بسوی وی بچه های او را و
قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که میخواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سریع تر بود از ریح ابلک تیز تر از برق خاطف
و برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برداشت او را
بتواضع از زمین و بپیچید شده و گرد آورده شد برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغاربها از دو طرف است میان
کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان
آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی و خواست که ببندد او را بستونی از ستونهای
مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و اما تشار کردن جنود انس و طیر
و انس جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر لسلیمان جنوده من الجن آنحضرت را اما ملائکه جبرئیل و میکائیل جنود شدند
و محمد طیر را هم جنود سلیمان عجیب تر آنست قصه کبوتر با که در ساعت آمده آشیانه ساختند و بیضه نهاده و نگاه شدند
امر الله اعدای دین و مقصود از جنود حمایت و وقایت است و تحقیق حاصل شد تا سامان طریق و اما اعطای

سلیمان ملکی را که نسزد بعد وی کسی را سیدنا محمد گردانیده شد میان آنکه پادشاه بود یا بنده و اختیار کرد بندگی
را که ملکی عظیم است که زوال نیست مر آن را و میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی این چنین ملکی صلی الله علیه وآله وسلم و اما
آنچه داده شد عیسی علیه السلام از ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
که رد کرد چشم ابو قتاده را که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امرأة
معاذ بن عفرا ابرص داشت پس شکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بر آن چوبی که در دست داشت
و دور کرد حق تعالی برص را از وی نقل کرده این را در مواهب لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلائل النبوة قصه مردی
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان نمی آرم تا آنکه زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد
آنحضرت بر قبر او پس ایستاد و ندا کرد یا فلانه پس از قبر آواز برآمد لبیک و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیای موتی از
آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز تسبیح حجر و حصاة بر کف دست شریف و سلام کردن حجر
در یدین و حنین جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی علیه السلام آنچه میخوردند قوم وی و ذخیره
میکردند در بیوت از حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم زیاده از حد حصر و احصا واقع شده و اما بردا شتن عیسی باسمان
آنحضرت را در شب معراج بالا تر از آن بجائی بردند که هیچ کس را نبردند و مخصوص ساختند بقرب و دریافت و سماع مناجات
در خلوت خطیره قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هر چه تمامه انبیا و رسل صلوة الله علیهم اجمعین از فضائل
و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله و اصحابه قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و جوده و نواله
و حاصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اما فضائل و
معجزات دیگر که مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی گویند صلی الله علیه وآله وسلم خواهند بسیار
است و خارج از حد و عد و حصر و لیکن آنچه ظاهر بود و در قید ضبط علما محصور است مذکور میشود و خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرعی و دیگر قسم صفات و احوال و معجزات و بعضی گفته اند
که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فائده است و متعلق نیست بدان عملی الآن زیرا که آن امریست که گذشت
و بعد از آنست که فائده در بیان شریعت است اول علم بحال شریف وی و تحقیق آن مقتضی است که نوعی از کمالات است
و علی الخصوص آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بر آن تا دانسته شود و عمل کرده شود بعد از آن باز این قسم را
چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه وآله وسلم از واجبات و حکمت در آن زیادة قرب و درجات است

زیرا که تقرب بفرائض اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در برداشتن بار
تکلیف و تعظیم اجر آن و ما از هر قسم مثالی چند آوردیم و استیفای آن را بکتب قوم حواله کردیم ذکرها فی المواهب
چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی و ثواب خلاف آنست اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعتی الضحی ولکن
تحقیق آنست که سنت مؤکده است و امر ایجابی نیست و مراد بآن نمازی است که بعد از بلند آمدن صبح و برآمدن
آفتاب گذارند که آن را مردم نماز اشراق گویند و صلاة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عائشه رض ما رأیت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم تسبیح سبح الضحی محمول بدین نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعت الفجر چنانکه حاکم در مستدرک
آورده و در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم سه چیز بر من فریضه است
و بر شما تطوع وتر و رکعتین فجر و رکعتین ضحی و قول باختصاص وتر بر قول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر
واجب است و چنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس منسوخ شد از ایشان و بعضی
از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است
که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک هر نماز را و احادیث دیگر نیز در شان
مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حرمت
یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه و آله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه
و آله وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه و آله وسلم انا لا نأکل الصدقة
رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که امتناع اکل تحریم [illegible]
پس گفته اند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص است
تحریماً و تنزیهاً چنانکه تحریم زکوة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده و از امام ابوحنیفه
اباحت آن مرویست در زمان وی و چنانکه اکل چیزی که رائحه کریهه داده شد سیر و پیاز چنانکه در احادیث آمده است
و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول تحریم بر تقدیری صحیح است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست که هیچ
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمی آمد بحکم طبع و جبلت و تحقیق این در قسم [illegible] بیاید انشاء الله تعالی
و چنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج وی امهات مؤمنان
اند و زوجات او نیند در بهشت و وی صلی الله علیه و آله وسلم اعز و اشرف است از آنکه بصحبت پاک
نبود ساده در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمه اما التسری بامه جائز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص

است وی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
انبیا را علیهم السلام و بهمانا که اختصاص نسبت باست مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه
جواز وتر راحله با وجود وجوب و چنانکه صلوة جنازه بر غائب نزد حنفیه و نزد شافعی عام است مر همه امت را
و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با جنبیات و جواز
خلوت با جنبیه و در اینجا کلام است که بیاید در محلش و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت
بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی
نفس خود را و طلب نکند مهر را بی ولی و بی شهود و اما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح و تزوج
و آنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بمردی بی اذن او و اذن اولیائی او و چنانکه نکاح بی رضای زن
و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم میشد بروی اجابت وی
و حرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق وی و در اینجا
امتحان ایمان وی بود و قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده
والناس اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت
نزد احتیاج وی و فدا کردن نفس خود را بروی صلی الله علیه وآله وسلم فان النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
و مصدوق اینست قصه زید و زینب و حاصل این قصه اینست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز میدانست اظهار
آن باستغفار الایمان تا در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد که تو از خدا بترس خلاف مراد وی کن از مردم هیچ مترس پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را با او و رد کرد خانه و بعضی مفسران در این سیر را درین مقام کلامی
است که لائق نیست بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام
بامراة عزیز و در قصه داود علیه السلام بزن اوریا بر مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از ان و گردانیدن عتق
را بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است و واجب نبود بروی رعایت قسم میان زنان خود و اکثر علمای حنفیه نیز همین اند و آنچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان مرأة و عمه و خاله وی دو وجه است نه و ثبت دام و گفته اند که
منشا این اختلاف همه آنست که نکاح در حق وی صلی الله علیه وسلم حکم تسری دارد یا نه

و مردان همه در حکم او و غلام وی بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه خواهد از جاریه و شمشیر و مانند آن و مباح شد مر او را قتال بمکه و دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید انشاء الله تعالی و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود بود و شتم و لعن او قربت و رحمت و مباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه وآله وسلم قسمت میکند ارض جنت را و ارض دنیا بالطریق اولی صلی الله علیه وآله وسلم وصل و اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نه از قبیل صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم هیچکس بکنه آن نرسید و نرسد و کو را نان بعضی صفات ظاهر است که علما در احصای آن نمو شکر کرده اند و معجزات همه ازین قبیل است که از هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه وآله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلایق پیدا کرده و ارواح سایر مکونات را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وآله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر و کل ای اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم یعنی تا آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود کواکب ثواقب حضرات انبیا که مستنیر بنور او بودند ظهور نمودند چون آفتاب نبوت او ظهور کرد وجود شریف شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول انبیاء در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جمله فضائل شریفه وی آنست که داده شده است مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این از خواص کلام نبی محمد است چنانکه در باب حلیه شریف اشارتی بآن گذشت و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسیکه گرفته شد از وی میثاق در روز است و اول کسی است که گفت بلی در امر الست کما جاء فی الحدیث و از انجمله آنست که آدم و عالم همه از بهر او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود اوست و نوشته شد اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و ما فیها و از انجمله آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیا در وی که چون مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقاً گذشت و از انجمله آن است

کرده شده است اخبار وجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده در
نسب شریف وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود نزد کافران و زنا ولادت
شریف بیان یافته انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده
او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که خدای تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام
و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی برگزیده ترین برگزیدگان
بهترین بهتران و بهترین بهتران باشد صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت ولادت شریف بتان همه سرنگون افتادند
و جن اشعار خواندند و بر آمدن شکم امت مختون و نظیف بی جرکت ناف بریده و در وقت ولادت ساجد و رافع
نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و پیدا شد با او که نوری از وی برآمده که روشن شد بآن کوشکهای
شام و جنبید مهد وی بجنبانیدن ملائکه و تکلم کرد در مهد نوشته اند و اکثر سخن میکرد با وی قمر در مهد و میل میکرد
بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در اوقات
متعدده واقع شده نخست در زمان صغر که همراه عم خود ابوطالب بسفر برآمده و بحیرا راهب او را بشناخت و لهذا
سایه نداشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع
آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب معراج
و از انجمله فشار دادن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی و این را از خصائص شمرده اند
و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در مواضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک
و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک و نطق او را و ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه
او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق او و ید او را ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم
نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت
حق جل و علی با او و این مسکین گاهی در وقت خواندن اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد
فی الاجساد و بر یک یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده
و از انجمله آنست که حق تعالی اشتقاق کرد از اسم خود که محمود است احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ
احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله

فقد واخرج شق محمود وهذا احمد و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است کذا ذکره البخاری فی التاریخ الصغیر و از انجمله
آنست که پروردگار تعالی آنحضرت را سیر و سیراب میگردانید از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید
ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب تاریکی
آن چنانکه میدید در روز روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم گذشت و از انجمله است
که چون سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر قدمین آنحضرت
در سنگ که مشهور است و اثر حافر بغله شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقع است و بود آب دهن آنحضرت
که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم سفید بود و موی نداشت متغیر اللون نبود چنانکه از مردم میباشد بعضی این را از خصائص
شمرده اند و در حدیث استسقا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه و آله وسلم هر دو دست خود را در دعا
تا دیده میشد بیاض ابطین و بعضی گفته اند بیاض ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کندن
موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی میماند و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد
شعر ابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبید الله بن اقرم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت نظر
کردم بسوی عفرة ابطین وی صلی الله علیه و آله وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض که خالص
نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را عفره الا اگر خالی بود مطلق
از آثار شعر اعفر نمی بود اینچنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آنست که نبود ابطین شریف او را رایحه کریه که بود نظیف طیب الرایحه چنانکه ثابت شده است و میرسید
آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجاکه نمیرسید آواز و سمع غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب
نمیکرد دل وی صلی الله علیه و آله وسلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن میکردند وی شنید و این حکم است
بنا بر عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل است تمام انبیا را
علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را
در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
بود در نیافته شد و جز آن حکمت در شریعت قضا یا بحث دیگر که قضا واقع است بدان والله اعلم
و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده

تا آنکه نمی قضاء هیچ پیغمبری خمیازه نکرد بدین روایت این از خصائص نباشد وتائید میکند این را روایت بخاری
در صحیح که تثاؤب از شیطان است ومگس بر بدن مبارک وی نمی نشست وشپش در جامه وی نمی افتاد
واحتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز وهمچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی در آمده است که آن
نیز از شیطان است وبعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه از خواب شیطانی
در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است وبود عرق وی خوشبوتر از مشک ودر باب حلیه احادیث درین باب
نقل کرده شده است ونمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت ونجاست است ودیده نشد اورا
سایه آفتاب وهمچنین است عبارت علما عجب ازین عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند ودر حدیث طویل دعائیکه
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است وبعضی مشائخ میان سنت وفرض فجر خوانند در خواسته است آنحضرت
از خدا که در جمیع اعضا وجهات نور بخشد ودر آخر آن گفته واجعلنی نورا وچون آنحضرت عین نور باشد نور را
سایه نباشد وچون مشی میکرد با دراز قامتان دراز تر مینمود از ایشان ونمی نشست مگس بر جامه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ذکره الفخر الرازی وپشه بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد ونمی گزید ونمی مکید خون
او را پشه وایذا نمیکرد وشپش همچنین است عبارت قوم ومراد عدم وجود قمل است وآنکه در بعضی احادیث واقع شده
که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا واز جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انقطاع
کاهنان است نزد بعثت وی وحراست آسمان از استراق سمع ورمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب ساخته نمیشدند شیاطین از آسمانها وی در آمدند در آسمانها ومی آوردند خبرهای آنجا را والقا میکردند
بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی وعلاقه روحانی بود وبآن علاقه
کسب کردند علوم را اتباع ایشان می افزودند دروغها بران از پیش خود چنانکه حضرات انبیاء را صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود وبآن مناسبت مورد وحی واخبار صادقه می گشتند
وچون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع شدند وباز داشته شدند
از عروج وولوج سموات وگفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان وبتولد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از تمامه آسمانها وهر که قصد کند که بآسمان بر آید واستراق سمع کند ویکرده شود شهابها
که شعله از نار است وهرگز خطا نکند بعضی را بکشد وبعضی را [illegible] بسوزد وبعضی را ناقص وتباه میگرداند اعضا
را وفاسد میگرداند عقل را قاعده پس میگردد غول که گمراه میکنند مردم را در بیابان واین معنا ظاهر شد [illegible]

زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشده مگر در
ابتدای امر وی صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پس بیم زهر برپا
انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله
علیه وآله وسلم و این قتیبه گفته که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت ولیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در
حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده می شدند آن شیاطین لیکن باز نمی گردیده می شد بجای خود
ذکره السهیلی و از انجمله آنست که آورده شد او را براق در شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را پیش
پشت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز براق بوده و در روایات همین است و لیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا
صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند یا هر یکی را براقی بود به اندازه شان و قدر رتبه او و ظاهر حدیث که در معراج
آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشده بر تو مانند محمد صلی
صلی الله علیه وآله وسلم ناظر در قول اول است والله اعلم و شبا شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد
اقصی و برآورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاهداشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر
و ما طغی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانیدند او را به بهشت و
دوزخ و برده بجائی که علم هیچکس بآن نرسیده و دید پروردگار تعالی و تقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله
تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و روایت و مشرف گردانید او را در یک عالم به رویت جمال خویش و
هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند با آنحضرت آنجا که سیر کرده
و سستی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر میفرمودند که پیش رو بیائید پس پشت مرا برای ملائکه بگذارید و قتال
کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب
عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و نوشته مشغول نشده بدراست و نه مدرسه آمده بمکتب و از اینجا معلوم
میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و هیچ معلمی
و الهی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاهداشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری
از ملاحده و معطله و قرامطه در تغیر و تبدیل وی راه نیافتند بآن و تا و نشدند بر اطفاء نور وی و تغیر کلمه از
کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغیر و تبدیل
و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ۰

این کتاب عزیز مشتمل است بر بیان جمیع کتب و جامع است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرائع
و احکام را که نشان آنها پیدا نیست و نمیدانند آنرا مگر یکی دو از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم
و تعلم آن با آنهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز و معجزات بیاید ان شاء الله تعالی
و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشتند که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای
جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و عجمان را و در مدت
قلیل منزل گردانیده شد بر سبعه احرف بجهت تسهیل و تیسیر و تشریف و ترحم و تفصیل و تحقیق سبعه حرف در شرح
مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارتق و معجزات انبیا منقرض
شدند و باقی نماند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین است سبب
در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و
حفظ توریت و انجیل را با حبار و احبار گذاشت لاجرم راه یافت آن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را
بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در اینجا دلیل
هست بر بودن بسمله جزو هر سوره از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز
شود و جواب آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزل است برای فصل میان
سور چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسماء سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب
شبهه گردد و دیگر گردانیدن قرآن بجز بیان بماین کلام ناس نیز از برای حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان
کنند متغیر گردد نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بدگمانی مردم بریاد گرفتن آن
و مدار است بیان تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد میگیرند و میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی
مهیب عظیم بیک حرف یا یک نقطه تغیر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است
مر قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول
از کنزها که تحت عرش است نداد هیچ یکی از پیغمبران مثل آن و از انجمله آنست که داده شد آنحضرت را صلی الله
علیه و آله وسلم مفاتیح خزائن و میسر شد بوی و ظاهر شد آنست که خزائن ملوک فارس و روم همه بدست

صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپردو قوت تربیت ظاهر
و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب در دست علم الهی و نمیداند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت
آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله علیه وآله وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از اشیاء گفت
که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است و مبعوث است بجن و انس در اینجا هیچ خلافے
نیست و بعضے بلانکه نیز گفته اند و بعضی بتمامه اجزای عالم گفته و لهذا شهادت میدادند برسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار تا آنکه مراد انجا ایصال فیض وجود وی و اتمام و اکمال
آن خواهد بود و قدم الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشکال آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسے
بروی زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت
نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاده و بجا در شده که واقع شده بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما
پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق و الیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق
و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بر احمر و اسود و مراد با حمر عجم اند و اسود عرب
که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی است و در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما
جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه بعارض حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مآل
کلام شیخ همین است و اگر گفته شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمامه اهل زمین و هلاک شدند همه جز
اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند
قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسلست
جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد بتمامه مردم را از جهت طول بقاء
بقای وی در عالم و نداء وی کردند به شرک مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جایز است که توحید
عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر
شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر وی نبی مبعوث شده باشد نوح

دانست که ایشان ایمان نیاورده‌اند بوی پس دعا کرد بر هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم
وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی
نیست بعضی گفته‌اند که معنی خصوصیت حضرت ما القای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است
بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح و غیر وی در صدد آنند که مبعوث نشود پیغمبری
در زمان ایشان یا بعد از ایشان و نسخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل اما پوشیده نماند که این راجع
بعدم نسخ شریعت غرای اوست و این خصیصه دیگر است که خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم
و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فهمید و قول بعضی یهود که محمد مبعوث است
بعرب خاصه فاسد است و تناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را صادق دانستند او را چه
رسول کاذب نمیباشد و او خود دعوا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع این کلام
بآنست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از آن جمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب
و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه و آله وسلم و بلاد اعدای
مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز
این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین
را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب حاصل می باشد
چنانکه بعد از حرب و قتال میباشد و اما آنکه در دلها رعب و ترس ملاحظه و تهذیب باشد عام است در انبیا و در
ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از آن جمله آنست که او را تایید و تقویت کردند در حروب
بجنود ملایکه و انبیا هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصا در غزوه بدر معلوم
گردد و از آن جمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله وسلم و حلال
گردانیده نشد برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال باشد و بعضی را
که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این
علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر این امت مرحومه را و این فضلیست و توسعه و کرامت و تخفیف مر
ایشان را و گفته‌اند که ولهذا آنحضرت را آنچه موافق شهوت و طبیعت است چه نفوس بالطبع مایل و متلذذ اند
بآن و گرفتن آن قهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات است پس نخواهند که فوت شود ایشان را تمتع بآن

واز انجمله آنست که گردانیده شد برای او و امت او تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن مخصوص نیست
بمسجد بموضعی از آن و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرعهای دیگر
طهارت جز بآب درست نبود و همچنین جائز نبود امتان دیگر را نماز خواندن مگر در مخصوصه کنشت و کلیساهای ایشان
باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها منزل گشتند و از کنشت و کلیسای خود
دور افتادند چکار میکردند و نماز نمیکردند یا چیزی دیگر بنائی کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا
فائده بعضی از علما درین باب سخنی بایم تحریر نکرده در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
میکرد در زمین و میگذارد نماز هرجا که دریافت وقت آن وی در آمد و نقل کرده آنرا از داودی از ابن التین و در فتح الباری
از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمی گذارد هیچ یکی از انبیا تا آنکه میرسید محراب خود را و درین نقل
ذکر است نیست و بالجمله کلام مرد درینجا خالی از اشکال و احتمال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص
مجموع جمیع ارض مسجد و طهور او است و دیگرانرا این هردو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور است
میان علماست و همچنین انچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشانرا نماز مگر در جائیکه یقین پیدا نشستند
طهارت آنرا و این امت را جائز است در انجا که یقین ندارند نجاست آنرا نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله
آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام و همچو قرآن عظیم که مجموعه
آن معجزه است و اقل انچه واقع شود بدان اعجاز کوتاه ترین سوره است از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی که
بمقدار آن باشد پس باید نگریست که چه چند از کثرت میرسد و این را بیانی نتوان نیست که در آخر باب معجزات ذکر کرده شود
و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیا والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود
قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا پیش از من داستان
مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آن خانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم
آنخانه را و تعجب میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت
تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بهمین است انبیا ست شرع او مؤبد
است تا روز قیامت و ناسخ است شرائع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است [illegible]
انبیا و اگر موسی یا عیسی زنده بودند اتباع وی میکردند و تحقیق این در باب فضائل گذشت و تفسیر قول وی تعالی
واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرائع را [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم

مستلزم وی نیست بلکه این خصیصه جداست و از انجمله آنست که فرستاد خدای تعالی وی را صلی الله علیه و آله
وسلم رحمة للعالمین و مراد برحمت اگر هدایت دارند مقصود ازین ارسال بکافه انام است اگرچه همه اهتدا
نیافته باشند و در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجود است مر تمامه کائنات را
بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرده تمامه
انبیا را باسماء ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب
نکرده آنحضرت را مگر به یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن باین دو اسم ترحم و
تحنن است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا
کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در اشکال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و
آواز بلند کردن و لیکن بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت
بن قیس در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس
شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید پیش ما و می نماید
ایشان بجا آورده او را تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیت و من جهیر الصوتم
میترسم که آواز بلند کنم و حبط کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از آنها نیستی و راضی شد آنحضرت
از وی فرمود زندگانی نیکی تو بخیر و میری بخیر بشارت داد او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله
عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید ان شاء الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام
را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بیاید و بدر نشیند تا آنحضرت خود برآید و مشرف سازد و در حیای
خود کلام در غایت ادب زیاده برین بیاید و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد او و عصر
او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجمیع اقسام وحی
و تحقیق این در باب بعثت بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بر وی اسرافیل علیه السلام و نیامد بر
وی بر هیچ پیغمبری روایت کرد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود
فرود آمد بر من اسرافیل و نیامده بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچکس دیگر آید و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو
امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باشی و بنده و اگر خواهی پیغمبر باشی و بادشاه پس نگاه کردم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید تو چه گوئی پس اشارت کرد جبرئیل علیه السلام بسوی
من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر و پادشاه باشم سیر میگردید با من کوههای زر کذا فی المواهب
اللدنیه و گفته اند که اسرافیل علیه السلام یکبار بود که بزمین آمده باشد پیش از وی مگر وی از اول زمان در گاه نبوت بود و صاحب
سفر السعادت مینویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم بهفت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد
عم وی ابوطالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت
وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را
فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم و از آن جمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم سید اولاد
آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة
و چون روز قیامت از همه مهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهوری
خواهد بود که هیچ کسی را در آن مقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه لمن الملک الیوم
نفس این نکته گفته اند و نیز ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر
بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وآله وسلم مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچ کس نیاید چه
معرفتی که بحق او دارد هیچ کس ندارد و نعمتهای که بوی واصل است بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیة باشد یعنی چنانکه
وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسی نبود روز نه بعد از وی و شان شان او و بقول خود ولا فخر اثبات نکرد
بلکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و نیافته ام آنرا از پیش خود و بر سبیل اظهار نعمت خود
که فخر نکنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت نسبت باولاد آدم حاصل است فخر نیست فخر بنسبت
عبودیت من نسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه
وآله وسلم میگویند یعنی بازاء باب معانی گفته اند که فخر من بحقیقت بفنا و فقر است و در احادیث حق است و با هیچ
از آثار وجود و تحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم چنانکه سید اولاد آدم است سید
تمام خلایق است و اکرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین از اهل سموات و ارضین و از آن جمله
آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تأخر شیخ عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه
از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و تعلیق کرده گفته که حق تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا
الی آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفور اند بعض انبیا جائز نیست و لیکن تصریح

خبر داده نشده هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشده بدان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و به شفاعت در مغفرت ذنوب و رفع
درجات ایشان مشغول شد صلی الله علیه وآله وسلم و کلام درین آیت سابقاً گذشت و از انجمله آنست که قرین وی اسلام
آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد مرا پروردگار من بروی پس اسلام
آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد و اطاعت و عدم تعارض است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و اکثر برآنند که مراد حقیقت اسلام است و این چیزی عجیب است از خصوصیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ماوردی و حجازی در مختصر
سوختند و قومی گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است
صاحب مواهب لدنیه بی تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار
که متعلق بتبلیغ و شرائع وحی است و در غیر اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است
چه اخبار بر خلاف واقع کذب است و عصمت از واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم
از ان و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع
اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال
جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از قائل شدن بدان باقتضای حکمت تشریع
و ادراک است سعادت اقتدا در نفی سهو بشریت و احکام جبلیت در وی صلی الله علیه وآله وسلم با احتمال
حصول شهود خاص و استغراق در ان که موجب نسیان این عالم را سد حق شده باشد و اجمال العظمه جل شانه(?)
جوانب از این عالم است والله اعلم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بیان خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع
شده باشد چنانکه در فدای اساری بدر که تا لولا [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تقریر نمیکرد بر خطا بلکه
تنبیه میکرد بدان و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه [illegible] گرد
گردانیده شد یا سهو فرموده که از شیطان است و از انجمله آنست که [illegible] کرده [illegible]
خبر گفته شود که چه میگفتی تو بخیر که مبعوث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که [illegible]

امتیان انبیاء دیگر مسئول نمی شوند از ایشان در قبر واستیناس واقع میشود با چنین کلام بیان قول که بعضے علما
گفته اند که سوال قبر از خصائص است محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را تخفیف تطهیر
از ذنوب کرده و در عالم آخرت سے بند کذا قالوا والله اعلم و از آنجمله آنست که جائز است سوگند خورده شود برائے
خدا عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیر آن از ملائکه وانبیاء وغیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته
باید که مقصود برآنحضرت مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکر فی
المواهب اللدنیه و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی
وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج
اویند در بهشت و فرمود وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة الاحباب گفته است
که گویند طلحه بن عبدالله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا برود من عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس
نازل شد این آیه و در بعضے کتب گفته اند که یزید شقی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خوانده شد برو که
این آیت و ممنوع شد از آن و این در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانیده در آنکه دنیا و زینت آن را خواهند یا خدا
و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از آنحضرت در حل او اختلاف است و امام الحرمین
غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی و در جواز نظر بسوی ایشان
و اشهر منع است و حکم امهات در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند
این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت خواهران مؤمنین است بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب
حرمت ازواج آنست که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات بعد از آنکه
مفارقت آنحضرت از ایشان بحیرت چنانکه آن زنی که استعاذه کرد با آنحضرت و زنی که بدید آنحضرت در نکاح او بیاض
پس جدا کرد او را دو قول است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بر آن و قول دیگر آنکه حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در
زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد
عمر از رجم او و در مدخوله که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرده بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الان فائده نیست جز علم باحوال

نبی ہذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت
سوار شد پس آنحضرت سر برنداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفت مگر وحی آمده بسوی
تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت
مباهله نیز ابناءنا بهمین است و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز
قیامت مگر نسب من و سبب من مراد بنسب اولاد است و بسبب ازواج و لهذا تزویج کرد امیر المؤمنین حضرت فاطمه را
باسید و اری اتصال با آنحضرت باین و این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه و آله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آن مرد را که بالا
دی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان
شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنیدند نزد آنحضرت آمد
صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر
ابی جهل را شما چه میگویید پس آنحضرت برخاست و بر منبر آمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را داماد
آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید
با وفا نگاه داشت رضای مارا و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیاندازند
او را آن کس فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمیشود دختر پیغمبر خدا
و دختر دشمن خدا در خانه یکمرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس ازان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله
وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کشی فاطمه را که لازم می آید ازان آزار من
و ظاهر این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها لیکن چون خواستگاری علت ایذا است آنرا
گردانیده شد در جمیع بنات نیز و از انجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که بمدینه است
چه وی راست و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراف باآنکه این محراب زمان آنحضرت
است و درگذشت کشته شود بالسیف و اگر تاویل میکند که این محراب آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله
علیه و آله وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه بسیار زیاده گردید در روایات آمده است که دیگر کرده شد بجا ... در میان

پس دید آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بشناخت علی کعبه و از انجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را
حقا و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمیتواند برآمد و مر او را قدرت نداده
اند که بر آنحضرت درین باب اقتدا توانند کرد و در حدیثی آمده که فرمود من رانی فقد رای الحق مراد همین دیدن
در خوابست و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رانی فی المنام فقد رانی یعنی اگرچه حقتعالی شیطان را قدرت بخشیده
است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند حتی که بصورت
پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد با آنکه دعوی ربانی دارد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و ضلالت است هردو
و در اینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را و شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت
هیچ پیغمبری انتهی و اصحاب این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بهر صورت که کسی دید ایشان را دیده بیشک گرفته
و گفته اند که این بر تقدیریست که بصورت خاص باشد که در صور واقع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران صورت
بوده در مدت عمر و بعضی تنگ این گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است
عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که بپیش ابن سیرین که صاحب تعبیر
رؤیا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام وی پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی
وصف کردی که نبود آنحضرت بران صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این حدیث صحیح است
والله اعلم و کسی با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند
که دیدن بصورت خاص و صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و رؤیت آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور
محدثان برآنند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت
در حال آئینه است هر گاه آئینه خیال صاف تر و بنور اسلام منور تر رؤیت او درست تر و کامل تر کلام در تحقیق این مقام
بسیار است و در شرح مشکات جمله از ان آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رانی فی المنام
فسیرانی فی الیقظة یعنی کسیکه دید مرا در نوم سر انجام است که ببیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می
بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام است خواهند دید و امید دار حصول این دولت اند وجه تخصیص برؤیت

علیه و آله و سلم مصافحه میکرد مرا آنحضرت بعد از هر کار و گفت شیخ ابو العباس حرار که در آمدم به پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم یکباری دیدم آنحضرت را که مینویسند منشور اولیاء بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام
دارد و با ایشان منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت
علیه السلام که او را ابتلائی است غیر این خاتم حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب
مشاهده میکنند در بیداری ملائکه را و ارواح انبیاء را و میشنوند از ایشان آوازها و اقتباس میکنند از ایشان انوار
و استفاده میکنند فوائد و حکایت کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید صفی سید عفیف الدین که شنید
در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه ازین قبیل حکایات
بسیار آورده که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و نیز آورده که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف
از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه آورده که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین
در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی که در بیان حضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه است باسناد خود از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله
الازهری الحسینی رضی الله عنهما آورده که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را
رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند ده هزار مرد و نشسته بود شیخ علی بن هیتی در مواجهه شیخ زیرا که مقری بود پس
گرفت او را چشمکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر
نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد پیش روی شیخ علی هیتی با ادب و نظر میکرد
نظر با روی وی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس
از هیبت تا ادب ورزیدم فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت وصیت کرد بملازمت تو گفت
شیخ علی بمردم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در آن روز هفت
مرد از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشائخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در یقظه بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در
یقظه مر اولیا را متواتر شده بدان اخبار و حاصل بآن علم قوی است که نفی است از آن شک و شبهه و لیکن واقع میشود
مر ایشان را از جهت حس و غموض و طرف از جهت ورود حال که ضبط نمیتوانند کرد آن را عبارت مراتب ایشان هم

وخواص را در یقظه و صاحب مواهب گفته که هر که تصدیق کرامات اولیا دارد قابل است بآنکه منکشف
میگردد بایشان اشباه عالم علوی و سفلی متشکل و متشبه میگردد و می‌بیند چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هرچه
عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند و هر چه آنها را بکسب حاصل شود ایشان را بوهب والله یقول الحق و
هو یهدی السبیل تنبیه اگرچه رؤیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه
ولیکن گفته اند که آنچه رائی بشنود از احکام عمل بآن کرده نشود نه از برای شک در رؤیت بلکه از برای آنکه از رائی ضبط
مفقود است در حالت نوم کذا قالوا و مراد احکام شرعیه که مخالف قرار داده دین است والا بعضی علوم که نه ازین
قبیل باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث کرده اند که مروی است از حضرت و
نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرموده آنحضرت نعم او لا
در رؤیت کرد در یقظه است بعضی مشایخ نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت
است که نام نهادن بنام شریف وی میمون و مبارک و نافع است در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس
بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق
پس امر میکند حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل و مستحق شدیم بهشت را
و حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا دهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آیید به بهشت از برای آنکه سوگند خورده ام
بر نفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابی طالب
رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بروی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار روایت کرده ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شدند قومی که مشورت کنند و در آن
کسی نبود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هر که را نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند و به بهشت برد آورده اند قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم حکایت
یکبار یکی حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان ایستاده حاضران مجلس شریف گفتند که
سلام میکنند آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند خبر دیدند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت
نتیجه این نسبت است که کردند علما را اتفاق است در نسبت باسم شریف و ذکر کنیت آنحضرت [illegible]

اختلاف است خواه محو اسم باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و بعضی از نزد را تجویز نموده و
این قول اصح است نووی گفته در این مسئله مذاهب است و مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است
مطلقاً و امام مالک رحمة الله تجویز کرده است مطلقاً و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نامش محمد نیست و کسی که
تجویز کرده است مطلقاً خصوص گردانیده است نهی را بحیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هو الاقرب انتهی
و از انجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قراءة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث
آنحضرت آواز پست کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در حرمت و قیمت مثل کلام
اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود و بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون آمدند
مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم برون بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفت میفرستاد
از درون خواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را و غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت و بود
اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و
سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة
حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلب ادبست با آنحضرت و قلب احترام است مر او را و قطع حدیث آنحضرت
از جهت غیر او خصوصاً مر فاسقان و مبتدعان را و بودند سلف که قطع نمیکردند حدیث او و حرکت نمیکردند و اگر چه ضرری
و آفتی میرسید مر ابدان ایشان و صبر میکردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آورده اند که
یکبار حضرت امام مالک را عقرب سیزده بار گزید و وی تجنبید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
جناب حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه معذور بود و دران حرکت و قیام بضرورت خود و چه گنجائش
بود و خصوصاً که متفاوت گردد با آن مالا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت شد
صحبت هر کسی را که جمع میشد و ملاقی میگشت با آنحضرت یک لحظه و دید جمال مبارک او را اگر چه لحظه این را

در خصائص آنحضرت نوشته‌اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت بامتداد اجتماع و طول مصاحبت
حاصل میگردد و اینجا بیک نظری و یک لحظه بحصول می‌پیوندد و این چنین کسی را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس از
خصائص داشتن آن صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت بانبیاء علیهم السلام و چنانکه گفته‌اند که در تابعی نسبت بصحابی
اینچنین نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصائص شریف که ذکر
کرده‌اند مشترک است میان آنحضرت و سائر انبیاء علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان
بصورت و عدم تثاؤب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که از صحبت وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت بود است چنانکه گفته‌اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آنحضرت بر اعرابی محض
افتاد نطق میکرد بحکمت و در قوت انقلاب میگوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری
گشاید که دیگران را بریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام
نبود و این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته‌اند و نیز در خصائص نوشته‌اند که صحابهٔ آنحضرت همه عدول اند
از جهت ظواهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس بحث کرده نمی‌شود از عدالت هیچ یکی از ایشان
چنانکه از سائر رواة حدیث را بانفراد صحابی فرد تخریج خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم
و اهل سنت و جماعت اجماع کرده‌اند بتعدیل ایشان اگرچه بعضی از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند
که ملابست فتنه و وقوع ایشان در آن بجهت اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و مآثر ایشان از امتثال
و انتهای اوامر و نواهی آن حضرت و جهد ایشان در غزو و جهاد با آن حضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت
ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق
حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سابقه و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل
امت اند هر که بعد از ایشان است هرچند بایشان نمی‌رسد و بعضی از علما مثل ابن عبدالبر که از مشاهیر محدثین
است و غیر وی در این مسئله تکلم کرده‌اند و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در
کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبائر بوده کسانی که زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرده باحادیث
که در فضل آخر امت وارد شده و بعضی از محققین گفته‌اند که خیریت و افضلیت مخصوص باصحابی است که مدت
صحبت ایشان طویل بود و استفاضه و استفاده ایشان از آن حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل
رویت آنحضرت و حصول یقین بایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچ کس دیگر ندارد و احادیث که در فضل

آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که بیان غیبت چنانکه در بعضی عنوان بالغیب یا بوجه تفسیر کرده اند والله
اعلم و از انجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که صحابه خطاب میکنند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکنند غیر او را اگرچه او باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت
بخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت
بودیم ما چون میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام
علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی درآورد بجانب ما فرمود که مگوئید السلام علی الله
زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و در تفاوت جو سلام بخشیدن بندگان است از آن سلام
برو که موهم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون نشینید یکی از شما در نماز باید که گوید التحیات لله والصلوات
والطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون این
را گفت رسید بر هر عبد صالح با که در آسمان و زمین ست الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام بر آن
حضرت و دیگران را از العموم گذاشت مگر اینکه این دانند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است
نیز وجهی دارد و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج درود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت
سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن همین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح بخاری
گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی میگفتند بصیغه خطاب والله اعلم و در بعضی کلام
بعضی عرفا واقع شده که خطاب از جهت ملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذراری موجودات
خصوصا در ارواح مصلین ست و باتجلی درین حالت از شهود وجود و حضور از آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود
تا بسبب ورود فیوض از روح پرفتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که واجبست بر کسیکه بخواند او را
آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و تا به حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس
خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله
من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض ست عاصی میشود تارک آن آیا نماز باطل میشود یا نه صاحب
مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمیشود و بعضی برآنند که باطل میگرداند
حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم و از انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون دروغ گفتن غیر

آنست و هر که دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کرده نمی‌شود روایت وی ابداً اگرچه توبه بکند چنانکه ذکر کرده اند جماعه
از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس فرستاد آنحضرت
علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند او را در این قول وحق آنست که دروغ بستن
بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی‌شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود
و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت والله اعلم و از آنجمله آنست که آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً مذهب مختار اینست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنجمله آنست که جائز نیست بر
آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده
است سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه بر قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاه داشته شده است دلهای
ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جائز نیست انبیا را
عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب
را حاصل شده بود یک پرده و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول تعالی وابیضت عیناه من الحزن گفته
است که غالب شد بر وی بکا و نزد غلبه بکا بسیار میشود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن آب و دلیل بر صحت آن
قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که وی علیه السلام اعمی
شده بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بصر وی در وقت فقدان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است مدخول
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیرا
و مقاتل گفته است که نابینا بود یعقوب شش سال تا آنکه بشارت کرد او را بقمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه
بکاست نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی

نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری امی نبود الا بعضی از ایشان امی بوده اند والله اعلم و از آنجمله آنست که هر که
دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند وی را از وجه تصریح یا کنایت واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است و اختلاف
در آنست که این قتل بطریق حد است یا بالکفر یا بکفر است و طلب توبه باید کرد یا بجهت ردت که توبه باید خواست
و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد در گذرند
و این بحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهر چه میخواست
از احکام ایجاد و قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و آله وسلم هر چه میخواست حکم کند دوم آنکه
هر حکمی وحی میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمة بن ثابت را بآنکه شهادت وی بحکم دو شهادت دارد و قصه آنست که
آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد از بیع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد
که فروختم و هر کدام از مسلمانان می آمد باعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدا گوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا
آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروختی و بعد آنحضرت با خزیمه گفت چگونه گواهی میدهی که گواه نگرفته ایم با تو ایمان
گفت یا رسول الله تصدیق میکنم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنم بر بیع اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و تخصیص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفته حمل کرده اند
این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت بر
مردی که معروف باشد نزد ایشان بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرده بر
اعرابی بعلم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را مجری تأکید بقول خود و استظهار بر خصم پس گشت در حکم شهادتین
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از قضای ... بیعت است پیش از نزول آیت
مبایعت نساء که در آنجا واقع شده است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری کرده اند
مرا در نیاحت در جاهلیت و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را تخصیص است و از برای نیاحت آل فلان خاصة و شارع
را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهر چه خواهد و چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر بن
ابی طالب که زوج او بود و فرموده ... ماتم بپوش و سوگ دار بعد از آن هر چه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد
ابو برده بن نیار را به تضحیه بجذعه و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز قربانی
مجزی نیست ابو برده گفت یا رسول الله من قربانی داشتم که ذبح کردم پیش از آنکه گفتم که امروز روز اکل و شرب است

اهل عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغاله که بهتر از گوسفند گوشت داشت آیا کفایت
میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی و
این جا بر بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت از قبول نفس او در وی
فقیر ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی سازی
گفت هیچ ندارم مگر همین ازار که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم چند سوره
از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آن را وی باشد قرآن
هر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند از جهت مضاعفت
اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت وی و پرسش احوال شریف
وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز
از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جائز
نیست غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم چنانکه در مجلس بیاید و از انجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین
نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بشگافتند یا کشاده همچنان درست با کفن یافته بود و تقریب آن بود که میخواستند که پسر یکی از آشنایان ایشان را
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را بر بالای قبر بزرگان دفن میکنند
و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را که کنایت است از حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات
انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله وسلم از جهت بقاء
ترکه وی بر ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکنا صدقة و صرف کرده میشود در مصارف
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و مصالح مسلمین چنانکه
آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود از
غیر وی جائز نیست مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حضرت الهی و ورث سلیمان داؤد
و قول وی علیه السلام رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله و سلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند در قبر شریف با اذان و اقامت و
حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب
در مسجد بود میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم
بیشتر شنیدم اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدیم اذان ایشان را چنانکه
شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر است یا در جای معین
یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبود و بعضی گویند که ما جسد شریف را در
قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است بنسبت
حس جسد شریف در ان جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن و هفتاد در هفتاد چه باشد قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که فسحت آن از دائره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب
و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعهٔ قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریف تر از قبر شریف باشد اگر
آنحضرت در آنجا بود و امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است
بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نیز با هیچ مومن را که توقف کند و مراد
ما بر این حدیث سعید بن المسیب که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرموده دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید میکنند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج [illegible] و حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با جماعتی از بنی اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که
قرآن مبین ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انک میت و انهم میتون و فرمود حق تعالی
[illegible] و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع واقع شده است بر آن جوابش آنکه آنحضرت چشید ذوق
موت و بعد از آن زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده
بر چهل روز و نیز آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر زمین پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بمعنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که بمعانی اخروی است
و این ثابت است و مرجح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در آن عالم یا
[illegible] که علم ظرف [illegible] نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در شکم مرغ های سبز است که میچرند
در بهشت و بعضی گفته اند ارواح انبیا را اعاده کرده میشود همان ابدان که در دنیا بود [illegible]

تعالی گشت و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل دارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر وی چه نماز گذاردن تقاضای جسد می‌کند و صفات مذکوره در انبیا در
شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی‌آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند حقیقی که در دنیا بوده
فرود احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنجا را در برزخ احکام
دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حال در آنجا بخلاف عادت باشد و تواند
که مبدل گردد و نسائم و امثال آن انار زاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است بر قول محققین
و اگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست چنانکه در حدیث یطعمنی و یسقینی دانا علم و صاع شک نیست در ثبوت آن
مر ایشان را بلکه سائر اموات را و اصرح به العلماء و در احادیث آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند
اگر گویند که آن دار عمل نیست و در آنجا تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسوب و
جاری است بر وی احکام دنیا از اشتغال اعمال و زیادت اجور و گاهی حاصل میشود عمل بی تکلیف بر سبیل
تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است و اهل بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند
و در شان قاری قرآن واقع شده رتل وارتق ما تری و قبیل است که حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم وقت تمهید شفاعت و بعضی از علما گفته که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حی است و ملک
وی قائم است بر نفقه وی [illegible] این را از خصائص الکبری [illegible] آنحضرت [illegible]
بعد بر ملک وی صلی الله علیه وآله وسلم و اتفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت وی بر اهل و
خدم و سائر مصارف وی ابوبکر که اینها مالیست که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه وآله وسلم و این قول
تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زیاده است بر حیات شهید و بعضی گویند ملک زائل [illegible] قول
اول [illegible] صدقه صادق است بر دو تقدیر والله اعلم و این بحث حیات انبیا و حیات شهدا [illegible] تهذیب
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر کتاب در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم ثابت داشتیم اگرچه تکرار است
ولا باس تا این مسائل مکرر گردد و از آنجمله آنست که گماشته شده است [illegible] فرشته [illegible]
او درود و سلام رسانند روایت کرده است این حدیث را احمد و نسائی و حاکم تصحیح کرده است و در حاکم باین
لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام و فرشتگان [illegible] که میگردند در زمین
میرسانند مرا از امت من سلام و در اینجا [illegible] از عباره احتیاج آمده [illegible] است که [illegible] است

نوشتن از همه بندگان نیست هیچ یکی از بندگان که درود بفرستد بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و
از آن جمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت و استغفار میکنند برای ایشان و روایت کرده
است ابن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام می‌شناسد
آنحضرت ایشان را بسیمای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت
آنچه بد است می‌پوشم و آنچه نیک است عرض میکنم بدرگاه مراد به پوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا سنت الهی جاریست
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت نمایند و آنچه عرض کرده نمیشود محو و ساقط کرده میشود و از رهگذر اعتبار
فافهم و بالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند
و گرد میگیرند آن را و میزنند بالهای خود را و چون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون آید میان این فرشتگان
در زفاف میکنند او را و زفاف در اصل یعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است
پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرگاه عزت و از آن جمله آنست که منبر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی
منبری بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی
الان بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من
ایستاده ام الکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب در حوض از آنجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند
که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب
ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که
سرور انبیا مشرف داشت فردا قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده فرمایند بر کنار حوض کوثر
که ترعه جنت عبارت از آنست به پا دارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گروهی
بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف
است و این قول در غایت بعد است از سیاق الفاظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من روضه ایست از
ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر از این کلام همان منبر است که از برای تجدید روضه مقدسه مذکور
است که ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی از این علما در آنکه این بنا بر

معقولی است واین حق است ومحسوس وموجود است وقدرت صانع شامل است همه چیز را وهر چه خبر داده بوجه
مخبر صادق از امور غیبیه ایمان بآن واجب است فقد بر وآن را انجمله آنست که بیان منبر شریف وی روضه ایست
از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی ومنبری ودرینجا نیز تکلم کرده اند بعضے گفته اند که مراد
تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت وحصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر ومجالست آن حاصل
است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پیدا وآشکار است یا آن
است که قعود ملازمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم انوار واذکار مجلس جنت آثار اقتطاف واقتباس
مینمودند وبعضے گفته اند که طاعت وعبادت دریں مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده اند الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات واین هر دو قول ضعیف وبعید است چه تشبیه بریاض جنت در نزول رحمت وایصال
بروضه بهشت وقربت ثواب بران شامل تمامه مساجد وکل بقاع خیر است ومخصوص باین مسجد شریف ومنبر منیف
نیست واگر حمل بر جنت خاص وروضه مخصوص انجه کنند نیز خالی از بعدی وتکلفی نیست حق آنست که
کلام محمول بر حقیقت وظاهر خود است وما بین حجره آنحضرت ومنبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن
معنی که فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند ودر رنگ سائر بقاع ارض فانی ومستهلک نگردانند چنانکه این
قول ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند واتفاق جماعه از علماء بادی نیز منحصر ساخته شیخ ابن حجر عسقلانی
واکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند ابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد
که عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از انجا بدار دنیا فرستاده باشند چنانکه در شان حجر اسود ومقام ابراهیم
علیه السلام واقع است وبعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند ونزول رحمت واستحقاق جنت لازم
مراتب فضل وعلو مرتبت این مقام است یا چنانچه زیر علیه ابراهیم حجری از احجار جنت اختیار یافت حضرت
حبیبه محمدیه بروضه از آن اختصاص پذیرفته باشد واگر در چشم ظاهر بنسبت سائر اجزای اراضی دنیا درآید چندان
عجب نباشد زیرا که تا انسان درین نشاه محجوب بحجب کثیفه طبیعت ومحجوب حجاب عادت بشریت است انکشاف
حقائق اشیای وادراک امور آخرت ازوی نیاید وتوهم نکنی که چون این بقعه شریفه از وی حقیقة روضه از ریاض
جنت باشد باید که تشنگی وبرهنگی وامثال آن که منافی آن از خواص ولوازم جنت است دروے نباشد کما قال سبحانه
ان لک ان لا تجوع فیها ولا تعری الایه چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه ازوی بصورت انتقال انفکاک
پذیرفته باشد پس در حجر الاسود ومقام ابراهیم علیه السلام چه میگوئی ودر انجا نیز این آثار پیدا نیست واگر گویند که

امثال این امور بی سماع و خبر ثابت نمیشود چنانچه در شأن کسی و مقام و دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و
تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده و در غیر آن چنین نیست گوییم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله
علیه وآله وسلم نیست و هیچ ما که حقیقت دیگر مقام باخبار آن صادق مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه
شریفه و منبر منیف نیز ظاهر گشت و اگر در مقام تاویل آئید ذریعه و جای سخن هست و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت

فما وجه الفرق والله اعلم وبه التوفيق وبيده ازمة التحقيق وهو بافاضة العلوم على من يشاء من عباده جدير
و بتحقیق و از آنجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که میشگافد قبر او و بیرون می آید و مبعوث میگردد
یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که میگذرد و نخستین کسیکه میکوبد در بهشت را و در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح میکنم پس خازن
جنت ... امرت لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ کس را پیش از تو و جای دیگر است که
او یک برای قسم باشد و معنی احسن الفاظ است و والله جنت و نخستین کسیکه می درآید در بهشت و نخستین کسیکه گشاید
در شفاعت را و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حشر کرده میشود و سوار بر براق و کسوت خلعت
داده شود از اعظم و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشوند مردم روز قیامت پس میباشم
من و امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر یمین عرش
که نمی ایستد در آنجا هیچ کس در مقامی که رشک برند بر وی اولین و آخرین و از آنجمله آنست که داده شود او را مقام
محمود و هیچ یکی از ائمه تفسیر گفته مراد بآن جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبدالله بن سلام آمده جلوس بر کرسی
و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستایش کند او را بر آن ستایش کنندگان و بهر کرامتی شایسته او را و این مطلق است در
هر مقام که متضمن کرامت باشد او را و مشهور آنست که آن مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت
بیاید که در آخرت خواهد بود انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که داده میشود او را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
عظمی عام میان اهل موقف و شفاعت مختص بوی برای انبیا و رسل در ادخال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات
قومی دیگر را و بیاید تفصیل و تحلیل و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم لواء حمد بدست وی روز قیامت
و آدم و هر که غیر اوست در تحت لوای او باشند و وسیله که اعلی درجه ایست در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است
و از آنجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه

فرمود انا سيد ولد آدم يوم القيامة وانا اكرم الاولين والآخرين وبيدي لواء الحمد ولا فخر وما من نبي يومئذ آدم فمن سواه

الا ہو تحت لوائی و از آنجملہ آنست کہ چون بیرود آنحضرت در بہشت برای استفتاح الباب دروی کشوده شود برای
وی خازن جنت استقبال میکند برای وی و میکشاید در بہشت و میگوید بفرموده شدم کہ نکشایم برکسی پیش از تو و نی ایستم
برای کسی بعد از تو و درین اظہار عزت و حرمت آنحضرت است و خزنہ جنت ہمہ خادمان او شدند و در رنگ بادشاہان
ایشان است بحکم پروردگار عز و جل و از آنجملہ آنست کہ مخصوص گردانیدہ است او را حق تعالی بکوثر سیلان
میکند در آن زر و یاقوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در روایتی سفید تر از برف
و کوزہ ہای آن بیشتر است از ستارہا و بعضی گفتہ اند کہ ہر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل و مرتبت و کوثر آنحضرت عظیم تر
و بیشتر و لطیف تر است از ہمہ و از آنجملہ آنست کہ حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر توبہ و غفران انبیا فرمود ذکر خطایای از ایشان
واقع شده نیز ذکر کرد و در شان آنحضرت علیہ السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
خبر فتح را مقدم داشت و بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشتہ و آیندہ کرد و ذنوب مستور داشت و تحقیق این مقام
در باب دوم گذشت و از آنجملہ آنست کہ ہر چہ انبیای ماسبق را بعد از سوال عطا فرمود وی را علیہ الصلوۃ والسلام
بی سوال ارزانی داشت ابراہیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود یوم لا یخزی
اللہ النبی والذین امنوا معہ الآیہ موسی علیہ السلام گفت رب اشرح لی صدری و در شان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم فرمود الم نشرح لک صدرک و از آنجملہ آنست کہ حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بمقام
محبت و ابراہیم را علیہ السلام بمقام خلت و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشتہ
است و در آخر باب ہشتم نیز کلام درین بیاید و بعضی علمای عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفتہ کہ خلیل از
خلت است بمعنی حاجت و ابراہیم علیہ السلام محتاج و مفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدا تعالی
خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت ہم محب است و ہم محبوب بی وساطت غرض و گفتہ اند
کہ خلیل میباشد فعل وی برضای خدای و حبیب میباشد فعل خدا برضای او قولہ تعالی فلنولینک قبلۃ ترضاہا
و لسوف یعطیک ربک فترضی و خلیل گاہی استعجال میکند برای لقای محبوب چنانکہ آمدہ است کہ چون آمد
ملک الموت نزد ابراہیم علیہ السلام برای قبض روح توقف کرد ابراہیم و گفت بپرس از پروردگار کہ ہیچ خلیل میشود
نزد وی بیا آمد بالتوفیق ہست و آنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی و میگفت در دعای خود اللہم انی اسالک
النظر الی جلالک و جہک والشوق الی لقائک و خلیل مغفرت وی در مقام طمع است چنانکہ گفت ابراہیم والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در مقام یقین قال اللہ تعالی لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک و

ما ما خر و تیم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون گفته شد حبیب را یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین
و زیاده بران فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد بوی و وجدک
ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفت حبیب را و رفعنا لک ذکرک و خلیل گفت
واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام
و حبیب گفته شد مر او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل خلت
است و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق و تفضیل خواهد بود و صلی الله علیه و آله وسلم
علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و سائر الصالحین و از انجمله آنست که نماز نافله که آنحضرت
نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گذاردن بخلاف دیگری فرمود من صلی قاعدا فله نصف
اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص است ازین عموم و در صحیح مسلم
از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدم که نشسته نماز
میگذارد گفتم یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة فانما و حالا تو نماز
نشسته میگذاری فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از پیش میدید از
قفای خود نیز میدید و تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر حلیه شریفه گذشته است
و از انجمله آنست که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال آنها از
اول تا آخر معلوم گردد و یاران خود را نیز از بعضی از آن احوال خبر داد و از بعضی علمای اهل فضل شنیده شده است که
بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالف
بسیاری ادله است تا قائل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم وصل فضائل و خصائص امت
مرحومه محمدیه بیشمار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که آنچنین امت را آنچنین پیغمبر باید و همچنانکه
فضائل آنحضرت و افضل فضائل است که این چنین پیغمبری وارث و متبع و مقتدی باینچنین ذات کامل الصفات
است همچنانکه چون انبیا کرد پروردگار تعالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله
علیه و آله وسلم در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شدن غایت زمانه با امت انسانیه و اگرچه جزء
دانش همه است او بنده لیکن بجهت خصوصیتی و فاطمی که ایشان راست ظهور ایشان ظهور گردد دیگر
فرمود کنتم خیر امة اخرجت للناس و این خطاب بیواسطه با وائل این امت است که اصحاب رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم اند سابقان ومقربان درگاه اند ودرین صفات که فرمود تامرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر که درحقیقت سبب خیریت اند اتم واکمل واسبق اند وبفضل صحبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ومشاهدهٔ
جمال جهان آرای او واقتباس واستفاضهٔ انوار وآثار وی بی واسطه مخصوص اند وازینجا معلوم شد که اول این امت
افضل است از مابعد خود وتنبیهی هم از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه وتابعین وتبع تابعین ودر یک حدیث صحیح البخاری مرتبهٔ چهارم نیز معلوم
میشود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشو الکذب یعنی باز بعد ازان فاش میشود دروغ یعنی آن جماعه در رابطهٔ دین و
صدق وتقوی ویقین که در اوائل بود نمانده وطائفه از صحابه اند که نظر بدیدار مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند
وایمان آوردند ورفتند بکار وبار خود مشغول شدند وبامتداد صحبت وطول خدمت استفاده واستفاضه ننمودند آنها که
بتفضیل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشان را نیز کمالی حاصل است که موجب فضیلت است از همه
بعدهم ومعلوم نمیشود که مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که به برکت رویت ومشاهدهٔ آنحضرت تمامه کمالات حاصل
میشود که متاخران را ندارند این محل توقف است ومستلزم عدم تفاضل وتفاوت میان صحابه است وخلاف واقع است یا
میخواهند که همان رویت ومشاهدهٔ آنحضرت فضیلتی است که اتم واکمل است از تمامه فضائل وکمالات وهیچ فضیلتی برابری
نمیکند بآن وبالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من ورای خود وجماعه از اهل یقین
اطلاق اسم صحبت هم مخصوص میدانند بجماعه اولی واین خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت وملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند وسابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است وشاید که بعد ازین نیز تقریب افتد وفضائل
وخصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است واخبار وآثار بسیار دران وارد واتم واکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمد اند وپیغمبر ایشان محمد صلی الله علیه وآله وسلم خاتم النبیین وجامع فضائل وکمالات تمامهٔ انبیا است سلام الله
علیهم اجمعین ومکارم اخلاق ومحاسن صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند ومخصوص اند بکمال دین واتمام
نعمت چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی است وصفات ایشان در کتب سابقه مذکور است چنانکه
ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وآله وسلم وشمهٔ ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه گذشت واز ابن
عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وآله وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچکس هست در امم گرامی تر
نزد تو از امت من که سایه کردی برایشان غمام وفرود فرستادی برای ایشان من وسلوی پس فرمود خدا تعالی یا
موسی ندانسته که فضل امت محمد علیه السلام بر سایر امم همچو فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی پس بنما بمن ایشانرا فرمود عقبها

مساجد و بیرون می‌آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب
ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسیکه دریابد ایمان را و ایمان نیارد
بکتاب ایشان و دین ایشان و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را
افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند و چون نزاع کنند تسبیح میکنند و را
پاک میکنند رویها را و اندامها را می پوشند ازار تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی میکنند بتحقیق
خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است
و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منست میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم
ام رواه ابو نعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس امت را باید که بدین صفات باشند که علامت
خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل در این صفات و اول ایشان اند که صحابه اند رضوان علیهم رضی
الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود هر کسی امتی را پیش از ایشان
و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی
شریک اند در صفات و احکام و بعضے گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست بنسبت با امم سابقه اگرچه پیغمبرانرا
بود و استدلال کرده اند بدین حدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء لیکن گفته اند که این
غره و تحجیل مخصوص باشد بایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست
آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گزارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد
و نماز گزارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو
و در روایت مسلم از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را از ظاهر حدیث
احمد که در مشکات در کتاب طهارت آورده نیز همچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است
و در امم سابق چهار نماز بود مگر عشا و اول کسیکه نماز عشا گزارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین
نماز بر سائر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و اولین
نیز بسم الله نازل نشده است پیش از وی مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله هم از خصائص این امت است
نسبت با امتهای دیگر و آمین نیز از خصائص این امت است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بما بچیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدای تعالی و گفتن
ما و پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند بسلام و آمین از خصائص این امت است رکوع در نماز روایت
از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم ما در وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع
که هرگز نمیکردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باین امر کرده شدم و از حدیث معلوم میگردد که در اوائل
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس از آن امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع
بسجود و تدریج در آن ادخل است در حدوث حضور و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت
ادامت طاعت است از جهت قول حق سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وی سبحانه وادبار السجود و برکوع خشوع با جماعت و تقدیم سجود
بر رکوع نوعی از قرینه است بر نفی و الا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود نفی حدیث
عدم رکوع در نماز امم سالفه و علما را استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال
فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان
در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعض احادیث معلوم میشود که تشبیه در
اتمام صف اول است که آنرا اتمام کرده صف دیگر بندند و بعضی گفته اند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند
که جماعت نیز از خصائص این امت است والله اعلم و از جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله
عنها گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی است و سلام نیز همانست که بر ملائکه و قوم میگویند
و نیز از خصائص این امت جمعه است که دیگرانرا نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم
فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و این حدیث را بیانی است که در
جای خود کرده شده است و از خصائص این امت است ساعت جمعه که هر چه در وی از خدای تعالی بطلبند یابند و درینجا
اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق در آن نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است
اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه
زهرا رضی الله عنها باین جانب است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بری گماشت که خبر کند او را والله اعلم

واز آنجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند
خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد هر روزی آراسته بهشت را و روی و میگرداند بوی
دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خدا از بوی مشک و استغفار میکنند مر ایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه
افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان
پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبری را اما سه است که استغفار میکنند برای ایشان هنگامیکه افطار
میکنند و بسته میشوند در زندان کرده میشوند مردهٔ شیاطین و از آنجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در
شب تا فجر و حرام بود بر کسانیکه پیش از ما بوده اند بعد خواب و همچنین در صدر اسلام بود نیز لیکن از آن منسوخ گشت و
از آنجمله شب قدر است چنانکه گفته است نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود
که هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از بر نکشیده صحابه گفتند که آیا است یکی را از ما که اینچنین تواند کرد
پس نازل شد سورهٔ قدر که شب قدر بهتر از هزار ماه است و قیام در یک شب وی بهتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه
و باقی کلام در تمام و تحقیق خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سابقه
نیز بود و آیهٔ کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن
است که بر امم سابقه نیز مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه
چنانکه بود در اسناد ایشان مردی مجهول است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع
بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است و از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که موجب
و مستوجب صلوات و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب اهتدا است مر ایشانرا از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله وانا الیه راجعون
است و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفته بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول موجب وهم ترجیح امت است بر انبیا تحقیق و دید یعقوب علیه السلام
فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند
داده شدن این امت را استرجاع چیزی که داده نشده انبیا مزیتی دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص است
نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که خدای تعالی برداشته از این امت
اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تخفیف رفع تکلیفهای شاق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص

و جمال و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه
از قتل نفوس در توبه و تحریم طیبات و تعیین عقوبات و تحمیل آصار و اغلال واقع شد از آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام
از اعاظم و اشد خلق الله در هیبت و غضب و بطش بود تا حدی که خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که از
آنروز که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میگذاشت تا از تاب و قهر جلال وی
مردم بیتاب نشوند و بعد از موسی است در بنی اسرائیل شریعت غلیظه و صحیح که چیزی از تکالیف غلیظه و احکام شدیده اصلاح
او است مقام عیسی بود که فرموده قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی
علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف ایشان که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری
قتال و اگر کشته میشدند و بود و نفوس است عیسی علیه السلام نبی و رسم شد نبود بر ایشان آصار و اغلال
و احکام شدیده او از خطبه وی در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگیر و آن تو رخساره چپ را
پیش وی دار و هر که منازع کند ترا در جامه که بر تن تست بده او را جامه ردای خود و هر که مسخره کند ترا تا یک میل
برو تو با وی دو میل و این در احادیث آمده که علما وی پیدا کرده اند رهبانیت است که از پیش خود پیدا کرده اند چنانکه
حق تعالی نوشته بودیم بگردانید باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر صرف جلال و قهر و سلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود در قوت و عدل و شدت و لین و رأفت و
رحمت و شریعت او اکمل شرائع است و او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت
وی در غایت توسط و اعتدال و در نهایت جامعیت و کمال گاه وارد شد بالزام و ایجاب و گاه بندب و استحباب و در
موضع شدت شدید و در جای لینت لین و در جای شمشیر بود و در جای عطا شکر و گاه عدل میفرماید و گاه
فضل میفرماید در حق جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و زبانی فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل
است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل و هم تحریم ظلم است
و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین تعلیم است بر فضل و حرام گردانید بر ایشان خبیث شمار را و مباح گردانید
طیب نافع را و تحریم ایشان رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرموده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج و گردانید ایشان را شهداء بر ناس و او است که بود بر تمام رسل که شهید اند بر امم خود و گردانید ایشان
را خیر امة اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضائل و کرامات و مراتب و درجات الله یختص برحمته من یشاء

گرفتند آنرا از غیر ثقات و نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان توریت و انجیل و میان آنچه لاحق گردانیده‌اند از اخبار
و این است فاضله شریفه زاده الله تعالی فضلاً و شرفاً که گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در
زمان خود بصدق و دیانت و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند و
احفظ و اضبط را و مرتبه و تمیز کردند میان آنکه اطول است مجالست وی با شیخ خود از کسیکه قصیر بوده
و نوشتند احادیث را بطریق متعدده و ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و
تنقیح نمودند خصوصاً اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم
الله عن المسلمین خیراً و این فضل خاص خدا است عز و جل بر این امت شکر الله علی هذه النعمة یسابر نعمه و فضائله
المزید من فضله و گفته ابوحاتم رازی که نبوده هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدایش آدم علیه السلام
امناء که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر در این امت و همچنین معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت
میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
که عالم بود در معرفت علم و اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده
که وصیت میکرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله
عنهم و جزاهم خیراً و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شدند بتصنیف کتب ایشان در
صدوق حدیث و لا تزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و متمسکین
بسنت رسول الله اند و در قرن اول صحابی و قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود و اگرچه کتابت علم
جمع احادیث نه بر وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبوت و تفصیل و جمع و اصلاح و تدوین علوم و
تعیین موضوع و مسائل مسلوک نبود لیکن از آن چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب عدد آن نداند
کثر الله امثالهم و کثر سوادهم و هم از خصائص این است وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است در ایشان در حدیث
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد یکی از آن مردان و زنان پیدا آرد خدا تعالی
در بدل وی مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات الاولیا و روایت کرده است طبرانی
در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة و السلام که بایشان
قائم است زمین به برکت ایشان آب داده میشوند و مدد کرده می شوند نمی میرد هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل میگرداند الله
تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه ابدال هم ازین جهت است و بعضی مشایخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات

و عن امتی و از آنجمله آنست که خوانده میشوند ایشان از غر محجلین آثار وضو و غره بیاضی که در روی اسپ باشد و
تحجیل بیاضی که در قوائم اسپ می باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است و شستن دست و پا و شستن
مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی و از آنجمله آنست که ایشان در وقت بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من با امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی از مردم
مگر آنکه دوست میدارند که از ما باشند و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرد او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید
رسالت پروردگار او در حدیث دیگر آمده که فرمود لبیب با هاشم من و امت من بر تل و از آنجمله آنست که در ایشان از علامت
و نشان میباشد در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و این علامت در دنیا یا در آخرت
دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری لیس گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار این قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود که مواضع
سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته شوند بدان که ایشان ساجد بوده اند در دنیا از شهر بن حوشب آمده که میباشد
مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء خراسانی گفته که در آمده درین آیت هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه و از آنجمله آنست که داده شوند کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا
فی المواهب و سیاق این کلام میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکوة بحدیث
نیز حدیث احمد از ابی الدرداء رض آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت
بآنکه غر محجل اند و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بآنکه سعی میکنند ذریت
ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر در شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب بدست راست از خصائص
امت محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و احادیث عموم است مگر آنکه حمل کرده
شود بر آنکه داده شود هیچ یک از دیگران یا بر صفتی که نیست غیر ایشان را یا سعی نمیتوان که اختصاص باشد بر اول
یا مفضی شود چیزی که معارض آن باشد انتهی و از آنجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و بجانب راست ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است از تیما احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشان آنست که در ایشان است چیزی که سعی
کرده ایشان باشد و آنچه سعی کرده شود برای ایشان مسود هر کسانی را که پیش از ایشان بوده مگر چیزی که
سعی کرده نباشد و این چنین گفته است که بر این اشکال می آید بقول حق تعالی و ان لیس للانسان الا ما
چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب گفته اند ازین اشکال بچند وجه

قاری بقراءت خود کرده باشد ثواب آن برای میت نمی رسد زیرا که اینکردن این چنین از عمل قاری است وی عبادت
بدن است پس واقع نشود از غیر لیکن اگر قراءت کرد بعد از آن گردانید آنچه حاصل شده است او را از اجر برای
میت و این دعاست بحصول آن اجر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است
میت در حکم حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت وی که بعضی ثواب قاری
مراد از ذکر کرده است صاحب هدیه که اگر بیرون آرد چشمه یا کند چاه را یا نشاند درخت را یا وقف کند مصحف
را در حال حیات خود یا گرداند آنها را غیری بعد از موت او میرسد ثواب آن میت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص
نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقف و این قیاس تقاضا میکند جواز تضحیه از میت زیرا که آن
نوعی است از صدقه لیکن در تهذیب گفته است که جایز نیست تضحیه از غیر بغیر امر او و همچنین از میت مگر آنکه وصیت
کرده باشد برای تحقیق روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج آمده که گفت تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم هفتاد تضحیه یا یاد ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس نشناختم هیچ کس در وی چیزی و
اثری و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا صحابه و بعضی از فقهای متاخرین مستحب داشته اند و
بعضی بدعت می دانند آنرا گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة
الحدیث اجر هر که عمل خیر کرده از امت وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه گفته که هیچ
چیزی نیست که عمل میکند آنرا کسی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه وآله وسلم اصل است در آن و در تحقیق نوشته
گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر آنچه مر عامل
راست اجر یا مضاعف که نمی داند آنرا مگر خدای تعالی زیرا که مهتدی و عامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر
و تجدید می شود مر شیخ و معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و مر شیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و
همچنین مر او را اجر در هر مرتبه باضعاف اجور با صلاة تا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و باین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف
بر خلف پس چون فرض کرده شود ده مرتبه [illegible] بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد مر آنحضرت را
یکهزار و بیست و چهار [illegible] باشد و یا یازدهم میباشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو هزار و چهل و
هشت [illegible]
اشکال [illegible] قاری مر آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم زیادت [illegible]

پس گویا قاری ملاحظه کرده که قبول قراءت او متضمن است مر معلم او را مثل اجر وی نیز پس تا آنکه میباشد معلم اول را که شارع
است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبه مطهره که میگوید اللهم
زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها الی آخره ترغیب و تحریض امت به تسنین
سنت حسنه بفعل و کمال خود و اثبات اجور عظیمه متناهی مر او را صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه خاص الشرف این باب است
که ایشان پیش در آیند بهشت را پیش از سایر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر
امم تا در آید امت من و آنکه اکثر آنست که در می آیند بهشت را از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب روایت کرده است شیخان و نیز بیهقی
و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده کرد مرا پروردگار تعالی امت که در آید در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را
بی حساب من سوال کردم از پروردگار تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار را دیگر داده است
پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است
پیغمبران دیگر را شکر الله وعلا ما اعطانا عز ذره با کرم الرسل کما اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه و امته اجمعین — وصل — و از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات
تشریفات و تخصیص الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بتفضیلات اسراء و معراج است که هیچکس
از انبیا و رسل را بآن شرف و کرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و نمود سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت
است از مکه بمسجد اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا بآسمان بردن که معراج نام است ثابت
است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال
باخبار که منکر آن جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از اصحاب
و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه
و بعضی برانند که بروح بود در منام و جمعی برانند که متعدد شده بود در یک وقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی میگویند و بعضی در بیداری با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که رد آن نیست
شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد چشم در وقت

حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای تولیه
و تیسیر بود چنانکه در مبادی نبوت رویای صادقه میدید تا سهل و آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است
و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول
آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعث بود والله
اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در
یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج
از انجا تا سموات بروح منام و احتجاج میکنند بآیهٔ کریمهٔ مذکوره که در وی مسجد اقصی را از غایت اسرا گردانید و اگر اسرا
بجسد تا زیارت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود در تعجیب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح بتشریف
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیهٔ کریمه بجهت وقوع
خلاف و نزاع و انکار قریش ست در ان و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استخبار و امتحان
نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است در احادیث و اخبار صحیحه مشهوره در ان بلکه آیات و آثار نیز خفا
در سورهٔ والنجم واقعشده و اگرچه آنچه در سورهٔ والنجم واقعشده است بعضی برویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما تحقیق
آنست که محمول است بر قصهٔ معراج گفت بندهٔ مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین که اشارت قول سبحانه
لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی مسجد اقصی برد تا از انجا بسموات برده آیات را بنماید چه ارادت آیات و ظهور غایت
کرامات و معجزات در سموات بود و مقصود نبود بر انچه واقعشده در مسجد اقصی و بردن مسجد اقصی برای آنست و آنجهت
ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام می بود استبعاد نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی افتادند ضعفای مومنین و
نیز وقوع وقائع و قضایا خارج از حصر و احصا خیر بشارتست در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون
اسرا در یقظه شد معراج که بعد از ان واقع شد در یقظه باشد و دلیل نیست بر منام بعد از وی و موجب شبهه قائلین
را بوقوع آن در منام چند چیز ست یکی قول سبحانه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضی مفسرین
آنرا حمل بر قصهٔ معراج کرده اند و رؤیا نام رؤیت در منام است و جوابش آنست که این رؤیا محمول بر رؤیا
قصهٔ حدیبیه یا رؤیای وقعهٔ بدر است و گفته اند که رؤیا بمعنی رؤیت بصری نیز آمده و استشهاد آورده اند بر ان
بقول متنبی که گفته است در وصف اعلانی العیون من القمص و بعضی گفته اند که تسمیه برؤیا بجهت وقوع آن در لیل است و آنکه
در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت در صحیح نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد

استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود یعنی آنحضرت در نوم که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد
و ببرد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت وانا فی المسجد الحرام توانند که
استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نومی که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و سری و در تمام شب
نبود بلکه در بعض شب بود و بعضی از محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدنست از آنحالت
که سخت در گرفته بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مطالعه عجائب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده
ملاء اعلی و آنچه دیدار آیات کبری الهی و اسرار نامتناهی در پوشیده بود و باطن او را اشباه بحالت نوم میگویند که شهود
ملکوت اگرچه در بیداری باشد نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین بین النوم والیقظة می باشد
و در حقیقت این در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت خروج تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی بین
النائم والیقظان نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد بنوم هیئة نائم و اضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا
نائم فی الحجر و ربما قال مضطجع آنکه انس این حال را مشاهده نکرده است و از آنحضرت نشنیده چه قصه معراج پیش از
هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت و در آن وقت هم صبی بود و هفت هشت ساله کذا قالوا
و همچنین حدیث عائشه که گفته ما فقد جسد محمد که متمسک آن طائفه است که میگویند اسرا در نوم بود از روی معاینه
و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قول که اسرا در اول اسلام بود و بعد از بعثت بسالی یا پنج سال اگر باشد اصح آنست که قبل
پنج سال بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث
کرده اند و در حدیث عائشه رض واقع شده است ما فقد جسد محمد و این خطا است بی شبهه و آنچه آمده است که ما کذب الفؤاد
ما رأی دلالت بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که دروغ نینداخت دل چشم را خبر حقیقت را بلکه تصدیق کرد رویت
او را و انکار نکرد دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی و اما تمسک و تشبث با باطیل و خرافات فلاسفه
و طبیعیه که از قبیل بجانب علوی چون رود و خرق والتیام در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است
و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صورت را بر معانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس
آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و
مقامات ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و براق نفس شریف وی که مرکب است که بجانب
خود سیری است و رام نمیگردد مگر بقوت روحانیت و مراد باسمان مقام قرب و بسدرة المنتهی نهایت مقامات

بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و خلع نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه اگر صور معاد
اثبات کنند و با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دانند چیزی است و مرتبه نیست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بعضا این خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور
قائل نشوند آن خود کفر و الحاد است و مذاهب باطنیه است و نزد الله ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز
معدوم و منتفی باستبعاد و استنکار است گویا وجود صور را چون از دائره امکان عادی دور نهاشتند راجع بتاویل
گشتند ایمان بغیب او است وگردیدن چنانچه در همین لقا ابوبکر رضی الله عنه کرد و از ان روز او را صدیق
نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دائره ایمان بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بصورت کشف و معرفت
انتقام را می شناسند و در محو باشند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان بادله اثبات امکان
آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما ایمانیان از اعتمادی
ورای قول خدا و رسول نخواهیم نیست هرچه از ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه در دل نشست اگر قایل را تقلید گوید
این را در نمی یابند که این تقلید کیست این تقلید کیسی است که ثابت شده است بتحقیق از معجزات باهره و تقلید تحقیق این
تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم است مقلد شما شمائید که تقلید عقل سکینه و گفته وی میگوئید
که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات در راه او است و فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند و مارا با ایشان هیچ کار است
و پیغمبر ایشان عقل ایشان است و این متکلمان خانه خراب را چه شد که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل
افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت فلاسفه و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان
و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه ساختند فضلوا و اضلوا هدانا الله الهادی و صل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از

صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
از ان حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک رضی الله عنه آورده و در حدیث ذکر شق
قلب نبوی و شستن آن بآب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف و التیام گردانیدن
آنست و شق صدر شریف چهار بار شده گشت در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بود به
بلوغ رسیده بود سوم در بعثت چهارم در نبوت که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد شستی و در یافت عالم
ملکوت شد بر قیاس وضو و تطهیر که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این
تهی و استعداد از ان جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این تیرگی از ان موضع است که طبیبان آنرا انکار کنند

وگویند که شق صدر و قلب علت موت ست با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف
باطن آنحضرت از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر نگردانند و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بقدرت الهی هیچ چیز فاما آوردن طشت ذهب و شستن و سائر نوع تکریم است بحسب عرف
و عادت و اشارت است بآنکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذهب حرام است در شریعت
وی صلی الله علیه وآله وسلم جواب آن گفته اند که در تحریم ذهب از جهت استماع بعد انست و درین واقعه اما دار
آخرت و مر خاصان را خالصًا باشد با اشارت قول وی تعالی قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة و قوله
وی صلی الله علیه وآله وسلم هو لهم فی الدنیا ولنا فی الآخرة و قصه اسرا در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال
و استماع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملائکه شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم
تحریم باشد و واقعه هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است بعد از قضیه اسرا و بعضی از ارباب معانی مناسبات
استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب از اوانی جنه است و از ثقل جواهر معدنیه و منحوره آفات خاک
و بیلی نپذیرد و از زنگ چنانکه قلب شریف افضل ترین و زرین از سه قلبست و در روی اثقل وحی و حمی خورده آفات خاک
سفلیات و نمی پذیرد بر وی زنگ کدورات کونیه و لفظ ذهب مشعر است بذهاب الی الله و تطهیر او با آب زمزم و متضمن
است معنی طهارت و بقاء صفا در زرانت را و او پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیز است از جواهر نورانیه
که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید صورت تقریب قیامت و صراط
و مرگ در صورت کبش و مقبل ساخته میشود و اعمال بصورت جسد نهاده میشود و در معانی بعضی از عرفا گفته اند
که درین بیان است که ایمان و حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله از قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است و شایع
اعلم و اعرف است بحقائق اشیا نقل از اهل عقل بر ظاهر است که چون دیدند کلامها مصادر از جواهر اند حکم کردند بجوهریت
آن و مشاهده کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوردن از
عادات مهلکه بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی حالا و مقاما بود اما حکمت در غسل قلب مقدم با آب زمزم آن
گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را پس غسل کردند قلب شریفش را تا قوی شود بر مشاهده عالم ملکوت و بعضی علما
استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر با افضل میاه و قول بآنکه آب
زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و بعد مسافت معقول نیست اینجا یکسان است
والله اعلم بعد از آن آورده جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است کمیت تر از قبل و بلند تر از حمار که می نهاد

تا مراد بنهای نقل دو در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا برد مرا جبرئیل بآسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا
آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین میروند و این نیز خارج عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصا
که سوار باشد بر چارپایه و همه درست قدرت الهی ست و مقید نیست قدرت او بجریان عادت و در بعضے روایات
آمده که مراورا دو بازو بود که بدان بپرید و بعضے گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد ازان معراج نهادند که بدان
بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر کرده چیزی را که ذکر کرده است
راوی دیگر او ولی ذکر کرده سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر
کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه میان محبوبان اسپ فرستند و اخص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب
بفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند و بعد المثل الاعلی و تعالے و تقدس و حکمت
در بودن براق پست تر از بغل بلند تر از حمار بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن
بودند در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف نیست بدان در عرف و عادت
و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت
سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق ازان گفته که دو رنگ بوده شاة برقا میگویند که میان صوف
ابیض وی طاقات سیاه میباشد و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضے روایات آمده
که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا
سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و نشست بزمین تا هم شد
پس نشست آنحضرت بر پشت او و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام
و بعضے گفته اند که هر نبی را براقی بود بر اندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام مے
آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس براق است
والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بروی بر قولی که سوار نشده بر وی کسی یا از جهت
بعد عهد بر قول دیگر و بعضے گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه بطریق استغنا و سرکشی
چنانکه در جنبیدن کوه احد گفت اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل
بود و لگام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضے روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید

که نخست در رکاب باشد بعد از ان در اثنای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام و تقاضای آن کرده باشد
که او را بر دارد و بشرف رفاقت خود سازد تا نخست رفیق باشد پس از ان در رعایت طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده
فرود آمده باشد والله اعلم پس برسید بزمین نخلستان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود آ و نماز بگذار که این زمین طیبه است
پس از ان بمدینه رسید و بزمینی که گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود و درین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرود آ این
چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بیر پس از ان شنید کسی را که از راه یک سوی است میخواند آنحضرت
را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و بیر پس از ان گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس جواب
سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیا ست و باقی نمانده است از دنیا
مگر همان مقدار که باقیمانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را امت تو اختیار
میکردند امت تو دنیا را بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند
علیهم السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد
در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و چون انبیا زنده اند نزد خدا عبادت میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد از ان گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف از امم از ینکان و بیان که
در عالم برزخ متمثل بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از ان رسید
به بیت المقدس پس بست براق را بحلقه باب مسجد که الان او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت
و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا
گفتند خدا را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس از ان گفته شد
تکبیر یا آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه وآله وسلم علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا او را
اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر
از سیاق حدیث چنانکه رانده شد آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسمان باشد پس نماز عشا بود
و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با جماع
کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمودند و غبار فراق ایشان گذشته بود که چهره او بدیدن وصال باشد
هم پیش از عروج و هم بعد از ان و بیکرم از تو نشیمن این خیال ہی ذکر علمای حدیث در روایات ایشان را اختلاف داشت

بعد ازان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است که نماز گذاردن آنحضرت
با نبیا پیش از عروج او بعد ازان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن
و هیچ مانعی نیست ازان والحمد لله العجب از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضے مردم گفته اند که آن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم اقامت کرد در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر دانند بران روایات آنست که در بیت المقدس
کرد و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا نگوید شیخ که هر دو جا بوده و در هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت
و ظهور روایات و درایت والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد آورد جبرئیل
آوندی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که بخواهی اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه
وآله وسلم لبن را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی
اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر و شایست
گوارا است ازان رو شیر را در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که شیر خورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاسه ترا و حرف در بعضے مناجات کرده بود پاک تر از شیر شیرین تر از شهد دیده است و همه را
خورده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است و بهر حال و مآل و بعضے گفته اند که مراد بفطرت خلقت
است و لبن بنا بر خلقت بدن است و نبات لحم و نشو عظم از وست و نخستین چیزی که می در آید جوف مولود و راه گشاید
امعای او را آنست و نیز مالوف و محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه در ان وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود
و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود و یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض با نکه وی حرام خواهد شد
در آخر و نیز موافق صواب بود در علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر
گوییم که آن از خمر جنت بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت مشابهت بصفات و در روایتی آمده است که گفت
جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشد امت تو و می افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب بهمین خمر
دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در صحیح آمده یکی از لبن و دیگری
از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست و بر هر تقدیر نشان ترک لبن را افتاده
اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده و صریح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ثنا گسترد
و خطبه خوانی بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس الشانه از زبان

بگشادند و حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار
جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد للہ الذی ارسلنی رحمة للعالمین وبشیرا ونذیرا للناس اجمعین وانزل
علی الفرقان فیہ تبیان کل شیء وجعل امتی وسطا وجعل امتی ہم الاولون وہم الآخرون وشرح لی صدری
ووضع عنی وزری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحا وخاتما پس گفت ابراہیم علیہ السلام بہذا افضلکم محمد بعد از ان
معراجی آوردند از جنة الفردوس واز یمین وشمال وی ملائکہ بر آمد بر آن و رسید بآسمان و دید در آسمان ہا بعضے
انبیا را کہ مامور شدند بملاقات آنحضرت ومتمثل ساختہ شدند در آسمانہا بعد از تمثیل در بیت المقدس وسلام کرد
بر ایشان بروجہی کہ در احادیث مذکور شدہ است واز عجائب حالات وغرائب حکایات کہ درین باب روایت کردہ اند
آنست کہ چون آنحضرت بآسمان ششم رسید وموسی را دریافت واز انجا بر رفت موسی بگریست وگفت غلامی را
بعد از من فرستادند وبرگزیدند کہ در می آیند از امت وی بہشت را بیشتر از آنچہ می در آیند از امت من وگفتہ اند کہ این
بکا از موسی علیہ السلام معاذ اللہ نبود بجہت حسد بود زیرا کہ حسد در عالم نزع است از آحاد مومنین چہ جای
کسی کہ برگزیدہ است او را خدای تعالی بکلام خود و رسالت خود گردانیدہ است از اولو العزم بلکہ این تاسف وحسرت
بر آنچہ فوت شد او را از چیزی کہ مترتب میگردد بر وی رفع درجہ بسبب آنچہ واقع شدہ از امت او از کثرت مخالفت کہ
مقتضی است تنقیص اجور ایشان را کہ مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا کہ ہر نبی را است مثل آن کہ اتباع کردہ است
بر او بود کسیکہ اتباع کرد او را علیہ السلام کمتر در عدد از کسیکہ اتباع کرد پیغمبر ما را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری وابن ابی جمرہ کہ از عرفای مالکیہ است گفتہ حق تعالی نہادہ است در دل
انبیا رحمت ورافت مراتب خود را مرکب ومجبول ساختہ است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بر بعضے اموات پس گفتہ شد او را چہ چیز در گریہ آورد ترا یا رسول اللہ فرمود این رحمت است
ورحمت نمیکند خدای تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را وتحقیق گرفتہ اند انبیا علیہم السلام از رحمت خدا
نصیبے وافر پس ہست رحمت در دلہای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر واوفر از دیگران پس از رحمت گریست
موسی علیہ السلام از جہت رحمت وشفقت بر امتش را زیرا کہ این وقت افضال وجود وکرم بود وقت قدوم
حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب وفضل عمیم پس امید داشت درینوقت قبول وافضال کہ رحمت
کند خدای تعالی امت او را ببرکت این وقت وساعت وذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام کہ بمعنے کودک است
نہ بتنقیص بلکہ بسبب صغر سن آنحضرت است نسبت بوی وعرب نام میکنند مرد مستجمع السن را غلام مادام کہ

ودروی بقیه از قوتست و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن رب العزت جل جلاله
کثیر افضاله استمرار قوت راس کہول بسته و یا دخول در سن شیخوخت وعدم دخول ضعف هرم در بدن شریف
وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بروی مردم در وقت قدوم
آوردن آنحضرت بمدینه اسم شاب و برابی بکر رضی الله عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت
بندهٔ مسکین و از جهت بود عدم جریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم پیر و
ضعیف ننماید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی
علیه السلام بر امت مرحومه در تخفیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که این همه اعتنا و رحمت از موسی بر این امت
مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان را امت
وی سازند فرمود وی تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن

وصل بعد از آن برداشته شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی سدرة المنتهی که بوی منتهی میشود
اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکند امر و گرفته میشود احکام نزد وی و فوت میکنند ملائکه و هیچ کس
را مجال تجاوز از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم سفلی و نزول میکند
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و باز
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت با جبرئیل آیا جای باز ماندن و جدا شدن است
این جای نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر بمقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم
بگفتا فراتر مجالم نمانده بماندم که نیروی بالم نمانده اگر یکسر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم و در بعضی
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت بازوی خود را بر
صراط تا بگذرند بر آن امت تو و از این روایت معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر
آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای در
آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان
هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت
سه صفت منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و نیز له ایمان است که جمع میکند قول و عمل

درختها از نخل نیز اعلی است بطوری که هیبت ما نیز در قول کنند اذا قالوا اند که این درخت نشانده شود یا
در آسمان چنانکه فرمانده شود در زمین و نیز قدرت شامل کرچنانکه درختان در زمین نشانده می‌شود این نیز
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت و گفته‌اند که فردوس باشد در زاویه جنت چنانکه بستان و
دو رستان جنت نیز احتمال دارد که فردوس نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برآید چهار نهر
دو نهر باطن و دو نهر ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت می‌روند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و آنحضرت پرسید
معلوم می‌شود که چهار نهر از جنت اند و نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین معنی
است که منافع و برکات اینها داخل در آنست و بعضی میگویند که جنس از بهشت برآمده اند والله اعلم و احوال این
چیزها نوشته‌اند از عجایب و غرائب که عقل در آن حیران است و انهار با لبن و عسل و خمر صاف اند که در بهشت جاری
اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون برآمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر کنار خیمه‌های یاقوت و زمرد جاری است و اوانی
آن از ذهب و فضه و یاقوت و لؤلؤ و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از شهد فرمود یا جبرئیل
این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدای تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری
میشود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشعب می‌گردد از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است
که چون عصاة از دوزخ سیاه و سوخته برآیند چون در وی غسل کنند ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار
پوشیده مانند ملخ و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته ایست و صفت آن تمام بیرون از حد قیاس و عقل است و
در چنانچه آمده برای آنحضرت ادنی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا
نیز نماز گذارد با انبیا و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور و برداشته شد
از آن پرده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان وی و میان
بیت المعمور عوالم بود و قدرت نمود برای او که آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و آورده شد نزدیک بصیرت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است محاذی کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود افتادن
او بر زمین می‌افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از آن برداشته شد
بعد از وی بر آسمان و فرشتگان در وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگزارند در آنکه
چنانکه طواف میکنند کعبه را آدمیان و می‌درآیند بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می‌آیند

باز نمیگردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا ابد
و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایت
است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و تسبیح و
هیچ قطره از دریاها مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند
می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را
و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز میکنند در
بیت المعمور و باز نمی گردند بسوی وی و همچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی ویخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایت کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت
دریا می در آید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر نور و جمال بر جمال خود و می افشاند
و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افتد از پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است
که آنها ملائکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که اگر در آسمانها از تسبیحات ملائکه فرشتها پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات
و تهلیلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و خاصگان و صلحای امت پیدا است شده باشند والله علی
کل شیء قدیر گفت صاحب مواهب که این دریا عدد ملائکه است که برای تعبد اند و ما عدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظه و موکل بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که مینویسند مردم را
روز جمعه و خزنه جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان از در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنها که آمین میکنند
بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنها که دعا میکنند منتظران نماز را و آنها که لعنت میکنند زنانی
را که مهجوری کنند جامه خواب شوهر را و غیر هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر یک را تسبیح جدا است و آمده است
که هر ملکی از حمله عرش را دو وجه است در سجود که منتقیه میگردد بعضی ببعضی و اگر ملکی از آن بگستراند بال خود
بپوشد دنیا را یک پر از بالهای او و حمله عرش هشت فرشته اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش
تا گوش دیگر ایشان دویست سال است و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمة مر ابی الشیخ را خبر یاد کرده

که از عجائب العجائب است اینجا عظمت و کبریائی حق تعالی که نباید تصویر و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان
ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریاء والجبروت سبحانه سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چون صعود کردم به آسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده
نشسته است و با وی قومی اند خوشروی پس سلام کردم بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من [illegible] یافتم جمعی را جامه ها
سفید و از مثل قرطیس و جمعی جامه های چرکین پس آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند به بیت المعمور و محجوب ماندند آنها که جامه چرکین
داشتند پس نماز گزاردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن و اعمال است [illegible]
در تاویل و ثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوش رنگ مانند قرطیس و قومی
دیگر به رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد الوان ایشان
چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفیدرویان چه کسانند و این تیره رنگان که کیست [illegible] نشسته
است و چیست این آنها که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام [illegible] است ابراهیم علیه السلام این
سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه با اعمال
بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر
وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعد از آن بالاتر رفت و بجایی رسید که شنوده میشد آواز اقلام که کتابت می کنند
بدان ملائکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم است ولیکن کتابت آن حادث است و کتابت در لوح
محفوظ کائنات در آنجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان و زمین است و جف القلم بما هو کائن اشارت
بآنست ولیکن این کتابت در صحف ملائکه در رنگ فروع منتسخ از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان ایام لیالی
دیگر می نویسند و در وی محو و اثبات است و یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و
در احیاء مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند شفا و [illegible] قلم [illegible] قدر
که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عبادة بن الصامت رضی الله
عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم پس گفت [illegible] چه
کرده [illegible] گفت مر او را بنویس گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس مقادیر [illegible] لوح را تا
روز قیامت پس این قلم اول اقلام است و [illegible] و تحقیق گفته اند بسیاری از علماء [illegible] قلم [illegible]

آنکه سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی ست ثالث قلم توقیع ست عن الله و رسوله رابع قلم طب
ابدان ست که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع ست از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست
و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب ست که ضبط کرده میشود بآن اموال مستخرج و مصروف
و مقادیر آن و این قلم ارزاق ست سابع قلم حکم ست که ثابت کرده میشود بآن حقوق و نافذ گردانیده میشود بوی
قضایا ثامن قلم شهادت ست که نگاه داشته میشود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام تفسیر و
تعبیر اوست عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع اوست حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع ست
و آن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این اقلام ست که بآن انتظام و مصالح عالم ست و کافی ست
در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب
مجید خود و نیز پوشیده نماند که بعد از قلم الٰهی که اعلا و اجل ست و حقیقت آنرا جز خدا و رسول کس نداند این قلم و نیابت
که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قائل معلوم است که متعلقات علوم اند و اگر اینها منحصر
در آنچه قائل ذکر کرده و مهما و الا ان شمله اند برای آن قدر بعد از آن نموده شد با آنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ
با آن صفات و نعوت که مذکور اند در کتاب و سنت و بدید بهشت را که مظهر رحمت الٰهی ست و دید دوزخ را که محل
غضب و تعالی و کشاده و داشته شد بهشت بسته شد دوزخ و غسل کرده شد چشمه سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدث
از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد یکی
درختی از درختان بهشت که بود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن پس بخورد از ثمره وی گشت نطفه در صلب وی
و چون فرود آمد بر زمین مواقعت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس بار دار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال ست که
ولادت فاطمه پیش از نبوت بهفت سال خبر است و اسرا بعد از نبوت ست مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش
از نبوت نیز اسرا بود و منام این حکایت منام است با آنحضرت پیش از نبوت و بهشت در آورده باشند لیکن
وای واقعه در انجا ست و لیکن ذکر این قصه درینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و **فصل** و چون رویت
آیات الٰهی در نوبت در آمدن در مشاهد قرب بحقیقت رسید تا آخر رسید و از انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ ملکی
یا وی نماند و حجابهای فرمانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی دیگر نمانده آمده است که مسطر میان هر حجاب پانصد سال
راه بود و پیش ماند و حساب ادراک صحرا احیت حق جل و علا قطع کرده و حیرتی و دهشتی و جلال و عزت و کبریا
پیش آمد منادی گفت ای بکر صدیق ندا در داد که قف یا محمد ان ربک یصلی یه تفکر و در وقت که این ادا از کجا

فصل در رویت آیات الٰهی

از کجا آمده باشی که بدان یافت بیرون آمد از وحشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة
ادن یا احمد ادن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا خود پروردگار من چنان شدم که فرموده است ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود در میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و
آخرین و تعلیم کرد انواع علم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم و هیچکس طاقت برداشتن
آن ندارد جز من و علمی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام
از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من با تو ناگاه ندائی
شنیدم بلغتی که مشابه لغت ابی بکر است که می گوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم آنکه ابی بکر اینجا از کجا آمده
پروردگار بی نیاز است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگری میگویم سبحانی سبقت
رحمتی علی غضبی بخوان یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما
پس صلوة من رحمت است برتو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای
آنست که انس گیری و بحال خود بیائی در مقام هیبت یا محمد چون خواستیم که کلام کنیم برادر ترا موسی پس کرد
هیبت عظیم پس پرسیدم او را ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین
تو ای محمد خواستیم که انس گیری با آواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت
پس پیدا کردیم فرشته را بصورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زائل گردد از تو هیبت و لاحق نشود ترا
چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستیم از پیغام آن پس پرسید حق تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که در خواسته بود
از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت را و لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت داشته
است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید از آن نور بصر
من نهاده شدم من بران رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتوانند زبانها صفت
آن کرد پس نزدیک شد یک قطره از عرش افتاد بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز شیرین تر از آن پس
تو را از آن حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را
بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و در فرشتها ... اگر گویند و اصل لیالی اگر گویند که
باشد از دنیا جز آن جنبه باید دانست که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از کجا باد و رحق بخاو

فرمودی سبحانه میفرستم برایشان رحمت و مبدل میگردانم بدیهای ایشان را بنیکیها و هر که دعا کند مر ایشان را لبیک
میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند برمن از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا می‌پوشم
گناهان او را و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نمی بود حبیب تحت مقام حبیبان نمیگرفتم از ایشان
تحمل و چون خاص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باز برگردد بعالم فرمود خداوندا هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه
من ازین سفر چیست فرمود حق تبارک و تعالی من برای ایشانم چون بمیرند و برای ایشانم در قبور و برای ایشانم
در نشور و در همه حال معین ایشانم فطوبی لکم یا امة محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین و چون
باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صبح کرد و حدیث کرد مردم را بدان مرتد شدند جماعه از ضعیف الایمان و دویدند
بعضی از مشرکان بسوی ابوبکر گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید مرا امشب به بیت المقدس بردند گفت آیا آنحضرت
می گوید وی این را گفتند آری میگوید گفت پس هر چه وی میگوید راست میگوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق میکنی
او را که شب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را در دورتر از آن و اگر گوید که بر
آسمان رفتم و باز آمدم تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله
پس آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشان را
بخبر بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس وصف
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و طلب ابوبکر آنرا نه بجهت تطرق شک و شبهه
که بود وی رضی الله عنه بود بمجرد شنیدن تصدیق کرده بی آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه بجهت اظهار صدق
آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان وثوق داشتند بخبر وی بلکه تصدیق وی حجت می شود با وجود آن در مقام
استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جواب داد ایشان را
همه در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها خاطر نشد مرا جواب آن پس اندوهگین شدم و سخت
شد اندوه من چندانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه پرسیدند
خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت بلقیس را در
طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا با آنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ و نحو آن
کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده و دید آنجا که بیت المقدس است بود و در روایتی آمده است
که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزد یک خانه عقیل و در نظر من برداشت و از نشانه ها هر چه میپرسیدند

جواب میگفتم و در حدیث ام ہانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد فرمود آنحضرت من اشمرده نبودم
در بابے آنرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد به بین شمردم و خبر و آدم آورده ام که چون رجوع کرد آنحضرت و آن
سفر بر گذشت بقافله از قریش که غلامی برداشته بودند و در وی دو غراره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون برابر شدن
تقابل شتر آورد و بد شتر رمید و بگریخت پس گردانید و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردن ایشان
گفتند که این آواز محمد ست که می آید پس آمد آنحضرت قبیس پیش و خبر داد هم قوم را بانچه دید فرمود نشانه این آنست
که گذشتم بشتران شما که در فلان جای آمده و گم کرده بودند شتری را پس گرد آورد و آنرا فلان مرد و پیش آمد قافله و اشتر سیاه
و سفید رنگ که بروی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا رسند چون آن روز آمد و رسیدند قوم مشرف
شدند و انتظار بردند و در گذشت و گویی بازگردید قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وجهی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
روز چهار شنبه خواهند آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامدند پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و
نگاهداشته شد آفتاب پس قدم آوردند و فصل اختلاف کرده اند قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من
بعدهم در رؤیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را در شب معراج و عائشه و جمعی از صحابه
و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر آیا دید محمد علیه السلام پروردگار
خود را پس گفت عائشه بتحقیق برخاست موی براندام من ازین سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار
خود را بتحقیق دروغ گفت بعد ازان خواند عائشه این آیت را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی در شرح مسلم
گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رؤیت را بحدیث مرفوع و اگر با وی بودی ذکر میکرد و آنرا و اعتماد کرده
استنباط ازین آیه و بتحقیق مخالفت کردند او را بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کنند او را غیر او از صحابه
نمیشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات ست و ادراک اخص ست از رؤیت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رؤیت و ادراک معرفت حقیقت است و این منفی ست چنانکه کسی قمر را بیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نکند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رؤیت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید
و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید ازین عدم ثنا و اینجا
عباس رضی الله عنهما قائل بدان و اثبات کرده اند و منقول ست از ابن عمر که گفته فرستاد بابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام

پس دوست گرفته خود را گفت ابن عباس نعم و گفت و او خدا تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی
علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروه
ابن الزبیر که اثبات و جزم کرده است بآن کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین ست قول اشعری و مسلم
در حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی
اراه یعنی وی نور است چگونه بینم او را و این حدیث معارض است بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا
و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و بعضی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت
بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر اکبر است از قول عائشه و حکایت کرده است
نقاش از امام احمد گفت من میگویم بحدیث ابن عباس رآه رآه چندان گفت که منقطع شد نفس وی و رسیدند مروزی
از ابو هریره رضی الله عنه آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف برای توقف رفته
گفته اند که نه حکم میکنیم بهیچ جانب نه باثبات و نه بنفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع
نیست و نهایت آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده
شود در آنها بادله ظنیه بلکه از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برانند که دیدن
بچشم دل مراد [illegible] بدیدن بدل علم [illegible] دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کذا قیل پس دانستن بدل دیگرست و دیدن بدل دیگر و
این تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در دیدن بچشم است
نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع والمآل گفت بنده مسکین عبد الحق
[illegible] والیقین که کلام علما نظر بدلائل و اخبار و آثار همچنان ست که مذکور شد
و اما [illegible] آن میکنند که معراج اتم مقامات واقصی کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم که هیچ یکی از انبیا
را در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نیست عجب است که در آن مقام سر بنده و در خلوت
خاص در آرند و با [illegible] اقصی حالت که دیدار است مشرف نگردانند و آنحضرت با آن همه رافت و اکرام
بکمال بندگی و ادب و سطوت کبریائی حق برین داشته که سوال نتوانست کرد و از ذوق کلام مست گشته انبساط
نکرد و طلب دیدار نکرد چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبوبیت که باقتضای آن دیدار میگردد که حجابی نماند

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب سؤال وانبساط شد کاهی نخواسته میدیدند
اگر خواستند خواسته هم ندیدند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و بخویش شد
بدید و آنچه دلبن ترانی جزای شتابی و بیتابی بود وتحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز
سید المحبوبین صلی الله علیه و آله وسلم ندیده باشد باین دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبه و بیند و علما و خود شیعتها
بر امکان رویت در دنیا ابدا امکان چه مانع باشد وخود مقام معراج در حقیقه از عالم آخرت ست و هر چه در عالم
آخرت دیدنی و یافتنی بود دید و یافت تا دعوت خلق بحکم عین الیقین کنند چنانکه گفته اند مصرع از دیده بسی
فرق بود تا بشنیده ، والله اعلم باب ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات صحت و ثبوت صدق رسالت
او بند صلی الله علیه و آله وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد بتحدی
بمعنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم و او غلبه جستن و تحقیق آنست که در معجزه تحدی
شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در آنجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست
که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی ست و سخن مشهور ست که آنچه از مدعی
رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر وی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
که ولایت عبارت از آنست کرامت ست و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح و ورع پیدا آید آنرا معونت نامند
و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و تحقیق این معجزه در علم
کلام بسیار ست اگر بهمان اکتفا کنیم و لغرضی که اینجا داریم چنانچه ما ثم بهتر ست و تمامی انبیا و رسل صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین معجزات ست و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم اکثر
و اوفر و اقوی و اظهر و اشهر معجزات ست و تعبیر از معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده
و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخباری ست که واقع شده است در توریت و انجیل و سائر
کتب منزله از ذکر انتساب و خروج او از ارض عرب چنانکه نبذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام
مولد و بعثت از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر و موهن ارکان شرک ست و مؤید شان عزت شود و ذکر ایشان گذشت
چنانکه ذکر آنها بعد محل آن بتفصیل بیاید چنانچه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان کسری
و خشکی آب دریاچه ساوه و رد پای شیطان بسماع هواتف صارخ بنبوت و صفات وی صلی الله
علیه و آله وسلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجائب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت

دلیل اوست که وی تا زمان بعث و ظهور و غلبه تصرف بعد از بعثت و حال آنکه بود دیر احملی الله علیه و آله وسلم مالی
استمالت کند بدان قلوب را و در طمع افتد مردم و نه جاه و نه قوت و عادت که غالب و تا هر گردد بدان بر مردم
و نه اعوان و انصار که بجال و رای مظاهرت نمایند بروی که ظاهر کردی وی و خوانده مردم را که بودند همه مجتمع و متفق
بودند بر عبادت اصنام و التزام ازلام متمکن بر عادت جاهلیت و تعصب و حمیت و تعادی و تباعض و فسق و
عناد و منهمک در الفت و غلو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز نمیداشت ایشان را از
سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و احوال و افعال ایشان را تالیف کرد وی صلی الله علیه و آله وسلم میان دلهای ایشان و جمع کرد کلمه
ایشان را تا آنکه متفق گردید آراء و مجتمع گشت دلها با همه بعاد و متحیر گشتند و یکدل دیگر وی شدند در نصرت و عاشق
شدند بر طلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشایر خود را در محبت وی و فدا
کردند جان و مال خود را در تصرف وی و نصب کردند ذات های خود را در مقابله سیوف در اعزاز کلمه او و صبر کردی مبالغه
کرده بسط کرده باشد برای ایشان و نه با موالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طمع انداخته باشد
ایشان را در یافتن و گرد کردن آن یا ملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در بیخبران بلکه بود
آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف را برابر وضیع ایا جمع می شود
مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال مر کسی را که کار او باختیار عقلی و تدبیر فکری باشد تکلیف
در روز اینها البته باشد و وی خود یتیمی بود بی زر و زور و فقیری بود بی مال و منال و تنهائی بود بی مدد و معاون
و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و کثرت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که بر همه
بالا بر آمد کار او و بر همه چیز گرفت اختیار او و الله سوگند بخدای که مسخر گردانید او را اینهمه امور شک نمیکند
در دین هیچ عاقلی و یقین می گردد که این امر الهی است و فیض سماوی و نافذ عادات که عاجز نیست از
رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بر آن مگر خالق قوی و قدیر الا آنکه خلق والامر تبارک الله رب العالمین
و از دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمیدانست و کتابی نخوانده بود بلکه
و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی شد میان ایشان
بلدی که نبود در وی کسیکه بداند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و
بجز اندیشی دی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرس

و معروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالم و عارف بدان مگر قلیلی پس
بعثت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگرچه ایشان دیده و نقاد عالم جمع شوند برابر آن نتوانستند آورد
و این اول دلیل است برآنکه این امری است که از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید نمود که بی
تعلیم به چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن ما قال الشیخ ازهری
رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب خانه چند ملت بشست * و باید دید و رسید که همان جامع
که جاهل و نادان و ناپارسا بود در اسفل السافلین بود چند در صحبت وی و خدمت وی تعلیم و تربیت وی در علم
و عمل باعلی علیین رسیدند و ذلک لان عند الله صلی الله علیه و آله و صحبه احسب قدره و کماله و اگر در
اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب وی نگرند اول دلیل باشد که هیچ بشری چون وی مخلوق
نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و بود معجزات را پس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و ابهر و ابقی و اشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره و بعضی اصحاب گفته است
اعجاز بالنسبه سوره ازان که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از ان
مقدار معجزات وصل وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن بتفصیل آن موصوف به معرفت
آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحدی
کرد بدان و خواند ایشان را بمعارضه و اتیان بسورتی از مثل آن فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا
بسورة من مثله الآیة پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بچیزی ازان و اقتحام کردند و اموال و خون
در ورطه هلاک تلف ادل کبت خود دیدن بود و اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند در تیه حیرانی گفته اند بعضی علما که آنچه آمده
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن بمانند آن عجیب تر و غریب تر است
در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که آورد اهل فصاحت و ارباب بلاغت و خطابت که مقصد
از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی آن نزد ایشان پس با وجود آن عاجز شدن ایشان از آوردن مثل آن عجیب
تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که ایشان طمع و توقع
نداشتند در حصول آن با وجود علم ایشان بطریق وصول بدان بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
ایشان بود پس عجز ایشان که مفید حجت رسالت است و این حجت قاطع و برهان واضح است که شک و شبهه بدان
راه نیست و ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح است گفته است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم

از عقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند آورد مثل
آن یعنی اگر نمی بود علم وی بآنکه این از نزد خداست و واقع نشود خلف در خبر وی احتراز میکرد و از عقل وی دور
نداشت و را که قطع و جزم کند و قول آنکه واقع نشود چنانکه و لن تفعلوا بدانکه آنحضرت علم کرد ایشان را بعجز پیش از
مقابله و تقصیر و بلوغ در مناقضه و فریاد کرد در میان ایشان و تحدی نمود و التماس هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه و بایستد در
مقام مجادله وی و ظاهر و تواقع وی و اعش گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس و همم ایشان بهلاک ما و چنانکه حرمت در خبر آمده است که
عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر
قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا و باز آید از نیکار و بگذرد از ما
همه گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و نشست بازی و سخنان
گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هرچه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه را شنید پس از فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو و بکن هرچه خواهی پس فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا الایه
چون شنید عتبه گوش نهاد و آن و خاموشی گزید انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بدان پس
میخواند آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا
الولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن هیچ پس متری پس عتبه نزد قوم آمد و چون دیدند او را بعضی از
ایشان گفت والله آمد عتبه نه بآن رویی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم
من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و نه کهانت ای معشر قریش بگذارید او را
با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شأنی عظیم و چیزی عجیب بخدا شما میدانید
چون وی را چیزی می گوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب
رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بجهت استکشاف
و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر والله نشنیدم و ندیدم
من شاعرتر از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن منم رفته بمکه خبر آنحضرت
را من آورد گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم

وشنیده ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق ست و ایشان کاذب‌اند

و ولید بن مغیره زعیم قریش و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنید می‌گفت والله ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگری را نیست وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دار است و پایان او سیراب ست وما هو بقول البشر نیست قرآن قول بشر وانه لیعلو وما یعلی و بدرستی وی بلند می‌شود و بر همه بلند می‌گردد و بر وی چیزی بلند نمی‌گردد گفت ابا ولید بقوم خود بخدا سوگند که نیست در میان شما مردی داناتر باشعار من و داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی‌ماند آنچه می‌گوید بسخنان ایشان و در خبر دیگر آمده است که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت و قوم عرب حاضر آمدند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب مکنید بعضی شما بعضی را اختلاف مکنید میان خود گفتند که همه ما اتفاق میکنیم که کاهن ست گفت ولید والله نیست وی کاهن نیست قول وی زمزمه کاهن و سجع وی گفتند پس می‌گوییم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون وی عقل تام ست گفتند پس میگوییم که وی شاعر ست گفت نیست وی شاعر ما شعر را می‌دانیم و همه اقسام او را می‌شناسیم بحر بحر رجز و قریض و مبسوط و مقبوض او وی شاعر نیست گفتند پس میگوییم که ساحر ست گفت والله نیست ساحر و نفث و عقد وی گفت هر چه شما میگویید از همه آن میدانم که باطل ست رواه ابن اسحاق والبیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته یابند او را بصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را آنجا و که آورده ست گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه که وی منزل ست از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست بشر را بر تالیف وی و چون آمد بدست راستگوترین خلق و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خدا است و تحدی کرد خلق را بدان که سورتی مانند آن بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این وجه است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان ست سلوک طریق آن و شریک ست در آن عالم و جاهل و مناسب ست این مذهب که میگویند ثبوت قرآن نیست قرآن بقول پیغمبر ست صلی الله علیه و آله وسلم و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزه دیگر و اما طریق تفصیلی که وردی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب و اخبار بغیوب است و جز آن پس مناسب ست که بمذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می‌کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد ست اول ایجاز و بلاغت ست چنانکه قول سبحانه لکم فی القصاص حیوة جمع کرده است و بسیار کلمه .. ده حرف آن ده است معانی آنرا بسیار و چند کرده کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی گفت سجده کردم

این کلام را شنید اعرابی دیگر مر و یرا که میخواند فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست
بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از
امرای روم در سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق و بودی که نیک میدانست زبان عرب را و گفت شنیدم یکی
از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در ان و دیدم که جمع کرده است تمامه آنچه فرستاده شده
است بر عیسی ابن مریم از احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیة اینست و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه
فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایت فصاحت
پس تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که ا فصیح می پنداری تو اینکلام مرا بعد قول الله تعالی و اوحینا
الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع
کرده است در یک آیة واحده میان دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن
فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی الی آخر آیات و ایجاز الفاظ
و کثرت معانی و دیباچه عبارت و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه
که سست میگردد در عادت فصحا کلام و بیان و میرود آب و رونق در ان مثل قصه یوسف تا آن درازی که آن را بکلام
بعضی و التئام و تناسق عبارت و دلائل باهره است مر تامل انرا و بصیرت و خبرت مرا ولی الالباب را و دریافت
این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشانست و زباندان شدن بکلام ایشان اگرچه علما تحقیقات در
فن علما ساخته و کتبها پرداخته اند اما آنچه جاهلان عرب و زباندانان و علام ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود یافتند
علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل
و قواطع مخالف و مباین سائر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و رجز و اسجاع ایشان که قدرت بر ان
و این معنی ظاهر است که متمیز است بدان از کلام ایشان و مشتبه نمیگردد بدان با بودن کلمات و حروف از
جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر و واله است در ان عقول ایشان و متحیر و مستولد
اعلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند بمعارضه آن از ظهور دلیل قاهر و سطوع برهان
باهر باقی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان
پس آمد بر وی ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سائر اشقیاء قریش که حاذق و ماهر بودند در صناعت بلاغت
و فصاحت و لطافت بودند با سلاست کلام و طرز سخن متحیر شدند و معترف گشتند و در آخر [illegible]

و در کتب حکایت کرده شده است از بعضی فصحا و بلغا و دانایان که قصد معارضه وی کردند مغلوب و متحیر باز
گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود بی شبهه بی نظیر
بود و بر این باب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص خواست که بر شان آن چیزی سازد
و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حامل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از آن و ابن مقنع افصح
وقت بود و ساخت کلامی را و گردانید آنرا مفصل و نام نهاد آنرا سوره بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بر صبی
که میخواند در کتب این آیه را وقیل یا ارض ابلعی ماءک الایة پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم
و جزم میکنم که این کلام را هرگز معارضه نتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست
بر اخبار بچیزها واقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام
ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الایة و قول وی اذا جاء نصر الله والفتح الی آخره و قول وی انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعدا و ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حول
و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را
در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم
الایة و قول وی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار بالغیب اخبار وقائع و حوادث
کائنات سالفه از آنچه میدانستند اینها را و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی
القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمان و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن از اخبار قرون
سالفه و امم ماضیه و شرائع دائره و علوم اولین و آخرین از آنچه نمیدانستند آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده
بودند عمر خود را در تعلیم آن پس وارد آمد قرآن بر وجه آن ذکر کرد و لهذا آنرا اعتراف میکردند بدان و میدیدند
و میدانستند که آنحضرت امی بود و نخوانده و نوشته و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه بیرون بر فتند از ایشان و تعلیم
نکرده و شنیده از علما با وجود آن خبر داده از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام
این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفای ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بدیهیات محسوسات دارد و دلالت
ثابت است در ذلت قرآن و نیست مجال نزع و شک در آن و وجوه دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند
که ممتاز و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلها [illegible]

وسماع ایشان نزد جماع قرآن و طاری میگردد هیبت تا ریان آنرا نزد تلاوت آن و این امر که قرآن یکذا بسبب
عظمت هیبت و عظمت و جلال متکلم است و آثار آن نزد ایشان بغالب تر ظهور آنست که بر کفار یان و منکران ثقیل می آید
استماع وحی در یاده میکنند ایشان از نفور و تنگ میگردد سینه ایشان از او و سست میدارند انقطاع او را و مکروه میدارند
استماع او را و مومن مصدق زیاده میگردد در رغبت و هیبت او و می افزاید ذوق و شوق او و حاصل میگردد با
او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح و اجتناب از جهود و میل و محبت قلب بتصدیق قال الله تعالی تقشعر
منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت و طبیعت قرآن عظیم است اگرچه
سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از فساد و جهال عوام الناس
که از شنیدن آن متاثر و فتنه شونده گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند و حکایت کرده اند از کفار عرب که
بر پیچ الیس الیتاده و یکی گفته شد مراد را از چه میگریستی که نمی گفت میگریم از لطافت این نظم و ذوق علم
که حاصل شد از شنیدن قرآن عظیم طاری شد جماعه را پیش از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و اهمال
چنانکه روایت کرده اند از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام
خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون تا هم المسیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من که برآید و این اول حالی بود
که ریخته شد ایمان در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت بسوی قوم خود
گفت والله کلامی کرد محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چگویم او را
ولیکن تابعت نکرد بر کفر و ایمان نیاورد و جهد و اعتقاد او ازینجا معلوم شد که ایمان عطا و اختیار است و علم و دانش و زیرکی
نمیکند بغیر توفیق انبیاء هم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و دلیل آنست وجه دیگر از وجوه آنست که قاری قرآن ملول
نمیشود و سامع آن مکروه نمیدارد بلکه زیادت میگردد در حلاوت بتلاوت محبت و تری و تازگی و لذت گرفته میشود و
در خلوت و انس یافته میشود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد
نزد تکرار ملول مکروه میگردد چنانکه تجربه است و این بشرط ایمان و محبت است و اما کافران و منافقان و اعدا
فلا یزیدهم الا خسارا و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود در عرب بلکه آنحضرت را نیز
پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط بود بآن علم هیچ یکی از علماء امم و مشتمل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای
ایشان پس جمع کرد بیان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و خبر انبیاء و امم و اخبار و آثار آخرت

بر وجه اکمل واتم وتبیینه کرد بر طریق حجج عقلیه براهین یقینیه واو لسیبه بر صفات کمال صانع وتوحید وی عزاسمه قال الله عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء ونزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل وقال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وقال هذا بیان للناس وهدی الایة واز عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل ومدلول زیرا که احتجاج واستدلال کرده میشود بنظم قرآن وحسن وصف بلاغت وی ودر اثنای آن در امر ونهی ووعد ووعید اوست پس تالی فهم میکند وافذ مینماید حجت را وتکلم را معا از کلام واحد واز جمله وجوه آنکه گردانیده است او را حق سبحانه ودر حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم سهل است بر نفوس واوعی مر قلوب را واسمع ست در آذان واعلی ست بر افهام ومیل ست بوی طبائع واشتیاق اهواء واز انجمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر متعلمین وتقریب آن متحفظین را قال الله تعالی ولقد یسرنا القرآن للذکر واستشهاد دیگر یاد نمیداشتند کتب خود را مگر یکی گروه از ایشان چه جای جماعه باوجود درازی عمرو سنین قرآن مجید آسان است حفظ آن مر صبیان را وغلمان را در اندک مدت واز انجمله مشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را وائتلاف انواع والتئام اقسام وی وحسن تخلص از قصه بقصه دیگر وخروج از بابی ببابی دیگر باوجود اختلاف معانی واشتمال سوره واحد بر امر ونهی وخبر واستخبار ووعد ووعید واثبات نبوت وتوحید وترغیب وترهیب وغیر ذلک مگر آنکه امتحان کردید در فصول آن وکلام فصیح چون عارض میگردد او را مثل این اختلاف والتئام ضعیف میگردد وقوت او سست میگردد وجزالت او وکم میگردد رونق او ومقلقل میگردد الفاظ متنزل میشود وعیبا ازوست اوواز وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیة باقیه وتکفل حق سبحانه وتعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر عهبان واحبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغییر وتحریف فرموده تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی ومنتهی گشت بانقضاء اوقات وانتهای ازمان ایشان وباقی نماند از وی جز خبر وقرآن عزیز که باهرست آیات او وظاهر معجزات او باقی ست تا امروز که هزار ودو پنج سال بر ان گذشته وهر عصر بود از اهل بیان وحملة اهل لسان وائمهٔ بلاغت وفرسان کلام وجهابذهٔ براعت وملاحده واعدای دین ودنیا وارد نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضهٔ آن وتالیف نکرد در مناقضه آن وقادر نشد بر طعن صحیح وقدح صریح بلکه هر که قصد آن کرد درمانده گردید در دائره اعجاز قرآن ووجوه کثیره اعجاز آن جمعند بلاغت وفصاحت وواجب نیست که هر کدام او را وجهی منفرد باشد علاحده ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت وحقیقه اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد والبته آن از غوامض آن وعجائب

صفات اوست وبالله التوفیق **وصل** معلوم شد که قرآن مجید اعظم واعلا واقوای معجزات حضرت سید المرسلین
وخاتم النبیین ست صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر معجزات از انشقاق قمر ونبع ما وتکثیر طعام ونطق جماد وجز آن
نیز عظیم اند وبعضی بالغ بحد تواتر وشهرت وبعضی اگرچه بخبر احاد اند ولیکن بتعدد طرق متکثر گشته ومعجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد وآنرا ارهاصات خوانند وارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس
نبوت ورسالت اند وبعضی در زمان نبوت وقسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیائی ست که همه
معجزات آنحضرت اند ودلالت دارند بر صحت نبوت وصدق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم اما شق قمر
واز معجزات است که تصرف ست در عالم علوی واز هیچ پیغمبری واقع نشده وناطق ست بوقوع آن قرآن عظیم که
فرمود اقتربت الساعة وانشق القمر ومراد وقوع آنست که در دنیا باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران وحمل بر انشقاق
روز قیامت رد میکند آنرا قول وی سبحانه وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت
وبتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یک پاره بالای
کوه وپاره دیگر پایان وی وروایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه وگفته اند طلب کردند کفار قریش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آیتی را وگفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر دو شق شد ودیدند
جبل حرا را درمیان وفرمود آنحضرت علیه السلام اشهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه
گفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شما را پس همه اهل زمین را سحر نتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق وخبر دادند
وازان پس گفت ابوجهل علیه اللعنة هذا سحر مستمر وابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث ست گفته است که این حدیث
یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه وهمچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین
وروایت کرده اند از ایشان جم غفیر وهکذا آنرا رسیده است بما وتایید شده است بآیه کریمه انتهی وهمچنین
مملو ومشحون ست بدان کتب احادیث متقدمین ومتاخرین بکثرت طرق وتعدد اسانید وصحت اسانید آورده
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر ست منصوص
علیه است در قرآن ومروی ست در صحیحین وغیرهما بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر وصحت آن انکار
کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق والتیام وعلمای
دین متین ملت میگویند که انکار نیست عقل را در ان شقش وقمر مخلوق خدا است میکند در ان هرچه میخواهد چنانکه
احوال قیامت در نصوص مذکور ست واما قول بعضی ملاحده که اگر واقع می بود این نقل بطرق

تواتر شریک میبودند تمامه اهل زمین در معرفت آن مخصوص نمی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امریست که محسوس
و مشاهده و دائی متواترست بر رویت امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این صحیح و اصلی
میبود همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد در کتب سیر و تنجیم و جائز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک
آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح امر آن جواب داده اند از آن علمای کرام این قضیه بیرون نیست
از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی تا عام از مردم واقف شوند و در شب
مردم در شب اکثر در خواب میباشند و اگر بعضی بیدار باشند در درون خانها در زاویها مستکن و مستتر اند و آنکه در صحرا باشد
و بیدار باشد نادر است و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آن وقت سائر مردم را حائلی از مشاهده
آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد
ایشان را از آن مثل اشعار و حکایات و مانند آن و مستبعد نیست که بهمه اقطار سیر قمر نبوده باشند چنانکه اهل الحوالی غافل
نباشند مگر جماعت که متصدی رویت و منتظر رصد وقوع آن باشند و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل
که ظاهر میباشد در بعضی آفاق نه بعضی و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در
شهری دیده می شوند و در شهری دیگر و در بعضی شهرها کامل دیده میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها اصلاً نه
و نیز اگر کسانیکه دعوی علم آن دارند تکذیب کنند و بیان دعوی نزد اهل حق در قدرت الهی است هرگاه افشا خواهد نماید
و هرگاه اخفا خواهد نماید مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و در خواسته بودند این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را نمود و دیگران نیز نمودند و خود مسافران اطراف آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه
در کار است شیخ در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه
وآله وسلم و بیرون رفت از آستین شریفش اصلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله
اعلم و اما رد شمس یعنی بازگردانیدن آفتاب بعد فرو رفتن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سر مبارک وی در کنار
علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر
گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بود
پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود پس دیدم که طلوع کرد بعد از
غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام در این حدیث در غزوه خیبر بیاید ان شاء الله تعالی

معجزهٔ نبع آب

وصل و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و
مشاهد عظیمه روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمه است
از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از
سنگ بر دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلغ است در اعجاز زیرا که نبع آب از حجر
بیرون آمدن از وی معهود و متعاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و تحقیق روایت کرده اند این
را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر ابن مسعود اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و
آورده شد نزد آنحضرت آب وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن
پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی بیرون آمد
از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سی صد
کس و در حدیث ابن شاهین از انس آمده که گفت بودم من با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک
پس گفتند که مسلمانان یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارپایهای ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب
پس آورد مردی چیزی از آب در مشک کهنه فرمود بیار کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه و نهاد دست مبارک خود را
در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آب دادیم
شتران و چارپایان را و بر داشتیم باقی آن را و بیهقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبا پس
آورد شخصی از میان بعض خانها قدحی اصغر را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را
در قدح و نگنجید دست مبارک در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز این انگشت پس در آمد از انگشتان
وی آب و حدیث جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن
و زیر کردند مردم گرد وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله
آب نداریم که وضو کنیم بدان و نه بنوشیم آن را مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس
جوشش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس
میبودیم کفایت میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر
قطره چند در مشک پس بفشاند آن را در کاسه تفرق کرد اصابع شریف را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان

شریف ایشان امر کرد مردم را به آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس داشتند از کاسه کاسه نیز پر بود و روایت
کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح وارده از روایت علقمه گفت ابن
مسعود در اثنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بجوئید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد
دست مبارک خود را در آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقت گویا همه آنجا
که حاضر بودند راوی و حاکی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه
رضی الله عنهم اجمعین بود باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم
آن دارد که گویا همه را دیده اند و شنیده اند و حدیث نبع ماء از ابن عباس نیز بطریق متعدده آمده است و سوالی که درینجا
ست آنست که چه حکمت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن
نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه آمد جواب میگویند که این از جهة ادب بحضرت خداوند جل جلاله است
که بایجاد و ابداع معدومات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود و معجزه وجود ما بی آنحضرت در آن برکت
حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و ازین قبیل و مشابه باین معجزه است کثیر یا قلیل و روان شدن برکت وجود
وی صلی الله علیه وآله وسلم و صحیح شده از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آئید اگر خواسته است خدا چشمه تبوک
را در وقت روشن شدن روز پس هرکه بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت
معاذ پس آمدیم ما آن چشمه را و حال آنکه سبقت برده بودند بآن دو مرد و چشمه مانند دوال بود که میجوشید و میتراوید
سیلی از وی آب پس پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد
ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود خدا عزوجل پس کشادند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی بنا
شد از آب بادمی که مراد و ... مثل حسن ... پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف
خود را باز انداخت آب را در چشمه آب بسیار پس نوشیدند مردم بسیاران فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است
اگر دراز شود ترا حیات که بینی اینجا را که پر شده بوستانها و ... و واقع شده و این خبر دادن نیز از معجزه
آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب ... و در قصه حدیبیه
آمده که چهارده کس بوده اند و چاه وی ... پنجاه شاه را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در آن یک قطره

پس نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر یکجانب چاه و برآورده شد دلوی آب پس وضو کرد و دهان و انگند
دران آب از دهن مبارک خود را دعا کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانیدند شتران خود را و در
روایتی آمده که بیرون آورد تیری را از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در
حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه برآمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و میان این دو قصه مغایرت است
جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود چون وضو کردند
و سیراب شدند و بقیه آبی که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است که گفت
خبر داد ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعضی اسفار خود گفت سیر میکنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و
می آیید بر آب فردا ان شاء اللہ تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر و رعایت نکنند حق صحبت
را از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کنند فرمود ما را
صحابه نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد
پیغمبر خدا بود وقتیکه خور تافت بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که درین جای شیطان است پس سوار
شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود در وی چیزی از آب پس وضو کرد از ان
رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب فرمود نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و اذان گفت بلال
پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم یا رسول اللہ
هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه مرا و نهاد دهن مبارک خود را در وی و میدمید و یا نمید
واللہ اعلم پس میریخت آب از رکوه و من نوشانیدم مردم را پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم مکنید و خوش دارید خلق را
همه را میرسد پس همه سیراب شدند و سیصد کس بودند و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس ریخت آب و گفت بمن اشرب
گفتم یا رسول اللہ نخورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و حدیث
عمر رضی اللہ عنه در جیش عسرت آمده که رسید مردم را عطش بحدی که نحر میکردند مردم شتر خود را و می فشردند سکنبه (?) آنرا
و مینوشیدند پس رغبت کرد ابوبکر بسوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را هنوز باز نیاورده بود
دستها را که بارید باران پس پر کردند آنچه ایشان بود از ظرف و نگاه کردند و یاران لشکر را آورده اند که یکبار آنحضرت صلی اللہ
علیه وآله وسلم ردیف ابوطالب بود در ذی المجاز پس گفت ابی طالب تشنه شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس
آنحضرت فرود آمد و بعقب خود را بر زمین پس بیرون آمد آب و گفت اشرب یا عماه و در صحیحین از عمران بن الحصین

آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از تشنگی فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از آن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را ودانانید ایشانرا که می یابند زنی را که بر شتری که با وی دو مزاده است پس روان شدند تا آنکه پیش آمد زنی را که دو مزاده و دو سطیحه داد از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت در آن آب و نهاد در دهان مزادها را که بیاشامید و بخورید آب و بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میرود با آب میگوید بخدا سوگند باز گذاشته شد از وی و حال آنکه خیال میکنم که پرتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کنید برای این زن چیزی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از خرما و آرد و سویق و گرد آوردند آنرا در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند آنرا در پیش وی و فرمود آنحضرت مر وی را که ما کم نکرده ایم از آبت تو چیزی ولیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت آمد بعجب پیش آمد مرا دو مرد و بردند نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد چنین و چنان و تمام قصه برایشان خواند و گفت سوگند بخدا که وی یا ساحرترین مردم است یا رسول خداست حقا و گفت مر قوم خود را آیا هست شما را رغبت در اسلام آخر حدیث بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و در آمدند در اسلام والله اعلم و احادیث درین باب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی

وصل همچنانکه احادیث در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام یسیر نیز کثیر است و این هر دو اثر تربیت و ولی نعمی آن سید کائنات است که همچنانکه بحسب روحانیت مربی و مکمل قلوب و ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورش و خورش دهنده ابدان و اشباح است بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست * و مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختم گوشت در دیگ و آمدم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله را و طحن کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر سوری ساخته سور بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند آن مردم را بلفظ فارسی ست که بر زبان مبارک رفته و سور بسکون همزه طعام که باقی مانده باشد از شراب ساخته بیائید و فرمود دیگ را فرود میارید و خمیر را نگاه دارید

تا من بسیم سپس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر و دیگ و در نظر شریف وی پس انداخت در آن
آن دهن مبارک خود را و دعا به برکت کرد فرمود با زن بپزان را و بخوان با خود زنان دیگر را که وی نیز بپزد و بکشید
از دیگ گوشت را لیکن نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند هنوز دیگ در جوش
بود و خمیر باقی و در حدیث انس که آن را نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابوطلحه با ام سلیم بخدا شنیده آواز
رسول خدا را است می شناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند
از جو و پیچید در جامه و بمن داد پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم
پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بود
برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را و خبر کردم او را و گفتم
که می آید رسول خدا پس ابوطلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه و نیست نزد ما چیزی
که بخورانیم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفتم خدا و رسول وی داناتر است
یعنی با آنچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال با حکمتی خواهد بود
البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابوطلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا صلعم و فرمود بیار ام سلیم
آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفته کرده شود نانها و بیفشرد ام سلیم ظرفی
که در وی روغن بود نانخورش ساخت آن را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وی چیزی که خواست
خدا یعنی خواند دعای برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و طلب ده کس را پس آمدند ده کس و خوردند تا سیر شدند
و بر آمدند فرمود بطلب ده کس دیگر همچنان تا و را آمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد کس و در روایتی
از مسلم هشتاد آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات و صحیحین ده است کذا فی المواهب
والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن و همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر
ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب ذهاب برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه
نداشت یعنی وجه موجه اش بموجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا وجه عدم
گنجایش بود یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیره دشوار می آمد موجب ازدحام میگشت و در روایتست از ابی هریره
رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم گرسنگی بر مردم غالب آمد عمر رضی الله
عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که بقایای توشهای خود را گرد آرند و دعای کن ببرکت در آن فرمود نعم

حدیث ابی هریره

بطعام پس فرمود تا نطعی بگسترند و بقایای زاد آوردند یکی مشتی از ذرت آورد و دیگری پاره آورد و بود اعلان ایشان
کسی بود که آورد صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطع چیزی اندک و دعا کرد به برکت و فرمود بگیرید در ظرفهای خود پس نماند
در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از آن مانده بود و لشکر در غزوه تبوک بود سی هزار
کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند
خدای تعالی را باین شهادت هیچ بنده که باور داشته شود از بهشت گفت شیخ مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین
است که شهادت دادن نزد مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین بحق در دعوی نبوت الشهادت آنحضرت
علیه السلام در تمام از کدام عالم است مگر حال حضور غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایمان است یا برای
تنبیه و تلقین امت است والله اعلم بحقیقة الحال روایتی است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم عروس بزینب پس فرستاده ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من یعنی انس تحفه
در میان نام طعامی است که از تمر و روغن و قروت بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس
این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت
آن میکند پس انس آن را نزد آنحضرت آورد فرمود بنه و فرمود برو فلان جماعه را از مردان نام برد و طلب و
بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا چون باز آمدم دیدم
که خانه پرست از مردم گفته شد انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشد پس دیدم که نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس بخواند ده ده کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید که
هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند تا سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار
انس پس برداشتم و ندانستم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه الشیخان و در حدیث
ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت طلب سی کس را از اشراف انصار پس بخانه ابو ایوب
آمدند و خوردند و گذاشتند باز فرمود طلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود طلب هفتاد
کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند
ازین طعام صد و هشتاد مرد و مروی ست از سمره بن جندب که گفت بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم بکاسه نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و می خوردند گفتیم

این برکت از کجا بود پس اشارت کرد سمره بجانب آسمان و گفت از اینجا بود و رواه الدارمی وابن ابی شیبه والترمذی
والحاکم والبیهقی وابونعیم و در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صد و سی تن و ذکر کرده که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد
سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر
آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از ان شاة یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است
که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشانرا و فراهم آوردم پس نهاده
شد پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر
اینکه در وی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیری
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آوردند فرمود طلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
کاشکی من میدادی بخورم و آسوده شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت
علیه السلام بیرون آمدم و یاران را طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس
بعد از ان خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را
و می نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه
بود و طلبید قدحی آب پس نوشیدند و سیراب شدند همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه
که ام مالک انصاریه میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس می آمدند
و را پسران او و می طلبیدند نانخورش و نمی بود در ان خانه چیزی جز آن پس قصد کرده ام مالک سوی آن عکه
که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود مر او را روغن در آن عکه
تا بفشرد روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بیان کرد صورت حال را
فرمود آنحضرت بفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود در وی روغن برای شما
راقم این حروف گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم می گردد که هر که خدمت کند حضرت سید المرسلین را و انفاق کند بجهت
وی چیزی را که تواند برکت دهد خدای تعالی در رزق وی و در مال وی و در ... وفقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه

آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وطعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر ووسق بفتح واو
وسکون سین شصت صاع است پس همیشه میخوردی وی وزن وی ومهمانان وی ازان روزی پیمانه کرد آنرا پیش آن
حضرت آمد وعرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما ومیخوردید ازان همیشه گفته اند که حکمت در رفتن
برکت روغن هنگام فشردن عکه ومعدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن وپیمانه کردن منافی تسلیم
وتوکل بر خداست عز اسمه ومتضمن تدبیر واخذ بحول وقوت است پس سزاوار شد فاعل آن بزوال نعمت
قاله النووی ومثل این است نکته در نگاه نکردن بدیگ خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار
والحکم وحدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب
مشهور است که گذاشته بود بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را قبول نکردند وبود در تمر نخیل وی کفاف
دین ایشان پس آمد جابر نزد آنحضرت وگفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد
وگذاشت وام بسیار ومن میخواهم که به بینند ترا غرما فرمود برو وخرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم آنچه
امر کرد آنحضرت وخبر آوردم آنحضرت را چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن چون دید آنحضرت ایشان را
گرد خرمن که کلان تر از همه بود سه بار گشت بران وگفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان
تا ادا کرد خدای تعالی از والد من امانت او را ومن راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود وهیچ چیزی بر نگردم
بخانه وجابر رضی الله عنه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود ودیگر خرمنها همه باقی وسالم ماند تا دیدم می نگرم
آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک دانه کم نشده پس تعجب کردند غرما ونیز روایت
کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پرسید آنحضرت از من چیزی داری یا ابا هریره
گفتم نعم یا رسول الله اندک خرمای دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس حاضر آوردم دست مبارک خود را
در توشه دان وبرآورد ازان یک مشت خرما ودعا برکت کرد وطلبید مردم را ده کس تا تمام لشکر ازان سیر شدند
فرمود پس بگیر آنچه آورده بودی از خرما در دست خود را در مزاده وبگیر ازان ومشی در رفتن خاص
مزاده را پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم وخورانیدم ازان تمر مدت حیات رسول الله صلی
علیه وآله وسلم وابی بکر وعمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من در روایتی
آمده که گفت بردم من ازان چندین وچندین وسق در راه خدا ووسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که
مجموع تمرات ده دانه تمر بود وبعضی بیست ویک گفته اند والله اعلم ودر بعضه الاصحاب از ابوهریره رضی الله عنه

و در این باب ابیاتی نیز نقل کرده است بیت الناس هم ولی فی الیوم هان ✽ هم الجراب وهم الشیخ عثمان ✽ والله اعلم
و مروی ست که آنحضرت عمر بن الخطاب فرمود تا از آنکه خرمهای چهار صد شتر و سوار را زاد و ده ترتیب کرد و آن خرما
باقی بود گویا یک خرما از آن کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک است
که بقایای زاد و رایات ملت برکتها بخشید که سیصد و هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت
پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و فاقه را
از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد و حکایتی یاد دارم که در بازار مکه زادها الله تعظیماً و تکریماً تره فروشی بر ترها
آب میپاشید و می‌گفت یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم لا تتحلی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم ✽ وصل
در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر
دین و شریعت او بودند صلی الله علیه وآله وسلم انبیا را که قرعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل ایمان همچنین
سایر حیوانات را که مطیع و منقاد امر اراده الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وی
صلی الله علیه وآله وسلم ساخت از اینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته‌اند که وی صلی الله علیه وآله وسلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است ولیکن چون اندازه عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون
از مثل ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بمبعوث نشوند چنانکه او میان
اما حیوانات الا تا الجمله سجود جمال و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله
عنه روایت کرده که مرکبی از اهل بیت انصار را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود
ما را شتری که آب می‌کشیدیم بر وی اکنون سختی و سرکشی میکند بر ما و منع میکند از ما پشت خود را و کشت و زرع ما تشنه ماند پس
برخاست آنحضرت با اصحاب و رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه
از آن نشسته بود گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از
وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم روی آورد
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد صحابه گفتند یا رسول الله
این حیوان لا یعقل ترا سجده میکند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که نیاید و نشود بشری را که
سجده کند بشری را و اگر بودی روا که بشری سجده کند بشری را امر میکردم زن را که سجده کند مر شوهر را بجهة عظم حق او بر
زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت و نیست هیچ نسمه میان آسمان و زمین مگر که میداند

که من رسول خدا ام گر عصا و جن و انس و در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی شتابان
در آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک
نهاد و فریاد کرد و بانگ زد که شتر وار دلیس پس بالیستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود صاحب این شتر کجاست بفروش این را به
من گفت یا رسول الله پیشکش است ولیکن این شتر از اهل بیتی است که جز این وجه معیشت ندارند فرمود
این شتر گله کرد و کثرت عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده
بالفاظ مختلفه آمده و صحیح ست و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستانی یکی از انصار
بود و در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت
علیه السلام نمی سزد بشری را که سجده کند بشری را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب میکنند و من میترسم که خدای تعالی آن قوم را عذاب کند پس
آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه ما شاتی بود چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون بیرون میرفت آنحضرت
پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد و هر شتری که ذبح میکرد یکی یکی را
نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی بمالید که نر بوی رسیده بود و پستان وی بر شیر شده بدوشیده خود بیاشامید و ابوبکر
را نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور ست و در باب
هجرت بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و امثال این حدیث را از تکثیر طعام نیز که بیان کرده اند و در انقیاد و اطاعت
حیوانات نیز درین باب ست قصه کلام ذیب و شهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث
تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از ابی سعید
خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ نشست
گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت ای راعی نمی ترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا
تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی ای عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم
عجب تر ازین محمد بیثرب خبر میدهد مردم را باخبار سالفه و مردم تکذیب میکنند وی را پس راعی غنم خود را می ساخت تا
در آمد بمدینه منوره بگذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد آنحضرت

تا بیسر امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بآنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجیب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راعی یهودی بود
پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ برای حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده
هرگز عظیم قدر تر نزد خدا از وی بتحقیق گشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت و اصحاب
وی منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان بهشت می نگرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در
آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند هر که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت مر راعی که نیست حائل
میان تو و وی مگر همین دره و از کوه میروی اگر نه در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا
که نگهدارد گفت ذئب من نگهدارم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از ان و مثل
این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین آنست که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم
الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر میکنی این حکایت را که میگذاری
نشانی که را بی مردان و از ابو جهل با اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند و ازین باب است حدیث ضب یعنی سوسمار
و بکلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض
در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد
اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است ضب را و گرفته است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل خود
و بخورد و بریان کند چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفت رسول خدا است
پس بیرون آورد ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این
ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس
جواب داد ضب بزبان متین که شنیدند قوم همه لبیک و سعدیک و فرمود آنحضرت ای زینت کسیکه آید قیامت
را یعنی زینت تمام خلق پس فرمود آنحضرت کرا عبادت میکنی گفت خدائی را که در آسمان ست عرش او و در زمین ست
سلطنت او و در دریا است راه او و در جنت ست رحمت او و در آتش ست عقاب او فرمود آنحضرت

حدیث ضب

من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد
اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب لعنت آنحضرت خواند صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله است
حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است قاضی
عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صحرای گشت ناگاه شنید
آواز یا نبی الله یا رسول الله پس التفات نمود آنحضرت و دید که آهو ماده بسته و بند افتاده است و اعرابی آنرا
در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام یا آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو
آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا روم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می
آئی گفت اگر نه کنم خدا تعالی عذاب بکند عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمد و بربست او را آنحضرت
پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این است که رها کنی این ظبیه پس رها کرد
اعرابی او را دمید و برید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود و مردم همه تشنه شدند و برای فرود آمده بود و پس آهو
نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید و همه را سیر ساخت که مقدار سی صد کس بودند ابو رافع که مولی آنحضرت بود
فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را بربست بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها الذی
ذهب بها و از انجمله است کلام حمار روایت کرده است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خیبر را بکلام کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار
تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار شده است آنرا هیچ یکی جز پیغمبر امید میدارم که سوار شوی تو و نمانده
است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی بودم من
میلغزانیدم عمدا در سواری او و بود آن یهودی گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور یا
و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و طلب او را پس
می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت میکرد که اجابت کن رسول خدا را
که ترا می طلبد و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان بود افکند خود را
درانجا بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین باب است تسخیر اسد و نطق او با سفینه که در دریا
از لشکر جدا افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را بلشکر و این خبر

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ابن وهب روایة کرده است
کبوتران که مشغول شد چه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد به برکت ایشان و نسج عنکبوت و تبیض حمام بر در غار
هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت
علیه السلام شجره را ابتدا آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام
حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و واقع
شده در کتب ائمه آوردیم وصل همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در ربقه
فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از نجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت
وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذاشتم هیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودیم من با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی
آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این حالت
در ابتدای وحی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و روایت دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد
جید از ابن عمر آورده که گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک
بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود
آیا رغبتی است ترا در خیری یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت
شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه
میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانه وادی بود پس شگافت
می کرد زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار گواهی داد
آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود و این حدیث و داری نیز روایت کرده مانند این و در روضة الاحباب گفته که قومی
مشهور ان شمارند یا آنکه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم خون آلوده ساختند و به دندان شریف آزار رسانیدند
آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آن حضرت را گفت
آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام
بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

وصل اطاعت نباتات

را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل امر کن که بازگردد بجای خود پس امر کرد برگشت در دلائل
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معجزه پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدا
ترا می طلبد پس گفت آن درخت از راست و چپ و پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند
زمین را و میکشد رگهای خود را و بایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن
این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوس کنم اینجا داد و آورده اند
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بود بدرخت سدره رسید در خوابی بوده آن سدره
دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین منفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه
وآله وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله و گفت بچه
چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود با آنکه بخوانم این شاخ خرما را گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند
آنحضرت پس فرود آمد از درخت و افتاد پیش آنحضرت پس فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود رو برگشت بجای خود پس اسلام آورد
اعرابی رواه الترمذی و صححه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده
و فی القصیدة شعر جاءت لدعوته الاشجار ساجدة ؛ تمشی الیه علی ساق بلا قدم ؛ کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی اللقم ؛ و در حدیث دراز طویل از جابر بن عبدالله آمده که گفت فرود آمدیم وادی
گشاده پس رفت آنحضرت برای قضاء حاجت و رفتم من در پی آنحضرت با داوه از آب پس ندید که استتار کند
بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی یکی درخت و گرفت
شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عز و جل پس منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر
که مهار در بینی او است پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که می گوید ترا رسول خدا ملحق شوی صاحب خود که بنشینم در پس شما پس رفتم
من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس ایشان بیرون
آمدم من و دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت بالنفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آن حضرت
می آید و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامة بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در بعضی منازی خود آیا می بینی برای حاجت رسولخدا
مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمای یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقارب
گفت برو بگو باین نخلات که رسولخدا امر کند شما را که بیائید برای حاجت رسولخدا و بگو بسنگها نیز همچنین پس رفتم
و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده که سنگها را بهم بر بسته و چون
قضا کرد حاجت را فرمود بگو بانها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود
رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیا آنحضرت
پس آمد درخت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه
و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین و فصل همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از اسلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام می کرد بر من و می گفت السلام علیک یا
رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله
عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب و وقتی که برآمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی نماند
شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از
حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را بمکه که اسلام میکرد
بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی تحقیق من میشناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است
بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری غیر حجر اسود در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله
عنها و مردم دست در دیوار آن و مردم تبرک میجویند بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه شیخ ابن حجر مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که
این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در مقابله وی
در دیوار دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ و آهن نرم کرده برای انبیاء علیهم
السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی میکرد اثر قدم شریف این است والله اعلم و صاحب مواهب
لدنیه از ابو حفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا که هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه در و دیوار های خانه وقتی

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام مر عباس و پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل
و ابن ماجه در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از
منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را زیرا که مرا با شما کاری است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان
وقت چاشت پس فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح
کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بچسپید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود و فرمود
یا رب این عم من است و بمنزله پدر من است و ایشان اهل بیت من اند پس بپوش ایشانرا از آتش دوزخ همچو پوشیدن
من ایشانرا باین چادر پس آمین گفت آستانه در و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین و یکبار دیگر مثل این
بیچالب در سفری در خدمت آنحضرت بود و تشنه شد پس آنحضرت ادرا بر کوهی که آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو
این کوه که مرا آب ده پس آن کوه متکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد و اتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین
باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال
تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب
لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث
حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدده خارج
از حد حصر و احصار تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع را انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد
کسیکه مطلع است بر طرق حدیث نه غیر وی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع از
امور ظاهر است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اظهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی
صلوات الله وسلامه علیه و علیهم پس گفتند شافعی که داده است هیچ پیغمبر را آنچه داده است پیغمبر ما را
گفت داد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن قصه
شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند در روایت و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طولی است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه ساخته

شد و برای وی منبری الیت برای خطبه تکیه زده بجذعی از ان جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
از ان جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که حنین کرد و زاری کرد
باواز وی و بسیار شد بکاء مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که بشگافت جذع
و پاره شد پس آمد بوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست شریف خود را بروی و در کنار مبارک گرفت پس
ساکن گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نگیرم او را هر آئینه
همیشه و اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس امر کرد آنحضرت
که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت جناب
شریف پس آمد میدرید پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث
بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز نشانم ترا در بستانی که بودی در ان محل تا برویند از تو رگهای
تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان
خدا از میوه تو پس بداشت گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید نشان مرا
یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید
اینرا هر که نزدیک بود بوی پس فرمود آنحضرت که چنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و
حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق
پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه سنگی و گیاهی
که درو شعوری هست ٭ بزرگی و آنکه درو معرفتی هست ٭ و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت
کرده است و در آنچه ذکر کردیم کفایتست و ازین بابست کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل
با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان
رضی الله عنهم اجمعین جبل احد را که کوه مدینه است و بر ایشان او واقع شده است احد جبل بجنباد ایشان پس
جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و بر جای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و
صدیق و دو شهید روایت کرده احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده
که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر که بمکه جبل ثبیر است و با وی ابوبکر و عمر و من بودم
پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت کوه را بپای مبارک خود و فرمود بجای خود

باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری و احمد والترمذی و ابو حاتم و از ابو هریره رضی
الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حراء بکسر حاء مهمله کوه جبل مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در ابتدای وحی آنجا مشغول می بود و وحی آنجا نازل شده بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس
جنبید حراء پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حراء نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکور اند مگر ابو عبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده
که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت
من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت حرا بسوی من برآ یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل
یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جهت رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده
وقتیکه تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود با ایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب و اهتزاز
آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جبال است و ازین باب است تسبیح
حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت کفی از حصاة پس تسبیح کردند
در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت آن حصاة را در دست ابوبکر رضی الله عنه
و تسبیح کردند بعد از ان ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابوذر
ذکر کرده که تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که
ولید بن [illegible] گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه خبر داد که سکون ابوذر بود [illegible]
از ابوذر که گفت در آمدم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست
نزد وی هیچ یکی از مردم گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم برو رد جواب سلام
او فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا اباذر گفتم خدا و رسول خدا داناترست پس امر کرد مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی
شریف وی و نمی پرسیدم او را چیزی و نمیگوید وی با من چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که تند
میکند رفتن پس سلام داد گفت آنحضرت جواب سلام وی را و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است
مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشین پس نشست در پیش بلندی که مقابل آنحضرت بود و آمد عمر
و کرد عمر مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن نشست در پهلوی ابوبکر پس عثمان آمد همچنین نشست در پهلوی عمر رضی
الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سنگریزه ها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند

سنگریزه‌ها در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را چنین آوازی چون آواز نحل در کف
شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزه‌ها را بابوبکر و در گذشت از من پس تسبیح کردند در کف
ابی بکر پس گرفت سنگریزه‌ها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه‌ها بعد از آن دیگرباره
تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد بعثمان را پس تسبیح کردند در دست وی چنانکه
تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزه‌ها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را
بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از زهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس نهاده شدند در دستهای
ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی از ما چنین آورده است این حدیث را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید
ابوشکور سالمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف بود و در دست وی نیز تسبیح
کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که می‌خوردیم با رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و می‌شنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که
گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آورد او را جبرئیل علیه السلام طبقی که در وی انگور بود و انار
پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد در دست شریف او و در روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر منبر این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود حق تعالی میگوید جبار ذات خود
را و میگوید انا الجبار انا الکبیر المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می‌افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله
عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص و حجاره پس چون درآمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت می‌کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس میکرد و میگفت جاء الحق وزهق الباطل
پس اشارت نمی‌کرد بسوی آنها مگر می‌افتادند بر قفا و اشارت نمیکرد بقفای آنها مگر که می‌افتادند بر روی و همه
در دست سلطنت وی خوار و زار بودند و در حکم این ست تکلم صبیان و شهادت ایشان برسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم روایت ست از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و درآمدم سرای را دیدم در وی رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امری عجیب که آورد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده است
پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من انا گفت انت محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت
صدقت بارک الله فیک بعد از آن آن ولد تکلم نکرد هرگز تا جوان شد وی نامیدیم او را مبارک الیمامه و از حسن
بن عطیه روایت ست که آورده اند نزد آنحضرت غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا

تسبیح طعام

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات و احیای موتی یعنی بگردانیدن
بیمارانرا و زنده گردانیدن مرده ها روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم آمد پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من جنون دارد و میگیرد او را
چون در وقت طعام شام که دشوار سازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و ثع کرد
و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که می دوید رواه الدارمی و عدد البوصیری حیث قال شعر اکم
ابرأت وصبا باللمس راحته ٭ واطلقت اربا من ربقة اللمم ٭ و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود
که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس شد گویا
فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد حتی بچشم قتاده بن النعمان تا افتاد
بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی ست که دوست میدارم او را میترسم که ببیند
و مکروه دارد نظر وی را پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و نهاد در جای خود و فرمود خداوندا بپوشان
چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و تیزترین و بیناترین چشمان او و درخشنده تر وقتی که بدرد می آمد آن چشم دیگر وی
آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر
انا ابن الذی سالت علی الخد عینه ٭ فردت بکف المصطفی احسن الرد ٭ فعادت کما کانت لاول امرها ٭ فیا حسن ما
عین ویا حسن ما خد ٭ پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جائزه او را و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت بودم
من که نگاه میداشتم تیرهای را بروی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان حدقه چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم و چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت
روی پیغمبر ترا بروی خود رسید آفت بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است
گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست
مبارک خود کفی از خاک انداخت در آن آب و دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا تعجب کنان برد
که استهزا کرده شد پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بر سر حد موت و نوشانید آنرا پس شفا یافت
و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی هیچ چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بینا شد چنانکه
رشته در سوزن می درآورد هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر رسید که علی کرم الله وجهه

کجاست گفتند حاضر نیست و درد چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و نهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و نفث
کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی دردی و هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دم
کرد سه دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و در صحیح البخاری زید بن معاذ شمشیر
رسید بر پای وی روزی که کشته گشت کعب بن الاشرف را پس نفث کرد به شد در حال و در صحیح بخاری که چون عبدالله بن عتیک
ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود و چون پای بر زینه نهاد و پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و بشکست ساق وی
پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال شفا یافت و امثال
این حکایات بسیار است و این باب مشهور است در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است
بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد ایمان نمی آرم بتو تا زنده نکنی دختر مرا که مرده
است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس بنمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت انداخته ام من دختر را در وادی پس
فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس آواز کرد آنحضرت علیه السلام آن دختر را پس جواب داد آن دختر گفت لبیک و
سعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را
بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پدر و مادر تو ایمان آوردند اگر دوست داری باز
گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر من یافتم خدا را بهتر و مهربانتر از ایشان در روایت این حدیث
دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خود را ذبح کرد و چون مادر وی در
دنبال وی دید که وی بیام آمد خود را بر زمین انداخت و مرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد
النبوة بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم
از این قبیل است ولیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار
رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و وی را مادری بود عجوزه عمیا پس پوشیدیم آن
مرده را و تعزیت کردیم آن زن را گفت آیا مرد پسر من گفتند آری گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کرده بودم
بسوی تو و بسوی پیغمبر تو با امید آنکه یاری دهی و فریاد رسی کنی در هر شدت و محنت پس منه بر من بار این مصیبت
پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما رواه ابن عدی و ابن ابی
الدنیا والبیهقی و ابو نعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه آله وسلم پس معجزه

وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری
خزرجی که حاضر شده بود بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد از آن تکلم بکلامی
که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب
الاول صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت
اربع و بقیت سنتان اتت الفتن و اکل الشدید الضعیف و قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در
مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته بود زید بن خارجه از سران انصار بود روزی در راهی
از راههای مدینه منوره میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بمرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بر وی و مردان
ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه
می آمد آواز از زیر جامهای پس کشادند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و کان
ذلک فی الکتاب الاول و صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا
فی الکتاب من عاش بعد الموت انتهی و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبید الله الانصاری
گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را کشته شده بود در یمامه پس شنیدیم او را وقتی که
در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی
که مرده است کذا فی الشفا و اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد تا معجزه وی گویند جواب ایشان آنکه مردن امری نیست که پنهان ماند و ذکر آنحضرت
و مدح وی ناظر بدانست که اینهمه برکت و عزت وی بود و اگر کرامت باشد نیز معجزه اوست و ابونعیم روایت کرده
که جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته و ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس خوردند
قوم و فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوانها را نشکنید پس استخوانها را جمع کرد آن حضرت و بنهاد دست مبارک
خود بر آن و تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالیکه می افشاند گوشهای خود را و بعضی از کمل اولیا از کرم
قادریت الهی تعالی شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریان پیش وی تناول افتاده که بعضی
خورده بودند دستی بر استخوانهای آن نهاده بنام خدا و رسول خدا گرفته مرغ برخاست و پران شد و این نیز از
آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه تکلم شاة مسموم را که در خیبر بود بعضی از قبیل احیاء موتی پنداشته اند و بعضی

میگویند که آن کلامی ست که خلق کرد خدا تعالی در شاة مسمومه چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی
وی شنوانید از وی بی تغیر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین ست و
بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات ست دران و اولاً تکلم ناحیاً و می گویند که حق تعالی پیدا کرد دران حیات
و نطق کرد برای وی دهن و زبان و قدرت داد بآن بر کلام و ظاهر قول آنست والله اعلم * وصل دیگر از
انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم و در شفا گفته که این باب جمیع
است مر او اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر جماعه را از الشفا و حضر متواتر المعنی ست ضرورة
و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون دعا می کرد کسی از برای کسی در میرسید دعا
وی بوی و بولد او و ولد ولد او و از اشهر اخبار درین باب دعای آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم و گفت رسول الله کرد
بانواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورده اند که مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انس بن مالک
خادم تو انس دعا کن مر او را دعای دنیا خواست و الا دعای دین آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصاً
آنکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده
او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکنند که گفت انس بخدا سوگند که مال من بسیارست و اولاد
و من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسید آنچه رسید مرا از عیش و خوشی و زندگانی
چنانکه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کردم من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود نمیگویم سقط و ولد ولد را
و آمده است که نخیل وی در یکسال دو بار میداد و از آنجمله است دعای او عبدالرحمن بن عوف را ببرکت مشهور
وی رضی الله عنه گفت اگر بردارم من سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر را و فتح کرده شد برو ابواب رزق و برکت
بوقتیکه هیچ چیز با خود نداشت و حضر کرده شد بسبب زر از ترکه وی بتبر چنانکه شرح نشست در دستها و صلح کرده شد
بر زنان او که چهار بودند بر ربع حق آنها که ثمن ست بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد
زنی از آنها که طلاق داده بود او را به هشتاد و چند هزار و وصیت کرده به پنجاه هزار در راه صدقات علیحده ازو و جهاد و
و آزاد کرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکبار کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود و از حبوب مال بود و
و تصدق کرد شتر را با آنچه بر آن از اموال از اقمشه و اجناس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد
او را که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دیدم عبدالرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید یا مانند کودک
پس از شکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای سعد

بن ابی سفیان بگمین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اذا ملکت
فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت معاویه از اثر او در طمع و امید داری ملک
شد دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعایی نکردی رضی الله عنه
مر هیچ یکی را الا آنکه مستجاب شد گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار سهم این عالمست و از آن
تیر تشبیه داده اند و دعا کرد با عزاز اسلام بعمر یا بابی جهل مستجاب کرده شد در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود
رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر رسید مردم را در لیلة غزاة آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم عطش والتماس کردند از آنحضرت دعا پس کرد آنحضرت و پیدا شد سحاب که آب داد همه را
کشاد دعای آنحضرت در استسقا و باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود مر نابغه جعدی را لا یفضض
الله فاک نشکند خدا تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکو ترین مرا
در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی میرویید بجای آن دندان دیگر زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده
بران گفته اند و این نابغه از قدماء شعراست که اسلام آورد و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت ان شاء الله تعالی
و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل پس نامیده شد بحر است و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبدالله بن جعفر
را ببرکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی از اموال دعا کرد
با ستورها مر عروة بن ابی الجعد گفت پس بود که می ایستادم در کناسه کوفه پس باز نمیگشتم تا آنکه سود میکردم چهل هزار
درهم را بخاری در حدیث خود گفت که اگر وی خاک میخرید سود میکرد در آن و گرفت یکبار ناقه آنحضرت
پس دعا کرد و دوانید ناقه را سبق برد بر نادی و سیر و فرمانبرداری و دعا کرد مادر ابو هریره را باسلام مسلمان شد در حال
بعد از آنکه میداد دشنام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود از گرمی
و سرما پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان جامه صیف را و در صیف جامه شتا را و نمیرسید او را گرمی و
سرما و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و درخواست کرد از آنحضرت
طفیل بن عمرو آیتی که دعوت کند بدان برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خدایا بخش مر او را نوری پس ساطع شد
نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله گویند پس تحویل کن پس گردانیده شد آن نور در سر
طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک تا نام کرده شد او را ذوالنور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد
بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط او دعا کرد بر کسری که پاره پاره کرده

کتاب آنحضرت را که پاره پاره کرد ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس را در انقطاع
دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدای تعالی اثر او را پس جا ماند گشت آن شخص و دید مردی که
خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمی‌توانم بدست راست خوردن از دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد
بر پس نتوانست برداشت دست را با خود گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا برگمار بروی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعای آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهورست
و کشته شدند تا بجماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص دهن خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بقصد تهکم
و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر کردند او را
بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و برآوردند دیواری یکباره و
همچنین دعا کرد بر ابن عامر [illegible] که بموت طرید وحید ازین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بابیست
و این بابیست بیشتر از آنکه احاطه کرده شود بدان و فصل در کرامات و برکات آنحضرت در چیزی که لمس کرده و مباشر
کرده آنرا و صحیح آمده که بیرون آورد اسما بنت ابی بکر جبه طیالسه را و گفت که این جبه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم پوشیده است و ما می‌شوییم آنرا برای بیماران و شفا می‌جوییم بآن و بود کاسه آنحضرت که آب می‌انداختند
و در آن و شفا می‌جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید حاضر نشد با آنها هیچ قتالی
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد هرگز و کم نگشت آب وی
هرگز آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین‌تر از وی آب و گذشت
آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب وی شورست فرمود نام وی نعمان است
و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن
مبارک خود را در آن پس گشت خوشبوتر از مشک انداخت آب دهن در دلوی از بیر و ریخت در آن فایح گشت
از وی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس مکیدند ایشان و ساکت شدند
و بگریستند پیش ازان از عطش وی انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان شیرخواران و کفایت کرد ایشان را
تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که می‌فرستاد و در آن روغن برای
آنحضرت وی یافته همیشه در آن تا بفشرد وی آن و از آنجاست برکت دست شریف و لمس آن در نشاندن نخیل برای یهود
و بر جا دادن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود به اربعین وقیه

ونشاندن سیصد نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود روایت کرده است ابن عبد البر از انس
بن عمر رضی الله عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن و آن یک نخل را نیز آنحضرت
قلع کرد و بنشاندند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد از آنکه گردانید آنرا
بر زبان مبارک خود پس داد از آن اربعین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد و اوقیه وزن اربعین را گویند و عن عقیل
یکی صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا
پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه شدیم و می‌یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا
چون گرم میشدم و از آنجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه
وی صلی الله علیه و آله و سلم و اغنام او و شاة عبد الله بن مسعود که نچشیده بود بر وی نر و شاة مقداد و جز آن
و از آن جمله است نوشه دادن وی اصحاب را شکم پی بسیار از انا که بست دهان آنرا و دعا کرد در آن و چون حاضر
شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین هست گفته‌اند بر دست
برد و آنحضرت بر سر عمرو بن سعد و دعا کرد به برکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت
و شفا می‌گوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا
کرد او را پس صد سال شد و تمام جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دست
مبارک وی بران گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود روز حنین و
دعا کرد مر او را پس بود غره فرس و نام کردند او را غره و مسح کرد بر روی دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس سر آورد مردان را
طولا و تمام را حسنا و جمالا و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد
در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از وجه مزاح و هزل بود و تعالی الله چون مزاح و هزل را
اینحال بود عزم و جد را چه تاثیر خواهد بود و صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد
به برکت پس بود حنظله که آورده میشد بسوی وی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی
و نهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفت داشت پس
شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده میشد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم
هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست خیر و در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد

مروی است که زنان متعدده داشت و زنان وی بسبب یکدیگر خوشبو بسیاری مالیده بودند و هر یکی غالب بود بوی خوش
میشد دیگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت و از عظائم معجزات که ببرکت
دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است و ریختن و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن
در چشمان ایشان و منهزم گشتن لشکر ایشان بیان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کرده و جولانی
لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن چستی و چالاکی در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بغایت
ناکام بود و چنان شد که هیچ اسپی مقابله و محاذات وی نتوانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت و سبکی در شتر
جابر که بسستی و ماندگی مبتلا شده بود چنانکه در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگه داشت و همچنین سوار
شدن بر حمار تنگ گام سعد بن عباده را و بازگردانیدن بوی تند و تیز گام اسپی ترکی و هیچ دابه نتوانست بوی
همپا بودن که بوده تیزرو پیدا شد که علی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نتوانست نشست و آنحضرت بسینه وی کف زد
اسپ گشت سوار شد ثابت بر پشت اسپ و ثابت بر پشت ایشان و از جمله دادن اوست مر عکاشه را چوب درخت در وقت شکست
شمشیر او در روز بدر و گشتن آن در دست وی شمشیری و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتیکه شهید
شد در قتال اهل رده و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبدالله بن جحش روز احد شاخ خرما و
گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما و روشن شدن آن در راه
و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزن او را بآن چوب که وی شیطان است پس رسید بخانه و زد آن
سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن او را به بسط ردا و نهادن
دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است
فصل از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه و آله وسلم بودن اوست مطلع بر غیوب و خبر دادن بآنچه حادث
خواهد شد و کائنات تا علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هرچه بر زبان
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعضی از تعلیمات وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام و در حدیث آمده است و الله
انی لا اعلم الا ما علمنی ربی در شفا میگوید که این بابی بحری است که دریافته نمیشود قعر او و منهوم است یا قطعی
و رسیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه ناطق است قرآن
بدینکه خبر میدهد از اخبار ماضیه و آتیه و احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدا و معاد و
الم غلبت الروم و سیهزم الجمع و عن عاد و عن ارم و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها واقع شده

واما آنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعدم وقوع معارضه قرآن وعدم اتیان سوره
مثل آن چنانکه در آیه وان کنتم فی ریب مما نزلنا است فرمود ولن تفعلوا ولا یاتون بمثله قطعا ظاهر شد صدق
این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت و از آنجمله قول تعالی است واذ یعدکم الله احدی
الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است وقریش را دو طائفه بودی
غنیمت بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان آن را میخواستند که غنیمت داشت و شوکت وی کم بود پس
خبر داد حق سبحانه از آنچه در ضمائر ایشان بود وانجاز کرد وعده که با ایشان کرد و اینهمه پیش از لقای عدو و وقوع واقعه
است پس از جمله غیب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله قول اوست تعالی سیهزم الجمع
ویولون الدبر این خبر در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار و مستعد بودند بآلات و سلاح
وعدد مسلمانان سیصد و سیزده بود با ایشان جز دو اسپ یکی با زبیر و دیگری با مقداد پس نصرت داد خدا تعالی
مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اغتنام اموال ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه سنلقی فی
قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که با وجود حصول نوعی از غلبه و شوکت رجوع کردند بمکه و ندا کرد ابوسفیان
که سردار گروه مشرکان بود در این غزوه یا محمد موعد ما و شما بدر است در سال آینده اگر خواهی تو نیز بیا آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند و استیصال
مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر است و غلبه کسری
و خوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود
گفتند غالب آمد برادران ما بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آییم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری
بعد از هفت سال و در سال حدیبیه و بیرون کردند روم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه است ولا
یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل و نه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار است بغیب
و بود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد و شهرت میگرفت و در روایتی که شده مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند
در آن ساعت میمردند و باقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان تمنی می آمد در ساعت [illegible] کردند آن را از
برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند می میرند و همچنین
قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داده

و از آنجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
الآیة واین وعده است از خدای عزوجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض
وائمهٔ ناس ووالی امر واصلاح می یابد بایشان بلاد وفتح میکند برای ایشان عباد و ایمن میگرداند ایشان را بعد
از خوف وقوی وحاکم میگرداند بعد از ضعف وبیچارگی وتحقیق وفا کرد وی سبحانه وعده خود را ومن اوفی بعهده
من الله وله الحمد والمنة ورفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه وخیبر وبحرین و
باقی جزیره عرب را وارض یمن را تمام وگرفت جزیه را از مجوس هجر واز بعض اطراف شام وهدیه وپیشکش
فرستاد او را هرقل بادشاه روم وصاحب مصر واسکندریه که مقوقس باشد وملوک عمان ونجاشی ملک حبشه ایمان
آورد وچون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم از عالم واختیار کرد خدا تعالی برای وی آنچه نزد وی
تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفهٔ راستین وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود وجمع کرد وقوی کرد آنچه متفرق شد وپریشان گشت وسست شد بعد از وی وشجاعتی بر روی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از آن وهمه رای وی در توقف میزدند وادکر همت وشجاعت
برپشت ودر بسیط جزیره عرب را وعدل گستری کرد وبرانگیخت جیوش اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید
پس فتح کردند طرفی از آن ولشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام وجیشی دیگر را در صحبت
عمرو بن العاص بجانب مصر وفتح کرد جیش شام در ایام وی بصری ودمشق ومخالیف آنرا از بلاد حوران و
توابع آنرا پس برگزید او را حق سبحانه واختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت ومنت نهاد بر اسلام واهل آن
بالهام کردن او باستخلاف عمر فاروق وقیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت وکمال عدل وفتح
کرد وی بلاد شامیه را تمام ودیار مصر تا آخر آن واکثر اقلیم فارس وکسر کرد کسری را وخوار کرد او را نهایت خواری
وگرفت تا اقصی مملکت وی وقهر کرد قیصر را وکشید دست او را از بلاد شام وانجاز کرد تا قسطنطنیه وانفاق کرد
اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده ووعده کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد
از آن که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض ومغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا
اقصی اندلس وقیروان وسبته از آنچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین وکشته گشت کسری وهلاک شد
وزوال پذیرفت ملک او بالکلیه وفتح کرده شد مداین عراق وخراسان واهواز وقتال کردند مسلمانان ترکان را
قتال عظیم وآمد خراج از مشارق ومغارب واینهمه برکت تلاوت ودرست وی بود قرآن عظیم را وجمع کردن امت را

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم ست و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن عظیم تر و فتح
تر فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و او خیر بعد از آن خلیفه مطلق و امام بر حق علی مرتضی شد کرم الله وجهه لیکن قوم
قدر وی ندانستند او را و اشتباه افتاد میان او خلاف و نزاع وی نمودند و کم مخالفت او حکم برستند پس شد آنچه شد فانا لله
وانا الیه راجعون توربشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب ست در کتاب عقائد نوشته است که مخالفان
علی رضی الله عنه بعضی از ایشان جماعه او را نشناختند و قومی محبت دنیا ورزیدند و بعضی خطا در اجتهاد کردند و گفته
است در عائشه صدیقه و طلحه و زبیر چیزی از اعتقاد خود ان کرد از آنجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر ست در عیان و دین اسلام
چنانکه خبر داده غالب ست بر ادیان و از آنجمله قول حق سبحانه ست اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در آمد در او علم
اسلام ولله الحمد و قسم دیگر از اخبار شائع شده است در احادیث از آنجمله است روایت از حذیفه ابن الیمان که
گفت که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت
آنکه حدیث کرد آنرا کسیکه یاد گرفت و فراموش کرد کسی و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران ما و گاهی میباشد چیزی که
فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی را و غائب می شود
از وی پس چون می بیند میشناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران ما را و دیده و دانسته فراموش
میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکے از فتنه برانگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس باوی باشد
مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ما را آنچه می جنبانند پرنده بال های خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علمی و تحقیقا
کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه من
میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و میشناسم رنگهای اسپان ایشان را و ایشان بهترین سواران
باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از آنچه دیده باشند است آنحضرت است خود را و وعده
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکنند زنی
تنها از حیره بسوی مکه نترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بمدینه و فتح کردن خدای تعالی بر
امت او را خزائن دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و فنا ساختن کسری و فارس تا نباشد بعد از آن کسری

خطبه خواندن آنحضرت عجیب

و نه قصرها کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و قیصر منهزم شد از شام و دور تا اقصی بلاد اسلام را فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهواء و
سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق است بر هفتاد و سه فرقه و نجات یک فرقه و گسترانیدن اهل
تنعم و اتراف از امت فرشها و پوشیدن جامه در صباح و مسا و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشش دیوارها
مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین کنند پیدا آرد
خدای تعالی عذاب و در جنگ در میان ایشان و برگمارد بر ایشان شریران ایشانرا از نیکان ایشان برند نیکان از میان
و پیدا یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن و تقرب قیامت و برداشتن علم و موت علمای و فشو فتن و
پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنائع است که در زمان یزید
واقع شده و قصه ذکر یافته فی تاریخ المدینه و خبر داده بظهور مسیلمه کذاب و انذار کرد به بروت ایشان و فرمود و آمد عربرا
از شری که نزدیک رسیده است و فرمود دیدم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من مشارق و مغارب زمین و نزدیک است
که برسد ملک امت من بچیزیکه پیچیده شده است از زمین و همچنین در آخر شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض
هند که اقصی مشرق تا بحر طنجه که غارت نیست و ورای آن و مالک نشد آنرا هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب
و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل عرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد باهل عرب بعضی عرب
داشتند زیرا که غرب بفتح غین معجمه و سکون را بمعنی دلو است و عرب مخصوص اند باب دادن بدلو کذا قیل و بعضی باهل غرب یا
مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی
این معنی است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق قاهر
بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشانرا امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله
کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه
و فرمود آنگاه باش سرانجام است که تو والی میشوی امر امت مرا چون چنین شود قبول کن از نیکان و در گذر از بدان
گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بکارداری و در مواهب لدنیه آورده که ابن عساکر روایت کرده است که
آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را
قتال نمیکردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول گفت بجادر ابن عباس که و شکم تو است

چون بزائی بیار او را نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت دریاب ابو الخلفاء خبر داد بغالب آمدن قوم عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه تا لک شدند و بانچه دیدن اهلبیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر داد بقتل علی رضی الله عنه با آنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند راس و لحیه شریف او را بخون و با آنکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و نار است می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این بی ست بر آنچه ورا حادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان علی خارجی و ناجیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند بسوی وی از روی افض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفاء و در حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو شبیهی ست از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری فرود آوردند او را در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کنند مرا بانچه نیست در من و مبغض که باعث می گردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان و در حال که میخواند وی مصحف را و گفت سرانجام است که بفتد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدا تعالی میپوشاند پیراهنی و ایشان میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود لعثمان چیزی که میپوشاند ترا خدا تعالی باید که برنکشی تو آنرا از بر خود و خبر داد عثمان را در بهشت ببلای که رسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که وی کشته میشود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن او از آن و بآواز کردن سگان بر بعضی از ازواج وی صلی الله علیه و آله وسلم در حواب که نام موضعی ست میان مکه و بصره که گشته میشوند گرد آن کشتگان بسیار و ظاهر شد این حال بر عائشه نزد بر آمدن او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد عمار بن یاسر را که میکشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر نزدیک بتواتر ست و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مر مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود از وی بحجاج آنچه بود و گفت ابن عباس را که میکنی تو بصر خود را باز گردانیده میشود بسوی تو روز وفات تو و لهذا خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته و مسافت بیک ماه بود چنانکه در مجلس بیاید و قرنا بقم قاف و سکون را مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در واقعه خیبر چنان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک داه یافت

باشد آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان
لا اله الا الله و انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بودند آخر
میرد از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود و آتش افروخته بود تا گرم شود پس
سوخت دران و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او بپرسید که حقیقت حال چیست گفت
جنب بود چون شنید که کارزار آنحضرت سخت ست فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی
الله عنه میگوید یافتیم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو
کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر یعنی هلاک کننده قتال حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء
الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام ست که صلح دهد خدا تعالی بوی میان دو گروه
از مسلمانان و مصدوق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور ست و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وے
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب
رضی الله عنها بود که دستش درکار و بار و تصدیق دراز بود از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که کشنده
او را کلب ابقع یعنی شک نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی
خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از ان ملک و در روایتی ملک گزنده و فرمود ابتدا این
امر نبوت و رحمت ست پس از ان رحمت بر خلافت پس ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان
اویس قرنی و نشان داد با مرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام ست که پیدا شود در امت من
دجال کذاب و در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان
دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک ست که بسیار شوند در میان
عجم پر شوند میان شما و بزنند گردنهای شما و بر پا نمی شود قیامت تا آنکه میراند مردم را بعصای خود مردی از قحطان
یعنی پادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین
و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک
بعد از ان فاش می گردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند پیش از آنکه گواه گرفته شوند و خیانت
میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و [illegible] و نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر از وی

واین را نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمده جواب داده اند که این حکم
باعتبار اغلب ست و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود و ابو هریره که راوی این حدیث ست
میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشانرا نام بنام میگفت ابو هریره اعوذ بالله من امارة الصبیان پس گذشت وی
رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که بادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجیه و رافضیه
و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر بهترین فرقه و مراد علی را صحاب او بودند رضی الله عنهم اجمعین
و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند یکی از دو بازوی وی مانند پستان زن ست که می جنبد و
حرکت میکند و سیمای ایشان تحلیق راس باشد کشت ایشانرا امیر المومنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده
که فرمود آنحضرت که اگر می یابم من ایشانرا بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسبب آخر این امت اول را چنانکه رافضیه
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد مر ایشانرا
جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی بر گزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان بر گزینند و اختیار کنند در ولایة
و حکومت و رعایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا از نجمی نقل کرده که این اثره در زمان معاویه
بود و خبر داد که در آخر زمان مردم دراز کن گوسفند چران و برهنه تنان و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و بنا کنند
در رتبه خود را یعنی بنی خودکنا غیبست از کثرت بشری و خبر داد بعد از بنی قریظه احزاب غزا نکنند آنحضرت را
و وی غزا کند ایشانرا و این در غزوه خندق فرمود که بعد ازین کافران بر سر ما بجنگ نیایند و همچنین واقع شد و خبر
داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز آمده است واو بآن و باد طاعون
است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی ست و ظاهر مراد طاعون عمواس ست که در زمان امیر المومنین عمر رضی
الله عنه افتاده بود و می گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داده که می
غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیر المومنین
عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم ایشان عمل برین بود بان فارسی
و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس اند فرود می آرند و در روایتی
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعالم مدینه جمعی از علما بر آنند که مراد بآن امام
مالک ست و قومی گویند که مراد وجود عالم ست که در مدینه باشد هر وی و در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما وامام احمد وغیره برانند مراد بآن شافعی ست
و خبر داد از حدیث انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی و تشریح الشرایع گفته در اسناد
این حدیث احمد جویباری ست و راوی وی مامون سلمی ست و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب
سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی و ابی حنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب ست موضوع
و مفتری ست والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر یعنی قیامت و
خبر داد که خدا تعالی برانگیزد درین امت سر صد سال کسیکه تجدید میکند دین را و خبر داد بذهاب الامثل فالامثل
و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیده این باد از
جهت موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند چنین یافتند و خبر داد از مردیکه خیانت کرده در غنیمت مهره
را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او همچنین و نزدید بعضی گلیمی را پس خبر داد در یافته شد و ضایع و
گم شده یکبار ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی ست و پیچیده است مهار وی در یک
شاخ درختی و خبر داد ایشانرا بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین در فلان
وادی آن کتاب را میبرد پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکی دیگر و یافتند آن زن را در همان
جای که نشان داده بود و این قصه مذکور و مسطور ست در کتب احادیث و سبب نزول سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد
بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر نداشت هیچکس الا وی و زن وی پس اسلام آورد
چنانکه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتیکه از روی موت کرده بود شاید که تو
پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت
داد او را بطول عمر و بود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین و بعضی گفته اند در
ثمان و خمسین و خبر داد که کشته شود ابی بن خلف بدست من و گفت در عتبة بن ابی لهب که بخورد او را کلب الله
پس بخورد او را شیری و خبر داد از موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد موضع هر یک را و خبر داد بموت نجاشی روزیکه مرده
در حبشه بود و بیرون آمد بمصلی و نماز گذارد بر وی و چهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را وقتیکه آمد برسالت از جانب کسری
بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصد اسلام آورد و خبر داد ابا ذر را براندن مردم وی را از مدینه
دید او را روزی خواب کنند در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا ابا ذر وقتیکه بیرون آورده می شوی ازین مسجد
گفت سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزرگانی که وا[illegible]

تنها و مردن او تنها و قصه ابوذر و رفتن او بربذه که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهورست و مذکورست در
کتب سیر و بیاید ان شاء الله تعالی و در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او کسل که ثابت باش نیست بر تو مگر نبی و صدیق
و شهید بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهورست و گفت بسراقه که چگونه بود در خیال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری
را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در این بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی
برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمد مر خدا را که برکشید اینها را از دست کسری و بپوشانید سراقه
را خبر داد بنیاد شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغدادست و فرمود پیدا خواهد شد در بنا است شخصی که
او را سفیه خواهند گفت و وی بدترست مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال
میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکی ست یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین واقعه صفین ست قاضی
ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری ست که ناگاه در آمد در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه افتاده در اسلام
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قتل عمرست رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقطع
شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد آنچه شد از قضا و قدر الهی و خبر
شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد و چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گردانند ترا ای عمر و آنچنان بود
که وی بعد از اسلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید
دلهای مسلمانان را و روشن گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته
شد روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامیکه فرستاد او را باکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که
نصرانی بود بدرستیکه می یابی تو او را که شکار میکند گاو را پس او هم چنین خبر داد آنحضرت از اسرار بواطن مطلع شد بران
از اسرار منافقین و مؤمنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه گفته
بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد بنزد وی کسیکه خبر دهد او را خبر میدهد سنگریزه های بطحا و اعلام کرد آنحضرت
صفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی در موی های آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود
در وعاء شگوفه نخل زیر سنگ در چاه ذروان یافته شد بهمان صفت و بر آورده شد و خبر داد که خورده است ارضه صحیفه را که
نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را

و تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسراء و رسیدن قافلهٔ ایشان و در ذکر معراج گذشت و خبر او بظهور آفات
شنیعه در امت در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد و قیران و قلت رجال و کثرت
نسوان و خبر داد و نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و دلال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه مذکور است و
اخبار از شراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم ست که کتب بر جدا
می طلبد و وقوع آن منتظر و متوقع ست در آنچه ذکر کرده شد کفایت ست در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله
علیه و آله وسلم وصل دیگر از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی ست عز اسمه و جل جلاله
مر او را صلی الله علیه و آله وسلم از شر و ضرر و کید اعدای دین قال الله تعالی یعصمک من الناس و اصبر
لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر قال و اذ یمکر بک
الذین کفروا الایة و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که حراست مینمود نفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه
رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه و الله یعصمک من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه
و گفت بروید که حراست میکردید ای مردمان برگردید و بروید بدرستیکه نگاهداشت مرا پروردگار من عز و جل
و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری در زیر درختی
نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع شدی در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت
درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و بازدارد ترا از من
فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی زد سر آن شمشیر تا روان شد دماغ او گویند نازل شد
این آیه و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم
خود و گفت آمده ام شما را از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی
فرمود ترا که نگاه میدارد از من در برابر او را آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه
السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر مثل این در غزوه غطفان
نیز و مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع
ایشان گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که پاک گردانم او را و بکشم هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید و
بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر و دانستم که وی فرشته است و
اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا

از شر وی بهر طور که خواهی پس او فتاد بروی خود بخته ور دوی که در کمر وی پیدا شد و درینجا نازل شده است قول وی
سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمومنان بجهت آنست که
نفع و ضرر آنحضرت بحقیقت بایشان راجع ست و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب
لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و شنام دهد
که ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بیحیا و بی ادب بد زبان
است اگر اینجا بنشینی بهترست آنحضرت فرمود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو
کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن خایب و خاسر گشت و آنحضرت را
که همین جا نشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق
ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابوبکر اگر می دیدم من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را و ذکر کرده اند
بعضی که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد چشمان او و ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را
و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز داد و ندا او را دیدند و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت
که آنحضرت از درون خانه برآمد و بایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان
انداخته برآمد هم ازین باب ست چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال
و روایت ست که از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمودم من با ابوجهم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم پس آمدیم در منزل پس شنیدیم او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادریک ما الحاقة
تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختیم هر دو و فرار نموده بود
و این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب روایت و این قصه است چنانکه در محلش مذکور
گردد ان شاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم
برگماشته بودند و رسیدن او به آنحضرت و فرو رفتن پایهای اسپ وی در زمین و برآمدن بدعای شریف و برگشتن
وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دوید تا بداند قریش را چون نزد رسید الله
تعالی دل وی را و دید نیافت چه کند و گوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود
آورده اند ابن اسحاق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سجده بود ابوجهل سنگی بر
گرفت و ملاعین دیگر میدیدند خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسپید سنگ بدست وی و خشک شد بر دو دست

وی نکردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و درگذرد پس گشاده
شد بهر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز مانند آن بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کردن آن شتر که بخورد او را
فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود با صورت بر آمده اگر نزدیک می آمد بخوردی او را و یکبار آنحضرت در زیر دیوار نشسته
بود یکی از اشقیا سنگ آسیا گرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت بجانب مدینه
برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را
پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید بگریخت و در حالیکه اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست
خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم اسپها و آواز اجنحه که پر کرده
زمین را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می ربودند اعضای او را پاره پاره میکردند
نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است
که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف اسلام
مشرف گردد و در روز حنین با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته بود گفت امروز
کینه خود از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه و علی کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشتم شمشیر خود را تا برسم بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه عظیم از آتش سریع تر از برق فیر گریختم
از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است
نزد من بر نداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی میزدم شمشیر را اگر پیش می آمد در آن ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ارتضا الدین محمد آورده که گفت شیبه خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن
حضرت در طواف بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای شیبه چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول خدا
را گفتم لا یا رسول الله یعنی نه خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید
دل من و بیرون رفت کینه برنداشت دست مبارک را تا آنکه خدای تعالی را چیزی محبوب تر نزد من از وی صلی الله
علیه و آله و از مشاهیر عجائب حدیث با جمعی عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم از تو روی محمد را و بزن تو او را شمشیر خود پس ندید عامر اربد را که کاری
کند پس گفت چه شد ترا که کار من نکردی گفت نخواستم که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و

میان او و آیا می خواهی که بر تو تمام گرداند نعمت حق سبحانه عزوجل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر دادند قریش
را وقتی که آمدند ایشان بر ابو طالب و تعیین کردند او را الیه و سطوت جستند بر ایشان و در خلال آمدند ایشان از قتل وی
صلی الله علیه و آله وسلم و نگاه داشت و پرورد وی سبحانه تا رسید در وی امر رسالت و بر می آیند یریدون ان یطفئوا نور الله
ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و تحقیق وی از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرد
حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه و آله وسلم و مخصوص گردانید او را بدانکه مشتمل اند بر تمامه
مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امت و احوال و اخبار امم سالفه و قرون
ماضیه از زمان آدم تا وقت وی و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف امزجه ایشان
و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و محاجه کفار هر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب با آنچه در کتب
ایشان بود و اعلام باسرار و مخبئات علوم آن کتب و اخبار آنچه پوشیده بودند و تغییر دادند از آن و احتوا بر لغات عرب و غریب
الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهت تقریب تفهیم
غوامض و تبیین مشکلات آن باشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و حفظ اساس
و اعراض و اموال که مستحسن است نزد او با معقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف داشته باشند
که معاند مخذول مخالف معقول و متکلم بکل ابواب کلام فشو و بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب و تعبیر و فرائض
و حساب و غیر آن از علوم که بنیاد نهاده اند آنرا اگر یکباره تجارت کرده بود پس او تکوین کرده [illegible] مجالست کرده
با اهل کتاب و دریافته کرده و در آن [illegible] آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسی که صفت او این باشد و نافی
شده میان قومی که ایشان را علم باشد [illegible] و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و نیافته و
معارف عرب علم انساب و اخبار اوائل و شعر [illegible] باشند و حصول آن نیز بعد از تعلیم و تعلم و اشتغال بطلب ساخته
و صحبت با اهل آن فن است و این [illegible] قطره ایست از بحر علم وی و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه و آله وسلم
کفاک بالعلم فی الامی معجزة فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم تواتر اخبار از رهبان و احبار و علمای اهل کتاب و صفت وی و [illegible] امت و اسما و علامات
وی چنانکه علیه شریف و خاتم نبوت و اشارات [illegible] در اشعار موحدین متقدمین [illegible] مثل تبع و قس بن
ساعده [illegible] ایشان و [illegible] کرده [illegible]
[illegible]

که برای حسد و عناد نگفتند و جمله از آن در ابواب سابقه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و
ظاهر شده بر السنهٔ اصنام و ذبائح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسانیکه مشاهده کردند آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت
ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جملهٔ خصائص
و کرامات و آیات و اخبار آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و طاعت
جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشان را چنانکه در غزوهٔ بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل
است از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت
دحیه و دیدن سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید
است و دیدن بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان خود را روز بدر و دیدن بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدن
ضرب ایشان و دید ابوسفیان بن الحارث مردان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حمزه جبرئیل را در کعبه
پس بیهوش افتاد حمزه و دید عبدالله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را و اینها همه
از معجزات آنحضرت است و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت
را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آ ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم یا روزی نشسته با آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
جن است فرمود تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن الاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید ابوهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمد از طعام صدقهٔ فطر که حوالهٔ او
بود و زد و برد و تعلیم کرد ابوهریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی زنی سیاه
که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را به شمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در روایت
تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت بستن او را بستون مسجد و یاد کردن دعای
سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور است و صل آنچه ظاهر شد از معجزات
آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان

و شریعت خبر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصا ست و اگر خدا خواسته باشد چیزے از آن در
محلش ذکر کرده خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه تحقیق اورده ایم در ین باب چیزے
از معجزات واضحه و از جمله از علامات صحیحه که دران کفایت است و بی نیازی ست از زیادت و تحقیقت معجزات
پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنها عبست اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبرے معجزه نیاورده مگر مثل آن
یا ابلغ از ان رسید ما را ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم تمامش معجزه است و اخص آنچه واقع میشود
بدان اعجاز نزد بعضی ائمه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر ست یا آیتی که بقدر او ست پس اعجاز قرآن چنانکه ما سابقا
گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی از ین عدد دو معجزه
باشد پس مضاعف شود عدد از ین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از انبا بعلوم غیب تواند که سوره وا
از ین بخبر بخبر باشد از اشیا متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعف گردد کثرت کثیده این در حق قرآن ست پس اما وجهی که وارد ست و آنکه اکثر معجزات
رسل بقدر همم اهل زمان ایشان پیدا شده و بر اندازه وقتی که آن قرآن دران ساعی و فائق پیدا شده و چون در زمن
موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که دعوی میکردند
اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشانرا و نبود در قدرت
ایشان و ابطال کرد سحر ایشانرا و همچنین در زمن عیسی صنعت طب و قدر مرتبه بسیار بود و اهل آن قادر بیاید
دران پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر نبودند بران و آورد ایشانرا چیزے که گمان نداشتند آنرا از
احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بی معالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس فرستاد خدای تعالی
محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله وسلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت
پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار ست که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط
کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب عجیب که راه نیافتند بهیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب آن منهج آنرا
و اخباری که صادر ست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکمال خود ست و ما وقع معجزات آنحضرت از بعد
آنکه اخبار از کون این احادیث و اسرار و خفایا و ضمائر که یافته شد بنا تکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق
آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی از ان صادق می بر آمد و ده کاذب و از بیخ بر کند آنرا بمنع شیاطین که القا
میکردند بر ایشان اخبار را برجم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بروجهی

آنکه سبب او معاصی ست اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل ست قلب را و بدن را و از جمله آن حرمان علم ست
که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد و لهذا امام الشافعی رحمة الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی
الی ترک المعاصی ٭ و قال اعلم بان العلم نور من الله ٭ و نور الله لا یوتی العاصی ٭ و از آنجمله حرمان رزق ست و در حدیث
آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق ست قوله تعالی و لو ان اهل القری
آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض الآیة چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل
قلیان ست که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند
جواب آن آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان ست و لیس و رنجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
کنده شده است یا کم داشته را بیخ ست و ظلمتی و وحشتی که در قلب نزد ارتکاب معصیت یافته می شود محسوس و مطبوع ست
و گاهی این شآمت و سواد و بیرونی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان ست و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی ست
و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر ست چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را حمل بر محق برکت وجود آن کنند
موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم ست و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده و اخلاط
ردیه است حال قلب همچنین ست و استفراغ آن بتوبه و حمیت باحتما از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوب ست و دوا استغفار پس
ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول ست صلی الله علیه و آله وسلم و طب قلوب بواسطه وحی است
و طب اجساد غالبا بتجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم نیز در خوف
مرض و امثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی
باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد در نبیست تجویز اکارع اثبات اسباب ست و آن منافی توکل نیست چنانکه وقوع جوع
و عطش با کل و شرب دلیل بر جواز آن ست و حال سید المتوکلین ست صلی الله علیه و آله وسلم که با وجود آن توکل تام می
کرد و مباشرت اسباب می نمود و فرموده نفرستاده است حق تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا مگر
یک درد را یعنی پیری که مقدمات موت ست و در بعضی احادیث آمده است بجای موت پیری و اشارتست که نظر در
مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق ست بر آنکه امر برای ندب
نیست و طالب به شفا با تقدیر الهی منافی توکل نیست ثم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تفصیل مقام
توکل باب ست اشارت ست در قول وی صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر

حسابهم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون ودر روایتی دیگر ولا یکتوون نیز زیاده کرده وگفته‌اند که مراد
آنست که این افعال را بطریق اعتماد واعتقاد علیت نمیکنند ودر مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه
در باب هل تتداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه
وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی او
اکتوی بری من التوکل پس جواب داد که مراد بر اینست از توکلی ست که ذکر کرده است آنرا در حدیث یدخل الجنة
من امتی سبعون الفا بغیر حساب الحدیث وفرمود توکل بعض وی افضل ست از بعضی دیگر انتهی واز تمهید
آورده که مراد برائت از توکل ست وقتیکه استرقا کنند برقاهای مکروهه در شریعت ومخالف آن واکتوا کنند وحیثیت
وی متعلق باشد وشفا ازو داند وجزم کنند بآن ومعرض باشند از فعل الهی واما آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز استرقا
بقرآن وفاتحة الکتاب چنانکه بیاید وتحقیق درینباب آنست که اسباب سه قسم ست یکی اسباب یقینیه است که رعایت
آن بحکم الهی وتقدیر وی واجبست چنانکه دفع گرسنگی بطعام آن در اکل ونهادن کوزه در دهان ومص آن در
شرب وترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم ست دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح در خاصیت آن ثابت
شده است مثل استعمال ادویه حاره وبارده در تحریر وتبرید مزاج وایستادن این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای
تحقیق حال نفس وتحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم ترک کرده اند وبا وجود آن در فعل او شریعت محل عتاب
شده ودیگر اسباب وهمیه است که نه چنین ست وارتکاب واستعمال آن منافی توکل ست باتفاق وعلاج آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اجساد را بسه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت ست از اجزای جمادی ونباتی وحیوانی
دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه واذکار وآیات قرآن ست سیوم بادویه مرکبه ازین دو قسم باید دانست که شفای
اعم وانفع واعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین وقرآن تمام شفا است
از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده واخلاق ذمیمه واعمال قبیحه است ودر قرآن تمام دلائل
واضحه قطعیه بر اثبات عقاید حقه وبر بیانات وارشاد اخلاق فاضله واعمال محموده [illegible] وی شفا از امراض
جسمانیه بجهت آنست که تبرک وتیمن بقرائت وی نافع ست در بسیاری از امراض وعلل ودافع ست مر آنها را
وچون از خواندن ودمیدن افسونهای مجهوله که مفهوم نگردد از ان معانی آن وارد ست از قبل اهل فسق وفجور
که ثابت ست بحسب تجارب وکثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع ودفع مفاسد ظهور میکنند از قرآن عظیم که مشتمل
است بر ذکر جلال کبریائی الهی وذات وصفات وی تعالی وتقدس ثابت شده است از قبیل کیمیا ثابت شده [illegible]

شفا و نزاہت و عظمت و کمال او بعیان بمعجزات ظاہر چرا نباشد و فرمودہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
کسیکہ نجوید شفا بقرآن شفا ندہاد وی را خدا تعالی ہرگز آمدہ است کہ فاتحۃ الکتاب دوا است مر ہر دردی را و رقیۃ بلیغ
بچون و معتوہ بفاتحۃ الکتاب امری مقرر و ثابت ست و در احادیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ
نزد ابن ماجہ مرفوعا واقع شدہ کہ خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما ہو شفاء
آیات شفا را ذکر کردہ و چلپی در حاشیہ خود آن آیات را تعیین کردہ و در کتب معتبرہ مثل مواہب لدنیہ و غیر آن حکایتی
در باب این آیات آوردہ از امام طریقت ابو القاسم قشیری آوردہ اند کہ بیمار شدہ بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت
بر موت و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت
علیہ السلام از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی و شفا
نمیجوئی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم دران ناگاہ یافتم آن آیات کریمہ را و آن شش جا است در کتاب خدا عز و جل یکی و یشف
صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونہا شراب مختلف الوانہ فیہ شفاء للناس و ننزل من القرآن
ما ہو شفاء و رحمۃ للمؤمنین و اذا مرضت فہو یشفین قل ہو للذین آمنوا ہدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات را پس
ازان حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال گویا بند از پای وی گشادہ شد و از شیخ
تاج الدین سبکی رحمۃ اللہ علیہ کہ از علمای شافعی ست نقل کردہ اند کہ گفت دریافتم بسیاری از مشایخ
را کہ می نوشتند این آیات را برای بیمار بطلب عافیت و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوہاب متقی نیز دیدم این
عمل کہ برای بیماران میکردند و لیکن درینجا سخنی ست کہ باید دانست و دریافت کہ آیات و اذکار و ادعیہ کہ تعیین
کردہ میشود بآن و استشفا نمودہ میشود بدان نفع و شفا در ذات آنہا ست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت
ہمت فاعل و تاثیر وی شرط ست دران و ہرگاہ تخلف کند شفا از جہت ضعف ہمت و تاثیر فاعل خواہد بود یا بسبب
عدم قبول یا درینجا مانعی قوی ست کہ با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظہور تاثیر
آمدہ و این در ادویہ حسیہ نیز پیدا است کہ عدم تاثیر آن گاہی بجہت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاہی از جہت
وجود مانع از وصول اثر دوا است بوی زیرا کہ طبیعت چون نگیرد دوا را بقبول تام انتفاع بدن بوی بجہت قبول
خواہد بود و ہمچنین قلب چون نگیرد رقی و تعاویذ را بقبول تام و ہمت قوی را از نفس فاعلہ تاثیر میکنند در ازالہ
علت و ہمچنین دعا از اقوی اسباب ست در ازالہ مکروہ و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن گاہی تخلف میکند اثر وی
یا از جہت ضعف وی در حد ذات وی چنانکہ دعای باشد کہ دوست نمی دارد آنرا خدا تعالی بجہت آنچہ در وی ست

تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور
جمعیت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالات مثل اکل حرام و عدم ظلمت و رین بر قلب و استیلای غفلت
و سهو و لهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی بی باهی غافل و دعا و صدقه بلاست
را دفع و دعا نافع است آنرا منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کند در آن و دعا سلاح
مومن است اگر با حضور قلب و جمعیت خاطر بر مطلوب مصادف گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار
دل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بحمد و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و تملق و توسل
باسماء و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم و سائر شروط و سائر آداب مثال رمی که تیر
بکمال راست و درست بود و زور بازو بکمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و مانع آن نبود و حاجت و انتفاع
وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات
و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگرچه این گروه بر لسان ابرار و اتقیا بتوجه تمام و همت تام
ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادرست مردم دست بطب جسمانی زده از آن فارغ و غافل گشتند و مراد بمعو
ذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سید نفس کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق
قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نیز مراد دارند یا هرجا که در قرآن آیات
متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآن است
و در این باب که سخن میکنیم عام تر از آن مراد است و اوفق بکار رقیه است در باب استعاذه بسیار و درست و تحقیق اجماع کرده
اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که مفید معنی
آن باشد و باعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست نه اسماء و تاثیر رقیه بتقدیر حضرت تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که
پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغییر میدهد تقدیر خدا را تعالی
شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت
گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در این باب فرمود عرض کنید رقیها را بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست
و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما
رقیه بود که برای عقرب دم میکردیم و ذکر کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم در این باکی بکنید و فرمود هر که توانا
که نفع رساند برادر خود را پس برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که بتجربه صحت منفعت

آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن ولکن احتیاط دران ست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این
در غیر ماثور ست والا آنچه ماثور باشد چنانکه در رقیه حمه عقرب آورده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود
بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات
و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای
میخواند شخصی دیگر آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مفهوم آن
کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از لغات که معلوم نشده است خواندن آن
و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث ابو داود
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الرقی والتمائم و
التولة شرک ست و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن میاویزند و آنرا در جاهلیت برای
دفع آفات میگردانیدند و توله بکسر تاء و فتح واو و لام چیزیست که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع
از سحر است و دعا و حرزها و رقیه که در کاغذ یا پاره بنویسند آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو بندند بعضی علما آنرا
نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع
فزع و وحشت در خواب این کلمات اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
و ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسیکه عاقل
نبود می نوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که در احادیث واقع ست مثل تعویذ الطفل بکلمات
الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آن میاید بمعنی استعاذه و پناه طلبیدنست از شر چیزها عز و جل و از
زینب امراة عبدالله بن مسعود آمده است که دید عبدالله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این رشته ای
ست که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا عبدالله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبدالله
بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم گفت ان الرقی والتمائم والتولة شرک
گفتم چرا همچنین گفتی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چیزی در او و از فلان یهودی دم میکرد
فلان یهودی پس خوانده می افسون و ساکن میشد چون بیرون رفت درد آرام یافتم گفت عبدالله این [illegible] درد چشم تو بود
عمل شیطان بود که در چشم تو زده است چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا لازم بود بر تو که میگفتی چنانکه
رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک

شفاء لا یغادر سقما رواه ابو داود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن دست که اهل جاهلیت اعتقاد مؤثریت آن
داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه ... پس باشد و حال آنکه وارد
شده و در آن احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت شرع و الی الله سبحانه در هر چه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی ست که میخوانند آنرا اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و می آرند
باموری مشتبه مرکبه از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسما و صفات وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت
میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که با طبع با انسان دارند با شیاطین
دوستند چون خوانده شود عزائم با اسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ
چون آن نیز گاهی اثر جن می باشد بتمثیل وی بصورت ما هر گاه که رقیه خوانده شود با اسمای شیاطین سلامت
میکنند سموم آن از بدن ایشان از جهت مکروه ست رقیه که با سمای الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند
علمای است بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات بدانکه حاصل مقام آن آمد که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه
حدیث است ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه با سمای اوست تعالی و تقدس و این جائز
است و اگر مأثور باشد چیزی از آن مستحب بود سیوم آنچه با سمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا معظم
مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت درجه
التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حالت بغیر خدا عز و جل گفت بنده
عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اعمال ... چنان میکنند بسبب قرب و الشان بدرگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشان را همین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول وی کنند نه باستقلال و استبداد
این را قیاس بر حاجت بغیر خدا عز و جل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهال عوام الناس
کنند حکم صلوات وارد اللهم صل علی محمد و آله و سلم کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه است
کنند کفار یا بسه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجبست اجتناب کنند
اهل کتاب مصلحان ... ماضی بود نعم و بینکه رقیه کنند بچیزی که معروف است از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست
که مراد بکتاب الله قرآن باشد الا چون در توریت و غیره تحریف و تغییر واقع شده است اعتماد بر آن نتوان کرد مگر
که معلوم باشد مضمون آنکه موافق حق ست و مطابق قرآن امام مالک در موطا آورده که ابوبکر رضی الله عنه

نمی بود یهودیه را که رقیه میکرد عائشه رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده
است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را و بجواز قائل است امام شافعی رحمة الله علیه و روایت
کرده است ابن وهب از مالک کراهیت رقیه بحدید و ملح و عقد خیط و آنچه می‌نویسند از خاتم سلیمان علیه السلام
و گفت نبود آن از امر ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت است و مکروه است تنبیه بیشتر رقیهای نصر عوام الناس از
آنست که این افسونهای باطله و شگونهای جاهلیت را با تاثیرات تجربیه می‌یابند که بعید از آنکه رقیهای مشروعه [illegible]
نمیگیرد از نیها در ورطه انکار و در ورطه حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امرأة ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من
چکار کنم همین ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد و فلان یهودی افسون کرده و همه بیرون رفت و فهمیدانند که
معنی خبط و بطلان آنست که شارع از آن نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد او است و ظاهر آنست که مقصود او
از ورطه کفر و اشراک است پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ارتکاب نمیکنند اینها را اگرچه سبب
هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال امر شارع است و آنهای که مطمح نظر
ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند اعاذنا الله من ذلک و در
دیار ما افسونی است که آنرا نیت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره می‌کنند که مردم بدان مبتلا شوند
و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می‌یابند شوق‌تر و مفتون‌تر میگردند و در دعائی است که متعارف زبان هندوانست
اجتناب از آن لازم علیها باید والله تعالی اعلم وصل رقیها از آنحضرت در هر باب مروی است خصوصا در عین و حمه
بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید چشم زخم را و از حمه و از نمله یعنی ریشها که بر
پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة یعنی نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد از نفس عین
است یعنی چشم زخم و در روایة اللدغة زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار است از عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن جانوران چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست
باینها بلکه در جمیع امراض و اعلال مشروع و متنوع است چنانکه در تپ و درد سر و درد دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود و ثابت است در نفس الامر و حقتعالی این خاصیت
در بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آنچیز چنانکه در حدیث فرمود
لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی بود که پیشی میگرفت و غلبه می‌نمود قضا و قدر را هر آئینه سبقت
میگرفت آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر

الٰہی بچشم زخمست و اکثر علمای دین برانند که عین حق ست و جماعه از مبتدعه مثل اہل اعتزال ہر که بر طریقه ایشان
میرود منکر شده اند آنرا و چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند حقیقت سببی
الٰہی ست چشم زخم را چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الٰہی ست و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقه
اہل سنت ست میگویند که تاثیر آن از اسباب عادی ست بایں معنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد
مقابله شخصی را و نظر کردن این شخص وی بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عاین می برآید و بمعیون میرسد هم
هیچ جانب اثبات و نفی نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل ست و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئی
منبعث میشود از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید در مسامات چشم وی پس پیدا میکند باری تعالی هلاک
را نزد آن چنانکه پیدا میکند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این محتمل ست اما دعوی قطع و جزم خطاست و نقل کرده اند
از بعضی کسانی که منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون
می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک
و فساد میگردد و مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد از بعضی افاعی بواسطت نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال
تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه می گردد اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود میرسد
و کارگر می افتد اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپرست وصول و نفوذ نیابد و
اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد و بر مثال تیر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مر این
علت را یعنی چشم زخم را به تعویذات بود یعنی بآیاتی و کلماتی که در بیان استعاذه است از شر و مثل معوذتین و بفاتحه
وآیة الکرسی و گفته اند که بزرگترین رقیها قراءت فاتحه و آیة الکرسی و معوذتین ست و از جمله تعویذات نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا
فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها
و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا
یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتی که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که ترسد
رسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و استحسان نمود و
گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در عروسان و نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بیهوش افتاد و بر زمین

خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنی کسی را گفتند عامر را که دید بدن وی و تحسین کرد پس عامر را
طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود بهر چه می کشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دیدی او را در نظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم
بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را و هر دو دست خود را و
مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخله ازار را در قدحی پس ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر او پس
بشد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در مواهب
لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود و عادت قوم که چون میرسید چشم زخم یکی از کسی می آوردند قدح
آبی نزد عاین پس برمیداشت بکف دست راست خود آب از قدح و مضمضه میکرد پس میریخت آب در قدح پس
می شست روی خود را در قدح پس می درآورد دست راست را و آب میریخت بر دست چپ پس می درآورد دست
چپ را در قدح و برمیداشت آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس می درآورد دست راست را و دست
چپ را و میریخت آب بر مرفق ایمن پس می درآورد دست راست را و میریخت بر مرفق یسری پس می آورد
دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس می درآورد دست راست را و میریخت بر قدم یسری پس می درآورد
دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس می درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس می شست
داخله ازار را ننهاده قدم بر زمین پس میریخت آن آب متصل را بر سر معیون از جانب پس به می شد باذن خدا
انتهی پوشیده نماند که این اثر عادت قوم را ذکر کرده ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نیز همچنین کرده اند والله اعلم و بر هر تقدیر آنرا از راه عقل در نتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف
کند درین متشرعی باید گفت او را الله و رسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر
متفلسفی توقف کند رد بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند
بخاصیت خود و این نیز از آن قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است بدانکه مراد بداخله ازار چیست بعضی
گفته اند که فرج است و قومی برآنکه طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و قاضی
عیاض گفته که مراد جسد اوست که متصل است بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که مقعد
ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بمعیون بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست
که بنویسند قرآن را و بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل ذکر اسماء و صفات
تعالی باشد نحو الفاتحه و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را اند

قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا ذکر رفته شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات
شفا نیز ازین معنی ست حکایت از ابو عبد الله نباجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان
همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله نباجی را گفتند
شتر خود را از شر او نگاهدار نباجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعائن این خبر رسید نگاهبان شد تا
نباجی از منزل غائب شد پس عائن بمنزل نباجی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون درختی
که از بیخ بر کنند نباجی را خبر کردند که عائن شتر را چشم زد بیامد و چون عائن را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس
حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من
فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر چون نباجی این دعا بخواند در زمان چشم آن
مرد عائن بیرون افتاد از محل خود و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در
مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت و از جمله علاج عین احتراز و اجتناب از آن و ستر محاسن از کسیکه
ترسیده شود از عین وی و چیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنة آورده است که عثمان بن عفان
رضی الله عنه دید کودکی خوشرو را و فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گوکی است
که باشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست
و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت در خانه
ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینچنین است که جاریه دید که در روی وی سفعه است
یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است از اینجا
معلوم میشود که همچنان که آدمی عین میرساند جن نیز میرسد و گفته‌اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است و
بعضی از شراح حدیث نظر را نمود ساخته گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه
درآمد و در روی کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و گفته‌اند
که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگر چه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد
چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و یا بکه عین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت بدعا و تبریک
کند و این نیز از رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مخالطت مردم و الزام کند
او بیت را و اگر فقیر است رزق دهد او را آنقدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت‌تر است از ضرر مجذوم

منع میکرد و او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و انشد است از زبان سیر که منع کرده شد با ست اکل او را از
حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث ست گفته اگر تلف
کند عائن چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وی ست قصاص یا دیت چون تکرار یابد از وی بحد عادت
وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست انکار
و مخصوص ست ببعضی ناس و در بعضی احوال و واقع نشده است از وی فعلی بلکه نهایت ست و مکروهی که
میرسد از وی متعین نیست در قتل و ابلاک و در زوال حیات و گاهی حاصل میشود مکروهی بی آنکه برساند با هلاک
انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت
و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و
حریق و درد دندان و حبس بول و جراح و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و آلام و سائر محن و بلاو شدائد
و تمام آن رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب احادیث مذکور ست از اینجا باید جست و چون غرض علاج جسمانی با دویه
حسیه نیز واقع شده اکتفا و اقتصار علی المقصود ازین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال وی بر قصه یهود در سحر
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طول کلام در آن واقع شد و صلی فی الصراح سحر فسون و جادوی کردن
و سحر حرام ست و از کبائر ست باجماع و گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم
وی حرام ست و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر بنیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد
تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف ست چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که
منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف ست بعضی گویند که سحر تخییل و ایهام ست و حقیقت
ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال ست و حقیقت ندارد و اختیار ابو جعفر استرآبادی
از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طائفه دیگر این ست و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقت ست و جمهور علما
برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست
که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و تبدیل حقیقت یا نه کسیکه میگوید که وی تخییل محض ست منع میکند آنرا و آنها که قائلند باینکه
مر او را حقیقت ست اختلاف کرده اند آنکه مر او را تاثیر ست فقط چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض ست
یا منتهی میشود با حالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

حکم سحر

ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل ست و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق ست و بعضی دیگر میگویند که
زیاده نیست تاثیر وی برانچه در قرآن مجید مذکور ست که یفرقون بین المرء وزوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح
از جهة عقل و نقل آنست که واقع میشود زیاده از ان و آیة دلالت ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت
واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از جمله صناعیست که حاصل میشود باعمال و
اسباب بطریق اکتساب و عد آن از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و
فساد ست و شرطست که خبیث باشد و اگر جنب از وطی حرام بلکه با محارم بود اصل ست کما قیل میگویند که حبال
و عصی که بر دست سحرهٔ فرعون می جنبید نه و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال
از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن اشتعال کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش در آید و این سخن
غریبست و حقتعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته
پس حمل آن برین تمویه و تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی لغوی است که عجیبست و حمل بر حقیقه سحر
ادخل ست در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال و بنقل
صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی الله
علیه وآله وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخییل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع اینها دید بعد از رجوع از
حدیبیه بود و در ماه محرم در آخر سنه ست و مدت بقای این عارضه بقول چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول
حافظ ابن حجر گفته که این روایة صحیح معتبرست و غالباً زور و قوت آن چهل روزه بود و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال
تا آخر مدت سید با امتداد کشیده تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بود دعا کرد و بسیار کرد و پس فرمود یا عائشه
آگاهی داری تو بآنکه خدای تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را در آنچه یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی
فرود آمدند دو مرد و نشست یکی از ان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از ان دو مرد بار خود را چه حاجت
این مرد را و درد او چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن الاعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بفتح یعنی شانه و مشاطه یعنی موی ها
که از سر و ریش بشانه کردن و جف طلع شگوفه نخل گفت کجا نهاده اند آنرا گفت در بیر ذروان و ذروان
بجیم مفتوحه نام چاهی ست که در انجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اذوان بالف گفته اند که این صحیح نیست
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با چندی از صحابه بر آن چاه فرمود این چاه است که نموده شد مرا آب

وی سرخ بود گویا خضاب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل رؤس شیاطین پس آوردند ازان چاه آن سحر را
انچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله
و رسوا نمیکنی آنکس را که این کار کرده است فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را الحمد لله تعالی مرا شفا داد دیگر
چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند
در وی وتری یعنی زه کمان و در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق و الناس هر آیتی که میخواندند
گرهی ازان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی
الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرود آمد
جبرئیل و یافت طلعه نخل را و در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و
رشته و در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میشد و
هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی گرهی
کشاده میشد و بعضی از صوفیه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه مسلک تفویض
و تسلیم امر پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلا چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گردد
از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه
بعلاج جسمی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بروی معوذتین و جسمی آن بود که حجامت کرد در
سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی را که از دین و ایمان حظی نباشد و بهره آگهی ازین علاج انکار
میکند یعنی میگوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند
و میگوید حکم کرده اند لابدی چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون
ایشان حکم کرده اند لابد وجهی و حکمتی خواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد ازان
اشارت میکند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در
قوای دماغیه تاثیر کرده خیال تخییل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد و این تصرف است از ساحر در طبیعت
و ماده دموی تا آنکه ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی بر گشت زیرا سحر مرکب
است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خبائث نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه ازان
تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی ست که ماده آن وی ست که بعد از انضمام آن در

بجوف قلب بخاری لطیف بسوی دماغ متصاعد گشته حائل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگویند که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت
حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو مرتبه شریف اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه مودی
بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال دارد و بدین تقدیر که تخییل کرده باشد که می بیند
جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر در نقصانات باشد
و در این باب کمال این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم در
دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات باهره شاهد بر آن و آنچه متعلق است
ببعضی امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و در آن عرضه است هر چیزی که عارض
میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخییل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده
است که خبر می داد در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت است مر آنرا با عصمت او از نباشد آن در امور دین و
لازم نمی آید که بکردن آن بلکه از جنس خاطر است که خطور میکند و ثبوت ندارد و پیش تحقیق نمی ماند بدین ملاحده که
حجت و با کمال نقل کرده نشده از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی برابر خلاف چیزی که خبر داده است
بدان و آنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وآله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که او در اکفار ساحر میخواستند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر میکند و اظهار تاثیر سحر در وی
برای این حکمت و مصلحت است و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بنا نقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز
بجهت مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث در این باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه در قصه
دفع سحریات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب خارج و بیرون است انچه
اول بر تعداد امراض مجملا اکتفا کرده شد اما طبع متبرک آنها یکبار نیامده فرا بیان یافت که جمله انجلا اتبلا
بدان کثیر الوقوع است متبرکا و تیمنا مذکور گردد و بالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر معین است در رقیهای این هم بسیار و بسی تحقیق
رقیها برای این و خاصه بلایا و امراض و فات قراءت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این دعا که اذهب
الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما کلیه دعوات آنحضرت بود در جمیع امراض و آلام
و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از انجمله اللهم

انی اعوذ بک بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم
انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک وازانجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وبرأ
ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر لی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله تحصنت بالذی
لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت به وهو ربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر
بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق
حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله
مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن
بداند وازانجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده ودر صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد ودر صحیح مسلم از عثمان
بن العاص آمده است که وی رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درد را که می یافت در تن
از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجایی که درد میکند
از جسد تو وبگو بسم الله سه بار وبگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس
وبیخوابی وشکایت آورد خالد با آنحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیایی
بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا
من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دار الکرب مروی
است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب
العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان وروایت کرده است ابو داود از ابی بکر
صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت ودر مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود نرسد

هیچ بنده را هم و حزن و بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی
قضاءک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به
فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی مگر ببرد خدای تعالی
حزن و هم او را و بیارد در بدل آن فرح و گشادگی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدای تعالی از برای وی از هر هم فرج و از هر ضیق مخرج و رزق دهد او را از جائیکه
گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة
الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت و ترمذی آمده که وی بابی ست از ابواب جنت و در بعضی
آثار آمده که فرو نمی آید هیچ فرشته از آسمان و بر نمیرود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشائخ گفته اند که نیست هیچ چیز
اعون بر عمل از این کلمه و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدای تعالی
و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که من میدانم
کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه گشاده کند او را خدای تعالی از آن کلمه برادرم یونس ست که ندا کرد در ظلمات
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و در ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا
نکند بآن هیچ مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت کرده شود مر او را و در روایتی آمده اسالک تمام العافیة واسالک
دوام العافیة واسالک الشکر علی العافیة واسالک الغنی عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم قصه دیگر
روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله پشت
داد دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلائق که بوی داده میشوند روزی بگو نزد
طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا رفت آن مرد و درنگ
کرد مدتی و باز آمد و گفت یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را بعضی گویند میان
نماز سنت فجر و فرض فجر بخوانند اگر ختم کنند باین لا حول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد و این سبب وسعت رزق ست و لهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق رزق
و هم و غم ست چنانکه گذشت و اینها و روی ست که اثر اکسیر ی مشائخ تام ست و مجرب ست بعد از سلام
نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پاهای را از وضعی که در تشهد نشسته است بخواند فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله
احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار و همچنین در حدیث واقع

شده است برای زعفران ما تقدم من الذنب و ما تأخر و مشائخ بعد از ان این دعا را که آثار آمده است میخوانند
هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و
بفضلک عمن سواک رقیة اطفاء الحریق طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید شما آتش را که در گرفته است تکبیر بگوئید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میمیراند
آنرا مجرب و در وجه اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که تا مادهٔ شیطان است که پیدا کرده شده است از ان و هست در وی
از فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت
میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را و ابلیس و شیطان هر ایک میخواهد در زمین فساد و کبریائی حقتعالی دفع میکند
شیطان و فعل او را پس از نتیجه تکبیر را اثر است در اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریائی حق هیچ چیز پس چون تکبیر
گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و تحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه صرع گفته اند صرع یکی از
تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و در بیان قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع ارواح
خبیثه پس آن می باشد و معالجه این محاربه است و محاربه را باید که سلاح حسن صحیح باشد و ساعد قوی تا آنکه از
بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه بقول بسم الله و لا قوة الا بالله و بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی خواندن محمد رسول الله دوام میکردند
مصروع را بکسر شد قرائت آیة الکرسی و بقرائت معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره یا سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده است
حمیدی و طبرانی از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که تعوذ میکرد از
صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار
رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درد دندان پس
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که در ان جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجده
وفحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک پس شفا داد او را الله سبحانه پیش از آنکه برخیزد و روایت کرده است حمیدی که
فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه شکایت میکند درد را که می یافت از دندان
پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انگشت سبابه خود را بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله و بالله
اسالک بعزک و جلالک و قدرتک علی کل شی فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجة

گفت پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از عجایب که شایع و ذائع ست از سعدان
بهجت طبری امام مقام الخلیل بمکه دیدیم او را که کرد بارها و نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد میکرد دندان
وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و سید انامل که میخواهد که درد کند دندان مدت زمانی که وی گفت
در دو چند سال تر ابر نبندم پس میگوید آن شخص چهل سال یا هفت سال یا ده سال بشرط آنکه بعینی مدت طاق پس بر نمیداشت
دست خود را اگر آنکه ساکن شد الم وی و مکث میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شایع و شهرت از وی شنیده
اما هیچ دعای معین ذکر نکرده که ما همین دعا را تو نیز که خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواند و الله اعلم
بحقیقة الحال و گفت صاحب مواهب و آنانچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخسار یکه در جانب درد است
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد
بنویسد و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم رقیه حبس البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء
که آمد او را مردی و گفت پدر او را حبس شده است بول و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک
فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت رب الطیبین
انزل شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع فبریء و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرده
بود او به شد و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه الحمی
روایت است از انس رضی الله عنه گفت درآمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعائشه رضی الله عنها و وی تپ زده بود
و دشنام میکرد تپ را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دشنام مکن تپ را که وی مامور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم
ترا کلماتی که چون بگوئی آن کلمات را برد آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموز بیمار مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و
عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس و لا تنتنی الفم و لا تاکلی اللحم و لا
تشربی الدم و تحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که
آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس رفت تپ از من گفت صاحب مواهب بگو میدیدم لیست این رقیه را که دیدم مرا بخط
شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق و جلدی الرقیق و اعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت
آمنت بالله و الیوم الآخر فلا تاکلی اللحم و لا تشربی الدم و لا تفوری علی الفم و انتقلی الی من یزعم ان مع الله الها
آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنویسد برای حمی مثلثه چنانکه ذکر کرده است صاحب الهدی

دعای حبس بول

رقیه تب

بریسه در رقعه لطیف بسم الله خرجت بسم الله قلت و بگیرد سیر و فی یک ورقه را و بپیچاند و آنرا در و همین و فرود برد و با وجود
کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از سلف رخصتی ست چنانکه گذشت و از ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ
ابو محمد مرجانی همیشه می‌نوشت اوراق برای حمی و غیر آن و میگذاشت بر وی نزد او پس هر که مبتلی بودی الم میگرفت
ورقه را از آن و استعمال میکرد و شفا می یافت باذن الله عز وجل و میبود مکتوب انزلی لم یزل ولا یزال
نزیل الزوال و هو لا یزال ولا حول ولا قوة الا بالله و هو العلی العظیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
رقیه خراج یعنی خارش و میگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بر وی این آیه را و یسألونک
عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت و از
آنچه مجرب است در عسر ولادت را چیزی ست که روایة کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت دیدم پدر
خود را مینوشت وقتیکه دشواری شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله
الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من
نهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را
مردی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت و در زن گفت بگو او را که
بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که مینوشت بسیار کسی را و در بعضی گفته که بنویسد او نحو
اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی آخر السورة و ننزل من القرآن بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا
هذا القرآن علی جبل لرأیته الی آخر السورة و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و بعد شد آنرا زن بیفشاند بر
روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و ننوشتم آنرا مر هیچ احدی را مگر که آسانی
یافت در ساعت بفضل خداوند و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام بزنی
در حالیکه معترض بر من افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن برای من که خلاص
گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس و یا مخلص النفس من النفس و یا
مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد او و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار
گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف و از آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر
جبهه مرعوف و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر جایز نیست کتابت آن بخون
رعاف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس ست پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد

رقیه عسر ولادت

رقیه رعاف

و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام
نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی
پس دید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در وی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس
گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش
کردم بجا آوردن آنرا رواه ابوداؤد والترمذی وقال حدیث حسن صحیح غریب که حاصل گردد بوی سعادت از هفتاد بلا روایت
است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده میشود
از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که گنجی است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور گردانند از وی خدا تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایت کرده است
طبرانی از ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة
وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را
فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن
امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت قبر و کشاده
شود بروی باب غنا و کشاده شود در بهشت و بعضے رواتِ حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا
چنین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن ابی عبد الحق در کتاب الطب النبوی قسم درد طعام روایت کرده است
بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر
الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند او را هیچ چیز ام الصبیان
از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که زائیده شود مر او را فرزندی
پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ زیان نکند او را ام الصبیان هذا رواه ابن السنی و ذکر

عبدالحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وآله وسلم وام الصبیان ریحی ست که تعرض میکند باولاد و بسا که بمیرند
ایشان زود هی الله بر ایشان و سر در تاذین آنست که تا اول آنچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد و کبریائی
عظمت وی پس این گویا تلقین ست مراد را اشعار اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمه
توحید نزد خروج از دار دنیا و نیز شیطان میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظه رمضان لا آلاء الا آلاؤک یا الله انک
سمیع علیم بالشیء محیط به علمک کعسلون و بالحق انزلناه و بالحق نزل الی آخر یا صاحب مواهب میگوید گفت شیخ تما
مشهور شده است ببلاد یمن و مکه و مصر و مغرب و جمله بلدان که این حفیظه رمضان نگاه میدارد از غرق و حرق
و شرق و سائر آفات و نوشته میشود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم مینویسند آنرا در حالی که خطیب خطبه میخواند
بر منبر و بعضی بعد از صلواة عصر و گفته است که این بدعتی ست نیست اصل مر آنرا اگرچه واقع شده در کلام غیر واحد
از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان ورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکار میکرد
آنرا جدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و دید یا کسی مینوشت آنرا پس گفت منعک الله ما هذه البدعة و جهل
واما طب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با دویه طبیعیه بسیار ست و در اکثر امراض واقعست و ظاهر معلومست
که طب آنحضرت ازین باشد و اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتهاد و تجربه باشد نیز بعید نیست واما اقتصار بر ادویه
روحانیه کردیم از جهت بودن ایشان اتم واعلی واخص واکمل ولیکن حدیثی در باب علاج اسهال بعسل واقع
شده است که درینجا کلامی ست نقل کنیم مناسب آنکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که مردی نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت سیر رود شکم وی پس امر کرد
آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدن عسل مر او را پس نوشانیدم عسل پس زیاده شد استطلاق پس فرمود
آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن
عسل پس آمد آخر و بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایة احمد
آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل پس نوشانید پس شفا یافت پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در رابعه صدق الله وکذب بطن اخیک و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب سمعک
میگویند یعنی نظر بر ظاهر مطابق نیافت حقیقت آنچه گفته شد او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت
قبول شفا را بلکه نفرت بیافزود کذا قیل و امام فخرالدین رازی گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دانسته بود بوحی که عسل ظاهر شود نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری

شد مجری کذب از جهت اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته
که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود در کسیکه واقعست او را اسهال و جواب داده شده است که این سخن
صادر از جهل است از قایل آن و مصدق بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که
مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت
و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از تخمه و اتفاق دارند که علاج این
تخمه که طبیعت بافعل اوست پس اگر محتاج است بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در طبیعت قوت
است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از تخمه بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکنند استقرار غذا را و
معده و روی رطوبات بزرگ است چون پیچیده بوی اخلاط لزج خاشند میگردانند معده را و فاسد میگرداند غذای را که
داخل میگردد و بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین
باب از عسل خصوصا اگر آمیخته شود با آب گرم و در تکرار امر بنوشانیدن عسل نکته لطیف است پس دوا میباید
که در اندازه و کیفیت بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زائل نگرداند و اگر از ان
زیاده آید قوی را ساقط گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در شربتی چندان عسل نبود
که مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد امر باعادت شرب عسل میکرد تا بحد خویش رسید لاجرم
فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر داده شد که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و آله و سلم کذب بطن
اخیک اشارت است بآنکه این دوا نافع است و تقاعد از نیست از جهت قصور دوا در شفا لکن از جهت کثرت
ماده فاسده است پس از جهت امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان
میکند شتاب بسوی عروق و نافذ میگردد در مجاری اکثر غذا را و دفع میکند بول را پس غالبا میگردد گاهی باقی
میماند در معده پس بر می انگیزد معده را و میگرداند تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال میسازد بطن را پس انکار
وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آنچه برعموم و شفا و باین اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس چون تنقیه کرد [illegible]

تلقی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله تعالی آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ایشان بود در تداوی
بعسل و شمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد امر بطبخ عسل بود پیش
از شرب زیرا که وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبخ خورد و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تایید
میکند قول اول را حدیث مسعود علیکم بالشفاءین العسل و القرآن اخرجه ابن ماجه و الحاکم مرفوعا و اخرجه
ابن ابی شیبه و الحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون
اشتکا کند و درد آید یکی چون طلب کند شفا یکی از شما باید که طلب کند از زن خود از مهر وی چیزی
و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا باب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی
او را بعضی علما در حدیث آن گفته اند که حقتعالی فرموده است و ننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده و انزلنا
من السماء ماء مبارکا و جای دیگر یاد فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند
زنان شما از جهت نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرمود در عسل فیه شفاء للناس پس
چون همه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا
بحق القرآن العظیم و ببرکت نبیک الکریم اللهم صل و سلم علیه وصل در تعبیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم تعبیر بمعنی تفسیر عبرت الرویا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است و رویا بضم راء و
سکون همزه آنچه بیند شخص در خواب و بیان حقیقت رویا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکات ذکر کرده شده
و اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی که از اعاظم علما مذهب
مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی ست که پیدا میکند خدا تعالی در دل بنده بدست ملکی یا شیطانی بحقایق آن
یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت یا ابا الحسن مردی میبیند رویا
پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
میگفت نیست هیچ عبدی و نه امتی که خواب میکند پس پر میگردد بخواب مگر آنکه ببرده می آید روح او بسوی عرش
پس میگردد بآن عرش آن رویاست که صادق می آید تا آنکه بیدار میشود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی
این حدیث را صحیح نمیداند و ابن القیم حدیثی آورده که رویای مومن کلامی ست که میکند او را پروردگار تعالی
تقدس و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حقتعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم وحی ست بخلاف غیر ایشان پس

بیان شفا

وصل در تعبیر خواب

وحی نبی ورا آید آنرا خللی زیرا که وی محروس ست بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را و در [illegible]
بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه از مرد صالح یک جزو ست از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد
غالب رویای صالحین ست و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادرست از جهت قلت تمکن شیطان
از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادرست از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و درینجا اشکال کرده اند که
بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وآله وسلم و جواب داده اند که
اگر از نبی ست صلی الله علیه وآله وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتا و اگر از غیر نبی ست پس حکمی جزو است از
اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم و بعضی گفته اند که مراد اخبار نبوت ست و نبوت اگرچه منقطع شد
علم او باقی ست و از امام پرسیدند که آیا تعبیر کنند رویا را گفت آیا به نبوت بازی میکنند بعد از آن گفت الرؤیا جزء
من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو شیء مستلزم ثبوت
وصف کل را که کسی بگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نگویند او را مؤذن و این سخن حقیقت باعتبار معقول را که جزو
غیر کل ست و نبوت مجموع این اجزا است و هر جزو نبوت نیست و این ظاهر است ولیکن نقل از آنست که در نبوت داخل ست
نبوت عبارت است از مجموع آن اجزا فافهم و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لا یبقی
بعدی از مبشرات مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما از مسلم واقع آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت از دنیا و مردم صف بسته ایستاده بودند پس
ابی بکر رضی الله عنه گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود
برای او و تعبیر مبشرات باعتبار غالب است و الا گاهی رویا منذر هم میباشد و صادق هم میباشد و حق تعالی آنرا برای
مسلم بجهت رفق با وی مستعد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزاء
نبوت نمیداند حقیقت آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همین قدر است که رویا
جزوی از اجزای نبوت ست فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر بعضی از غیب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص
است بمعرفت درجه نبوت و امام رازی رحمة الله علیه گفته است که لازم نیست عالم را که بداند هر چیزی را بطریق تفصیل و
تحقیق گردانیده است حق تعالی هر عالم را حدی که با وی نهفته است نزد آن پس بعضی از آن چیزی است که دانسته میشود
مراد آن بطریق تفصیل و بعضی از آن آنست که دانسته میشود بطریق اجمال و رویا ازین قبیل است و در حدیث نیز
روایات مختلف آمده در بعضی جزو من خمسة و اربعین آمده و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی ستة و سبعین و در

وبعضی ستة وعشرین ودر بعضی اربعة وعشرین پس وثوق بصحت آن نماند ومشهور ست واربعین ست وبعضی از
برای عدد روایت مشهور که ستة واربعین ست مناسبتی پیدا کرده اند وگفته که حقتعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر
خود ششماه در منام بعد از ان وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات ومدت نبوت بیست وسه سال ست ونسبت
ششماه به بیست وسه سال نسبت یک جزء ست به چهل وشش این وجه مناسب معقول ست اگر ثابت شود که وحی در
ابتدای نبوت ششماه در منام بود خطابی گفته که از اهل علم در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک نیست
که ثابت گردد ونمی شنویم ما دران خبری واثری ونه ذکر کرده مدعی نیز در بنا به چیزی وبجهت ظن چیزی گفته
والظن لا یغنی من الحق شیئا ولازم نیست برا که هرچه خفی باشد علم آن بدانیم با آنکه اعداد رکعات وایام
صیام ورمی جمار وجز آن ونیز این بر مناسبت در اعداد او که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه
واجب تفویض ست بعلم شارع والله اعلم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین
رؤیا رؤیای ست که وقت سحر بیند رواه الترمذی والدارمی ومسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه نزدیک شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم وراست ترین
شما در رؤیا راست ترین شما ست در سخن ودر معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان
لیل وزمان نهار ست وآن وقت استوای انها ست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع است واستوای
لیل ونهار ست همچنین ست عبارت قوم وظاهر آنست که ایام خریف را نیز گویند که وقت تحویل میزان ست
ودر وقت استوای لیل ونهار ست ومعبران نیز برآنند که اصدق رؤیا نزد اعتدال لیل ونهار ست ودرینجا بحث
کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع درین وقت مخصوص بمسلم نیست وجوابش آنکه
حال کافر خارج از دائره اعتبار ست اطلاق صدق بر رؤیای او جنون وقول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای
مدت اوست نزدیک قیام ساعت وتائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المؤمن
آورده این مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت ست وبعضی گفته اند که مراد زمان
مذکور زمان مهدی ست که زمان بسط عدل وکثرت امن وبسط خیر ورزق ست زیرا که آن زمان کوتاه
خواهد بود از جهت بود از جهت وجود لذت وطیب عیش وبعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی
بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال واهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول
واصدق اند در اقوال وازین جهت گفت در آخر این حدیث واصدقکم رؤیا اصدقکم

حدیثا

صدقها و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهرست چه هر که صدق شعار وی شد روشن میگردد دل او و قوت
می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد بمعانی بر وجه صحت و سداد چه هر که بیداری وی صحیح و سالم ست خواب او نیز
همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم ست قلب او پس نمی شود مگر کاذب و اضغاث
احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان ست که گفته شد و نیز در حدیث آمده
که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدای را عزوجل
و تحدیث کند بآن و دیگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان ست و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن
و ذکر نکند آنرا نزد کسی که ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطانست و خبر ندهد کسی را
بآن و باید که نفث کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که تحول کند از پهلوی
به پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را
و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده
نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست
تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف ست و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب
کند در تعبیر و اگر صواب نکند بپرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آنجانب کند از عائشه
رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد زوج من غائب ست
گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کاج چشم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم باز آید مرد تو ان شاء الله تعالی صحیح سالم و بزاید تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمده
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم گفت خواب خود را گفتم من تعبیر خواب او که
اگر این خواب تو راست ست بمیرد زوج تو و بزاید تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز مان ای عائشه و این چنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و
حمل کنید بر آن زیرا که رؤیا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که خواب بیننده پیش از تعبیر گوید خیر لنا
و شر لاعدائنا بعد از آن تعبیر کنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز اینچنین میکرد و گفته اند که از آداب معبران
است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد در شب اینچنین در بعض حاشیه
مواهب و وجهش ظاهر نیست و صدقی در این باب نقل نکرده و اگر گوید که این اوقات اند که نماز در آنها

مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد مگر بگویند که نزد زوال اشارت بآن کرده چه منع در لیل حیثیت و تحقیق
ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز بامداد برمیگشت می پرسید از صحابه
آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکرد صلی
الله علیه وآله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیلی بران غیر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست که گفته که بعضی گفته اند که مستحب آنست تعبیر کنند بعد طلوع شمس تا
ارتفاع و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رؤیت رؤیای آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بوده و میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور معرفت حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طریقت که
معاملات مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما
گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقربست نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب
عهد بآن و گاهی عارض میگردد نسیان از جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت طیب هوا و فراغت قلب و قلت
شغل و می فکرت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر پهلوی راست
چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس واللیل والتین و سوره اخلاص و معوذتین
و بگوید اللهم انی اعوذ بک من سیئ الاحلام واستجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسالک
رؤیا صالحة صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل
و باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامه رؤیا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای
پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی حشیش
خاشاک درهم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و تر و اضغاث احلام خوابهای شوریده و
الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهة
ملاعب شیطانست تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد و مسلمان چنانکه کسی بیند که بریده شده است
سر او یا آنکه سر او بریده یا مرده است یا در جای هولناک افتاده و خلاصی ندارد و ازان روایت کرده است مسلم
از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام چنانکه ببیند که فرشته امر
میکند او را بفعل حرام و مانند آن از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال دارد همان را در خواب
می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه
بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دود یا چیزی سیاه
بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشان را
نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و درینجا دو عبارتست رویای صادقه و رویای صالحه و ظاهر آنست که هر دو یک
معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود بر حسب دلخواه نماید و این در رویا انبیا
و صالحین نسبت بامور آخرت یکی باشد و اما نسبت بامور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بعد از احد دید که گاوانرا ذبح میکنند و در شمشیر خود دید که شکسته افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید
اصحاب او را و آنرا از رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهلبیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب
و مآل آن عاقبت مرتضیانه است و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب
بر ایشان استوار صدق و کذبست و فسقه و غالب بر ایشان اضغاثست و نادرست بر ایشان صدق و
کفار صدق ایشان بغایت نادرست و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف
علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرویا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی
علما که رویای اول لیل دیرتر می افتد تاویل آن و از نصف ثانی بتفاوت اجزای آن و وقت اسحار سریع الاثر بود تا
تر است خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله
است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل رویای لیل است و نسا حکم مردان دارند و بعضی گفته اند
که زن چون چیزی ببیند که مناسب او نیست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او همچنین رویای
طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم وصل رویا و تعبیر آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مروی است بسیار است
از آنجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
میفرمود در اثنا آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را
که بیرون می آید از ناخنان من و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنرا که روان میگردد در رگهای من میان پوست
و گوشت پس ترا دادم آنچه زیاده ماند از آن عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله

گفت بعض مشایخ ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده
بود آنحضرت را در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام
که بخواهد اختیار کرد آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را
و در بعضی احادیث مرفوع تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم
کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن و باعث صلاح
آن و گویند که مثال علم در انعالم لبن است والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم باین سعادت و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش
طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است امیدوارست که نصیبه از علم دین شریف و محظوظ گردید و بار
دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید بغایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از انجمله رویت اوست
صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن که فرموده آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که ایشان پیراهنها است
بعضی از آن پیراهنها بسینه رسیده اند و بعضی دون آن است و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بر وی پیراهنی است
که میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و درین دو احتمال دارد یکی آنکه کوتاه تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه
پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر تحت شاید بود و مؤید این احتمال است روایتی که حکیم ترمذی
در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی با انصاف ساق و وجه تعبیر از دین
بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حاجب میگردد از هر مکروه و اصل درین
باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر میکند عورت جهل را
چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی
میکند و آنرا که پایان تر است فرج او نطاهر است و پایهای او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای
رسیده کسی است که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست عمل صالح کامل
مراد بلباس یا تمامه مرسان باشند یا خصوص [illegible] از ایشان مراد درین عمل بهشت
اوست از جهت امتثال او امر و اجتناب [illegible] درین باب مقام عالی باز حدیث
معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند در دین [illegible] و این از مثل آنست که محمد سیرت

از منام و مذموم ست و تفصیل آن جزو قمیص ست که مذموم ست شرعا جبه و در عید در تطویل و عالم منام و از
تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از انجا روایت سوارین
در صحاح شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و تعبیر آن بکذابین یکی از ابوهریره روایت میکنند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزائن زمین گشتا
ست از خزاین کسری و قیصر و خیبر که فتح کرده شد پس است و این اشاره است به معادن ذهب و فضه باشند
و در دست من نهاده شد دو سوار از طلا پس گران شد و آمد بر من و اندوهگین ساختند
مرا پس وحی کرده شد بسوی من که نفخ کن این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پرید
پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب یمامه
که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در زمن دعوی نبوت کرده کشته شد او را فیروز دیلمی پیش
از وفات آنحضرت وحی آمد بسوی صلی الله علیه وآله وسلم بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل
وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی
است از بلاد حجاز و کشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور ست و در وجه کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شئ ست در غیر محل پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند اینها از
لباس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که اینها حلیه نسا را اند دانست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی
کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز در بودن از ذهب که منهی عنه است مردان را پوشیدن آن دلیل ست بر کذب
و نیز ذهب مشتق از ذهاب ست بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نیست دعوی آنها و کلام این
باذن کردن حق سبحانه تعالی مرا دربا نفخ کردن آنها را پس رفتند و پریدند پس دانست که زائل میگردد
و کلاوی صلی الله علیه وآله وسلم بوحی که آمده است از الله سبحانه آنها را از جای آنها و قطبی گفته که مناسب تاویل
مر این رویا را آنست که اهل صنعا و اهل الیمامه اسلام آورده بودند مساعد مر اسلام را پس چون ظاهر شدند
در آنجا دو کذاب پس تا سرکی کردند بر اهل این دو بلد با آرایش دادند کلمات خود را و دعاوی باطله خود را و فریب
خوردند اکثر آنها پس گویا یدین بمنزله شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارت ست
بآرایش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب ست انتهی و بعضی وجه تاویل سوارین بکذابین گفته
اند که سوار در دست مشابه است بقید در دست را چنانکه در پای پیدا شد و قید منع میکند دست را از تشبع

از عمل و تصرف گویا کنایه از گرفتن به هر دو دست شریف باشد که گذاشتند که عمل و تصرف کند به هر دو دست کذا ذکره
الطیبی و از انجمله رویت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وبا از مدینه بجحفه روایت
کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امراة سوداء ثائرة ژولیده موی را که بیرون
آمده است از مدینه تا قائمت که مهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح یا و غین معجمه یا الجحفه است بضم جیم و سکون حا و فتح و
فا که نام موضعی است میان مکه و مدینه مکرمه و ساکن بودند در وی یهود پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد
بسوی جحفه و مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیار وبا و تپ بسیار بود و پس آنحضرت
او را بنیاد دعا کرد و بدیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر تبدیل وبا با امراة سوداء گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشتقاق از لفظ سوداء که بمعنی بدی است و داء را که بمعنی درد است پس تاویل کرد بیرون رفتن او از مدینه بدین
معنی چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوداء است و تاویل کرد ثوران راس او را که آن بدی که می برانگیخت
شر را بدر رفت فرمود این گفت که اهل تعبیر می گویند که هر چیزی که غالب است بر وی سیاهی در رویا مکروه و مذموم
می باشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده می شود به تپ زیرا که وی می برانگیزد ابدان را به بلایا و گردیدن [illegible]
از تپ سوداوی که بیشتر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن سیف و باز آمدن
بحال خود در روایة ابی موسی اشعری رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم در منام که من
جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از انچه بود تاویل کردم آنرا بانچه آورد
خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند صحابه به سیف زیرا که صولت آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر را امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر بهزیمت
بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت ایشان را
و این منام در غزوه احد است و در باب مصافی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل است پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر پس معین گرد که آنجا نخیل بسیار است پس از ان دانانیدند که یثرب است و در روایة امام احمد و غیره
از جابر است همچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه ام و دیدم
گاوان را که ذبح کرده می شوند [illegible] و خدا تعالی خیر [illegible] تاویل کردم درع حصینه
را به مدینه و تاویل کردم ذبح گاوان را بکسانی که کشته شوند در احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

وتاویل کردم بآنچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر فتح مکه و در مشکوة ذکر هجرت
و ابهام موضع آن و تعیین شهر یثرب و هز سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی و دیگر حدیث جمع کرده و ذکر بقر
بعد از آن در حدیث نکرده فتدبر و ازانجمله روایت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آب میکشد
روایت ست از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام بر آن
چاه دلوی ست پس کشیده ام ازان چاه آب آنقدر که خدا خواست پس گرفت آنرا ابن ابی قحافه و کشید ازان چاه
یک دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی آمده پس ندیدم هیچ کس را
عجیب تر از وی که عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال
معجمه دلو پرآب پس در کشیدن وی آب را ضعفی ست و خدا بیامرزد او را پس ازان آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ
عبقری از مردم که مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری باز قوم سید و بزرگ
و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آنرا
که در نهایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن
والعبقری الکامل من کل شیء والسید والذی لیس فوقه شیء والشدید و در روایتی آمده پس میکشید عمر تا آنکه
سیراب شدند مردم و پر شدند حوض ها و دوران شد درو اسپها میگوید که گفته است نووی این مثالی ست که جاری
شده است این در خلیفه ها از ظهور آثار صالحه ایشان و انتفاع خلایق بایشان و اینهمه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس با ایستاد در امر دین اکمل قیام و اتم آن بهمه تقریر کرد قواعد دین و تمکین ساخت
اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد در آن ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را
تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه
کرده شد امر دین اسلام را بآبی که در وی آب ست که در دست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت
که فرمود گرفت ابوبکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارت ست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحت ست از کد دنیا و تعب آن پس قیام نمود به تدبیر امر امت و معانات احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن
وی ضعفی ست اخبار ست از قصر مدت ولایت وی و دو سال بود و بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد
تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی و اتساع یافت دایره اسلام
بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یغفر الله له و نقص

روایات مذکور است تفصیل و تشابهات ذهبی بلکه این کلمه البیت که در مقام تحسین وادی شکر میگویند و از آنجمله است که
روایت کرده است مسلم از انس و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب
که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران
آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوب
کرده و نشانده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود که
عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت یعنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده
که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است مر ایشان را از خدا تعالی
شیرین و خوش آمد ایشان را از لفظ رطب ابن طاب گرفت انتهی اجمالا از مناسبات است که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم خود دیده و تعبیر کرده است ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت نه بر استنباط مناسبات است
که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر بنا بر مناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه همه بوحی و الهام اند و اگر رعایت
مناسبات هم باشند دور نیست چنانکه در حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرمودند و عادت
شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاؤل مینمود چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت
پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا
باز پرسید که از کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و غیر آن را لهذا تعبیر کرده صاحب [illegible] و غالب آنکه
سیف التعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد [illegible] و امثال آن چنانکه ذکر کرده است
طیبی والله اعلم وصل آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده اما آنچه صحابه دیدند
و آنحضرت تعبیر کرده نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برمیگشت روی می آورد بصحابه
و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نگفت
هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامداد همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است
هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی
ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست وی [illegible] است از آهن که کجی
در آن بود [illegible] در کنج دهن وی و در کله بکشد تا برسد قفای او را همچنین میکند بکله دیگر مانند آن باز بهم می آمد
کلها و درست میشود باز می درآرد و میکند همچنین هر بار میکند گفتم با آن دو مرد این چیست گفتند

روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی ست پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی که بر پشت خفته است و مردی دیگر
ایستاده است بر وی سنگی در دست که می شکند با این سنگ سر او را که بهم آمده است و پریشیده و بجای خود آمده
میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند سر او را که بهم آمده است می غلطد سنگ پس
آمده است باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخی مانند تنوری که
اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروخته است و چون
مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می نشیند آتش بر میگردند در
تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شو روان شدیم تا آمدیم به نهری که از خون است و در وی مردی است ایستاده
در میان نهر و بر کنار نهر مردی است که پیش وی سنگ است پس مرد می آید بسوی کرانه مردی که در
نهر است و چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه ایستاده سنگی را در دهن وی پس باز میگرداند
او را همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد همانجا که بود پس گفتم این چیست
گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری
نشسته و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک به درخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد
بالای آن درخت پس درآوردند مرا سرایی که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای و در وی مردانند
پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس برآوردند مرا از آن سرای و بالا تر بردند و آوردند در سرایی بهتر
و نیکوتر و حسن از اول و در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را که شما بسیار گردانیدید
مرا امشب اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده میشود کله وی
پس دروغگوی است که سخنان دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسید آفاق عالم پس کرده میشود
بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته میشود سر وی مردی است که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآنرا
پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز
بقرآن کرده میشود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زانیانند و آنها را که
دیدی در نهر خورندگان ربا اند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او یند
اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که درآمدی تو سرای عامه
مسلمانان است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیلم و این میکائیل است پس بردار سر خود را پس

پس برداشتم سر خود را ناگاه می‌بینم مانند ابری در رنگ مانند ابر سفید که می‌بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا
تا درآیم در منزل خود را گفتند هنوز باقی است عمر ترا که تمام نکرده‌ای اگر تمام کنی درآیی به منزل
خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و غیر وی در روایت مشکوة
مذکور شده از غرائب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره بن عمرو النخعی آمد به حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من دیدم در راه که می‌آمدم خوابی می‌بینم که ماده خری که
گذاشته‌ام او را در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
واهی که او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم واهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد
فرمود آنحضرت تحقیق زائیده است آن واه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس چیست که سفید و سیاه است
فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بتو برصی که می‌پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدای
که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی
و سیاهی در بچه آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره دیدم نعمان بن المنذر را
در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که در وی دو گوشوار است و دو یاره و دو خلخال
سوار که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بحال خود و زینت
و بهجت پوشش و زینت نیک گفت زراره دیدم گنده پیر و موی که سفیدی موی وی بسیاهی در آمیخته
است بیرون می‌آید از زمین فرمود این تعبیر دنیاست گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس
حائل شده است میان من و پسر من که او را عمرو میگویند و دیدم آتشی را که میگوید لظی لظی بصیر و اعمی لظی
نام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا بخورید مرا من شما را با اهل شما و مال شما فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آن فتنه ایست که بیاید آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه که آنست یا رسول الله فرمود فتنه ایست که میکشند
مردم امام ایشان را و فتنه ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و غائب شدن و بهم برآیند اختلاف و اشتباک میکنند
پیچ و اشتباک اطباق راس یعنی استخوانهای کاسه سر که مشتبک اند در یکدیگر درآمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر
افتادن است و در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشتان خود را و فرمود یحسب المسیء انه محسن یعنی گمان می‌برد زشت
کار بدکار که وی نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیکی می‌پندارند دم المؤمن عند المؤمن احلی
من شرب الماء یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب از کثرت قتال و تعادی گفته

سواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر و بار نزاره از مشکوة نبوت مشهود بحلاوت حق یکسو بطابق صدق معلوم باشد و
و ازین عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحسب مناسبت و مشابهت و ظن و تخمین
نیست و اگر این را و هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع مدار چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار این رؤیا
تعبیر راجع بشارت ساختند و مورد تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بنیت و بعیت خواهد بود و سابقا گذشت
که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار را در دست خود گرفت و بگردید آمد بیرون جهالتش آنکه نعمان بن المنذر
پادشاه عرب بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و تحلی می ساختند بحلی سوار لباس
نعمان بمنکر و بکر دیده شود در غیر موضع خود و غیر موضع بر فنا و اه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است لباس حریر
برای احاد امت پس بجای آن بود که اهتمام نکین سازد و دراک از لباس وی نیز استدلال کرد بان سوار در
موضع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت بر فتن و بر یدلیت آن و از قیس بن عباد رضی الله عنه
آمده که گفت بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بودند رضی الله عنهم پس
گذشت عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعتی که نشسته بودند این
مردیست از اهل جنت پس گزارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بیرون آمد و رفتم من در پی وی و گفتم وی را که چون تو
آمدی در مسجد گفتند این جماعت که این مردیست از اهل جنت گفت نمی باید کسی را که بگوید چیزی که علم ندارد و بیان میکنم ترا
که چرا ایشان گفتند چیزی که گفتند مر ایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه باصابع بگردد و بعضی گفته اند که ایشان را نه بجا علم حاصل شده باشد یعنی چیزی که بهشت
این بهشت که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گویا مرغزاریست سبز در فراخی و سبزی و در
وسط وی ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست یعنی عروه
دسته کوزه و دو دست آن استعاره میکنند از هر چیزی که محکم بگیرد آنرا پس گفته شد مرا بالا بر گفتم نمی توانم
طاقت ندارم که بالا روم پس آمد مرا خدمتگاری و بر داشت جامهای مرا از پس من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم
عروه را گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آن مرغزار اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروه وثقی ای محکمی
تو در حال آنکه مستمسک بعروه باشی تا بمیری این قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح است بقول سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت بر خیز پس

رفتم بوادی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا این راه که این راه اصحاب
شمال است و نیستی تو از اهل آن پس راهی پیش آمد بجانب یمین پس گفت بگیر این راه و پیش آمد کوهی گفت
برآ برین کوه پس خواستم که برآیم هر بار که قصد کردم برآمدن بر پایان افتادم و نتوانستم برآمد و چون عرض کردم
این خواب را بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نخواهی رسید بآن جبل پس آن منزل شهداست نمی یابی تو
آنرا گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است و بر
فراش خود مرده در اول امارت معاویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و انموذجی است والا آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل عبارات در آن نتوان کرد و چون تامل
کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است از کسی از افراد است در علم با کمل همه از آثار معجزات پیغمبر است صلی الله علیه وآله
وسلم و برکات تصدیق وی از ثمرات اسناد بوی و طریق اوست و رسیده است بآن از آنجمله تصدیق تو ایت عجائب و
غرائب و اگر استقصا کنی آنچه داده شده است امام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شایع و ذائع گشته و رسیده است
بآن اسماع حکم کنی که آنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نمیتوان کرد بآن
عبارات و نرسد بتحقیقه و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این امت است اعطا کرده شده است از وی در فن
تعبیر آنچه خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا و شرفا و اعاد علینا من
عوائده علومه و معارفه و تعطف علینا بلطفه. وصل روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن جندب که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس عرض میکردند
که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی
خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک
کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابوداود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت
روزی کیست که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن
کرده شدی تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو و وزن کرده شد ابوبکر و عمر پس راجح آمد ابوبکر و وزن کرده شد عمر و عثمان پس راجح
آمد عمر پس برداشته شد میزان پس آمد این خواب وا اندوهگین گردانید آنحضرت را دیدیم کراهت در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از این نپرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از خواب او گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم این خواب اشاره دانستن راوست سر خواب و انقضاء مراتب هرگاه که بود این رویا کاشف منازل ایشان و عدم صلاح بعضی ایشان

وصل

آنحضرت صلعم گفت

دستهای گیاه را وگذشتن بر همین حال بعد از آن قدوم آوردند عظیم وکثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف
شدند بکبیر آوردند وگفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را مقام ومنزل ساختند بسبیل
گردند وگذشتند بر چراگاه چپ وراست پس همگانی که دیدم من این ها لازم گرفتند راه را و تنها ایستادم آن چنان
تا آمدم بنهایت چراگاه ورا ایستادم تاگاه من با قوام یا رسول الله و منبری که هفت درجه دارد و تو را اعلاء درجه آن و برو
است تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن میکند بلند میگردد نزدیک است که بالا رود از مردان و در درازی بر دست
چپ تو مردی میانه قد بسیار گوشت سرخ خالهای بسیار بر رو چون تکلم میکند گویا سیاه است سخن وی همه اکرام
و بزرگ داشتن اورا و در پیش ایشان پیری ست بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید اورا و در پیش او ناقه
ایست لاغر کلان سال گویا که تو وی را انگیزی در پیش بر انگیختی یا رسول الله گفت ما کی این رویا که این رؤیای ست چون
شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی پس گشاده شد این حال گویا وحی
شد که در آن وقت آنحضرت را حال پیش آمد پس گشاده شد پس شروع کرد در تعبیر خواب و فرمود اما آنچه دیدی از آن
راه فراخ نرم پس آن راه راست است که برده ام من شما را و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آن را دنیا و نضارت و نضارت
عیش او که بخشیده ام و گمان ست که بخشیده ایم ما او را نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما و ما او را اما آنکه تاسیر و تالله خواند
آنحضرت انا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آنجماعه است در
خارج شهوات دنیا و افراط و تفریط در استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنان که ملوک و امرای امت کردند اما تو این
رجل بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی مرا آنکه گفته من با قوام یا رسول الله
و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیا ست که عمر وی هفت هزار سال ست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما
مردی میانه گندم گون که دیدی آن موسی علیه السلام ست که تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز وجل با وی
بیواسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی ست علیه السلام تکریم میکنیم او را بزیادة مرتبه او نزد خدا اما
پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال
که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که بر من در امت من قائم میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست
هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازین قصه هیچ یکی را از رویا وی
مگر آنکه می آورد مردی رویا را پیش خود پس تحدیث میکرد بوی او را روایت کرده این قصه را الطبرانی و البیهقی و لکن
در سند وی ضعیف است والله اعلم باب هفتم در اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

گذاشتند

از عاظم کرامات وجوامع فضائل کمالات اسمای شریفهٔ اوست که مبنی از محامد اخلاق ومحاسن افعال وجامع
جمال وجلال اند بدانکه حق جل وعلا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن عظیم وغیر وی از
کتب سماویه وبر زبان انبیا ورسل علیهم السلام باسمای کثیره وکثرت اسماء دلالت میکند بر شرف مسمی واشتقاق
اسماء از صفات وافعال ست وهر اسمی مشتق از صفتی وفعلی ست واشهر واعظم اسماء شریفه محمد ست بر
مثال اسم الله که اسم ذات ست وباقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه او را باین
اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبدالمطلب که او را شیبة الحمد گویند وگفتند عبدالمطلب را چرا تسمیه کردی پسر
خود را محمد وحال آنکه نبود از پدران تو وقوم تو هیچکس باین نام گفت از جهت آنکه امیدوارم که محمود گویند وستایش
کنند او را اهل عالم همه وآورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره بیرون آمده
که یکطرف او در آسمان ست وطرف دیگر در زمین ودیگر در مشرق ودیگر در مغرب وبعد ازان گویا آن سلسله درختی شده است
که بر هر برگی از وی نوری ست واهل مشرق ومغرب متعلق اند بدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند آن را بمولودی که از
صلب وی بر آید ومتابعت کنند او را اهل مشرق ومغرب وحمد گویند او را اهل آسمان وزمین از جهت او را محمد نام
کرد با آنچه حدیث کرده عبدالمطلب را والدهٔ آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو بار دار کرده شده بسید
این امت وچون بنهی وبزای او را نام کن محمد وگفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت ست که نام کرده نشد پیش
از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ وصیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی منع وقوع اشتراک واشتباه
دران ولیکن چون قریب شد زمان خروج وظهور آنحضرت علیه السلام وبشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان
وی وخبر دادند بنام شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم
حیث یجعل رسالته وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ودر حدیث صحیحین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر
الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب فرمود پیغمبر را پنج نام ست من محمد ام ومن احمد ام ومن ماحی ام که محو می کند
خدا تعالی بمن کفر را یعنی که مکه وبلاد عرب را از آنچه پوشیده شده از زمین زیر دست آنحضرت ووعده کرده شد
که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است وبعضی گفته اند که مراد محو عام ست یعنی بظهور وغلبهٔ
است دین وی سبحانه لیظهره علی الدین کله ودر حقیقت محو کرده شد کفر بوی چنانکه از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شده
با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مبعوث شد در سالی که اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و آتش پرستان

و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس قائل نبودند
و ستاره پرستان و فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قائل نبودند بایشان و اعتقاد و اقرار را ترک داشتند بدین ایشان
پس محو کرد خدای تعالی آن را بسبب رسول خود و ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان و رسید دین او تا آنجا که رسید شب
و روز و شایع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده
بود و اگرچه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قریب ترین دیار مولد و مبعث آن سید ابرار بود اظهار آن
نمود و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین وی و اوامر احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود که بعد از وی
اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند روز بروز ترقی و تزاید است و اگر محو کفر از سینه مومنان و دلهای
آنانکه گرویدند بوی و در ربقه اطاعت و انقیاد وی آمدند مراد دارند در اطلاق این اسم کافی است و موافق است با معنی
آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیآت کسیکه اتباع کرد او را غایت آنکه
اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبهٔ وی و کمال و تمام آن والله اعلم و قوله و انا الحاشر الذی یحشر
الناس علی قدمی و نام من حاشر است که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این
عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی یعنی بعد
از وی و در نظر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که او اول من تنشق الارض پس حشر
کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه وی آیند بسوی وی در حشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند مردم
از وی و در نظر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که او اول من تنشق [illegible] پس مضمون
آن راجع باشد بسبقت وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که بر قدم باشد مردم و ایشان پس بدنبال
ایشان قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مغایر بعث است
بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات و قوله و انا العاقب و عاقب آینده یعنی خاتم الانبیا و اگرچه
رجوع حاشر ببعضی وجوه بمعنی خاتم انبیاست و لیکن لفظ عاقب بدین معنی است و خاتم مستلزم همین معنی است و معنی قوله
و هی لی خمسة اسماء آنست که این اسماء موجود اند در کتب مقدسه متقدمه و نزد علماء امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسه
لفظ راوی است و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله وسلم و صواب آنست که لفظ حدیث است تا بد که اعلام باسماء دیگر
بآن متدریج باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و در روایت کرده نقاش که هست مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله
وسلم را در قرآن هفت نام است محمد و احمد و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر گفته اند یا طاهر یا هادی و در سوره یس و در حکایت

کرده است ابن اسلمی از واصلی و از جعفر بن محمد نیز بعضی احادیث عشره آمده است که در حدیث اول گذشت
و دیگر فرموده انا رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم بمعنی حرب یا شدت حرب و جهادی که آنحضرت در
راه خدا کرده هیچکس نکرده صلی الله علیه و آله وسلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفاوت
بمعنی کرم و لطف داشته و مقفی کریم لطیف. اگر گوید مقتفی بزیاده تا ابدا از قفا نیز آمده و انا قثم بتحتانیه مشدده
بمعنی جامع کامل و صاحب مشارق گفته گمان آنست که اسم قثم است بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است
که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرموده آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع
للخیر و این اسمی است که آن در اهلبیت وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم است و لیکن قثیم نزدیک باین معنی است
و در کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خدایا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس از فترة قثیم بمعنی بسیار خیر
و نبی الملحمة و نبی المرحمة و الراحة و الرحمة الرحمة و الراحة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود
بالمؤمنین رؤف رحیم و در صفت امت او واقع شده رحماء بینهم و فرمود تعالی در شان ایشان و تواصوا
بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون
یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء پس رحمت بنسبت خاص است باآنحضرت و اسماء
و نبی التوبة واقع شده و قبول توبه بسیار در امت وی توبه کرد و بسبب برکت او توبه کرده حق سبحانه تعالی ابو البشر آدم صفی الله
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار آن شد که بجاه رسول الله
شد که الهی بحرمت محمد و آله [illegible] آمده است از القاب و اسماء [illegible] نیز [illegible]
بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و المبین و الرؤف الرحیم و نعمت [illegible] قوله تعالی بشر الذین
آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و النجم [illegible]
و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و الحق و البرهان مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را [illegible] و صفات
جلیله نسبت در کتب متقدمه و احادیث مثل مصطفی و مجتبی و ابوالقاسم و الشفیع و المشفع و المتقی و المصلح
و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول
رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب المقام
المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و
الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین و از اسماء شریفه او [illegible]

المتوکل والمختار و مقیم السنة والمقدس و روح الحق و این است معنی انفارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که
فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسماء شریف او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب و حمطا یا معنی
حامی الحرام و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح والمنحمنا اسم او در توریت احید و معنی صاحب القضیب صاحب
السیف واقع شده است تفسیر در انجیل اجیری که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آنرا در دست
داشتند و هراوت در لغت بمعنی عصاست و صاحب شفا میگوید که گمان دارم والله اعلم مراد آن عصاست که
در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او بیایند مراد
صاحب التاج عمامه است و نبود عمامه در آن پیش مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسما
است که در شفا ذکر کرده و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم
واقع و کفایت است ان شاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابوالقاسم است و در روایتست از انس
رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابو الارامل و ابو المومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجائش دارد چنانکه در شعر ابوطالب
آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسماء شریفه آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده
اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص یعنی بعضی به نود و نه رسانیده موافق اسماء الٰهی و این جماعت بکتاب توفیقی
گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث میرسد به سیصد و دیده ام در کتاب احکام
قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و مر پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف ست از هر وصفی اسمی مشتق ست بعضی مخصوص ست
بوی و غالب ست بر وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز هزار نام است و بعضی مشترک چون از هر وصفی از اوصاف
وی اسمی بگیرند بسیار باشد اوصاف او بدین عدد بلکه بیشتر و لیکن صاحب مواهب عد کرده اگر اسمای شریفه
وی صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر چهارصد ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم چنانکه
بیاید و اعظم و اشهر اسمای آن حضرت احمد و محمد است که علم اند از آنحضرت ذات اند و دیگر اسماء
صفات و این هر دو اسم در حقیقت یک است مشتق از حمد و هر دو صیغه مبالغه اند اول باعتبار کیفیت
دوم باعتبار کمیت یعنی وی حمد گفته است مر خدا را بانواع محامد که گفته نشده بر وی بکثرت محامد
در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل من حمد و باو ست لواء حمد روز قیامت

وجه تسمیه آنحضرت باحمد و محمد

تا تمام شود مراد را کمال حمد و مشهور گردد و در آن عبارات بصفت حامدیت و محمودیت بر انگیزد او را پروردگار
او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را
اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محامدی که هیچکس بآن نکرده و تسمیه کرده است وی
جل و علا مستدل در احادیث پیش بدین و اوست که تسمیه کرده شود باحمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد بمعنی حامدیت است
اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر است در استعمال او و تواند که بمعنی محمود نیز باشد مشتق برای مفعول پس
مقصود بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه باحمد متقدم است
که موسی علیه السلام بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام
قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغه تفضیل است و حسان
بن ثابت در مدح آنحضرت گفته اشعار اغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهود یلوح و یشهد و ضم الاله
اسم النبی الی اسمه اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد و این بیت
در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را ابو طالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه
کرد حق تعالی احمد را باین اسم پیش از آفرینش به هزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت
ای پسر که من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن عمارا بتقوی و عروة وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب
وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من میان روح و طین بودم و بعد از آن
طواف کردم سموات و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن و بدرستی پروردگار من ساکن گردانید
مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب
بر نحور حور العین و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب و میان دیدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را
و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم چون برده شده مرا بالا بسوی
آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه [illegible] و در خبر
آمده است که آدم علیه السلام نزد مصیبت خود گفت اللهم بحق محمد اغفرلی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت حق
تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت و دیدم بر هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در
روایتی آمده که نوشته شده است عبدی و رسولی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس قبول کرد خدای تعالی توبت
وی را است تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعض مفسرین در کتاب شفا [illegible] نوشته [illegible]

کلان سبز شبو نوشته است در عالی مشرقی و سفیدی و سبزی یکتا بیشه واضحه بطرز خلقت که ابتداع کرده است
او را خدا تعالی در هر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام و فصل
در شرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسمای حسنی و صفات علی خود گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین بکرامت
خلعت وی تعالی بر ایشان از اسمار خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را
شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر گفته بمعنی صبور و اسمعیل را
صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز و روایت ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه وآله وسلم
اجمعین ببسیاری از اسما تعداد ما تحریر کردیم بتعلیم الهی و توفیق او تمیز اسم را سی و اسم که زیاده بر آن تتبع کند الباحث
انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامع است کمالات اسمار و صفاتی حضرت حق تعالی و تقدس و متخلق
است بجمیع اخلاق الهی و از اسمای چنانکه بعضی از عرفا تفصیل آن را بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسمار است که در کتاب
مجید و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمة الله ناظر است و در آن یکی از جملهٔ آن حمید
بمعنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم به بهشت آیات و دلائل و بکمال علی الاطلاق
و نفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی حامد شد که حامد است مر ذات خود را و حامد مر طاعات را
پس وی تعالی هم حامد است و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را محمد که بمعنی احمد و محمد است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و
بتحقیق واقع شده است در زبور داود علیه السلام و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و از جملهٔ اسمار الهی
است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقاربند در معنی و
بعضی گفته اند که رأفت شدت رحمت است و گفته اند که رؤفا بالمطیعین رحیما بالمذنبین و از اسمار الهی الحق است بمعنی موجود
ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه آشکار است الوهیت او و بیان حقانیت او بات و ان بیک معنی حق آید بمعنی مبین یا
امر وی و عید او و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم نیز تسمیه کرده بدان در قرآن مجید یا ایها الناس
قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءهم الحق و رسول مبین و قال انما انا النذیر المبین
والمراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل است امر صدق او و یقین است امر رسالت او مبین است
از خدا و دینی را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارت در قول
حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند محمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله

نوع محمد ثم خلق منه العرش والکرسی والسماء والارض وجمیع الموجودات و از اسماء الهی تعالی نور است و معنی
او ذو النور و خالق یا منور السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار است بحضرت
را صلی الله علیه و آله وسلم هم فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده در شان وی صلی الله علیه و آله
وسلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان
بانچه آورده از دین و از اسماء الهی الشهید است قال القاضی معناه العالم وقیل الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز
شاهد و شهید خوانده و ما ارسلناک الا شاهدا یعنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و
یکون الرسول علیکم شهیدا و چنانکه در وجود ما امر ارسال انبیاء او شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است امت را
و از اسماء الهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر والتفضل والعفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسماء الهی اکرم نیز
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون
ولا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و آله وسلم نه جبرئیل بقرینه قوله وما هو بقول شاعر ولا بقول
کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل این
در سورة الحاقة است و در سورة تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم نه
جهت صدق این صفات بروی و صواب آنست که محتمل است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا اکرم
اولاد آدم معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که چون وصف کرده شد بالکریم وصف
کرده شد بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا ذاتا و صفاتا صلی الله علیه و آله وسلم و از اسماء
الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق
عظیم و واقع شده است در اول سفر توریت برای اسمعیل وسیلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و بر خلق
عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی از این کلام
گذشته است و از اسماء الهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آمده و تسمیه کرده شده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در زبور بجبار و در زبور داود گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک
و شرایعک مقرونة بهیبة یمینک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر خود را که ناموس و شریعت تو مقرون است بهیبت قوت
یمین تو فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتب السابقة و معنی امر در حق صلی الله علیه و آله وسلم صادق
است از جهت اصلاح امت او بهدایت و تعلیم و قهر اعدای دین او و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او سبب

بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر و تکبر است کر لائق نیست بجال او فرموده است وما انت علیهم بجبار
و از اسماء الٰهی الخبیر است و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقه آن و برین تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته
اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم خبیر است بهر دو وجه زیرا که وی عالم است بغایت از علوم
بآنچه داده شده است حق تعالیٰ او را از مکنون علم و عظم معرفت خود و مخبر است امت خود را بآنچه اذن کند او را
وی تعالیٰ او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم باسم خبیر درین آیه است الرحمن فاسئل
به خبیرا و المراد بخبیر حضرت رسول است صلی اللّٰه علیه و آله وسلم بر یکی از دو وجه که ذکر کنند در آیه و از اسماء
الٰهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشاینده کارهای
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدا تعالیٰ فاتح در حدیث اسری که از
ابی العالیه و غیر وی از ابی هریره و گفت جعلک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم نیز برای شکر
نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت
برامت خود و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و ایمان بخداوند ناصر حق و نصرت دهنده دین
و ایمان و از اسماء الٰهی تعالیٰ الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنا کننده بر مطیع و بتحقیق وصف
کرده است آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم خود را بالشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار
عارف بقدر آن ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خویش بشکور باذن و امر الٰهی است و از اسماء رب
تعالیٰ العلیم و علام و عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است
او را بخبریت و افضلیت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل اللّٰه علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب
والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء وی تعالیٰ الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنا
و تحقیق این آنست که نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم اول انبیاست در خلق و آخر
ایشانست در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح
و ابراهیم الآیة زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیر هما و نیز فرمود آنحضرت نحن الآخرون السابقون
و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول
شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسماء الٰهی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است

وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد ویرا آنحضرت است علیه السلام
و بعضی گفته اند جبرئیل است یا مشترک تا نیش که این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت و از اسماء الٰهی صادق است
و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسماء الٰهی ولی و مولی گفته است حق تعالی انما
ولیکم الله و رسوله و فرموده آنحضرت انا ولی کل مؤمن و فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و مراد اینجا محب و ناصر است و از
اسماء الٰهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و توریت بعفو و صفح و فرموده خذ العفو وأمر بالعرف و گفت فاعف عنهم واصفح و گفته است در توریت و انجیل در صفت
او لیس بفظ ولا غلیظ ولکن یعفو ویصفح و از اسماء حق تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده هر کسی را که خواهد از
بندگان خود و هدایت بمعنی راه نمودن و خواندن والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم و فرموده
حق تعالی وانک لتهدی الی صراط مستقیم و فرموده داعیا الی الله باذنه ولیکن بمعنی اول مخصوص است بحق تعالی و
ثانی مشترک است میان وی و پیغمبر وی و از اسماء حق تعالی المؤمن المهیمن است بعضی گفته اند این هر دو اسم بیک
معنی است پس معنی مؤمن در حق تعالی مصدق وعده خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود و کلام حق است
و مصدق بندگان مؤمن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت و مؤمنان را در آخرت از عذاب خود و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین است مصغر مؤمن پس
قلب کرده شد همزه را بها و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ است و مؤتمن امین کند دیگر را از خوف و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم امین است و مهیمن و مؤمن است و تسمیه کرده است او را حق تعالی امین و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف
و مشهور بود باین پیش از نبوت و بعد از وحی و تسمیه کرده است او را عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است
آنحضرت را بدان و گفته است حق تعالی و یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین ای یصدق و فرموده انا امنة لاصحابی و صاحب
مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده که مراد
آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا علیه و از اسماء حق تعالی مقدس است و معنی او منزه است از نقائص و مطهر از سمات حدوث
و وارد شده است در کتب انبیاء در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تأخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه یا آنکه تا آنکه مقدس و مطهر میشوند مردم باتباع وی
چنانکه گفته و یزکیهم و از اسماء حق تعالی العزیز است بمعنی بی همتا یا آنکه نظیر ندارد یا غالب و قوی [illegible] گفته
[illegible] کرده است و اعتقاد عزت بقول خدا تعالی و لله العزة ولرسوله [illegible] چون ثابت کرده است عزت

هر چه مر او رسول خدا را خود او عزیز است و معنی پس رسول خدا نیز عزیز و منیع باشد و صاحب مواهب گفته که عزت مومنان را
نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و غرض اثبات اختصاص است و عجیب است از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی این نکته انتهی گفتم من بخدا
که غرض ست اثبات آن مر ایشان را نه نفی است و تعلیل است در اصالت و استقلال پس منافی با اختصاص نباشد و نیز
غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است وی بثبوت بعضی صفات و اسماء الهی و بعضی
انبیاء دیگر چنانکه مذکور شد چون علیم و حلیم اسمعیل را و ابراهیم و حفیظ علیم و کریم یوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه
گذشت و اگر اثبات اسم عزیز را آنحضرت استدلال بآن آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیة بوقف عزیز
چنانکه قراءت است واضح و بی تکلف باشد و گفته قاضی جمع کرده است حقتعالی لفظ خود را به بشارت و نذارت
چنانکه فرمود بشیر آنکه برهم و فرمود ان الله یبشرک بیحیی و بشیر بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بشیر
و نشیر و نذیر ظاهر است و از اسماء وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که قول بعض آن اسماء
محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهور است که قاضی عیاض رحمة الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست
که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم با خلاق الهی حاصل است او را و بعضی اکمل
اولیاء را که تابعان او شیند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن نیز گراوست در کتاب و سنت که متقدم شد چنانکه
گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسماء حسنی نوشته شد باید جست و ختام تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر کلام
تنبیه کرده بر نکته که آن را دلیل این کلام ساخته و گفت آگاه باش و بدان که من ذکر کننده ام که تو را بیان میکنم بیان این فصل را
ختم میکنم بوی این قسم را و اضافه و ازاله میکنم اشکال و اشتباه را از هر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از
وسواس تشبیه و دور می اندازد او را از شبهه تمویه و آن آنست که اعتقاد کند الله عز اسمه در عظمت و کبریا ملکوت و شأن او است
بچیزی از مخلوق و اسماء حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است
از او شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق برخلاف
صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اغراض و وی تعالی منزه است
از دون و بیست و در بین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و همین خبر بس است آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین
التوحید اثبات ذات غیر مشبهة للذات و لا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته که مقصود ما است
که گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت

لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدثه را صفت
قدیمه مانند مذهب اهل حق و سنت و جماعت رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابوالقاسم قشیری رضی
الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراد او را بیان گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسائل
توحید چگونه تشبیه کرده شود ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود مستغنی است از همه و چگونه تشبیه داده شود
فعل او بفعل خلق و حال آنکه فعل او بغیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده نه بمباشرت
و معالجت الا آنکه فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند مشایخ هر چیزی که توهم کرده آید با اوهام خود و ادراک
کرده آید بعقول خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابوالمعالی جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام گرفت
بموجودی که منتهی است بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شد بنفی محض وی معطل است و کسیکه قطع کرد بموجودی
که معترف شد بعجز از درک حقیقت او است وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله
عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرة الله تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه بها بلا مزاج یعنی با اکتساب و خروج آلات و
اسباب نیست و علة کل شیء صنعه و لا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست و نیست مر علت صنع
او را حقیقت توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاج است و علت هر چیز
صنع اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را و ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بندد در وهم تو خدا بخلاف
آنست و این کلام عجیب بلیغ است و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذوالنون ما تصور فی وهمک فالله بخلافه تفسیر است
مر قول لیس کمثله شیء را و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء صنعه و لا علة لصنعه تفسیر است لقوله لا یسئل عما یفعل و هم
یسئلون و فصل ثالث تفسیر است مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت دارد
خدا تعالی ما را بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایت از تعطیل و تشبیه بکرم خود و بحرمت
خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل و این کلام اصل اصول دین است انتهی و در مشکات در فصل اسما والله
زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است والله اعلم **وصل** صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه از آنچه
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهار صد آورده به ترتیب حروف تهجی ذکر کرده است و ما نیز تبرک را
اگر چه تطویل دارد بعضی اسما ذکر میکنیم اقتدا بآنجا که ذوق و حلاوت معنی است قول و بکار در نظر غیرت طالب
مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد و بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الا ... بالله الابطحی التقی
الناس الاجود الناس الاحمد الاحسن احسن الناس الاجد الاخذ بالحجزات اخذ الصدقات الآخر الا ... الله

وصل در اسمای آنحضرت زیاده بر چهار صد آورده

اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس اجمل الناس الاجود الاسعد الناس اشجع الناس الاصدق فی اللہ اطیب الناس
ریحا الافخر الاعلم باللہ اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم الملص امام الخیر امام الناس امام المتقین
امام النبیین الامام الامر الآمن امنۃ اصحابہ الامین الامی الانعم انعم اللہ اول شافع اول المسلمین اول مشفع اول
المسلمین اول من تنشق عنہ الارض باب اللہ الباسط الباطن البر البرہان البشیر البشری بشری عیسی البصیر البلیغ بالغ البیان
البینۃ التالی التذکرۃ التقی التنزیل التہامی ثانی اثنین ثمال الیتامی الجبار الجواد الجامع جامع خاتم حزب اللہ الحاشر الحافظ
الحاکم بما اراہ اللہ الحامد حامل لواء الحمد حامی الحمی الحبیب حبیب اللہ الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حم حم عسق حیاۃ الرجال
حیا الحسیب الحمید الحنیف خاتم خیر خاتم النبیین خاتم المرسلین الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخالص
خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمن الخلیفۃ خیر الانبیاء خیر البریۃ خیر خلق اللہ خیر العالمین
طراز خیر الناس خیر ہذہ الامۃ خیرۃ اللہ دار الحکمۃ الداعی الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین دلیل الخیرات الذاکر الذکر
ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوۃ ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام
المحمود ذو الوسیلۃ الراضی الراغب الرضی الرافع راکب البراق الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقۃ راکب النجیب الرحمۃ
رحمۃ الامۃ رحمۃ العالمین رحمۃ مہداۃ الرحیم رسول الراحۃ رسول الرحمۃ رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع
الرتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق روح القدس الرؤف رکن المتواضعین زاد اللہ زعیم الانبیاء الزکی
زین العباد الزہری زین من وافی القیامۃ السابق سابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السعید سعد اللہ
سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول
سید الفریقین الشارع الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشمس الشہید ص الصابر الصاحب
صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجۃ صاحب الحطیم
صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجۃ الرفیعۃ صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعۃ الکبری
صاحب الصلاۃ صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلۃ صاحب صاحب الفرج
صاحب الازواج الطاہرات صاحب السجود للرب المحمود صاحب الرایا صاحب السلطان صاحب السیف
صاحب القضیب صاحب القضیب الاصغر صاحب قول لا الہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء
صاحب المحشر صاحب المدینۃ صاحب المقام المشہود صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود
صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین صاحب الہراوۃ صاحب الوسیلۃ الصادع بالامر الصادق المصدوق

صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح الضارب
بالحسام المسلول الضحاک الضحوک طٰہٰ الطاہر الطیب طٰس طٰسم طاب الطیب الظافر الظفور الظاہر العابد
العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان علم الیقین العالم بالحق العامل عبد اللہ العبد الکریم عبد
الجبار عبد المجید عبد الحمید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام
عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی علی
الغیث الغالب الغفور الغنی الغنی باللہ الغیث الغوث الغیاث الفاتح فاتح الفارقلیط الفارق الفاروق
الفتاح الفجر الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور القاسم القاضی القانت قائد الغر المحجلین القائل
القائم القتال القتول قثم القثوم قدم الصدق القرشی القریب القمر القیم وکنیتہ ابو القاسم لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہ
کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع امورہ الکریم فی جمیع امورہ الکریم کہیعص لسان الصدق الماجد الماحی
الماحی المامول المبلج المبارک المتقی المبیر المبشر الیاسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبل المتربص
المتوسم المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرص المحرم المحفوظ المحلل محمد
المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم المذکر المذکور
المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المرفع الدرجات المرضی المروۃ المزکی المزمل المسیح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم
المسلم المسلم المتبادر المشفع الشفوع المسبح المشہود المسیر المصباح المصابیح المصالح مصحح الحسنات المصدق
المصطفی المصلح المصلی علیہ المصلح المطہر المطاع المطیع المظفر المعزز المعصوم المعطی المعقب المعلم معلم امتہ المعلی
المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المفصل المقدس المقری المقسط المقصوص علیہ المقفی منفل
الخیرات مقیم السنۃ بعید القرہ المکرم المکتفی المکفی المکلی المکین المکی الملاحی ملقی القرآن الممنوح المنادی المنتصر
المنجی المنذر المنزل علیہ المنصف المنصور المنیب المنیر المومن المولی جوامع الکلم الموحی الیہ مودود الموصول
الموقر المولی المؤید المؤمن الموسر المہاجر المہتدی المہدی المہیمن المبشر النبأ الناجیہ الناس الناسخ النبأ
الناصح الناطق الناہی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی الراحۃ نبی الرحمۃ النبی الصالح نبی اللہ
نبی المرحمۃ نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبی المتنجم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب نفیح ناصح النصح نعمۃ اللہ
النقیب النقی النور الذی لا یطفأ بہ الہادی ہدی ہدیۃ اللہ الہاشمی وآلہ الوجیہ الواسطہ الواسع الواصل
الواضح الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی الوفی الولی ولی الفضل یٰسٓ یثرب یس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۰

علی آله واصحابه واتباعه اجمعین نقل عن کعب الاحبار انه قال اسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند اهل الجنة
عبد الکریم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحمید وعند الملائکة عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوهاب
وعند الشیاطین عبد القهار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المهیمن
وعند الحیتان عبد القدوس وعند الهوام عبد الغیاث وعند الوحوش عبد الرزاق وعند السباع عبد السلام و
عند البهائم عبد المؤمن وعند الطیور عبد الغفار وفی التوراة موذ موذ وفی الانجیل طاب طاب وفی الصحف عاقب
وفی الزبور فاروق وعند الله طه ویٰس وعند المؤمنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال وکنیته ابو القاسم لانه یقسم
الجنة بین اهلها انتهی نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس وانس النفوس بدانکه هیچکس از خلائق
نیست مانند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احسن خلق واکرم بشر وسید اولاد آدم وافضل انبیاست مروی است از ابن عباس
رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا بهترین
این دو قسم واین است قول وی سبحانه اصحاب الیمین واصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم وبهترین اصحاب یمینم پس
گردانید این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة والسابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبائل
ساخت وگردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست واین است قول وی سبحانه وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان
اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم واکرم ایشانم بر خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل را
بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت واین است قول وی سبحانه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ودر
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را وبرگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را وبرگزید از بنی کنانه قریش را وبرگزید از قریش بنی هاشم را ودر حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت
علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر ودر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا اکرم الاولین
والآخرین ولا فخر واز عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل وگفت
گردیدم وتفحص کردم مشارق ارض ومغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد وندیدم پسران هیچ
پدری را فاضلتر از پسران هاشم واز ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی
که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود آورد مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود آورد وگشتم در صلب وی و
بودم وگردانید مرا در صلب نوح در سفینه وانداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب کریمه
ارحام تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است

ابن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ورضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت
فصاحت وبلاغت وآورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین
گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن وتنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت وبرآمد بمنبر وگفت با مردمی
که نشسته بودند من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبدالمطلب بدرستی وراستی پیدا کرد خدا تعالی
خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق وگردانید خلق وگردانید یعنی عرب وعجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی
عرب وگردانید ایشانرا قبائل وگردانید مرا در بهترین قبیلها وگردانید ایشانرا بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت
پس من بهترین خلقم از روی ذات وبهترین ایشان از روی نسب واز عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که
خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزید او را از خود وفرستاد
او را برسالت وآمده است از ابن عباس که گفت خدا تعالی فضل داده محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما وبر انبیا
صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه
فذلک نجزیه جهنم وگفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب وعتاب اند ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم مغفور ومامون ومحفوظ است گفتند پس
چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه وگفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة
للناس وکمالات وکرامات آنحضرت بعضی از آن قبیل است که آثار انوار آن در دنیا عالم ظاهر وباهر است ودوم آنکه
ظهور وبروز آن در آخرت وروز قیامت باشد بحقیقه در آنروز ظاهر گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی
وسرور کائنات ومظهر فیوض نامتناهی اوست جل وعلا وخلیفه رب العالمین ونائب مالک یوم الدین اوست وشفاعت کبری او را
باشد وهیچ یکی را از انبیا نباشد وجاهی که او راست کسی را نبود وقدر ومنزلت اوست وحکم حکم او حکم رب العالمین فرمود تعالی وللآخرة خیر لک
من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی وچون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود در این باب نیز شمه
از قسم ثانی نیز مذکور گردد وبالله التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل وکمالات ودرجات
عالیات والطاف وسعود وبرکات ودران مقامات صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فضل داد ویرا در دنیا پروردگار تعالی
تقدس او را در بدو خلق وابتدای آفرینش که گردانید او را مبدای وجود اشیا وآفرینش واول انبیا در عالم ارواح واول خلق
در اجابت در روز الست ... وکمال ... پس گردانید او را اول کسیکه بشکافد زمین ازو ...

باب هشتم در تخصیص آنحضرت

پناه دهید بوی تمامه مردم در شفاعت پس میباشد سید ایشان در آخرت بی دعوی فخر کذا ذکر ذلک صاحب
الشفا رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
من اول کسی ام که می شگافد برای وی زمین پس ازان ابوبکر پس ازان عمر بعد ازان می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند
بعد ازان انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست و در روایت
ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از
منزل بر یمین او ابو بکر و بر شمال او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشویم روز قیامت و آمده
است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر
کرده میشوند پسران فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی ست و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای
بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان
و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و میزنند بالهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله
علیه و آله و سلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزیکه
شگافته شود زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله و سلم با هفتاد هزار فرشته دیگر که می برند او را
ببارگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود من اول
کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که انشقاق و کسوت هر دو ثابت است
مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلائق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم ست
علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود از خلق ابراهیم ست که پوشانیده میشود از حلهٔ جنت
و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی
که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با جامهٔ خود از قبر شریف برآمده
باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم ست نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند
که قیمت نتوان کرد او را البشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم
پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیهٔ خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام
اولا و بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ظاهر خبرست لیکن حلهٔ پیغمبر ما اعلی و انفس
و اعز باشد از ان حله کرده میشود و بقاست انچه فوت شد از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین

که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است که آباء و در مثال این امور مقدم و سابق
میباشند بر اولاد و این فضل جزئی است در امور تبییه و فضائل دیگر مخصوص در آنجانب بهشت و لهذا آنحضرت را بر کرسی
نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن مر وی است ما را در وقت
نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة و عراة غرلاً باشد چنانکه در حدیث صحیح
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت بقول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابو داود
و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای او که در ان و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن
ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت میکنند یکدیگر را
در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری آمده تا آنکه بعضی محشور شوند عاری و بعضی
کاسی و بعضی گفته که مراد بثیاب اعمال است که برانگیخته میشوند بر آن و ابو سعید در یافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی
از اصحاب اشارات از اهل تزاهر که معنی یافته اند مراد را چنانکه در یافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام
کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوة زیاده برین کرده ایم والله اعلم تشبیه مراد به لواء الحمد انفراد
و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بحمد و بمقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع میکنند
لوا را مواضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء تواند که مر آنحضرت را لوائی در دست باشد و اسم او لواء الحمد
باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم من جانب
راست عرش در سایه وی و پوشانیده میشوم حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشوند انبیای دیگر
یکی بعد دیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت و انا را آگاه باش
امت من اول امتهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت پس بشارت باد ترا که تو اول کسیکه خوانده میشوی
و سپرده میشود لوای مرا ان لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه جویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای
مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سپید است و بر وی
هر دو جانب سبز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوب
است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

و درازی هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس بر میگیری تو یا علی آن لوای و حسن بجانب راستش است
و حسین بجانب چپش تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حله از بهشت روایت
کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبدالله بن سلام رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم از لوای
حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول وی مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است
حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن الهائم که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وی
آثار وضع و ضداد آثار است بحقیقة لوا الحمد گفت بنده مسکین عفا الله عنه قول او ضداد آثار است بحقیقة لوا
محقق است و لیکن در احادیث تعبیر حقائق بامثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است
که از زبرجد است یا از یاقوت است و در حمله عرش واقع شده است که اوعال اند که از گوش تا نرمه دوش مسافت
دو صد سال و در روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بانچه بصحت رسیده و به ثبوت پیوسته است
نقل آن از شارع و بدانچه مراد وی است از آن و اگر آنرا تاویل است و در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم
حکم عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین و راسان آن سخن
کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نماید کمال قدرت خدا در جواب آن میگوییم والله اعلم و صاحب قاموس
گفته که در عرف عرب نگاه میدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد
باذن وی و تابع باشد مراد را و متحرک بود بحرکت وی و مائل گردد بهر جانب که وی مائل است و در استعمال عرب
نزد حروب نگاه میدارد او را مگر صاحب او و منع میکند او را از قتال بلکه میکند باوی اشد قتال و لهذا لائق
نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا مردی را که دوست
میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است
که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبدالله بن رواحه پس جنگ کرد و
کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائد
و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال وصل و تفصیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بحوض کوثر و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض من
مسافت یکماه است و کنجهای آن برابر است و آب وی شیرین تر از عسل مصفی و بروی یاقوت است
سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر از مشک و کوزها می او

وصل در ذکر حوض کوثر

مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض مواضع متعدده در احادیث
ذکر یافته بعضی از جماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد در مسافت
یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه از آن باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین
و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک
شارح کرمانی ست اینچنین توجیه میکند در مواضع متعدده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا
بمسافت یسیر بعد از آن اعلام کرده شد بمسافت کثیر تفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا
فشیئا پس اعتماد بر مسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف اضطراب روات ست
در یک روایت و لیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ ست
و آمده است که هر که بنوشد از آن تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از
حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه
تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نار ست و احتمال دارد که هر که مقدر ست بروی عذاب کرده شود بی
تشنگی بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو حوض ست یکی در موقف و دیگری در درون بهشت
و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری ست داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض
را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که هر پیغمبر را حوضی ست به
قدر فضل و رتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم آن کوثری ست که ریخته
میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن مر غیر را او صلی الله علیه و آله و سلم
و واقع شده است امتنان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص
آنحضرت ست و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب ست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم بحوض که [illegible] شده است ثبات آن [illegible]
صحیحه شهیره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم [illegible]
بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین ست و روایت کرده اند [illegible]
مانند آن و بعد از تابعین اضعاف اضعاف آن و اجماع کرده سلف و خلف بران [illegible]
ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشود بر من امت من بر حوض و من میرانم مردم را از روی و

گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کنند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس
این از جملهٔ انصاف آنحضرت ست و رعایت برادران خود نه بدفع از جهت تخجیل و خود چه جای آنست و
آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین ست و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا از درجه
انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض مرا چهار رکن ست اول در دست
ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض ست مر عمر را آب نمی نوشانند او را ابوبکر و هر که محب
علی ست و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابوسعید در شرف النبوة والفضائل
کذا نقل فی المواهب اللدنیة و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود و فرموده وی رضی الله عنه
که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز نه نوشانم او را از آب وی والله اعلم **وصل** در تفصیل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا عسی از حق تعالی
افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع ست و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از آن
نقص و عار است و حق سبحانه اکرم ست از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز بعد محروم گرداند
از آن و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت ست و گفت آن ایستادن است از
یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی از غیر او رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده
از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی ست که شفاعت میکنم امت خود را
در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم من میان آنکه درآید در بهشت نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و
اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل ست و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود
نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد باین شفاعت برای دفع عذاب ست اما از برای رفع
درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران
بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام الذی
اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخرالدین رازی ست نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر ست
بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی ست که حمد گویند او را حامدی و حمد نمیباشد مگر برای انعام و مقام شفاعت
مقامی ست که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بخلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بر وی اگر چه آنحضرت

وصل در تفصیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشفاعت و مقام محمود

و مذکور است در کتب ستہ وغیرہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سید آدمیانم روز قیامت می دانید
کہ از چیست این جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را در روز قیامت پس میرسد مردم را از ہم و غم آنچہ طاقت
نمی آرند و برنمی توانند برداشت یاران ایشان میگویند آیا نمی بینید کہ در چہ محنت افتادہ اید شما آیا نمی نگرید کسی را
کہ شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را کہ آدم است کہ پدر شما است
می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان پیدا کرد ترا خدا تعالی بدست خود و دمید در تو روح خود
و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بہشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای ہر چیز شفاعت
کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی کہ ما در چہ حالیم و چہ شدت و محنت رسیدہ است ما را تا آنکہ راحت دہی تو
ما را از اینجای ایشان پس میگوید آدم علیہ السلام بدرستی پروردگار ما غضب کردہ است امروز غضبی کہ ہرگز نکردہ است
مانند آن غضب پیش از این و نخواہد کرد بعد از این و نہی کرد مرا از خوردن درخت و بی فرمانی کردم نفسی نفسی بروید فریاد
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیہ السلام پس بیایند بسوی نوح و میگویند یا نوح تو اول رسل
فرستادہ شدہ بزمین و بتحقیق نامیدہ است پروردگار تعالی ترا عبد الشکور آیا نمی بینی بحالی کہ ما در آنیم آیا
نمی بینی چہ چیز رسیدہ است ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیہ السلام
پروردگار من غضب کردہ است امروز چنانکہ ہرگز نکردہ بود و نخواہد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطای خود را کہ
کہ سوال کردہ بود پروردگار را بی علم و نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را کہ در حق امت خود کرد کہ غرق
شدند بروید بسوی ابراہیم خلیل اللہ است پس بیایند نزد ابراہیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اہل زمین
شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی کہ ما در چہ محنت افتادہ ایم پس گوید ابراہیم علیہ السلام پروردگار
من غضب کردہ است امروز غضبی کہ ہرگز نکردہ بود و نخواہد کرد و بودم سہ دروغ کہ ذکر کنید آن را بروید غیر مرا
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم اللہ کلام کردہ است پروردگار تعالی با او و نزدیک گردانیدہ
است او را برای گفتن پس بیایند موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدائی فضل دادہ است خدا تعالی ترا بہ
رسالت خود و کلام خود بر مردم می بینی تو کہ در چہ محنت افتادہ ایم شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود
پس میگوید موسی علیہ السلام پروردگار من غضب کردہ است امروز کہ ہرگز نکردہ بود و نخواہد کرد نیستم من اہل
شفاعت و کشتم نفسی را کہ امر کردہ نشدہ بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی کہ
روح اللہ و کلمہ او است پس بیایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمہ او کہ القا کردہ است او را بسوی مریم

حضرت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقرب جسته میشود بوی در درگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را وعارف تر وداناترین مردم است بحق سبحانه وسخت ترین
ایشان در خشیت ومحبت منزل او اقرب منازل وعظیم تر باشد بخدا ودرجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا
گفت بنده مسکین ختم الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب وصلت آمده بود وسیل نزدیکی جستن بچیزی
یقال وسل الی الله وتوسل اذا تقرب الیه یعنی کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب وصلت او تواند شد
به حضرت سبحان توسل وتقرب جسته بدرگاه حضرت وباعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه در حدیث بیاید نسبت
ودر حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در بهشت ودر روایتی زیر عرش ودر روایتی در دار رب تعالی
وامر امت بسوال وسیله برای آنست که تا بیاید اهل این دعا وسوال ثواب جزیل وقرب رب جلیل وخیر یا دهد ایمان و
رضای حق وشفاعت رسول وی وبعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باسبابی که یکی از آن دعای امت است مراد باشد بوسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست وی
از هدی وایمان کذا قال صاحب المواهب وحق آنست که نزول رحمت وکمالات از زیاده حق تعالی برای حبیب خود ووعده
کرده است او را بآن موقوف بسبب سوال وعلت است بلکه فائده دعا وسوال ایشان هم بایشان
راجع است چنانکه در فرستادن صلوة مروی آمده است صلی الله علیه وآله وسلم این کلام در وسیله بود اما الفضیلة
پس آن مرتبه زائده است بر سائر خلائق واحتمال دارد که آن نیز منزلی باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در جنه نیز بیان
آن است ودر حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وسیله درجه ایست نزد
خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند وروایت کرده است ابن مردویه
از علی رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند
یا رسول الله که سکونت میکند با تو در آن گفت علی وفاطمه وحسن وحسین واز ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه
آمده گفت بر منبر کوفه یا ایها الناس در بهشت دو لولو است یکی سفید ودیگر زرد ودر مقام محمود از لولو سفید است
هفتاد هزار غرفه است هر بیتی از وی سه میل است وآن وسیله است وآن برای محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم واهلبیت وی ولولو اصفر مانند آن است واین برای ابراهیم وآل بیت او است علیهم السلام
واز ابن عباس در تفسیر کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده فرمود در بهشت هزار قصر است در هر قصر
چیزیست که می باید ولائق از ازواج وخدام رواه ابن جریر وابن عباس آمده که گفت شنیدند جماعة از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منتظر برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله
علیه وآله وسلم چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند بعضے میگویند که عجب که خدا تعالی
بگیرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگرے گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم
کلام کرد با وے و گفت دیگرے عیسی روح الله و دیگرے گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت
بتحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگوئید شما و گرفت
موسی را کلیم همچنین است که شما میگوئید و عیسی را روح الله و همچنین است و آدم صفی الله و همچنین است
و دانا و آگاه باشید که من حبیب الله ام ولا فخر من بردارنده لواء حمد ام روز قیامت ولا فخر و من اول شافعم و اول
مشفعم ولا فخر و من اول کسے ام که بجنبانم حلقهاے بهشت را پس میکشاید خدا تعالی برای من و می درآرد
مرا در بهشت و حال آنکه با من فقراے مومنان اند ولا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر
بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت
محمد و خاصه اوست صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است
خلت او بوجه اکمل و افضل است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت
متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت
نسبتے است بین الجانبین چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم در
حدیث دیگر آمده است که فرمود ان صاحبکم خلیل الله و از طریق عبدالله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وقد اتخذ الله صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارت بر ترتیب اعلی
کرد چنانکه گویند خلیل بمعنی محب و حبیب بمعنی محبوب است پس چون صاحب مقام اعلی شد بمقام ادنی نیز متصف
خواهد بود و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی من گرفته ام ترا
خلیل و نوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابوالفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف
کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلت است خلیل منقطع بسوے الله که نیست در انقطاع
او بسوی وے تعالی و محبت او مر او را خللے و اختلالی و بعضے گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بآنکس و اختیار کرده اند
این قول را بسیاری از مردم و بعضے گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا
که دوستی خالص بود برای خدا و دوست از برای خدا و دشمن میگرفت از برای وے و خلت خدا مر او را نصرت

اند و گردانیدن او را امام هر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت
بفتح خا بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود و منقطع شد بجهت
خود بسوی وی و نگردانید همم خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل وحال آنکه وی در منجنیق بود
تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک
خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است و تخلیل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است یعنی او
اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت
الیهود و النصاری نحن ابناء الله قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده
نشود بگناهان او و محبت قوی است از بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم
و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة و السلام
بجهت انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و قصر حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع ایشان از ماسوای وی
و اضراب از وسائط است و اسباب یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد
ایشان و در آمدن اسرار الهیست و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا استصفای حق تعالی
مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ماسوای خود تا نیابد در دل وی ماسوای وی و ازینجاست نزد
ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام
باقیة ذکر کرد اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لا بد این
صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آن را در میان ایشان در سیره [illegible]
یعنی با وجود اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص [illegible]
میان سائر انبیاء و رسل ولکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علماء
ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی [illegible] پس نبی باشد
مگر خلیل و نمیباشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در تسمیه
است نه در حقیقت و اتفاقی است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی
گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج کرده بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر
ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف وی و اسامه و جز ایشان

آمده واکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیراکه درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم ارفع
است از درجه خلیل علیه السلام وحاصل محبت میل ست بسوی چیزی که موافق ست محب را ولیکن این در حق
کسیکه صحیح ست میل از وی وانقطاع بنفع بوی واین درجه مخلوقست اما خالق جل شانه منزه است ازان و نزد
پس محبت او مر بنده را تمکین اوست از سعادت وی وعصمت وی وتوفیق وتهیه اسباب قرب وافاضه رحمت و
نهایت آن کشف حجب ست از قلوب وی تا ببیند او را بقلب خود ونظر کند بسوی او ببصیرت خود پس باشد چنانکه
آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ونمی سزد
که فهم کرده شود از ین غیر از تجرد برای خدا وانقطاع بسوی وی واعراض از غیر وی سبحانه وصفا وسلامت
قلب واخلاص حرکات واعمال مر خدا را عزوجل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان
خلق نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی و
ناراضی بود بناراضی وی وازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی وبذا سمی
الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت غلیلا خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم
وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم ومزیت خلت وخصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله
علیه وآله وسلم بدلالت اخبار صحیحه وآثار صریحه منتشره ومشهوره وکافی ست درین باب قول حق سبحانه قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیة باب ششم در آنچه واجب ست از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی
وایمان آوردن وی ووجوب طاعت وی در امر ونواهی وامر بدانچه آورده است در درگاه الهی واتباع سنت واقتدا
بسیرت واجتناب از بدعت وتغییر سنت ووجوب محبت ومناصحت ورعایت ادب با وی وحکم صلوة وسلام
بر وی واین قسم ختم الباب سابق ست چون مقرر شد بآنچه گذشت ثبوت نبوت وصحت رسالت واجب
شد ایمان آوردن وتصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا وقال انا ارسلناک
شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض
لا اله الا هو یحیی ویمیت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الایات پس ایمان بوی واجب ومتعین ست وتمام نمیشود حقیقت ایمان و
صحیح نمیشود اسلام وحصول نمی پذیرد مگر بایمان بوی وشهادت برسالت وی وآنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله
الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بحیزاول واختصار کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه سوره الحمد را الحمد
لله رب العالمین والم ذلک الکتاب میخوانند به سبیل اعراب است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله ویؤمنوا بی وبما جئت

قسم ششم در وجوب ایمان و تصدیق آنحضرت

به واین سخن ظاهرست احتیاج به بیان ندارد واکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت
ایمان تصدیق ست به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این تصدیق
شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست وچون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام میگردد
ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ومراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند ولیکن برای اهتمام بوجود شهادت و بیان کفایت
وی در حکم با ایمان در ظاهر تخصیص کرد بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم
واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله ومقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان ست که شهادت
و تصدیق ولیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی ست و ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق
و شهادت ست مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار ست باز بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت ست
کافی ست ولهذا اجماع ست بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله فی الحال مومن ست بی لفظ شهادت اگرچه
تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت ست یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود
واین حال محمود و تام و کامل ست دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصلا ایمان نیست
واین را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر ست و صاحب آن در درک اسفل از نار ست حالت سوم
آنکه تصدیق باشد بی شهادت واین دو قسم ست یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت بر شهادت
را باز و بهر درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرمت خود شدند وقول آنکه تمام ایمان به تصدیق و اقرار ست و نا گفته شد
او را بعضی مومن مستوجب جنت می دارند بجهت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یخرج من النار من کان
فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب ست و جای دیگر این را فرمود الا شققت قلبه
و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبهم پس محل ایمان قلب را داشت و هکذا این حال مومن ست بقلب
خود غیر عاصی و غیر مقصر در ترک شهادت باختیار او نیست و نزد اتصاف حال این شخص محل اختلاف نیست
واگر ابکم باشد و بحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد آنجا خود اتفاق ست بر قبول عذر وی که مومن باشد
در دو صورت ظاهر نیست واگر این مردم درینجا هم بایستند قائل بوجود ایمان نشوند چاره نیست لیکن
خلاف قول اهل حق نیست و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت در وقت یابد و علم بلزوم شهادت
داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف واقع ست بعضی میگویند کرد

مومن ست زیراکه مصدق ست و شهادت از جمله اعمال ست پس کے و ماضی باشد بترک آنچنانکه سائر اعمال بر مذهب
حق و ایشان بگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست و اقرار شرط اجرای احکام ایمان ست
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن فاتیش با حکم نکنیم از جهت عدم جز تصدیق اما عند الله مومن ست از جهت
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد
بود که منافی تصدیق چیزی سر بر نزند با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد و از جهت عدم تحقیق تصدیق و
بعضے گویند که صاحب این قول مومن نیست تا منقاد نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
انشاء عقد ست و التزام ایمان ست و مرتبط ست بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت و مهلت
مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب ست و فرق ست ایمان فعل ست میان عمل لسان و سائر افعال در حالت
عدم قدرت دیگر ست و گفته اند که صحیح همین قول ست کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمے دیگر ست که تصدیق
و اقرار هر دو بود لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارات کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم اگر امارت
بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع
بیان درین کلام بعضی متفقین واقع شده است که کافر ست بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی
کافر حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقت مگر آنچه
ثابت شود که شارع حکم بکفر ظاهری ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر فانه مما عدا از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه
نفعنا الله ببرکاتهم و ببرکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا [illegible] گوید
این اعظم سخت ست یا گوید چیزی برای خدا بیده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور ست و صواب
درینباب آنست باید گفت که اینها منطنه کفر و موهم آنست و کفر از اینها لازم می آید اگر آن معنی متوهم شد و بالتزام
[illegible] کافر گردد و درینجا ل اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر نه التزام کنند و تاویل نمایند کافر
نشوند و اگر خود تاویل کنند و بجهت استناد و بدلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند لیکن
منع از تکفیر اهل قبله یعنی بدین احتمال ست نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل امارات کفر ست
حکم بکفر ایشان باشد بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب و کلام در ابواب ایمان و اسلام و قبول زیادت
و نقصان بسیار ست و کلام قوم مذکور ست و تحقیق درینباب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان

از روی متصور و معقول نشود و تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت در عدد و در وجود تعم کمال و نقصان به تصدیق از
جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوۀ یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد
حضور قلب جاریست اما زیادت و نقصان نه از انچه تنبیه بر این واجبست بیان بطلان قولی که بعضی مردم
شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارتست از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان ست و در هر جا
که از کلام محدثین خبر نیست آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل ست چنانچه تصریح کرده است بآن مثل بخاری
و اقرب وی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی
عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق
بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل
است چنانکه مذهب اهل سنت ست و حاشا که مذهب اهلسنت و جماعت برخلاف مذهب سلف بود و مذهب
محدثین برخلاف اهلسنت و جماعت باشد و چه حاجتست که اینچنین گفته شود باوجود تصریح و تحقیق علماء
و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بر تحصیل ایمان کامل ست و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین
این کلام بدلائل و اعلام کرده شده است قسّد بر داحق ان بلیغ و صل در وجوب طاعت و اتباع سنت
و اقتفای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق
طاعت و فرائض و واجبات و عبادات و امر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب و عادات شریف
نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر
کنند نیز درست ست چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول
الا لیطاع باذن الله و قال من یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود
و مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی بجزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت
آن بسوء عذاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را بحقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین اشارتست دلیلست بر آنکه رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم معصومست در تبلیغ اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند در چیزی و موافق
حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهل بن عبدالله تستری از شرائع

سلام گفت وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی الفرائض والرسول فی السنة
وقیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم والرسول فیما بیّن لکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بربوبیت او و رسول
را بشهادت بنبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت مورث متابعت چنانکه در فصل محبت بیاید و قال
سبحانه وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم و این آیه کریمه را مفسر آیة المحنة نامند
گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید
شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت خدا است که دلیل محبت خدا است پس اگر متابعت
من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید و عبارت من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است
باتباع رسول خدا و مشروط بی شرط وجود نگیرد و باز اتباع مورث محبت است و علت اوست پس اتباع هم
شرط محبت است که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت است موجود دیگر و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است مر او را و
مقدم است بر وی پس این مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بیحببکم الله بدان است فافهم وقال
تعالی فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و
متابعت کنید رسول را بامید آنکه هدایت یابید بسوی صراط مستقیم که اقرب طرق است [illegible] ساخت
ایمان برسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت وی در ضلالت است
اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب باشد مگر
آنچه تخصیص کرده است دلیل وقال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند میخورد پروردگار
تعالی بذات پاک خود میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی
که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از
آنچه حکم کرده تو ویسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو ظاهرا و باطنا این اشارت بمرتبه اعلی از طاعت و متابعت انقیاد است
که راضی باشد بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه یقین داند که آنچه حکم کرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند و این را مقام رضا
و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است و در بعض مواضع بمعنی آمده

صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین
را و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدث بدعت و هر بدعت ضلالت است و در حدیث جابر رضی الله
عنه این زیادت آمده که ضلالت در نار است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چیزی را و عمل کرد در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند از آن قومی و ترفع نمودند که عمل بر
رخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی
که تنزه میکنند از چیزی که من میکنم پس بخدا سوگند بدستی که من داناترین ایشانم بخدا و برضای او و سخت‌ترین
ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت میکنم پس باید که حق همین است
و مقتضای حکمت همین و در آن مصلحتها است که متضمن صلاح کار دین و دنیا ست چنانکه آمده است که خدا دوست
میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او اگرچه عمل بعزیمت افضل
و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محمود و مرغوب می افتد و بملاحظه ترغیب و ترخیص و تیسیر آن هم
حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله واتقاکم له لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد وا
تزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل قلیل فی سنة
خیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانید مرا و کسیکه زنده گردانید مرا
باشد با من و نیز آمده است که کسیکه تمسک کند بسنة من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و
آمده است که تمسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء آداب خلاء و فعل آن مثلاً
چنانکه در سنة واقع شده است از بنای رباط و مدرسه بهتر است که فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول ببرکت
اقامت سنت و حصول رضای حق و مقربیت که مذموم و مردود بدعت غیر سنت است و آنکه چنین باشد
بلکه بمعنی مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت
ملحوظه اند که بعضی است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی که نبود در زمان نبوت یا مستحب
مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر یا مباح مثل سیری و ترفه یا مکروه و حرام و اقامت سنت اگرچه قلیل و
صغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و کبیر بود منفعت و مصلحت در آن وبالله التوفیق آمده اند که بعضی
عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص در آن آیا بگیریم ایشان را بظنه یا بر آریم
ایشان را ببینه چنانکه سنت است پس نوشت عمر با ایشان بگیرید ایشان را ببینه و بدانچه جاری شده است بر آن

سنت و اگر اصلاح نکنند ایشان را آنچه حق است اصلاح کنیاد و شما را خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت
والله میدانم که تو حجری نه نفع و ضرر میکنی اگر ندیدمی من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوسه میکرد ترا بوسه
نمیکردم ترا پس از آن بوسه کرد او را و دیده شد عبدالله بن عمر که میگردانید ناقه را در جایی پس پرسیدند از سبب آن
و گفت نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد چنین پس کردم چنین و آمده است که وی رضی الله عنه دور کرد و در آنجا نهالی
بول کرد مگر وی را دانسته باشد در هیچ وی از آنکه گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که کرد اینچنین
من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت سهل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه وآله وسلم در اخلاق و افعال
و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی
با جماعتی پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب پس عمل کردم من بحدیث که هرکه ایمان دارد بخدا
و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر با ازار و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب در خواب کسی را که میگوید یا احمد بشارت
باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل

وصل و از جمله حقوق رعایت ادب است با جناب وی صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن مجید مملو و مشحون است
بآیات که ارشاد میکنند بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله ورسوله
وتعزروه وتوقروه وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقوله تعزروا
ای تجلوه و تبالغوا فی تعظیمه و نصره و نهی کرد از تقدیم کردن پیش وی بقول و سوء ادب و سبقت کردن در کلام
یعنی مگوئید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و مکنید شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی
وی در هیچ امری از امور دین مگر از آنکه تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در
مواهب گفته از جمله ادب است که تقدیم نکنند پیش آنحضرت بامر و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی
کند و اذن کند وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرموده است وی سبحانه و این آیه محکم باقی است تا روز
قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنت وی بعد از وفات وی مثل تقدم است پیش وی
در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه گفته تقدم مکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بچیزی
تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم مکنید بامری [illegible]

رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تأخر کرد و اگر چه آن تقدم باذن
وامر آنحضرت بود گفت نمیرسد ابوقحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا نگاه باید داشت این ادب و قائم مقام
و امام گردانید بعد از وی و بجای وی رسانید که هیچکس نرسید و از جمله ادب است با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز تا
مر او را چنانکه بهم میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه بلند میکنند بعضی مر بعضی را و نخوانند بنام بلکه تعظیم
کنند و توقیر نمایند و بگویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است صدر این آیه در قومی از بنی تمیم که آمدند
و ایستادند بر در آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشانرا خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون
و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر رضی الله عنه که اختلافی واقع شده بود میان ایشان
پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز را و بعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای
وی کری بود و بلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بشارت داد بشهادت و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامه
این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نکنم با تو بعد از این مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق
رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام
پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم
للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم و روایت کرده شده است که ابوجعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود او را امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المؤمنین
در مسجد زیرا که حقتعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و مدح
کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته
ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الآیه و بدرستی که حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در
حالت حیات شریف پس زاری کرد و خاموشی گزید ابوجعفر بعد از ان گفت ابوجعفر یا ابا عبدالله در دعا
روی بقبله آرم یا برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از آنحضرت وی صلی الله
علیه وآله وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدرت آدم صفی الله روز قیامت در دعا کردن بوی شفاعت طلب
کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب

حبوط اعمال گردد چه گمان میبری برفع اصوات شائع انکار بر سنت وانچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
عادت ارباب معقول واہل فلسفه ست واز جمله ادب با آنحضرت ست که استشکال نکنند در قول آنحضرت
یا بالکلیه استشکال کنند ورأسا قبول او ومعارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تابید کنند قیاس را بنص خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص وتحریف وتغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب این فنون آنرا معقول خوانند وما او را شک وشبهه میدانیم وموقوف داشته نشود قبول اخبار
بر عدم موافقت این قول که موجب سوء ادب وجرأت ست نعم اول متشابهات وتطبیق آن محکمات بشروطے
که مذکورست در محلش مقررست ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه بمجرد استبعاد وخلاف عادت ومذهب
سلف درانجا نیز تسلیم وتفویض ست واین روش تفسیر وحدیث که بمقتضای واشباه وی کرده اند بسیارست
حاجت بذکر آن نیست کتاب الله علیهم وتعلمهم ونسأل الله العافیه وبالجمله تحکیم تسلیم وخضوع واستکانت
وذل وانابت وتوکل در توحید مرسل واجبست ودر توحید رسول وتعظیم وی نیز لازم وگفته اند که دو توحید
است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا وفوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وراضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب عن
مدارج السالکین واز جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعای او وخواندن او مانند دعای
بعضی از شما مر بعضے را قال الله تعالى لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا ودر معنی این آیت مر مفسرانرا
دو قول ست یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضے از شما مر بعضے را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر وتوضیع وبرین معنی مصدر مضاف بمفعول ست دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضے از شما مر بعضے را که اگر خواهد جواب دهد واگر خواهد ندهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد واجابت او واجب ست وتخلف از ان گنجائش ندارد چنانچه مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست وبرین تقدیر مصدر مضاف بفاعل ست وشاید منشا حدیث ابن المعلی که در
نماز بود وآنحضرت او را بخواند ووی جواب نگفت واعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت
آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول ودر ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد ونزد
شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی وصل در لزوم محبت آنحضرت واجبست از جانب خلق بدانکه محبت حیات
قلوب وغذای ارواح اهل ایمان ست ودر مقامات از رضا ودر احوال بالاتر وفاضل تر نیست و

متحقق و وقت سالک بی محبت حبیب بی سعی را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف
آمده و فی الحقیقت خلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال ست و اکثر آن راجع بثمرات و نتائج محبت
است نه حقیقت او و در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات ست
که تعریف و تحدید نتوان کرد آنرا و معنی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم ست بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر
ازان و تحدید نه زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود اوست انتهی و اینکلام در ذوق محبت وجدانست و الا
بحسب وضع لغت معنی او میل و انجذاب قلب ست بچیزی که موافق و مرغوب وی آنرا مراتب و درجات ست و آثار و
ثمرات و شواهد و علامات ست که اشارات قوم بران واقع ست پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب ست
در جمیع احوال و ایثار وی و موافقت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات
محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فناء محبت ست و منتهی یابد آنرا مگر کسیکه فانی
گردانیده است او را آرزو محبت و گرفته است او را از وی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت اندک شمردن
بسیار از نفس خود و بسیار شمردن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر ست بران
کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست
که ببخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای
محبوب اندر دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و در دل بقیه ایست مر غیر را محبت غیر را چه جاست محبت مدخول
و معلول ست و بعضی گفته محبت سفر قلب ست در طلب محبوب و شوق بلقای وی و لهج لسان بذکر او
علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت ست و حقیقت محبت میل قلب ست بسوی
چیزیکه موافق ست انسان را یا استلذاذ اوست بادراک حسن ظاهر چون حب صور جمیله یا اصوات حسنه و اطعمه و روائح
و مشابه آن و یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه چون محبت صالحین و علماء و آنها که ماثور و معروف اند بسیر
جمیله و افعال حسنه زیراکه طبع انسان مائل و مشغوف ست بامثال ایشان یا حب از جهت احسان و انعام
است و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند بایشان و در آنجا سبب محبت
منحصر ست یا احسان و این اسباب همه ثابت ست در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات
و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع ست مر این معانی را که موجب محبت اند یا حسن و جمال صورت ظاهر و فضل
و کمال و اخلاق باطن که گذشته چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت ست و اما احسان و انعام

نبیند لاجرم رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بخود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را و نه ملک او بخشند حلاوت
سنت او را چرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
و گفته اند بعضی زاهدان یعنی بالایثار کشتن فنای مراد بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک و از اینجا معلوم شد که
محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعا صاحب مواهب لدنیه گفته وقوف
عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی ست و محبت
اختیاری بتوسط اسباب و موجبات علم بمنافع و مصالح و فوائد آن پیدا شود و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود
زیرا که راه نیست بقلب طبائع و تغییر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت
باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بآنچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول بآنکه قلب طبائع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده تغییر پذیرفته و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه رذائل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل
شده خصوصا از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و مؤید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست خبر ده مرا از دوستی من اندری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من مشترک ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و
گفت هم ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله پس ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجائی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد فی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شائبه اختیار
باشد اما در محبت عطشان ماء بارد را اختیار را اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب

نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را مملوک آنحضرت ... سنت
سنت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
وگفته اند بعضی زهاد یعنی تا ایثار کنی رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو از اینجا معلوم شد که
محبت مجرد اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش از ین قطعا صاحب مواهب لدنیه گفته و توقف
عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی ست و محبت
اختیاری بتوسط اسباب موجبات علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت عمر محبت اختیاری بود
زیرا که نیست انقلاب طبائع و تغیر جبلات و بیرون از قدرت جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت
بالاستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بآنچه اقتضا میکند آنرا اختیار پس از ین جهت حاصل شد جواب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اول از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت جبلی بود و قول یا انقلاب طباع و
تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بلکه انقلاب طبائع و غیر آن که بریاضات و مجاهده و تغییر ... و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته محبت نبوت ... حاصل
شده خصوصا از محل قابل مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این است آنچه در بعضی روایات دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست خبر ده از دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من مشترک ست میان اهل و مال و اولاد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و اولاد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد
گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که نسبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول اللب و تمنی حصول مرتبه اعلی که محبت جبلی ست خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجائی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شائبه اختیار
باشد محبت عطشان ماء بارد را اختیار اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق گفته است علی ابن ابی طالب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محبوب‌تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از
آب سرد بر تشنگی و حصول اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت ست با محبوب معیت معنوی روحانی اگرچه
مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه آماده کرده تو از اعمال
برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت آماده نکرده ام برای قیامت
از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را آمدم او را گفتم یا رسول الله بده مرا دست
شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب
رسول خدا فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا
و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبدالله بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این
دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و در نهایت مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من تا اکرام او را و محبت
محبت نسبت بدیگران کی تجا الحاق بمطلق معیت کرده روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول الله تو محبوب تری نزد من از اهل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا بیایم و نظر میکنم
بجمال مبارک تو و چون یاد میکنم موت خود را و موت ترا میدانم که چون جدا گردی تو بهشت برابر عالی
میشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر در آیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین الایه پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این
آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بود
سخت محبت مر آنحضرت را و کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی او
شناخته میشود در روی اندوه پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه حال داری و چرا شکسته
شده رنگ تو گفت یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا مستوحش
میشوم وحشت شدید تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا
که تو بالا برده میشوی با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پائین تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر
در نیایم نمی بینم ترا ابدا پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر هست که بعضی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می‌نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت
و اصلا بجانب دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره‌مندی
شوم بجمال مبارک تو و ذوق میگیرم بدیدار تو اما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود برسد ترا ارتفاعی
پس حق تعالی این آیه فرستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة
پوشیده نماند که مراد معیت مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است
پس مراد بودن در بهشت است بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع حجاب اگرچه
از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را اما حصول اسباب
محبت را مشاهده میسر باشد و غم خوردن ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد معیت
و الا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که
سیر نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شمااند محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت
معنوی بروح است نه بجسد و بمیل قلب است نه بقالب و لهذا بود نجاشی قریب‌ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و حال در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی الجعد منافق از وی با آنکه میبود با وی در مسجد و لیکن جهان مشتاقان
با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله
قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهت علو درجه
آنحضرت داد آن متوطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشان را که آورد در دنیا چون رویت قلبی
و بصری افتراق و تفاوتست در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند
والله اعلم و مشکل در میان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی
صلی الله علیه و آله و سلم روایتست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سخت‌ترین امت
من در محبت من مردی اند که می‌آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید مرا بدادن اهل و
مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل شدی میگرد و در این معنی مراد بدیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت باین
طریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه
سائر صلحای امت را میباشد و در یقظه چنانکه کمل اولیا را میباشد نیز در وی باشد یعنی جهان مشتاقان جمال

او و لقای شریف او بیند که اگر آنرا ببدل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت بیدانند فافهم وبالله التوفیق
روایت است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در روز احد با رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله
چنانکه دوست میداری گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل
یعنی هر مصیبت بعد از سلامت تو خرد و آسان است و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخاست روز
احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریاد کنند و بیرون آمد زنی از انصار پس پیش
آمد او را خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که همه کشته شده بودند می یابد آن زن که بکدام یکی از ینها پیش آمده است
و هر کرا می بیند از ایشان افتاده بر زمین می پرسد این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات
نمیکند تا آنها و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش تست تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را
و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم و چون تو بسلامتی از هر که هلاک شد چون بیرون آوردند
اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابوسفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید
آیا دوست میداری که محمد الان بجای تو میبود که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در
اهل خود باشم گفت ابوسفیان ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را
روایت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام
از بغض زوج و نفرت وی برغبتی از زمینی دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا او رسول خدا را و چون
محتضر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی و گفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا القی
الاحبه محمدا وحزبه یعنی خوشی و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه او بند نعم ما قال الشاعر بیت
در غربت هرگز نیم تنها که نیست یاران و عزیزان طرف بیشتر اند و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت
نبود خالد که جای میگیرد بجانب خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و باصحاب وی از مهاجرین و انصار
و نام می برد ایشانرا و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزو میکند دل من دراز
شد شوق من بسوی ایشان زود کن الهی پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد تا خواب میگرفت وی
کما قال ... بیکرد و از خواب و روایت کرده شده است از ابوبکر صدیق که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

حتی از وساطت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفارق میداشند و بهر حضور وی واقف نمی شوند و این
معنی در رساله جدا آورده و بعضی از مدعیان از شرح تر ازین گفته ایم و نوشته اند که این کلام تعجب درد باشد بر ابوسعید
که این که تو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص است باز گرد از این خیال مگر این سخن مگو ولیکن چون ابوسعید از صادقان
راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است مذاکره به پامبارک میخورد و داشت و منع کرد برفق و نرمی و نه نمود
عنف و شدت بتوقع آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز
نقل میکنند والله اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و معنی نهاد فی التحقیقت
محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی
میگردد از مطالعه نعمت و بقدر اطلاع بر نعمت پیدا شود قوت محبت و این ملاحظه احسان است و مشاهده حسن
و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت میکشد محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی
از محبت است ثقلی و تعبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین
خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانیه خصوصا بخصوصیت آنحضرت چنانکه آمده است من احب سنتی
فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور زائل ظلمت است و
گفته اند که نیست هیچ مقامی اشرف و افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع
محبت است و هر که شدت است بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و هر که مخالفت است در بعضی امور
ناقص المحبة و دقی الدرجه است ولیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت
در آن شخص که خورده است در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود
لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و آن شخص ابدا از اهل مدینه اسیر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیائی و نقل
تره و سبزیها مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جا مرور روانه میکرد عطا میفرمود
و سفر مود زاهر روستائی است و ما شهری اوییم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبدالله است
ملقب بحمار و زاهر دیگر است والله اعلم و اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگرچه در متابعت
تقصیری رود و نیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است ولیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط بدل شکستگی است بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت
کرده شود بر وی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع شود و ندامت از وی و ترس آن نیست که بتکرار

ذنوب و اصرار بران مرتبه طبع و رین و ختم گشته و سلب کرده شود از وی ایمان والعیاذ بالله و از علامات محبت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف او ست چه کثرت ذکر از لوازم محبت ست من احب شیئا اکثر ذکره
و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعهٔ کتب علم سیر حاصل ست
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنایی مخصوص با آنجناب ست که دیگرانرا نیست که همیشه احوال و صفات
شریف ذکر زبان و ورد جان ایشان ست و معرفت صفات و شناخت احوال تعینی و تشخصی مر ذات با برکات
او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن بصورت
خیالیهٔ وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل بیابند و علاقت مستی در دل
مشاهده کنند و مستحضر باشند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشانرا درین باب مشارکت و مناسبت ست
بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند بمصاحبت
و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشانرا صحبت معنوی ست و از صحبت صوری مهجور اند و این یکی از فوائد
عظمی ست که حاصل میشود مر زائران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیفه را در وی و واقع چون شب و روز
ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضیه فاذکرونی اذکرکم ایشانرا نیز ذکر کنند و صلوٰة
کرا قرب وسائل ست جز این علم شریف نیست و از بزرگی نقل ست که میگفت اشد بواعث و اقوی دواعی
مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ ست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از علامات
محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقیر و تعظیم او ست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار
خشوع و خضوع و انکسار بسماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کشد
مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و بر می خاست
بر تن ایشان موی از هیبت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تابعین و من بعدهم
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب ست بر هر مومن که هر گاه ذکر کند آنحضرت را یا
ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگیرد او را هیبت او و جلال آنچنانکه اگر
در حضور شریف میبود و تأدب کند بآنچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح و التبسم و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

از علامات محبت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگرگون میشد رنگ مبارک وی وخم میگشت پشت وی
تا سخت می آمد آن بر همنشینان او روزی گفتند بوی این چه حال ست که ترا پیدا میشود گفت اگر ببینید بدانچه
من دیده ام انکار نکنید این را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک میبودیم
تا اگر می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بر وی وبتحقیق چون
ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از
وی خون وخشک میشد زبان وی در دهان وی از هیبت وهیبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبود عامر بن
عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها
وبود زهری رحمة الله علیه از کوارا ترین مردم ونزدیک ترین ایشان در صحبت وچون ذکر کرده میشد نزد وی
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه میگشت گویا نمی شناسی تو او را ونمی شناسد وی ترا وبود صفوان بن سلیم
از متعبدان ومجتهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میگریست تا آنکه برمیخاستند مردم
از پیش وی وبرجای خود میگذاشتند او را وابو قتاده رضی الله تعالی عنه چون میشنید نام شریف آنحضرت
را میگرفت او را گریه وناله واضطراب وبود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت
ومیگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ومیگفت واجب ست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه
واجب ست نزد سماع قول وی وصلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف [illegible] که بیاید
در باب خود ان شاء الله تعالی واز علامات وی محبت وی صلی الله وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی دوست میدارد
تمنای لقای حبیب است تا آنکه گفته اند بعضی المحبة الشوق الی الحبیب وهمچنین بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان
ودر میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را وشفای می جستند بمشاهده جمال آرای وی ولذت
میگرفتند بهمنشینی وی وبنظر بسوی وی وبتبرک بوی صلی الله علیه وآله وسلم ودر حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم
مدینه رجز میخواندند ومیگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا وصحبه وبتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال وعمار وخالد و
معدان وغیر ایشان آنچه مناسب این باب ست از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محبت داشتن ست
کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم وصحابه او از مهاجرین وانصار رضی الله عنهم
اجمعین وعداوت کسی که معادات دارد با ایشان ودشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست
میدارد دوست او را ودشمن میدارد دشمن او را وفرمود آنحضرت علیه السلام در حسن وحسین رضی الله عنهما

خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و فرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسیکه مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها که گوشت پاره من است در غضب می آرد مرا چیزیکه در غضب می آرد و را و فرمود عائشه را که ای عائشه دوست دار اسامه بن زید را که من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب که بگیرید ایشانرا هدف بعد از من پس کسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مرا ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر کرا ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیکست که بگیرد او را بعذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان است و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشانرا و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت بر امت و التزام نصیحت وسعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز چیزیرا که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مباحات و شهوات نفس چنانچه دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند دباء را در قصعه همیشه دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود التماس کردند ایشانرا طعامی که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از آنجمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استثقال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای حق صلی الله علیه وآله وسلم گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد او باعز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و در جمع کرد مدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته پیش پدر آمده و ایستاد و گفت بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نه برم سرت را گفت راست میگوئی میگفتی بمن گفته میگویم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خرد ترین ایشان ایمان آورده بود

و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو
مردیرا که پیه شکم ما از نان نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم و اینهمه محبت داری لیکـ
بکشتم پس آن برادر از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که تو اختیار کرده که اینهمه محبت داری
پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد پروردگار تعالی
و مهتدی و بادی و متخلق ست بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت اوست
و عمل بوی و تفهم و تدبر دروی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبرست و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت
و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برساند او را بآخرت و از
عثمان بن عفان رضی الله عنه مرویست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن و چگونه سیر گردد
محبت از کلام محبوب و وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که روشن ست بنور ایمان بیت
جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه گشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار
محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث ست چه کلام محبوب محبوب ست و عجیب ست که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر
باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشائخ گفته اند که علامت ذوق
قرآن از حیثیت قرآنیت آن ست که بحسن صوت دل آن مساوی باشد و آنکه بصوت ذوق بیارد و یا بصوت
زیاده گردد در حقیقت ذوق صوتست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست والا صوت حسن زینت
زیبنده قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله
علیهم سماعها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصا ابوموسی اشعری و عبد الله بن مسعود و امثال
ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصا صوت عرب نیست
شبی ابوموسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق
میگرفت و حظ می بود چون صباح شد فرمود بوی دوش چه خوب میخواندی قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من میدانستم
که تو می شنوی هر آینه آراستمی آواز خود را بیشتر ازین بتحبیت و دلم را شادی زیاده از نهایت میشد که در جایی یار گویا
گوش بر آواز من داشت و آنحضرت بعبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله

ذکر علامات محبت

ذکر ذوق قرآن و حدیث

گفت یا رسول اللہ من بخوانم بر تو حال آنکہ نازل شدہ بر تو فرمود من دوست میدارم کہ بشنوم از غیر خود پس خواند عبد اللہ
و چشمان مبارک آنحضرتؐ اشک میریخت سینہ شریف میجوشید چنانکہ دیگ میجوشد و ابن عمر رضی اللہ عنہما گاہی
براہی میگذشت از ورد خود خفتہ شنید می افتاد بر زمین و می نشست یکروز و دو روز در خانہ تا مردم او را بیمار
می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابہ چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ
میبود میگفتند یا ابو موسی یاد دہ ما را خدا را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل
و غیر وی روایت کردہ اند کہ خدای تعالی گوید مر داؤد را علیہ السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی کہ در دنیا
میکردی پس داؤد علیہ السلام گوید چگونہ کنم یارب و بردی تو از من آن صورت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز رد میکنم بر تو آن صورت را پس بایستد داؤد و نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بہشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چہ عظیم تر از آنکہ بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشانرا و چون
مضاعف شود بآن رؤیت وجہ کریم وی سبحانہ فراموش کنند ہمہ را و مستغرق گردند و در ان شیخ شہاب الدین سہروردی
رحمۃ اللہ علیہ فرمود این سماع ست کہ خلاف نیست در وی در کس از اہل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار ست
بالحان موسیقیہ طائفہ آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و ہر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتہی و آنچہ گفتہ شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جہت اتباع و عمل بدان فوق
ہمہ است کہ مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن ست یا ایہا الناس قد جاءکم برہان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و کمال آن زہد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف
بدان ست بتحقیق فرمودہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ فقر بسوی کسیکہ دوست میدارد مرا سریع تر ست
از جریان سیل کہ از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیہ السلام مردی آمد و گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم
ترا فرمود ہشیار و ببین کہ چہ میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آمادہ گردان
فقر را بر خود دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آمادہ باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوہاب
متقی قادری شاذلی رحمۃ اللہ علیہ میفرمود کہ چون شیخ از وی دست انابت و ارادت گرفت گفتند بگو سید الفقر
افضل من الغناء بر اول از ما بر افضلیت فقر اقرار گرفتند بعد از ان مرید ساختند و از ینجا باطل شد زعم بعضی
مدعیان و متصوفان زمان ما کہ دعوی میکنند و میگویند مراتب اتباع ما را حاصل ست و با وجود آن گرفتار دنیا
اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانہ فخلف من بعدہم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض ہذا الادنی

وصل در وجوب مناصحت

ولیقولوا و یستغفرلنا تاب الله علیهم و علینا ان شاء الله تعالی وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه و آله
وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اخلاص و ادای حقوق وی در سر و علانیه از واجبات دین
و اسلام ست و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه
نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم فرمود آنحضرت نصیحت
مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصان ایشان را و در روایتی و ائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع
الکلم ست و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی مندرج ست و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که در غایت ایجاز
و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر آید و این قسم سخن از شرائف کلام محمدی و دلائل شواهد کمال اوست چنانکه
فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام همچنانکه در وجه جمیل وی اجناس دقائق حسن و جمال بیرون از حد حصر احصا ایداع
نموده در کلام جلیلش انواع اسرار و حقائق نتایج از قصور افهام قاصرین فرموده و نصیحت خالص و صاف شدن است عسل ناصح
می گویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص ست و ادای حقوق وارده خیر من منصوح له ا
پس نصیحت مر خدا اعتقاد وحدانیت و وصف او ست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی
از آنچه نه لائق کمال اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ارادیه اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل
اسبابی که موجب بقا و تقویت دین و ملت ست بتعلیم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت مر رسول الله
ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی و ابوبکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت
و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او بطلب و تائید و دفع کردن و باز داشتن مخالفان از ان و تخلق باخلاق
کریمه و آداب جمیله وی اسحاق تجیبی گفته تصدیق وی بانچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و
و نشر آن و برانگیختن و و غلانیدن مردم بران و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و سنت وی و عمل
بدان و ابوبکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست و در ممات و در حیات نصح اصحاب اوست مر او را
بنصرت و محاماة وی و محبت احباب و معادات اعدای وی و بسمع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال
و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت با وی و مداومت و مواظبت بتعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت
و اصحاب وی و تجنب و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او و اعراض نمود از آن و شفقت بر امت وی
و تحقیق و تفتیش بتعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه و آله وسلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن
در آن و از جمله نصیحت رسول الله محبت و تعظیم و آداب جناب عالی اوست و تنزیه ساختن عز و جلال او را از سیم

عیب و معصیت که نه لائق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه درین باب نگاه داشتن آداب آنجناب است که هرچه
ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق ست عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد او را ثابت ست و محبت هرکه و
هرچه منتسب است بوی از علما و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصا اکرام و مودت اهلبیت و قرابت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانان زور و قوی دولت
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی بر بلندی کوهی
بودم و نظر کردم و مشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو کردم که کاشکی حاضر
بودمی پیش آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردمی او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا و در بعضی حکایات
از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز معارکهٔ امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر بودم و مخذول
و مقهور میگردانیدم یزید پلید را از وی اما النصیحة لکتاب الله ایمان آوردن بآن عمل کردن بانچه در وست و تدبر آیات
و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق ست بدان و مداومت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صورت
و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه در آن و دفع کردن تاویلات اهل زیغ و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و
نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت
شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بوالفضول این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر
القرآن برأیه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک اما النصیحة لعامة المسلمین از رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان
بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصیر جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات
و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در
مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
عامه است تکلم بقدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و
اختلافات ایشان بغیر علما نیز همین حکم وارد ومن الله العصمة والعون و النصیحة خواص مسلمانان اکثر مراد
بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق خدا چنانکه در روایت دیگر آمده است که ولائمة المسلمین و نصیحت ایشان است
در حق ایشان نصرت و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بیان بر احسن وجوه و ارفق و الطف آن و تنبیه برانچه
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد
قلوب بر ایشان و ترغیب برانچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق در آن باشد و تحریص کردن برانچه از

جانب ایشان ارشد شده و مکروه رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را از علمای صوفیه از مشایخ مغرب رحمة الله
علیهم خواص این قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر گفته که مرد در خانه خود امیر است و معلم بر شاگردان امیر و پدر
بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و زیردستان که در تحت حکم او باشند امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق
ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند نه در آنچه مخالف دین گویند بهوای نفس
و محبت دنیا حیله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مشائخ طریقت را داشته که بعد از
عمل بعلم تحقیق و ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجرید بعد
از رسوخ در شریعت و طریقت با انوار و اسرار حقیقت رسیده و بصفت کمال و مرتبت ممتاز شده اند متمکنان
ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار
حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نه تصدیق لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه پیدا شد مخالف
مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم و اگر
قائل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
وی لائق و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز و باید دانست
که عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشان است جائز می آرند معاذ بن جبل که از علمای صحابه و فضلای
ایشان در وقت رحلت خود بگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه
گوید و هر که باشد والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفته شد یکی از ثمرات
محبت و علامت از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شده لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بابی علیحده مقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله ورسوله و قول پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم الدین النصیحة الحدیث ذکر کرده ما نیز براه تبعیت وی رفتیم و از تکرار بحکم ما کرر تیقوع اندیشه
نکردیم و صدق شرح اجمالی حدیث نیز بیان داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه
مذکورست همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه وآله وسلم
وصل و مه تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث طویل از عمرو بن
العاص که ذکر کرده است و در بعضی صفات رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که گفت که نبود
هیچ یکی محبوب تر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه بزرگتر و عظیم تر در چشم من از وی و نبود

من که طاقت نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف کنم
آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من پر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده رضی الله عنه
بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان
نشسته میبودند و در میان ایشان ابوبکر و عمر نیز میبودند پس نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت اجلال
عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرنده ها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر بر نمیداشتند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته اگر
حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و سیر و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند و خاموش میبودند همنشینان
وی گویا بر سرهای ایشان پرنده ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه
بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبادرت
میکنند و می افتند بر آب وضو او و نزدیک است که قتال میکنند بر وی و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آب دهن و آب بینی و حلق دیگر مگر آنکه مبادرت مینمایند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر روها و بر تنهای
خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و برمیدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند
شتابی میکنند بامتثال و چون تکلم میکند پست میکنند و پنهان میدارند آواز را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و تیز
نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت
ای معشر قریش من آمدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی
پادشاهی را در قومی مانند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او
چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب او و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم و سر تراش می تراشید موی سر او را و گرد میکردند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید ان شاء الله تعالی
و از غایت ادب آنحضرت ست که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قریش فرستاد و

بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردن قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله
عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیم دانست رعایت
ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از طواف و بالحق چنین باید بهیچ عملی و هیچ عبادتی بر آن نباشد
که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وآله وسلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند
که اهل بادیه و کسی بیاید و چیزی پرسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را در دین و خود را مجال نداشتند که بپرسند از جهت
هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد
از هیبت و غلبت الحدیث و از مغیره آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آنحضرت را بناخنان
تا آواز کوفتن سخت نگردد و مشوش وقت شریف نشود و گفت براء بن عازب تحقیق بودم من که میخواستم
که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان
ترین مردم و خوش خلق ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت
صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم و سنت وی گفت
عمرو بن میمون آمد و رفت کردم بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و چون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس در گرفت
او را کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در روایتی خاک گون شد روی او و پر شد با شک هر دو چشم
او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس روزی بر ابی حازم و وی تحدیث میکرد پس بگذشت
از انجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم در آن و مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس
نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی و بر نمیخاستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث
کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد
و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خشوع مینمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت
که بود مالک که تحدیث نمیکرد حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است از
مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبدالله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو
ساخته میشد و میپوشید جامهای خود را بعد از آن تحدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خدا است

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر
مالک بیرون آمد جاریه او و می گفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم
بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد مسائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد در غسل گاه خود و را
غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد
و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون آمدی و می نشست بران بخشوع و خضوع و تبخیر میکرد تا فارغ می شد از
تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مکروه
میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف کرده پنداشتند تحدیث میکرد مالک پس نیش زد کژدم
کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث را بر غیر وضو و از اعمش نقل
او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت و نمی قطع میکرد حدیث را و چون فارغ شد از
مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم از
جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی رفتم روزی با مالک بسوی عقیق که نام
وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وادی مبارک
خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از آنکه سوال کنی
از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود و پس امر کرد جریر بن عبدالحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را
از حدیث رسول الله و حال آنکه او در راه میرفت پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
سزاوارتر است که آداب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد
او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرده است او را بیست حدیث پس گفت هشام
دوست میدارم کاشکی زیاده میزد مرا تا زیاده میکرد احادیث را و گفته است عبدالله بن صالح بود
مالک بیست که نمینوشت حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر
حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد
و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگزارد و الله اعلم و فصل و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و
ذریت او که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المومنین اند چنانکه تخصیص و ترغیب کرده است
بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید حقتعالی حبیب خود را اصلی

علیه وآله وسلم بر هر که ماسوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شد برکت او هر که منتسب ست
بوی نسباً و نسبةً و صحبةً و قرابةً قریباً و بعیداً و در حقیقت دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم چنانکه اهلبیت وی دوستی ایشان دوستی رسول ست چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسان دوستی
خداست تبارک وتعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت بایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست
میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق ست بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست
قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهلبیت و اصحاب و اولاد و
ازواج و ازواجات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب و بغض چیزی دلالت کند بر ثبوت مقتضای
وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اقوال وارد شده اهل بیت در تفسیر اهلبیت
اقوال و اطلاقات ست گاهی بمعنی کسانیکه حرام ست بر ایشان صدقه آمده و آن آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند
رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهرات و گاهی مخصوص آمده بفاطمه و حسن و حسین
و علی سلام الله علیهم اجمعین جهت زیادة فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب و ازواج مطهرات اهلبیت سکنی اند و اولاد کرام اهلبیت ولادت
و علی اگرچه نسب ملحق ست بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذاشته ام
در شما چیزی را که اگر میگیرید و متمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید شما را
در این دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش و دوستی آل محمد گذشتن
است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان ست از عذاب و مراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را و حسن و حسین را
و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشانرا بکسا و علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود و در روایتی آمده
که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چسپانید بهم و درانجا فرمود خداوندا
ایشان اهلبیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشانرا و اختلافات ست در آنکه مراد باهلبیت
درین آیه کریمه کیست اکثر برانند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین و علی ست سلام الله علیهم اجمعین

چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که نساء مطهرات نیز داخل اند از جهت ندای سیاق و سباق
کلام و دران و نزول آیت در ایشان چنانکه اطلاق اهل بیت بر زوجهٔ ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ندارد ما را اهل البیت هیچ کسی مگر آنکه در آرد او را
خدای تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چهار تن پاک را و نشاندن ایشان در کنار مبارک
و پوشانیدن کسا بر ایشان و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد بدخول
نساء مطهرات و ایشان و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر ایشان را نیز و در روایتی چیزی از ام سلمه آمده است که
گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهل البیت فرمود آنحضرت وانت من اهلی و در روایتی وانت علی خیر و همچنین
اختلاف است در کریمهٔ قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه
گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابناهما و صواب آنست که شامل است تمامه مردم
را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این چهار تن عمده و نخبهٔ آن جماعت اند و امام فخر الدین
رازی رحمة الله علیه گفته که درینجا نصیبه کامل است صحابهٔ عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند با آنجناب
رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه و گفت در وی رضی الله عنه لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه صحیح است و قول وی صلی الله
علیه وآله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه خلافت و آن خلافت است مر هارون
خلیفهٔ موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت موت هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است
این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوهٔ تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت
قوله تعالی واذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیه و بتحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول او من کنت مولاه ولای اسلام است
نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت بیست هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی
یؤذینی ما آذاها وینصبنی ما انصبها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فاطمه و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله
عنها و در اخبار دیگر هست از فاطمه که پرسیدند گفت کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز

صحیح ست زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف ست فافهم وبالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم
انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که
میکشاد دهن مبارک امام حسن را بسری وی می آورد زبان شریف خود را در دهن پیغمبر مود خداوندا من دوست میدارم
او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را ثلث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست
میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و مادر و پدر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را
و شفقت او را بود و این هر دو امام اشبه ناس بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان نیز اثبات مشابهت آنحضرت
کرده اند مثل جعفر بن ابیطالب و پسرش عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب وغیرهم
که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت بآنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم و چون در آمد در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و
اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام موضعی ست برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل
نبوت که نام او یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن علی الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم
النبوة مشابه بود در او ارتفاعی شبیه الحجام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون در حمام می آمد می دیدند او را مردم و در
سیفرستادند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و از حمام می نمودند بر وی می بوسیدند ایشان او را تبرکا و هر او
نسب در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام حسن شریک نیست منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم و غیر ذلک من الاحادیث و فرمود مر عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت
اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی فقد اذانی
وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا بخوان ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر
مبارک خود را که کسا سیاه مخطط بحبره بود و فرمود اللهم اغفر للعباس وولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا
اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و
عبدالرحمن و فرمود یا عمی چشم اوی و هولاء اهل بیتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند استانه
و در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت سوگند بخدا که هر آینه قرابت
رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود آنحضرت مر ام سلمه را لا تؤذینی فی عائشة
و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و برداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت

بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محض
خواندند گفت آمدم من بعمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست
و بنویس برای من که شرم دارم از خدا که به بیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گزارد زید بن ثابت انصاری
کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس قربت نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس
رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن عباس همچنین
امر کرده شده ایم تا اکرام کنیم با اهل بیت پیغمبر خود و خود روایتی بشرعای خود و اوزاعی گفت که درآمد دختر اسامه بن زید
بر عمر بن عبد العزیز و با وی مولی بود مر او را گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و برفت بسوی
وی پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشاند او را بر مجلس خود و نشست پیش وی
و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه برآورد هر گاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبد الله بن عمر سه هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر خود را بچه سبب
فضیلت دادی تو بر من او را بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین
عمر مر او را از بهر آنکه زید پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی
وی از تو پس اختیار کردم و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه
چون زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیهوش درآمد بر وی مردم و چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند
او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که درآید
بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنداشته شد تازیانه از جسم من مگر آنکه بحل میکردم
او را از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر بن عیاش که یکی از علماء است میگفت
اگر بیاید مرا ابو بکر و عمر و علی هر آینه میکنم حاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر
بیفتم من از آسمان بر زمین بهتر است نزد من از آنکه مقدم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
خدمتها میکرد و عطایای پیغمبر و ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و گفت عائشه رضی الله عنها
مر پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابو بکر و عمر که زیادت میکردند

ایمن آنکه مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم میگفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون
آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برگزید عطا او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند با وی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله توقیر
و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان
بهدی ایشان و آداب و اخلاق و عمل با فعال ایشان و در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و دعا و ادب با ایشان و دعا و
استغفار مر ایشان را زیرا که او حق است که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود و بدعا و استغفار نموده شود
مر او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را
رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است والا بدعت و فسق است و کذا آن کل الموجب
للعن و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقائع ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب
از اخبار مورخین و جهله روات و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان
کنند که اکثر آن کذب و افترا است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات
با حسن تاویلات و اصح مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به عیبی و عیب بلکه ذکر
حسنات و فضائل و حمائد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه صحبت ایشان
با آنحضرت یقینی است و ما ورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود
و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهلبیت و جز آن واقع شده است امید است که به شفاعت آنحضرت
از آن درگذرند طریقه اهل سنت و جماعت درین باب آنست و در عقائد نوشته اند و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و
احادیث که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی است قال الله تعالی محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
الآیة و قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه الآیة و قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة و قال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل
اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث و قال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم الحدیث و قال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث و قال من سب

اصحابہ فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی فامسکوا ودر حدیث جابر آمدہ ان اللہ
اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی منہم اربعۃ ابابکر وعمر وعثمان وعلیا
فجعلہم خیر اصحابی وفی اصحابی کلہم خیر وعدم ذکر اربعہ درین حدیث ودر احادیث دیگر و ذکر اربعہ و عشرہ باین ترتیب
دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان وگمان آنکہ راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کردہ اند عبارت حدیث
را تغییر دادہ اند فاسد است لائق نیست بحال محدثین لغمر و در بعضی احادیث ذکر علی کرم اللہ وجہہ مقدم آمدہ
بر عثمان رضی اللہ عنہ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی
واحادیث در باب فضل صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین بسیار است وامام مالک گفتہ کسیکہ بغض دارد صحابہ را ودشنام
دہد صحابہ را نیست مر او را حقی در مسلمین غنیمۃ ایشان حق وکشیدہ است وی حجت ازین آیہ سورۃ حشر
والذین جاءوا من بعدہم الآیۃ وگفتہ است وی رحمۃ اللہ علیہ کسیکہ در خشم و غضب در آرد او را صحابہ محمدی
کافر است لقولہ تعالی لیغیظ بہم الکفار وگفتہ اند سہ اقسام مسلمانان درین آیۃ القسیم یافتہ قسم مہاجرین
والانصار آنہا کہ بعد از ایشان اند وصف آنہا خود داخل آنست کہ میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا شیعہ خود داخل ہیچ کدام ازین اقسام نیستند و در
فصول الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی اللہ عنہما می آرد کہ قومی از اہل عراق نزد وی آمدند ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما
را بد یاد کردند و چیزی از شان گفتند پس از آن بد و بد گوئی عثمان رضی اللہ عنہ افتادند امام ایشان را گفت خبر
دہید مرا کہ شما از مہاجرانید کہ خدای تعالی در حق ایشان فرمودہ للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارہم
تا آنجا کہ فرمودہ اولئک ہم الصادقون گفتند با نہ از ایشان نیستیم فرمود پس شما از جماعہ انصار اید کہ در شان ایشان آمدہ
والذین تبوءوا الدار والایمان من قبلہم تا آنجا کہ گفتہ اولئک ہم المفلحون گفتند از ایشان نیز نیستیم گفت گواہی
میدہم من کہ از جماعۃ سیوم نیز نہ اید کہ در شان ایشان فرمودہ والذین جاءوا من بعدہم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان الآیۃ بیرون روید از پیش من خدا تعالی ہیچ یکی از شما را اہل جنت نسازد شما بصورت اسلام را
لباس خود ساختہ اید ولکن در معنی نہ از اہل اسلام اید انتہی و عبد اللہ بن مبارک گفت دو خصلت است ہر کسی را کہ در وی باشد نجات
یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو ایوب سختیانی گفت کسیکہ دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق
برپا داشت دین را و کسیکہ دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانید راہ را و کسیکہ دوست دارد عثمان را پس
بتحقیق منور شد بنور خدا و کسیکہ دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت عروۃ الوثقی را و کسیکہ نیکو گفت اصحاب محمد را پس بتحقیق

بتر است شده از نفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح
است و بترسیم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را
سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون قدوم آورد بعد شدن از حجة الوداع
بمنبر برآمد و خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن
عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة و الزبیر و السعد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت و لیکن درین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست امیر المومنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این باند که ایشان اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از عالم رحلت کرد که
راضی بود از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر و الحدیبیة یا ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
مر اصحاب من و اصهار من نیز آنکه کسیکه نگاهدارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد
و کسیکه نگاهدارد مرا در ایشان میگذارد و میرانند او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد بر اند او را خدا تعالی نزدیک
که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاهدارد مرا و اصحاب من با شم من نگاهدارنده وی روز قیامت نیز
فرمود کسی که نگاهدارد مرا در اصحاب من می در آید بر من حوض مرا و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی آید
بر من حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و در سیر چنین آمده که آنحضرت در دل شب بسوی بقیع رفت و دعا میکرد اصحاب را و استغفار
میکرد مر ایشان را و با این امر کرده اند خدا تعالی و امر کرده ما را بحب ایشان و موالات ایشان و معادات کسیکه
عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه مر او را
شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهیل
بن عبد الله البشری گفت ایمان نیاورده برسول کسیکه توقیر نکند اصحاب او را و عزیز ندارد و ادا امر او را
آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بروی نماز و فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس
بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان طویل در غایت
طول و در شرح مشکات خصوصا منتخب آن از انچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع نظیر از تعصب و تعیین نقل
اصهاری و اصحابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرموده آنحضرت نگاهدارند
کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم و صلی و از جمله اعظام و اکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهد و اماکن و معاهد و آنچه دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته

بر زانوی وی پس برپا نبود و هر چه در آن سال در مواد آنحضرت کسی که بخورد و سوگند به دروغ بر منبر من باید گرا او پیمانه جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه است از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت دران و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت کیفیت و مواطن و غیر آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم این آیه کریمه است ان اللہ و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی خدا بر نبی ثنا ی او بر وست و تعظیم وی در نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت است و ران نه اصل او از ابن عباس آمده که صلوة اللہ مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و ضحاک گفته که صلوة اللہ رحمت اوست و در روایتی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی و یستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعد بعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رقتی است که باعث میگردد بر استدعا رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیاء ثنا و تعظیم که لائق است بحال هر یکی خصوصاً بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است و بر سائر مومنین که فرموده است ان اللہ و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و کما اینکه آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که مدین آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی اللہ علیه و آله وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند و بنا بر این از صلوة مرسلین گفت لتخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی و در آخرت باجزال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و برین تقدیر مراد بقول وی صلی اللہ علیه و آله وسلم ادعوا لکم

وصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلعم

بالصلوة علیه صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تطفیل است و اختلاف است در جواز صلوة بر غیر
انبیا مگر بتبعیت و گفته اند که مقصود از صلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است بامتثال امر سبحانی و قضاء
حق نبی صلی الله علیه و آله وسلم که بر ما ست شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب موسوم بشجرة المعارف گفته که
نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت ما او را در درگاه خدای عز وجل زیرا که مثل ما شفاعت
نکنند مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بمکافات آنکس که کرده است کسیکه احسان کند بما و عظیم است
احسان و انعام که کرده است آنحضرت بما و چون عاجز بودیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دید
عجز ما را از مکافات که دعا کنیم برای او در درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را تا باشد آن لائق
بجناب عظمت و کبریای وی و بجناب عزت و کرامت حبیب او است انتهی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که
فائده صلوة بر آنحضرت راجع میگردد بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص نیت و اظهار
محبت و مداومت بر طاعت و حرمت حق وساطت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف او است صلی الله
علیه و آله وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را و استدعای فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقت دعا است مر خلق را
در حکم آب انداختن در پای درختان که باثر آن میگردد از وی آب و میرسد از وی نیز فیض بر شاخ های الشجرة
فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که
فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است ولیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بنبوت
وی صلی الله علیه و آله وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط نشود بوی هیچ چیزی بی تخصیص بعدد معین و بعضی
گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر بندگان که صلوة
و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و آله وسلم و مقرر نگردانیده آنرا بوقت معلوم پس واجب آنست که بسیار
فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله
علیه و آله وسلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعه از حنفیه و
حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه که همین احوط است کذا قال الزمخشری و
استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان من حدیث
ابی هریرة و بحدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریرة و صححه الحاکم
و بحدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات

وجوب است ونیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکافات احسان اوست واحسان وی
صلی الله علیه وآله وسلم مستمر ودائم است پس شاکر شود وقتیکه ذکر کرده شد ونیز استدلال کرده اند بقول
حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم وصلوة فرستاده
نشود بروی باشد همچو دعاء الناس وجواب داده اند آنهائی که واجب نمیگردانند آنرا بجوابهای متعدد یکی آنکه نقل کرده نشده
است این قول از هیچ یکی از اصحاب وتابعین پس آن قول مخترع است واگر بر عموم خود باشد لازم میشود که هر سامع
اذان را لازم شود وقاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم لازم گردد وبر
داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت وحال آنکه اینچنین نیامده ونقل کرده نشده است ونیز درین
مشقت وحرجیست وخلاف شرع وشریعت مطهره سمحه است ونیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب
نیست وآن احق است بوجوب وحال آنکه قائل نشده اند بآن وگفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است
قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر کرده شود مخالف اجماعست که منعقد شده است پیش از این قائل
زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را وی گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستادند و
نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر وجواب داده اند از احادیث که وارد شده در آنها بسبیل مبالغه وتاکید
است ودر حق کسی وارد که عادت کرده ترک صلوة را وخوی گرفته وبالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرار
ذکر اسم شریف در مجلس واحد وبعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری وبعضی
گفته اند واجب است در دعا واکثر برانند که مستحب است وامر نیز استحبابیست گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض ست واکثار واجبست وهر بار مستحب نیز صورتی دارد ولائق
بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند وتقصیر در آن از خود راضی نباشد ونزد اطلاع بر فوائد عجیب
آن عجب از طالب سعادت نبل جود در آن نکند وبعضی گفته اند واجب ست در نماز وتعیین محل منقول است این قول
از امام ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنهم وبعضی گفته اند واجب است در تشهد واین قول شعبی واسحاق بن راهویه است و
قول عامه آنکه واجبست در آخر صلوة بعد از تشهد وقبل سلام واین قول امام شافعی است واستدلال کرده بآنکه
حق تعالی فرض گردانیده صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و
نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد آمده است پس جائز نیست که تشهد را
واجب گوئیم نه صلوة را واین حکم را انکار کرده اند شافعیه وگفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف

وارد نشده دریں باب سنتی که اتباع کرده شود مر آنرا و اجماع دارند جمله علما که پیش از وی بودند بر عدم وجوب آن
در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل خطابی وغیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و تضعیف کرده اند احادیثی را
که تمسک کرده بوی بعضی و این وجه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه تعلیم کرد سوره را
واجب نیست در وی و کر صلوة صاحب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه و انتصار وی کلامی آورده بغایت
طویل کرده از انچه دیگر نقل کرده والله اعلم بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده بصیغهای
مختلف آورده شده است و اگر این صیغه بخواند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید
مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت کند سمعت من بعض
المشایخ و اگر در اول گوید وصل علینا معهم و در ثانی وبارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر
باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می‌آرند و جواب
میدهند از آن بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق و
وجوه دیگر نیز مذکور است و اکثر توجیهات از انچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه اختلاف کرده اند
در افضل صلوات اکثر بر آنند که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل صلوات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد
که صلوة فرستم افضل صلوة بدین صیغه بفرستد از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادتی است
و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن در رساله صلوتیانه
صلوة تصحیح آن انچه حاصل شده است و بالله التوفیق و فصل از مواطن که وارد است در آن صلوة بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی
و بعضی ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعا و در وجوب آن در تشهد اول دو قول ست اظهر نفی است
از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین تشهد آنچنان بر میخواست
چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو
روایت است اصح آنست که سنت تابعه است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة آخر در تشهد ثانی نیست
و سنت است و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار
که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل وآله و در گفتن آن
با عاده علی و در حدیث فضاله بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود

درود فرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آنحضرت کشتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و
غیر او را وقتی که گذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی و در روایتی به تحمید و ثنا بر وی پس
باید که درود فرستد بر پیغمبر خدا و دعا کند بهر چه خواهد و مرویست از عمر گفت دعا و صلوة معلق میشاید میان
آسمان و زمین و صعود نمیکند چیزی از ان تا آنکه درود فرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از
علی مثل آن این حدیث در دعا در نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم از اقوی آداب و ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون خواهد یکی از شما که سوال
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس از ان درود فرستد بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس از ان سوال کند زیرا که بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی در برآمدن حاجت فائده
درود فرستد در اول دعا و اوسط دعا و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان
واجنحه و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه میپرد بسوی آسمان و اگر
موافق شد مواقیت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب نزدیک میرسد [illegible] ارکان دعا حضور قلب است
ورقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از ما سوی او اجنحه دعا صدق و مواقیت
دعا اسحارست و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی
درود باشد رد کرده نمیشود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر وی
صعود میکند بر آسمان و از مواطن صلوة بعد از دعا قنوت است و سند آن حدیث تعلیم آنحضرت صلعم حسن ولد خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فی من هدیت و در آخر وی آمده صلی الله علی النبی محمد و این نزد
شافعی ثابت و در باب صلوة ذکر این باید و از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطبه
جمعه و غیر آن از خطب زیرا که خطبه عبارتست از ذکر خدای عز و جل شرط است در ان پس واجب بود
ذکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد
است و از مواطن آن عقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس درود فرستید بر من زیرا که
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار پس سوال کنید برای من وسیله را الحدیث
و باید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد هر درود نیز زیادت کرده و در بعضی کتب عقیب از ان

واقامت واجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد
و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود میفرستاد بر
محمد پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس
میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل نیز آمده است از ابا بکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحاق
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید میباید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آل وی
گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچ کس نباشد بگوید السلام
علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس مراد بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد
هیچ کس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچ کس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده
چون می در آیم من در مسجد میگویم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و باشد این
آمده از کعب در دعا من مسجد و بر آمدن از آن و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت است
بخواند فاتحه را بعد از تکبیر اولی و بعد از ثانیه درود فرستد بعد از ثانیه و دعا کند میت را بعد از ثالثه و بگوید بعد از رابع
اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و در این حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی
خواهد بود نزد ما در نماز جنازه قرأة فاتحه نیست و میگویند که در بعضی روایت واقع شده است بطریق دعا نه بطریق
قرأت با وجود در مذهب ما درود نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در قنوت که وقت احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه
چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را و طواف کنید بیت هفت شوط و بیائید نزد مقام
ابراهیم و دو رکعت بعد از آن و بر آئید صفا را و بالستید بروی چنانکه ببینید بیت و تکبیر بگوئید پس بیان حمد و ثنای بر حق تعالی
و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر برای نفس خود و بر مروه نیز همچنین چنانکه در رسالة مناسک ذکر کرده شده
است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابو هریره که رسول خدا فرمود نشستند
جای که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر
ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست
هیچ قومی که بنشینند پس برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه در آیند در بهشت از
جهت آنچه ببینند از ثواب و نزد صباح و مساء روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء من صلی علی
حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده

لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر عبارت آنست کہ در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب
گفتہ کہ عقیب طہارت حتی التیمم و تکلم شہادتین و غسل اعضاء وضو نیز آمدہ است و عمل کاتب حروف چنین
واقع شدہ است کہ تکلم شہادتین میکند درود میفرستد و میخواند بعد از ادعیہ کہ در اعضاء وضو واقع شدہ و نزد
طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شدہ است کہ چون آواز کند گوش یکی از شما باید
کہ ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر اللہ بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی بہ نیکی کسی را کہ یاد کرد مرا بہ نیکی
و این بنا بر آنست کہ میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکہ کسی او را بہ نیکی یاد کردہ است و نزد فراموش کردن چیزی
فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را و درود بفرستد آنچیز یاد آید این در فراموشی سخن بسیار بتجربہ کردہ شدہ است و در
حدیث ابن موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمدہ است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروہ ان شاء اللہ تعالی
و نزد عطاس چنانکہ جماعۃ بآن رفتہ اند و جماعہ دیگر نزاع دارند بر آن و گفتہ کہ این موطنیست کہ منفرد است در وی
ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آوردہ کہ مردی عطسہ زد در پہلوی ابن عمر
و گفت والحمد للہ والسلام علی رسول اللہ پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد للہ والسلام علی رسول اللہ ولیکن
نہ چنین تعلیم کردہ است ہمچنین رسول خدا صلعم تعلیم کردہ است مگر آنکہ گوئیم الحمد للہ علی کل حال یعنی در فضیلت صلوۃ بر
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلامی نیست ولیکن چنانکہ وارد شدہ بآن باید کرد و شارع ہر چیز را محلی و موطنی خاص
تعیین کردہ بہمانجا باید گفت و کرد چنانچہ در قرات قرآن در رکوع نہی کردہ اند کذا فی المواہب و در شفا گفتہ
کہ مکروہ داشتہ است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروہ داشتہ است سحنون درود فرستادن
در تعجب فائدہ و گفتہ درود فرستادہ نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم
آوردہ است کہ گفتہ است دو موطن اند کہ ذکر کردہ نشود در وی مگر خدای عزوجل ذبیحہ و عطاس پس مگوید آنجا
بعد ذکر اللہ محمد رسول اللہ و اشہب گفتہ کہ نمی باید و سزد کہ گردانیدہ شود درود صلوۃ علی النبی در وی سنت
و عادت گفتن من و ہمچنین قول محمد رسول اللہ کہ بعضی مردم بعد از لا الہ الا اللہ در آخر اذان میگویند خطاست
کہ ہیچ حکم وارد و نزد قبر شریف کہ اولی و اقرب مواطن صلوۃ ست و در حدیث ابی داود از ابی ہریرہ آمدہ کہ
گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست ہیچ یکی کہ سلام دہد بر من مگر آنکہ باز فرستد خدا تعالی بر من روح
مرا تا رد کنم سلام را بر وی و در این حدیث کلام ست از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در تاریخ
مدینہ و غیرہ ذکر کردہ شدہ است و روایت کردہ است ابن عساکر من صلی علی عند قبری سمعتہ و [illegible]

صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر شریف وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل و
ذکرت عنده فلم یصل علی وحدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت واز مواطن که گذشت وثابت شده است
عمل مستمران واذکار نکرده اند ترجیح کتب رسائل است وآنچه نوشته میشود بعد از بسمله وحمد واین در صدر اول
واحداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم واقطار زمین وبعضی ختم هم بصلوة کردند
گویا ابتدای رساله وختم آن بصلوة در حکم ابتدای دعا وانتهای او بصلوة شد وحدیثی روایت میکنند که هر که صلوة
نوشت بر من در کتابی همیشه استغفار میکنند ورا ملائکه مادام که اسم من در کتابت باقی است این در اکثر و
مواقعست که درین دو کتاب یعنی شفا ومواهب مذکورست ودر رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم تصنیف کرده است زیاده برینها اشیاء نیز مذکورست وآنها را نیز ذکر کردیم تا فوتی از شمول واستیعاب
اوقات حاصل گردد بعد از نماز واین فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازتست که از هر نماز فرض یا
نفل سه بار درود بگوید وبالله التوفیق ونماید ونزد قیام از منام از برای صلوة لیل وعقب وضو وحمد وبعد از
تشهد ودر روز جمعه وشب جمعه خصوصا بعد از نماز جمعه ودر روز پنجشنبه وروز شنبه ویکشنبه که درین ایام احادیث
وارد شده ودر وقت سحر ونزد دیدن کعبه زادها الله شرفا ونزد استلام حجر اسود ودر طواف والتزام ودر مواقف
حج ونزد مشاهده آثار نبویه ومواطن حضور وی صلی الله علیه وآله وسلم مثل مسجد قبا ووادی بدر وجبل احد و
مساجد نبویه وغیر آن ونزد بیع وشرا ونزد کتابت وصیت والوقت سفر در رکوب راحله ونزول منزل ونزد برآمدن
بازار ودرآمدن ودر آن ونزد طریان شغل وغفلت ونزد حضور دعوت ووقت برگشتن از دعوت ونزد درآمدن
خانه وبرآمدن از خانه ونزد نزول حاجت ونزد خوف واحتیاج ونزد گم گشتن راه وغلام ونزد گم شدن هر چیز ونزد
تعجب شدن ودفع طاعون وخوف غرق ونزد خواب کردن پای ونزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد وحدیثی درین با
نیز آمده ونزد خوردن آب از ظرف ونزد عطسه ومشهور در وی استعاذه است از شیطان ووارد شده نیز بجهت
دفع شر وجلب خیر هر چه واقع شود بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود ونیز نزد ملاقات برادران مسلمان با مصافحه
ودر اجتماع که برای خدا از شعائر اسلام بود ونزد ختم قرآن ودر دعای حفظ قرآن ونزد افتتاح کلام
خیر منهی عنه ودر ابتدای درس علم خصوصا علم حدیث ونشر علم ووعظ قرأت حدیث اولا وآخرا ونزد
استحسان چیزی وبعضی علمای درین مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح وتهلیل نزد مشاهده
امری عظیم فائده وباید که در لفظ وکتابت سلام را با صلوة ضم کند وتمام نمودی مکروه داشته اند افراد

صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام
نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال بامتثال امر نباشد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است
از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته
نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بهر دو که متعارف اهل روزگار
شده است راضی نباشد که بسیار مستقبح و مستشنع است نسبت صلوة برآنحضرت در جمیع اوقات مستحب مستحسن است
خصوصا در شب جمعه و روز جمعه که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن وارد شده است و به وصول
آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی
یوم الجمعة و لیلة الجمعة یعنی بسیار فرستید درود بر من در شب جمعه و روز جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی
فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة یعنی بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز
جمعه است و اما ایشان و ایشان را بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة
امت بر وی پیوسته عرض کرده میشود و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را بدرگاه آن جناب
میرسانند لیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة
فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث
و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه و فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه شرح احادیث ناطق است و مناسبت پیدا ابن القیم
وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و جمعه سید الایام پس صلوة بر وی در وی مزیتی
و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست یا حکمت دیگر که هر خیری یعنی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت همه بدست
مبارک وی صلی الله علیه و آله رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود حور و قصور
و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است
که در روز نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب بعثت بیاید
انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و روز مزید است در آخرت و روزیست که جمع شده است در وی
خلق عالم و اسعاف میکند خدای تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و رد نمیکند سائل را و قبول میکند دعا را و آنچه
حاصل شده ایشان را و شناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر دست وی پس از شکر

یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود هرچه میخواهی گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهترست مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر زیاده کنی بهترست مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهترست مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعای خود را فرمود اذاً تکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد برمن یک صلوة صلاة فرستد حق تعالی بروی ده صلوة و محو کند ازوی ده خطیئه و بلند گرداند او را ده درجه و این محو ده خطیئه و رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و فرق خصوصیات آنست با اعمال دیگر که جزای یکی ده است و در اینجا محو و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هرکه بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل المقرب و فی روایت المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک ترین مردم روز قیامت بمن بیشترین ایشان است از روی فرستادن صلوة برمن و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و مشاهد قیامت بیشترین شماست در صلوة فرستادن برمن و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش را و سلام بروی فاضلتر است از عتق رقاب و درینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است ظاهر آنست که هرچند از کمیت و کیفیت بیافزاید کشیده بود بران صلوة حق بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهمان درجه بروی فایض و نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن بنوعیکه مناسب و لائق بحال اوست کما لا یخفی و با لجمله صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمام ابواب خیرات و سعادتست و اهل سلوک را در مقامات ازین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشائخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت و ترغیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی موصلست مر طالب را بمطلب و اهل صلوة و آنکه بدان مشغول شود ترغیب او با حسن آداب شود و مستفید او با شرف اخلاق محمدیه خواهد گرد و ترغیب او با علای ذروه کمال الیقین الجلیل الاسمی از حضرت کبریا تعالی خواهد بود و بوصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکرد بعضی مشائخ بقرأت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم و میفرمود بقرأت قل هو الله احد میشناسیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة [illegible] میشناسیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هرکه بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم ببیند او را در خواب

و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی الشریع و بعضی متاخرین مشایخ شاذلیه
قدس سرارهم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان فقدان وجود اولیای
مرشد منصور التزام ظاهر شریعت ست و مداومت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از کثرت
اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه یابد و فیض و اعانت و امداد از آنحضرت بی واسطه برسد
و بعضی ترجیح و تفضیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگرچه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل ست
و خلاصه طریقه شاذلیه که بتحقیق از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام
متابعت و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة
الله علیه و نفعنا ببرکاته در برکات صلوة مبالغه میفرمود باید دریافت که چون خواند صلوة در کدام بحار فضل و رحمت خوض و غوص
مینماید اللهم گفتند در دریای رحمت الهی در آمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت گویا خدای
تعالی را بتمام اسمای الهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خوض نمود و بر علی
آل و اصحاب و بسیار فضائل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خوض درین بحار نامتناهی محروم و مایوس
آمدن چه صورت دارد و ما تحقیق که این فقیر را السعید بشرف وداع کردند فرمودند بدانید که درین سفر بعد از ادای
فرائض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست و چون از تعیین عدد پرسیده شد فرمودند اینجا عدد
معین نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شود و برنگ وی مصبوغ گردید و از خیر ایرفت میفرمودند که طالب
را باید که بهر مقداری از صلوة و وردی معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود پانصد باشد چنانکه بعد از نماز صبح
بار بخواند و اکثر از بیست عدد اصلا تجاوز نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد و از فضائل بسیار و فوائد
عظیمه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم و روایت کرده است ابو هریره که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام نمیفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا تا آنکه
رد می کنم بروی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم کسیکه صلوة میفرستد بر من نزد قبر من می شنوم و کسیکه درود میفرستد بر من از دور رسانیده میشود
بمن یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستیکه مر خدای تعالی را فرشتگانند
سیاحت کنند در زمین میرسانند مرا از امت سلام را و در بعضی روایات آمده که نام او و نام پدر او نیز می برند
و میگویند یا رسول الله فلان حتی کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین دهلوی سلام علیک و لقد کتب

السلام شعر ذلک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثمه علی ما فیک من عوج بیت جان میدہم در آرزو
ای قاصد آخر باز گو در مجلس آن نازنین حرفی کہ از ما میرود و کہ لازم کثرت صلوة ست بصفت توجه حضور
در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی اللہ علیه وآله وسلم در عین وی از اعظم استحضار محاسن نبویه است
شعر لو شق عن قلبی تری وسطه ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر و از فوائد آن معادله عشر رقاب و عشرین
غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت بیما انبیا و شهادت وی صلی اللہ علیه وآله وسلم و حصول قرب بوی
در فراجعت کتف شریف او در باب جنت و سبق واتصال بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم متولی جمیع امور در آخرت و بر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت ذنوب
و کفارت جمیع سیئات و تقوی از فوائد و افضل نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی اللہ علیه و
آله وسلم و تفریح کرب و شفای سقم و ذهاب خوف و جوع و اظهار برائت متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای
الٰهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه بر وی و غفر خطا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب
و فراخ بال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی اللہ
علیه وآله وسلم فائده و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق
روزگار و تذکیر نسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از نسام بخل و جفا و از دعا بر غم الفت و تطیب
مجلس غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آنحال بر استقامت و مرور و نجات از آن
در زمرهٔ لعین بخلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
و مصافحهٔ آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه در ترغیب ایشان و کتابت صلوة وی
با قلام ذهب بر قراطیس فضه و دعاء ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد و اتم رعایت حصول
شرف رد سلام کہ سنت مستمره بلکه فرض مقرر ست و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت
شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار روزی دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات ست بیت
بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب کہ صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن رد سلام
از جانب سعادت مرضیه آنحضرت کہ واقع شده است کان بیار و با سلام مشرف شده بعد از سلام کردن
رد سلام نیز مشرف گرداند فائده از فوائد صلوة بر رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم باز داشتن ملکین ست
از نوشتن گناهان تا سه روز منع اعتناب هر دم مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت دیگر

[illegible]

ترا زودی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج و ذریت و حصول شدہ ہدایت و مصالح دنیا و آخرت و اشتمال
صلوٰة بر آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم بر ذکر الٰہی عز اسمه و تقدس و بر شکر نعمت وی عز و علا معرفت حق
نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است شیخ ابوعبداللہ فاکهی رحمة اللہ علیه در رساله آداب زیارت که در تحفة القلوب
از اینجا نقل کرده شده و از همینجا در این کتاب نقل افتاده و حکایات دیگر و فوائد زوائد نیز مذکور است که وقت بدان
اتساع نیابد و دیگر از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین
فیروزآبادی استاذی که او راست روایت میکند و اینجا ثبت میکرد و با سید آنکه طالبی از او در خود سازد
می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای وقت و امام عصر خود بود در آمد ابوبکر بحضرت اکرم وی بر پای
ایستاد و با وی معانقه کرد و میان سر و چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را با شبلی میکنی و
حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی اللہ علیه و آله
وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم پیش او بایستاد و او را در کنار گرفت میان سر و چشم
او بوسه داد پس گفتم یا رسول اللہ این با شبلی میکنی فرمود که وی بعد از نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیة و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیت پیش از شروع در صلوة
متعارف حجاج اهل الحرمین است زادهما اللہ تشریفا و تعظیما و بعد از آن این آیت را نیز میخوانند ان اللہ
و ملائکته یصلون الآیة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة میکنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم
و صل شک نیست که باندازه فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم و مدح و ثواب فاعل آنکه
وارد شده نتائج و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن
عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر آن شدید و قوی تر در حدیث علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنه
آمده است که رسول خدا فرموده صلی اللہ علیه و آله وسلم ان البخیل و در روایتی البخیل من ذکرت عنده فلم
یصل علی مقرر باید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند و لیکن بخیل سخت تر و
کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من زیرا که مقدار صرف وقت و استعمال زبان در تحیت
من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافرتر از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و از آن است
و آنکه امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام اللہ علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر آمده
که گفت رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من بتحقیق

گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابوهریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی که فراموش
کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم و تنگیست که ذکر
کرده شود نزد مردی و صلوة نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود
نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند و درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جز آنست که گویا متفرق شدند
از جیفه گندیده تر است از مردار و از ابوسعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود نفرستند
درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت
یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در جنت در آیند و ثواب آن دریابند لیکن بجهت ثواب صلوات بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که غنیمت است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی
النبی بر هر دو افتند و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار
باد مردی که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب
مغفرت وی گردد که چه این ایام غنیمت است موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی
از ایشان در پیری او را و نیاوردند او را به بهشت یعنی بایستی که پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد تا ایشان را خشنود تا
و کیمن باستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت برآمد بر بالا از منبر و گفت آمین باز
برآمد گفت آمین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتی چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که
جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور می اندازد
او را خدای تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در
حق کسی که دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسی که نیکوئی نکرد با پدر و مادر و آمده است که هر که در
مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده میشود هرچه واقع شود از وی در آن مجلس و نشینندگان نیز و شک نیست که مراد از ذکر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس تعبیر به نام شریف وی بروجهیست که علامت و نشان ظاهر است که اسم ذکر او صفات
و احوال شریفه وی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه به صریح نام شریف وی مذکور نگردد و اگرچه علما موضوع مسئله
ذکر اسم شریف ساخته اند بظاهر و بالله التوفیق و علما اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین و دیگر
صلی الله علیه وآله وسلم و سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم سه قول است یکی آنکه
جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در استقلال یکی روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما

گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت
از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار
بود بهیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام
مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا بجز محمد صلی الله علیه وآله وسلم و از عمر بن عبد العزیز
نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است
مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان
و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که در حدیث آمده که
فرمود صلوا علی الانبیاء فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و غیر ایشان جائز نیست
و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده که گفت لا ینبغی الصلوة علی احد
الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق
گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان و وقتی که می آوردند صدقات را
نزد وی صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر
آمده است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت میفرمود که خوب می آید صدقه را و در حدیثی که آنحضرت
تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة
میفرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و بر ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفت دعا می کردیم یاران خود را از غائب بهذا اللهم اجعل منک علی فلان صلوات قوم ابرار الذین
یقومون باللیل و یصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و در مواهب میگوید که جمهور
علما بر آن رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آن است که جائز نیست افراد غیر انبیا بصلوة مگر
آنچه رسیده است که مخصوص اند بدان و انبیا و گفته اند است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابو بکر صلی الله
علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی حق است چنانکه مخصوص است الله سبحانه و به تنزیه

میکنند اصالة برایشان بتبعیت و تطفیل واقع میشود و در اکثر متعارف در دیار عرب و هر که در حکم ایشان است
در آنحضرت معلوم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار
واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه وآله وسلم در رعایت ایجاز و سلامت و از نقطه

باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شک نیست که مقصود از آفرینش عالم عبادتست
لقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مراد سراست تقرب و وصول بحق عبادتست چنانکه پیغمبران نشر
ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک
وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی محقق سبب
زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشغول شد انسان بعبادات منکشف میگردد بروی
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر نمود بیک و
آسان شد بروی فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان و مسرور نگردد بوجدان آن پس زائل گردد
حزن و غم و نیز وجهی نازل شد بر بنده مکاره گریخت از آن بسوی طاعت مولا گویا میگوید واجب است
بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش میگردد مکروه و فراغ میگردد بآن
پس وقال الله تعالی فاعبده واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شد بنده را
محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد انکه ... ساقط شد از وی تکالیف و چون بنده
سائر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است و حاجت بتوشه راه که عبادتست
از عبادت مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب و عبادت وی اعظم و اقوی شخصی در مجلس جنید حرف
میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود جنید نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف کرده اند علماء
در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشرعی یعنی از شرائع که پیش از وی بود جمهور
برآنند که متبع نبود چیزی از آن بلکه عبادت میکرد و هر چه الهام میشد در دل وی از عبادت و حکم میکرد عقل او
بدان و بعضی توقف کرده اند و درین مسئله نیز اختلاف کرده اند که تعبد او بذکر بود یا بفکر یعنی آنکه بذکر بود و اگر
بهر دو باشد نیز محل است که بوده است ذکر و فکر عبادت میشد و وصول بیافت علوم و حقائق بود والله اعلم چنانکه
مولانا در مثنوی گفته است مثنوی این همه گفتیم و باقی فکر کن فکر گر جامد بود رو ذکر کن و پایه ذکر اعلاست
که وی واسطهٔ اتصال بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و فکر تعلق بنفس است و

اسمعیل دانی که در زمین مودعست و ترغیب آن بر وجه خصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرائع انبیا خصوصا ابراهیم علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن با قتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده وقال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهداهم ایمان باشد و توحید و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرائع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس در بنجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرائع انبیا سابق علی نبینا وعلیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته اند اقرب است والله اعلم و در بنجا نکته ایست که متوهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر جماعه ایشان چگونه بود و دفع این وهم میکنند بآنکه چون مقتدی و متبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم وبالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را بر هفت نوع ترا است داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند وصل اول است

وصل اول در وضو و مسواک و مقدار آب وضو و غسل وضو بمعنی حسن و نظافت است و ضوء بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آیند گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب او بعد مدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این آیه در سوره مائده است که مدنیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدای بعثت نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز بر آنحضرت نماز نگذارده هرگز مگر بوضو گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن التمام عسقلانی گفت که این رد بر کسی می شود که منکر است وجوب وضو را پیش از هجرت نه بر کسی که منکر است وجوب آن را پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو ثابت

مذکور باشد و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد ولیکن واجب نباشد و غرض نیست از این اشکال
مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود نه واجب ولیکن بر تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این
خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضو است نزد قیام بصلوة و انتم محدثون
را تقدیر کنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث
گشت ولیکن منسوخ احکام سورهٔ مائده بعض سست خند بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نماز وضو ساختی
و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است از بریده رضی روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در سه [illegible] پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه
یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز
فرض نبود و بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو
تا وقتی که محدث نمی شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود
از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر چون شاق آمد بروی امر کرده شد بسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث
و سواک مشتق است از سوک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان [illegible] سواک مثله و احادیث
در فضیلت و استحباب سواک بسیار واقع شده و فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت امر میکردم و واجب میگردانیدم بر
ایشان سواک را برای هر نماز و فرمود سواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای رب است تعالی و تقدس
و فرمود نیامد جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بسواک تحقیق ترسیدم که بسایم پیش دهن خود را و در
روایتی آمده [illegible] گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر
بر وجوب سواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمیشود
مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند که آنحضرت فرموده سه چیز اند که بر من فرض اند و برای
ایشان سنت اند وتر و سواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام بسواک
تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این دلیل است بر عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب
واقع شده باشد اما بر امت اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است موکده نزد وضو باتفاق و نزد صلوة [illegible]

نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بر میخاست
از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد
مسواک برای وضو و نماز است بوضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز شب بشتی علیحده است و برای قرائت
قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رائحه یا تغیر بودن اسنان و نزد در آمدن در
منزل در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخست کاری که می کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست
که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
میکرد بمسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک أُع أُع بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند
در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابوداود آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه
و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و امر نیز فرموده بدان و بانگشت کفایت
است خواه بانگشت خود باشد یا غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای هر نماز
میکنند مشیر بهمین جامه می کنند و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان
و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهت حدیث کان
یعجبه التیمن فی ترجله وتنعله وطهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
ازاله قاذورات اگر گوییم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال
بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و
هرچه بود از اذی رواه ابوداود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند تیمن در مسواک آنست که ابتدا
بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در
استیاک بدست راست نقل باید فقیر گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازالة اذی است چنانکه امتخاط
و مانند آن پس بیسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که
از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور در عبارت استیاک بدست راست
است و دست چپ گشتن است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود نه بآلت الّتی
چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بتقدیری که چیزی بلکه چیزی خارج میگردد از دهن در وی بیندازد
اگر استیاک بدست بود اشکال در عبارت است و آن اگر بجانب دیگر بود و مانند آن بود و استحباب ابتدا بجانب یمین بحال

امتخاط یعنی پاک کردن بینی ۱۲

خود بست بر سر تقدیر و بالجمله از این کلام معلوم می‌شود که اختیار بعضی را است که بدست چیست والله اعلم اما مقدار آب
غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته اند که غسل به یک صاع کردی که پنج مد است و وضو به یک مد و
در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار از تفسیری نیست
و در شرح سفر السعادت در این باب و در باب صدقه فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و گفته اند که مراد از
احادیث تعیین و تحدید نیست فائده چنانکه اکثر یا اقل از آن وقوع یابد نیز جائز است و اصل
آنست که هر چه کفایت کند بکار برد و مادام که اسباغ کند و به اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و اسراف را تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن
آب و سنت فرموده است من کا یسکه بسیار آب ریزد در وضو تعدی و تجاوز نماید از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند
و سنت فرموده وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را در وضو اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس
پرهیز کنید و بپرهیزید از وسواس و دفع آن یا بود براه تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلیف ننمایند و پی آن خاطر
نروند و هم بر رخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است
و پذیرای درگاه حق نیست بگو که تو بر ما از دست من زیاده برین نمی آید و قبول من کریم است تعالی و تقدس
همین قدر بسنده و فضل و رحمت او واسع است و همچنین در همه دیگر مواقع وسواس واصل وسواس و نقصان
و اعتیال آن خبر دو شیطان در میان راه یا به استعاذه لاحول در دفع آن نهایت موثر است کما جاء
فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود ما السرف یا سعد و در
روایتی ما هذا السرف یا سعد قال فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف
چه باشد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نعم و ان کنت علی نهر جار یعنی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی
روان و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا و سعد چیزی از این
باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغه نمود در مسائل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود
در ریختن آب اسراف نیست چه هر قدر آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد در حقیقت
فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر پاک
هم نیست پس اگر او در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری

که غسالهٔ هم در وی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در وی نماند ولیکن مبالغه فرموده که در آنجا نیز تجاوز از حد
مناسب نبود و گفته‌اند اگر در نیل باید ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست
و نزدیک باین معنی است آنچه بعضی گفته‌اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر در اکثار آب
در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و فصل گاه بودی
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافی است
و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمودند وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت
ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضو
کرده مرة مرة و گاه هر عضو را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا الوضوء علی نور خوانده است و سبب تجدید آب و
مضاعفت اجر داشت چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله
و سلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتین مرتین و گفت نور علی نور و گاه سه بار
شستی و این نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضوء در احادیث امر بدان واقع شده و اکثر علماء سنت
و احادیث صحاح و حسان در این باب بسیار رسیده و بشیاره آمده که بیشک چون عزیمت فضیلت تثلیث است غسل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت
وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار و فرموده این وضوء من و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و
وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری
و مسلم از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفت مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس طلبید آنای را در تخته آب اندی برید و دست خود بشست سه بار و دست
راست سه بار بشست و در آورد دست خود را در آنا و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را
دو دو بار پس مسح کرد سر خود را باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی
مسح کرد سر خود را باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی و ترمذی
نیز همچنین آمده و شستن پای مذکور نشده و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار
و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهر آنست که آنجا نیز مقصود راوی در
آن مقام بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت شده‌اند و هیچ حدیثی در صفت وضوء آنحضرت صلی الله علیه

این در فصل بیشتر از ظهور آنست و در وصل دو در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق
کرد سه بار بسه غرفه و این نیز محتمل دو وجه است فصلاً و وصلاً ولیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده
که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور از امام شافعی این است بر وجهی که مذکور شد و مشهور از
مذهب ابوحنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی
علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
فصل است بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه نه تعلیل در مقابله نص چنانکه
خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف از اعلام ائمه و ثقات تابعین
ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق کرد سه
بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که جد طلحه صحبت
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگویند که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که
از کبار ائمه محدثین و در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت است و در
سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیده است
و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت
باشد و عدم وقوف اهل بیت وی بر آن قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده
بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام و بعضی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز است
که وصل کند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل یا حق مضمضه و استنشاق بآبهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است
نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت در وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق
سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استنشاق
در دست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف است در مقدار

واجب ودرآن امام شافعی وجماعه برانند که واجب ولی چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه یکموی
در روایتی سه موی باشد وامام مالک وجماعه برانند که مسح تمام سر واجبست ونزد امام ابی حنیفه ربع
راس ومسح تمام سر سنت است ودلائل این مذاهب مذکوراند در محل خود ودر شرح سفر السعادت
استقصای آن قدر ومسح تقصیر کرده نشده است وبعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بجانب
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم ومسح تمام سر سنت
است کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس وببرد هر دو دست را بجانب قفا پس رد کند هر دو دست را باز
آرد بهمانجا که ابتدا کرده بود وسنت در مسح سر در مذهب امام اعظم یکبار است وشمنی از قاضی ظهیر نقل میکند که سه
بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت است وامام شافعی گوید که مسح تمام سر سه بار بآبهای جدید سنت است
ودر روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح بماء واحد در هدایه گفته که آن مشروع نیست ودیگر
از امام ابی حنیفه در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند
مسنون باشد ومروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تکرار مسح نکردی واکثر احادیث در مسح
مطلق آمده بی تقیید بعدد ومقید بمره واحده نیز آمده وآنچه بصحت رسیده از احادیث اینست ودر بعضی احادیث
مرتین نیز واقع شده واین بآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بمؤخر برد وباز از مؤخر بمقدم آورد
ونیز این احادیث در درجه ضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد
یکبار یکبار ودو بار دو بار وسه بار سه بار ووضو شامل غسل ومسح است وقول شافعی بتثلیث مسح باین دلیل وقیاس
مسح بر غسل وجوابش آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده مجمل است وبروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح
آمده بیان کرده شد تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله وبنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بغسل که مبنی
بر مبالغه در اکمل واسباغ است قیاس مع الفارق باشد شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ
طریقی از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده واکثر علما همین برین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد وابو داؤد
گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده است وابو عبیده
مبالغه کرده وگفته که هیچ یکی از سلف را ندانیم که باستحباب تثلیث مسح قائل باشد مگر ابراهیم تیمی ولیکن دران
نظر است چه ابن ابی شیبه وابن المنذر از انس وعطا وغیره ایشان آنرا نقل کرده وابن خزیمه وغیره در حدیث
عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی ودر جامع الاصول در روایتی از حدیث عثمان آمده که در وی مسح راس ثلثا

ذکر کرده شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه
لیکن این بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح
علی راسه ثلاثا و مسح علی اذنیه ثلاثا و هرچه درین باب آمده اگر بصحت پیوسته محمول است بر تکرار با آب واحد نه
با آب جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهر و باطن ایشان یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم
درون گوش را و برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی و مسح با آب جدید است نزد ائمه
ثلاثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد ببقیه آب سر و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض
با آب جدید و ظاهر سیاق آنها دال بودن است آب سر را و انچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله
روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر است و در بیان از صحابه اعلام بطریق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام
و اما غسل رجلین و در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد و القیه بتحدید تثلیث و لهذا بعضی قائل نیستند بتثلیث
غسل رجلین کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار و بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر او در هر دو طریق واقع شده
و الله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که چون وضو میکرد و میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت حنک و تخلیل لحیه میکرد و میفرمود بهذا
امرنی ربی و کیفیت تخلیل اینست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که با آب جدید بوده و بعضی گفته اند که با آب وجه است و وقت وی نزد شستن روی است نزد امام محمد و مراد است
که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را اندکی و در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل
انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنیت است و
بجهت شستن نیز براکه انفراج آنها حتمی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر

بایکدیگر نیست ولیکن تخلیل اطیب است مرنفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خنصر با صابع
مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری
بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آورد در اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که موالیت
بدین کیفیت کردن تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده
و در مذهب حنفی آن را از سنن مستحبات شمرده اند و ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که تحریک خاتم اگر فراخ
بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب است و مسح رقبه نیز در حدیث آمده که هر که مسح کند
بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بیرون
دیگر نیز آمده که شیخ ابن حجر ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار
بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده
که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابوداود و احمد
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مسح الرقبة مع الراس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در باب آن از آداب وضو و مستحبات ذکر
کرده و اما حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در سفر
و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه در این باب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت هر چند
بغیر ضرورت در ریختن آب بر وضو است بی کراهت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از تنها حفظ اینها استعانت بمباشرت
لازم نباید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن آنا بدست خود گیرند اصلی ندارد بلکه قصد ایشان تحاشی است
از آب مستعمل تنجس نشود و آنحضرت را بدو پاکی نبود که بدان اعضای پیدا وضو پاک کند و بگذارد اشتی خشک
گشتن و مسح بطرف ثوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی اللہ عنها آنکه گفته بود مر آنحضرت را جامه
پارچه برای چیدن آب که می چیده بدان آب را بعد از وضو ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح اعضا
بجامه نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و ترمذی نیز تضعیف کرده
و گفته که از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در این باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از
صحابه و تابعین و غیر ایشان در این باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند و گفته اند زیرا که تا خشک شود که موجب
نورانیت و ثقل میزان اعمال است روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و در
کتب فقه حنفیه مذکور است که اگر تنشیف کند و تکبیر و کراهیت ندارد و در بعضی از شرح مشکاة اشارت است

آورده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی
مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند
آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم والحمد لله
علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علما غسل اعضا
وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شمرده اند و نزد امام احمد باختیار
جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است در شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه
وآله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابوداود والحاکم عن ابی هریرة
و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث
صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود برای وی هشت در بهشت و گفته شود در آی از هر در که
خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در
کاغذ پاره و مهر کرده میشود بر آن و گشاده نشود دیگر در روز قیامت اما خواندن سورة انا انزلنا چنانکه در مردم
مشهور است در سفر السعادة میگوید آن از آنحضرت نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم فائده شیخ ابن الهمام در
شرح هدایه آداب وضو جمع کرده بیست است ترک اسراف و ترک تقتیر و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح
موضع استنجا بخرقه و استیفای آب وضو بنفس خود نهادن بستر پیش بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی
نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالت استنجا و بود بلا ارا زنبال شستن دست ابریق
سه بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر آنا ی باشد که اغتراف کنند از وی بجانب راست نهند و نهادن
دست بر دسته وقت شستن نه بر سر آنا و پیش آمدگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله و زدن
و استصحاب نیت در جمیع افعال و غیر واجب شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن
و حرکت دادن انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو چنانچه در حدیث بر وجهی یا بی دیگر رانیدن دست اعضای
مغسوله را آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها بدست خصوصا در شتا و شتاب نکردن و حد وجه
و یدین و رجلین و تا تبقیق زیادت کردن و نشستن آنها و مطالعه حال هر عضو و خواندن دعا سبحانک اللهم و
بحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و

شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله واگر نشسته خورد نیز جائز است وگذاردن دو رکعت بعد از وضوء
مکروهات آن برای استعانت نمودن نا اهل را و نگاه داشتن جامهای از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نیز
استنشاق مکروه است بدعت است و همچنین کرده است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه بار غسل اعضا
وضو ساختن با آب گرم کرده در آفتاب و اگر خشک کند در بعضی اعضا و شود پیش از فراغ کند آنچه خشک شد اعاده دیگر
واگر اول تمام است والا نه واگر خشک کرد بعد از وضو نکند مطلقاً فصل در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه
حدیث از کتب سته وغیره بروایت متعدده وطرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفر وحضر
مسح بر موزه کشیدی و تصریح کرده اند بعضی از حفاظ که حدیث مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک
وشبهه را بیان راه نیست وبعضی از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل
ایشانند وسلف همه قائلند بیان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم ودر روایات
صحیحه ازوی صحیح اند بجواز مطلقاً و مشهور و معتبر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقاً وثانی مر مسافر را نه
مقیم را همین است بمقتضای آنچه در مدونه است و با تعمیم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک
در مسح حال اقامت در خاصه نفس خویش است با فتوی بر جواز بود و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی
و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نکردند و اختیار غسل نمودند از جهت عدم حصول مشقت
و در حال سفر آنکه مقصد جواز آن نمودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم
نکردم مسح خفین تا دیدم در وی آثار و اخبار مثل نور نهار و امام احمد فرمود که نیست در دلم شک از صحابه روایت
میکنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعاً
و موقوفاً واما آنکه بعضی قرائت جر را در واو ارجلکم حمل بر مسح کرده اند قرائت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست
چه مسح خفین بجا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است
و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید بیم کفر است برای آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه
نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات
سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و در حضر
مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از

ومنها
در بیان مسح
خفین

حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ولفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المسح
علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر ویوما ولیلة للمقیم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه
در احادیث صحیحه وارد شده وابوداود و بعض جهوا از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده
که فرمود اگر کار دین برای وحکم عقل بودی پایان پای اولی بودی بمسح از بالای آن وتحقیق دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفت وصاحب سفر السعادة گفته مسح در اسفل
موزه ودر عقبی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیره بن شعبه در حدیث ابوداود وترمذی وابن ماجه آمده
که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد اعلا خفت و
اسفلش را واین حدیث صحیح نیست ودر اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی
ذکر اعلا واسفل ونزد ترمذی در بعضی طرق وابی داود واحمد علی ظاهرهما نیز واقع شده ونزد امام
ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد امام شافعی وامام مالک بر ظاهر خف
فرض است وبر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی برانند
که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است ومسح رخصت وجماعتی بر آنند که عزیمت افضل است از عمل برخصت
پس اگر پای از موزه برآرد وبشوید افضل بود وبرانست جمهور ومختار صاحب هدایه نیز همین است وبعضی
میگویند که مسح افضل است برای اظهار سنت ورد اهل بدعت که منکر اند آنرا از خوارج وروافض ونزد امام احمد
اگر پایها مکشوف باشند موزه بپوشد ومسح کند وصواب آنست که مسح وغسل هر دو مشروع وبرابر اند
هیچیک ازین افضل وارجح از دیگری نیست وصاحب سفر السعادة گفته که آنحضرت را در مسح خفین وغسل
رجلین تکلیف نبود بلکه اگر حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی وبرای مسح کردن موزه
نپوشیدی واگر پایها در موزه بودی مسح کردی وموزه بیرون نکردی وگفت احسن اقوال این است که موافق
عادت نبوت است صلی الله علیه وآله وسلم وصل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب وسنت واجماع
واز خصائص این امت است وآنحضرت بهر زمین که نماز خواست گذارد خواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ
تیمم کردی وفرق میان خاک وریگ وغیر آن نکردی وشافعی خصوصیت دارد تیمم را بخاک وبغیر آن درست
ندارد وابویوسف گوید جز بر خاک وریگ درست نبود ومذهب ابوحنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک
وریگ وسنگ از جنس ارض است ومراد بجنس ارض آن بود که باتش گداخته نشود وخاکستر نگردد

وصل
تیمم

شستن است معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب رسان و
اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب مالک همین است
و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعیست وجوب آن و اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل
میان دو جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهریه واجب داشته اند از جهت حدیث
اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءا رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضوء معنی
لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود بغسل واحد
و گاهی میکرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی و اطیب و اطهر و از عائشه رض آمده که چون جنب میبود آنحضرت
و میخواست که بخواب رود وضو میکرد وضوء نماز و بخواب میرفت رواه البخاری و حضرت شیخ میفرمودند
که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواهد که بخواب رود وضو سازد تا بطهارت خواب رفته باشد انتهی
و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه رض روایت کرده اند و الله اعلم و ابتدا میکرد
صلی الله علیه و آله وسلم بوضوء پیش از غسل و در مسح کردن سر در این وضوء دو روایت آمده و افضل آنست
که وضو را کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالکیه مسح نکند در وضوء غسل و غسل راس
کافیست و اولی در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمد اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی
روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل نظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر
نظافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضوی در آوردی انگشتان را برای تخلیل میکرد بآن بیخهای
موی سر پس از آن میریخت سه غرفه آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمامه بدن و مراد بموی
موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول
الشعر مطلق واقع شده است یا بقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه
موی ملبد باشد بچیزیکه مانع آید از وصول آب باصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست
خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا و رعایت مذهب
شافعی احتیاطا وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است
و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بچیند
آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و از اینجا لازم نمی آید کراهت نشف شاید که عدم اخذ

بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا حجم کهن بود یا تواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در
تصیف ومباحث در شتا وافشاندن آب بدست کرده نیست و تمام این بحث در باب وضو گذشت. نوع
دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نماز افضل واشرف واتم واکمل عبادات است و
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت وچشم روشنی وخوشدلی
که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که درین وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و
قرة العین کنایه از فرح وسرور و دریافت مقصود و خورسندیست مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار و
ثبات چه دیده بمشاهده محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور وخوشحال ساکن و
برجای بود و بنظر بغیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن وخوف گردان ولرزان باشد
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سردیست و سردی چشم
نعمت وی در مشاهده محبوب بود وگرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا اولیا را قرة العین خوانند و
گفته اند که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و هر مومن را
نیز بطفیل و تبعیت وی بقدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرح التحیات اشارتی و دلالتی
بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب وجوارح همه بدرگاه قرب وعزت حق سبحانه
مشغول اند و بپروردگار تعالی جمع کرده است و مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است
در تمامه ملائکه چه مرویست که حقتعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و ازان باز که پیدا کرده است ایشان
را سر برنمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قرارت و قعود جمع گشته است در
نماز از عبادات و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و ستر عورت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرارت
و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک ازان عبادتیست تنها
چه جای جمعیت و این جمعیت نماز نشانه ایست از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که جامع
جمیع شیونات و تمامه برکات وکمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه
وآله وسلم و فرموده رب العزت تبارک وتعالی وتقدس در حبیب خود اتل ما اوحی الیک من الکتاب و
اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول و تعالی واصطبر علیها اشارتست
بآنکه نماز تکلیفیست بنفس بشری آنکه شاق است برال نه بر آنکه آمده بر ادراک لذات و شهوت

واشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از ان همه وقیام در حضرت وی و فراغ
از ما سوی وی تعالی ولهذا فرموده واستعینوا بالصبر والصلوة وگردانیدن صبر وصلوة را مقترن اشارتست
بانکه صلوة جامعیست بانواع صبر صبرست بملازمت ومراقبت اوقات وصبر بر قیام بواجبات ومسنونات
وآداب وصبر بر منع قلوب وروی از غفلات والتفاتات واز نهیت فرموده وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین
و فرضیت نماز در شب معراجست که نخست پنجاه حکم شده بود بعد از ان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در
حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من و تعیین اوقات صلوة نخست تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع
آنحضرت است از معراج و در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم از شبی که اسرا کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از
هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت بهر تقدیر
آمد جبرئیل وقت ظهر و در ندا پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه
و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال یافت آفتاب پس از ان
امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخص مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد
عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه شگافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت
کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل هر شی مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز یک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک
راویست و گذارد فجر را در وقتی که منتشر شد روشنائی در وقت اسفار بعد از ان گفت جبرئیل یا محمد اینست وقت
انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز ما بین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و
مبادرت ابدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل دران و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این و غیر آن
نماز خواهد بود که تاخیر دران مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و غیر آنچه تاخیر برای تکثیر نماز و تتمیم ثواب
بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول فقط چنانکه متعارفست میان
ایشان افضل میدارند سنت بشمار نمی تمیز و تفصیل کرده اند سنت رعایت آن کردن و ابراد و تسفیر
که در احادیث بهر دوان واقع شده و تاکید و مبالغه دران رفته نزد ایشان رخصتست و بعضی از ایشان
ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است زوال خود اول وقت است نعم توقیت ظهر

تعیین اوقات صلوة پنجگانه

بطلوع ظل مثل شخص او طا است چنانکه مذهب ما این است و نزد بعضی نفی به از مذهب امام ابوحنیفه نیز همین
است و عصر را ایشان در وقتی گذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و
این نیز معقولیت ندارد بمثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بحدی وارد است که اصلا قابل
تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز
عصر را تا وقتی که آفتاب بلند و روشن تابان باشد بایگذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلیه باشد و آن
احادیث که تمسک کرده‌اند بدان بر مذهب خود دلالت ندارد بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از نماز گذارد دل میرفت شخصی از مدینه بسوی نخست دجایاش خود که در فضای آبادانی مدینه
داشت و هنوز آفتاب سفید بود گذشت است از گرمی و صفا لون وی از تغیر در زردی و دیگر سیند که این در
وقت که بدن سایه مثلیه می باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود و پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالا افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست
و در این حدیث مبالغه و بعدی بیشتر از حدیث سابق نگارفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی
میرفت بجائی که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود و یا
ضعیف بهر تقدیر سه چهار میل در سه چهار گهڑی بی تکلف میتوان رفت نه چنانکه مذهب ایشانست که در
ربع نهار میگذارند و سایه مثلیه میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از نماز شتر ذبح کرده میشد و ده پاره میشد و پخته میشد و میخوردیم گوشت که پخته شده
پیش از غروب آفتاب ازین حدیث نوعی از تعجیل مفهوم میشود که نزدیک مذهب ائمه ماست و شاید که در بعضی
احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضی
مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه
که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسی که مشاهده کند از طباخان ماهر در کار طبخ با در ساز خود در سفر با استعداد تمام و اختیار و کثرت اعوان و جماعه
کثیر باشند که چندی بحرکت در آیند و کنند و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و
هر کس بکاری بر خود میکرد و شتابند بکشتن شتر و گداختن آن هیچ مقداری اسلام است که چه مقدار وقت از دست

نباید و تمسک بقول حق سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم و الیشان آنست که مسارعت بر وجهی باید کرد
موافق حق باشد و در جای که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در
احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن وارد شده است و علما مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است
از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضلست از اداء در اول وقت کذا قال السغناقی فی
المبسوط لین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصرست تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه
گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد
نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود و مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم
تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب
شده است بی فکر رجوع بر جمل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بوده در بعضی اوقات بوده و شیخ
ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده
شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را عجب آن عمر گفته که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود
و دیر کرده وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیلست و یکی از دلائل تاخیر
حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری همچو مثل مردیست که بسا اجیر گرفت یکی را
یکجا بهم اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کنند دوم را نیز یکجا بهم از پیشین تا نماز دیگر سوم را دو
درم از نماز دیگر تا شام چون وقت دادن اجره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود و پیغمبر گفت آن دو اجیر
که از بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم بدهم شما را چیست
پس در مثال اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی
مثال نصارا و ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و از اینجا معلوم شد که زمان فاصل میان
بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استیناسی
بمقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در آن در شرح مشکات زیاده

برین واقع شده است و درین کتاب بر همین قدر اقتصار کرده شد والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت
جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در داده بالصلوة جامعة و این پیش از شریعت اذان در مدینه بود و سنه اولی از
هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین و نشانی که فراهم آیند وقتی
برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصارا برای نماز میزنند و بعضی گفتند مثل قرن یهود
و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبد الله بن زید عبد
ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی
ناقوس است عبد الله بن زید گفت ای بندهٔ خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت
میخوانم مردم را بدان وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر
کیفیت مخصوص و همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله برخیز و القا کن به بلال رضی الله عنه که آواز وی بلند تر و نرم تر و شیرین تر است
و چون شنید عمر اذان بلال را دوید آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند
آنچه نموده شد عبد الله بن زید فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر آنچه هست مر خدا راست میسر شد که موافق این
دو روایت یا سه روایت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی و بعضی آورده اند که ابو بکر صدیق
نیز دید و امام غزالی در وسیط گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که صفت اذان القا
بود و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمودند سبقک
الوحی و در خبر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج رفت و
بسرا پردهٔ عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا بر آمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدایی که ترا بحق فرستاده من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیدم
من این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام جز درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر
از پس پردهٔ جلال آواز آمد که راست گفت بندهٔ من انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست
که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز بگویند آنحضرت
در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و در نشانه با اصحاب مشاورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب
شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم و اختلاف

علما را که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری
بود وی و صحابه همه سوار بودند و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت گل و لای کر در آنجا بود
تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر سر مرکب نماز کردند و بعضے گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردن است
بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از
امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه رح را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و
در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف رح درین اشارتست که امام
ابو حنیفه رح مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و خلاف آن کلام صغانی است که او نیز خود میکرد و گفت احسن است
که موذن عالم باشد و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن است تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مباشرت نمیکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت همچنین است در
حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذنان نمیخوانند مردم را بجز الحق پس
باشد درجه امام اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز در بعضے احیان اذان گفته چنانکه
روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و گذارد
نماز ظهر انتهی کلام نهایه پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین است که معلوم است و
فعل وی مر اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز مأول است و ظاهر آنست که بوقوع آن
از امام ابی حنیفه رح و ائمه نبود و آنچه منقولست همین و نادر مغرب است که احیانا واقع شده و در بعضے روایات
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف رح را امام می ساخت این نیز درانجا خواهد بود و چه صورت
دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمل میکرده باشد و
بیانی که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی که همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
که اصل داعی الی الله اوست مستمره بودی بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست
اگرچه بعضے سخن دیگر که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة درست نمیشود
و لهذا اختلاف کرده اند علما نزد بعضے مکروه است و نزد بعضے خلاف اولی و بعضے گفته اند مستحب است و تصحیح
کرده است این قول را نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و صحت رسیده است از عمر بن الخطاب رض که
گفت اگر اذان گفتن با خلافت جمع میشد اذان مے گفتم من کذا فی فتح الباری و اگر قصه

اذان گفتن آنحضرت مذکور شده بصحت رسد ثابت شود جمع بیان اذان و اقامت بکراهت اگر آنرا محمول بر بیان
جواز ندارند و گفته اند که از شارع فعل نکرده برای بیان اصل جواز حاجت نیست والله اعلم وصل در افتتاح آنحضرت
نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و
مکروه است اثر از آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده
گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل
و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف وارند در
تلفظ بنیت بعضی برآنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که آن
عون است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و از قواعد شرع و ضرورت
عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیست و قیاس در
تلبیه بنیت حج است که روح و مجوز و است و قیاس در مقابل النص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست برداشتی
در اکثر احادیث صحیحین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان
اینست و گویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده
و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیه این است و سائر مشایخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و
میگویند که در رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه و نفی بر اثبات
مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیرست
بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جائزست
که همه آن فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دست برداشتی تا آنکه گوشها برابر شدی و گاهی تا
بدوشها اول مذهب ابوحنیفه است و دوم روایتی از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است که مسلم
و ابوداود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک که از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع
شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بر
چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض اصحاب شافعی کذا فی المواهب

وصل در افتتاح آنحضرت نماز را

دعای ثنا سبحانک اللهم و بحمدک

و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد وی
تخییر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هرچه کنند جائز است
بعد ازین میخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم و بحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض الی آخر آن و ثنا نیز آمده اکثر آن در بعضی نماز فرض و نفل همه میخوانند و نزد حنفیه
آنها مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه
هر دو آمده و مراد به ثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن
گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایتی است از ابی یوسف و مشهور
تاخیر توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و دعای
سبحانک اللهم سنی است طیبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله
عنه آمده و التزام کرده بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علما و تابعین
و غیر ایشان و اختیار کرده است امام ابوحنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن
و ضعف و حال آنکه علماء حدیث بلکه ائمه مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر هم تحقیقات
طعن که ترمذی کرده در اسناد اوست که وی وارد کرده نه در صحیح اسانید وی و چگونه نباشد که اعلام ائمه این حدیث
را آورده و اختیار آن کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرائت قرآن مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف
از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است
هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و در بعضی از شرح شاطبیه از جبیر بن مطعم
روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین میخواند بشنو همچنین خوانانید مرا جبرئیل
و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ
گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة
مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از سوره ولیکن در اول صلوة و فقط میخواند
چنین وی متعلق بصلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبین است زیرا که
تسمیه برای افتتاح قرائت است و هر رکعت مستقل است در قرائت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف

بعد دعای استفتاح استعاذه

علما در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافتت و در آنکه خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم متفق علیه السلام ولیکن اختلافست در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه ابوحنیفه و ثوری
و احمد است و مروی ست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت
نماز گذاردیم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدیم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم روایت احمد و النسائی و ابن خزیمه و الدارقطنی عدد جامع الاصول حدیث انس را در باب
ترک جهر بالتسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اما از بعضی
صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تخصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر بتسمیه میکردند جهت
بیان سنت بود اما بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از جهر بتسمیه
برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیاناً در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیماً للامة کما قیل و
صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در
جامع خود در باب جهت کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دیست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنها که بعد از ایشان اند
از تابعین و باین قایل ست سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی به
بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی
حدیثی آورده از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم و
گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابوهریره و ابن عمر و ابن زبیر
از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است
بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح ست و گفته اند که این دو حدیث مثل احادیث
است در جهر و شیخ بن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبیده نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست
در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال ست نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تخریج
نکرده اند از اینها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از
دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جهر بتسمیه حدیثی و بالجمله احادیث دیده

ودرین باب اکثر اخبار صحیح در جانب خفیه است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه رح است پس آنچه مشهور شده است در سبب بعضے مردم که
جهر ارجح است مذهب امیر المومنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست وخود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب
خلفای ثلثه ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواندند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و
مقتدیان نیز موافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهر احادیث واقع شده و مذهب شافعی رح و احمد
همین است و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابو حنیفه رح اخفا است مطلقا و در جامع ترمذی
حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین
نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما را از صحابه و تابعین برین است انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که

دیگر ازین چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد درگذرانیده و بانکه گفت لا یزال عمل آنحضرت برین کیفیت
بود تا از دنیا رحلت کرد راه نسخ بربست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات احادیث و آثار در هر دو جانب
موجود است پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درینباب حدیث
ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا محاذی
میشد بدو شانها و چون رکوع میکرد و برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضے روایات آمده وکان لا یرفع
بین السجدتین و ترمذی باز روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره نموده بطرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری
از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح
این حدیث نموده است و اشارتی بر نجات این حدیث نموده و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح و درین باب
حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در اول یعنی برای تکبیر افتتاح و درینباب گفت
که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین
و میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی حدیث
براء بن عازب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت
دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف مانکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح
نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود چنانچه قرار کنند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که

اخفا کند امام چہار چیز را تعوذ و بسم اللہ و آمین و سبحانک اللہم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده سیوطی در جمع الجوامع
از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جہر نمیکردند به بسم اللہ الرحمن الرحیم و نہ بتعوذ و نہ بآمین و شیخ
ابن الہمام از ابی وائل در اخفاء جہر ہر دو آورده و گفته ہر دو حدیث معلول است و مدار حدیث ابن مسعود است
و بدانکه در بعضی روایات که بہ صوت آمده و این احتمال دارد بہمزه نیز دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
بقرینہ روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده یرتج بہا المسجد رج بیمین تخفیف و از یدل دامین
بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جائز است و مد الف را با تشدید نزد بعضی خطا است و مفسد نماز نیست
زیرا که کلمہ قرآن است در قول وی سبحانہ آمین البیت الحرام اگرچہ نہ با معنی است و نزد بعضی فاسد است
اثبات جہر حدیث بود موافقت بحجة ترمذی گفته است و حدیث حسن بی فلان صحیح است چنانکہ در مقدم معلوم شد و امام محمد رح
در موطا از خود بعد از روایت حدیث از ابن عمرؓ از مالک از زہری از سالم بن عبداللہ بن عمرؓ از پدرش که در رفع یدین فی رکوع
و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در ہر خفض و رفع اما رفع یدین یکبار در ابتداء نماز یکبار همین
این قول ابو حنیفہ است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی ابن
ابی طالب است خبر در روایات آورده که وی رضی اللہ عنہ رفع یدین میکرد در تکبیر اولی و از ابراہیم نخعی آورده که گفت بر
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد نخعی حدیثی از وائل حضرمی رضی اللہ عنہ حدیثی روایت کرد که گفت
گذاردم نماز را با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت دو دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر
برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندیده آنحضرت را در نماز مگر ہمان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد
نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا از ہیچ یکی از ایشان و ایشان برمیداشتند دستہا را خود را نجر در ابتدای نماز نزد تکبیر
و از عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمرؓ را که برمیداشت دستہا را برابر اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتہی و از مشکوة آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده اند از مجاہد که گفت گذاردم
نماز خلف ابن عمرؓ پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمرؓ ابن خطاب را برمیداشت
دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمرؓ و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چنین باشند و بعد از آن ابن عمرؓ را دیدند که ہمچنین میکرد پس آنچہ بر خلاف این نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح
ابن الہمام حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراہیم از علقمہ از عبداللہ آورده که گفت
گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابی بکرؓ و عمرؓ پس برنداشتند دستہای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز

واگر خطا هم باشد معنی دارد ای قاصد بن الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی صوفی نیز باین معنی گفته و بعضے فقها در تخطیه وے مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی ست بعد از
فاتحه سوره خواندی و در نماز صبح قراءت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه وگاه سوره قاف خواندے
وگاه سوره روم وگاه تخفیف در قراءت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل
السجده در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود می آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه ست و شیخ ابن الهمام
در طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر یست که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخوانند فاقرءوا
نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را
نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آنجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یرفع یدیه
اذا افتتح بالصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشئ من ذلک اوزاعی گفت
من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد تو باین اسناد من که علو ما بآنجا رسید پس ابو حنیفه گفت حماد راجح از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از ابن عمر
نیست در فقه اگرچه ابن عمر را فضیلت صحبت حضرت باشد و اسود را نیز فضلے کثیر است و عبد الله ست یعنی او را چه توان
تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابو حنیفه بفقه
رواة و مذهب وی همین ست کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که مردی را دید که نماز میگذارد و در مسجد حرام و برمیداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت
ابن زبیر چنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی
روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین خود
شافعی ازوی مرویست عمل بخلاف آن روایت کرده گفت سالها خلف ابن عمر نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع
یدین کرد الا نزد افتتاح محل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بخلاف روایت

ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک قرائت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کراهتی ندارد ولیکن بشرطی آنکه بخواند
غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها را جایز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب است
قرائت آنها در صبح یوم الجمعة بشرطیکه احیاناً غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست و شیخ
ابن الهمام گفته که تجویز نیست در این عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که
نزد حنفیه مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس رض بزیادة کل
جمعة آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم و ذالک والله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون
خواندی وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی
نحو و عمل کند عمل این روایت ساقط گردد انتهی واما آنکه طبرانی و غیره وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی
سخن هست و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن هست بی حصر آن منافاتی ندارد و با رفع ثبوت رفع در غیر آن مواطن
مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که احادیث در جانبین رفع و عدم هر دو ثابت است و جمعی از صحابه و من بعدهم خصوصاً
ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن خسران بود دیگر گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوجود آمده و چون علم فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقه عدم رفع است مذهب
حنفیه طریقه ایشان آمده باشد و باین عقیده اکثر علمای مذهب با این قدر اکتفا کنند و گویند که حکم رفع منسوخ است چون ابن عمر که
راوی حدیث رفع است دید که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرد و ظاهر شد که عمل رفع منسوخ است
کثرت روایات و احادیث در این باب والله اعلم بحقیقة الحال بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم از طرفین
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده و جدال کلام در آن واسع است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی از این
دو امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان وی را به
آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا محال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح
بود که منسوخ شده است پس بعید نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض او میبود
کرا دولا است بخلاف عدم رفع که طرف ثانی باید مر احتمال عدم شرعیت زیرا که وی آن بر جنس آن نیست که مسبوق است
در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از
حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای مبارک
خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی، مگر همانند آن یکی

سورهٔ منافقون نیز ذکر کرده و بالجملہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر چہ خواستی خواندی از سورہ ہائے طویل
یا قصیر در نماز کہ باشد میخواند بحسب مصالح و حکم کہ در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی اللہ
عنہما و آنچہ مشہور و معمول ست و اکثر ائمۂ فقہ برآنند کہ در فجر و ظہر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط
و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم برین نہج بودہ و اخبار و آثار درین باب
بسیار ست و در ہدایہ میگوید کہ اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر رض است بجانب ابی موسی اشعری
رضی اللہ عنہما و لابد آنچہ عمر نویسد جز موافق سنت نباشد و آنچہ از روایات بر خلاف آن مذکور شد صحیح ست
ولیکن حکم غالب راست واللہ اعلم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از قرات فارغ شدی تکبیر گفتی و
برکوع رفتی و این تکبیر در حالت قیام ست یا در حال انحطاط اکثر برآنند کہ تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکہ در ہدایہ
از جامع صغیر نقل کردہ کہ یکبر مع الانحطاط و ہمچنین چون سر برداشت از رکوع و در حدیث آمدہ است کان یکبر
فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز ہر بار کہ سر فرود آوردی و برداشتی و این تکبیر با رفع یدین است
نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عجیبیست میان حنفیہ و غیرہم و شافعیہ در صحت
حدیث رفع مبالغہ نمایند و صاحب سفر السعادت گفتہ کہ این حدیث از کثرت روایت بتواتر ماندہ راست
و چہار صد اثر از حضرت رسالت و صحابہ درین باب صحیح شدہ عشرہ مبشرہ روایت کردہ اند آنرا و ترمذی
بر عادت خود کہ در باب اختلاف احادیث و اقوال علما وارد دو باب عقد کردہ اول باب رفع الیدین
و درین باب حدیث ابن عمر رض آوردہ کہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون افتتاح میکرد
برمیداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شانہ را و چون برکوع میرفت و بر میداشت سر از
رکوع و در بعضے روایات آمدہ و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابہ دیگر نیز
کردہ و عمل بسیاری از صحابہ و تابعین و غیر ایشان از مجتہدین مثل اوزاعی و عبد اللہ و شافعی و احمد
اعلم است از عبد اللہ و اصحاب وی او با وگرفت و لیکن ایشان با وگرفتند و بعد تحقیق حدیث کردند اجماعہ بیرون اختیار از
عبد اللہ کہ وی برداشتہ دستہا را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عبد اللہ اعلم ست
بشرائع سلام و حدود وے و متبع ست احوال نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ملازم ست در سفر و حضر و
گذاردہ نماز را با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما لا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وے نزد تعارض اولی باشد از
افراد مقابلش پس چارہ نیست از قول بسنیت ہر دو فعل واللہ سبحانہ اعلم انتہی ۱۲ شرح سفر السعادت

واسحاق بدان ذکر کرده وتصحیح این حدیث کرده واشارتی برجحان این جانب نموده است ودوم باب من لم
یر الرفع الا عند الافتتاح ودرین باب حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود که گذارم
شما را نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را وبرنداشت دودست را مگر برای
تکبیر افتتاح وگفت ترمذی که درین باب از براء بن عازب نیز آمده وگفته که حدیث ابن مسعود حسن ست وباین
قائلند کثیری از اهل علم از صحابه وتابعین وقول سفیان ثوری واهل کوفه نیست وامام محمد در موطای خود
از مالک از زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکبیر در خفض ورفع اما
رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیشتر نبود وباین قول ابی حنیفه است ودرین آثار کثیره آمده بعد از آن
از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است وتبعه در روایات آورده
که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد نیز در تکبیر اولی واز ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد دو دست را
در نماز بعد از تکبیر اولی واز عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح ونبرداشت در ماسوای آن ومانند ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکوة الآثار طحاوی نقل کرده
اند که روایت کرده مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر
اولی واسود روایت کرده که دیدم عمر ابن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی وچون عمر وعلی
وابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند وبعد ایشان ابن عمر را
دیدند که همچنین میکرد وآنچه برخلاف آن نقل کنند اولی واحق بالقبول باشد ودر شرح ابن الهمام از ابراهیم واز
علقمه از عبدالله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وابی بکر وعمر پس نبرداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح صلوة ودر نهایه شرح هدایه میگوید که از عبدالله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی
را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام ومیبرداشت دستها را نزد رکوع ونزد رفع راس از رکوع پس گفت
مکن این را چنین که این چیزیست که کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم
در ابتدا بود پس منسوخ شد وگفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم وترک کرد
ما نیز ترک کردیم واز ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را
مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار وآثار در جانب رفع وعدم رفع هر دو ثابت ست پس چاره نبود
از آنکه گوییم رفع وعدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات یا اول رفع بود وآخر منسوخ شد وشیخ کمال الدین

ابن الهمام گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این نوع مباح بوده که منسوخ شده است
پس و معنی نیست که آن نیز آن قبیل باشد مشمول نسخ بود خصوصاً تا ثابت شده آنچه معارض اوست نشود لیکن
لا مرد است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن
نیست که معهود است در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز با جماع
روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را
صلی الله علیه و آله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد
با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را مگر همین یک نماز آیا وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی
و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی بر نمی داشت دستها را
مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عبد الله عالم است بشرائع اسلام و حدود
وی و متفقد است احوال نبی را صلی الله علیه و آله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت
ما لا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت
هر دو فعل انتهی یعنی یا ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده
برین کرده شده است فعلیک به و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی و در انگشتان تفریج
کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن
بغیر تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی و سر را برابر
پشت داشتی نه فرو تر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی سنت گفته اند و در کمال سنت
و اگر زیاده بر سه گوید افضل است بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی
ده گفته و بعضی تا مفضی بخوف سهو نبود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت
جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیر و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت
نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین
جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز و اندازه کردند در رکوع و سجود او را ده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده میگفت
و جمع هم برین موافقه کرده اند و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها
نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهند که اقرب است و مذهب ابو حنیفه

وشافعی واحمد همین ست از اقوال بیشتر شهد و مذهب مالک و اوزاعی تقدیم قدمین ست بر رکبتین واز احمد
نیز روایتی آمده و سجده بهفت عضو کرده می شود دو دست و دو پای و رکبتین و قدمین و جبهه و انف بر دو کردی و در اکتفا بجبهه
تنها و انف تنها اقوال است نزد حنفیه و مختار بهر دو است و برفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یکقدم نگردد کذا
فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه بغلها ظاهر میشد و بیاض ابطین شریفین مبارزه ما را
وشکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف
داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی اطاله کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش
کرد و در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب از برابری بود و این محمول است بر آنکه چون
قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند حدیث را و این باعتبار غالب و معتاد است والا در بعضی
احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و احیانا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بوده با قیام
و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و اولی آنست که آنچه در مطلب
است گردانند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بدترین دزدها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله
دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد
و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی
بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو بدین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی
محمد را بران و دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و
جلسه میان سجدتین همه فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بر روایتی
فرض و بر روایتی سنت و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود بظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است
واجب شود بسهو آن سجده و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان میگویند
حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج بیان
بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص ناتمام
گردد و فاعل آن آثم شود و از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود
لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم

اگر جائز نباشد از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم ست بروی اعاده و بعضے از مشائخ گفته اند
که لازم ست و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را با دل و این لازم ست رکن ست
نه واجب اقتضاے این در تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از
رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف
سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض ست
اما راست ایستادن فرض نیست و متمسک ائمه فعل آنحضرت است که دائم و مستمر و مواظب بر یک نهج و بر یک
قرار بود و اما حدیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر
حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده
کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز فرمود برو اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن
مرد سوگند بخدای که فرستاد ترا بحق من بهتر ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را
پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قراءت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیری و بعد از آن سر بردار سر خود را
راست بایستے برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر باعاده صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه
کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آئینه نگذاشتی او را
که تکمیل اینچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک وما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک
تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا
فرمودی از سبب بطلان مثلا والله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت
سجود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود
که دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در باب
متضمن سوال و طلب است و کلم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محض طلب است
و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از

صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت همین است که در نوافل
بصریح دعا نیز مشتمل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث تخصیص بنوافل
و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام و مفسد داشته و عجیب است که با وجود
ورود احادیث صحیحه و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق صلوة حرام داشته
فرائض و نوافل و این نهایت بعید است تا تخصیص بفرائض داشته و این نیز بر تقدیری ست که چیزها معلوم
شود و نبود نقل آمده در فرائض قطعا ثابت نشده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین بنشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را
جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا محمول بر سنت کرده اند چنانکه مذهب شافعی
است که میگویند سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشینند نشستنی سبک پس از آن برخیزند و بعضی حمل بر حاجت
کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود که بسن کبر آن و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب
احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی ست که بخاری و ترمذی و نسائی
از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم چون بود در وتر نماز یعنی
در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین بر نمیخاست و نیز آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میداشت
سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بود نه پس آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند و اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که در مدت
و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجب است تقدیم آن و ابو داود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث داخل آمده که چون بر
میخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود مالک بن الحویرث
را بر حالت کبر و ضعف و هم بر بیان جواز که بیان آنکه آنچه اینجا مذکور شد مثلا در جلسه استراحت بوده
الا آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذ بر کند یا بر ارض لی جلسه استراحت سنت نزد امام ابو حنیفه و امام
احمد آنست که هر دو دست را بر رکبتین نهند و تکیه بر رکبتین برخیزد و از جهت حدیثی که ابی وائل از وائل بن حجر

حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برمیخواست بکفتین واعتماد میکرد بر فخذین وهم ابوداؤد
از ابن عمر رضی الله عنه آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست وبرخیزد ونزد
امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین میکنند ونزد ما نیز بحکم ضرورت وزیادت
مشقت نزد کبر سن وضعف بدن جائزست **وصل** وچون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی وبران نشستی و
پای راست نصب کردی وقول امام ابوحنیفه اینست ونزد امام شافعی همچنین ست در قعده اولی واین را
افتراش گویند وثانیه تورک ومذهب ایشان آنست که هر تشهد که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد
باشد چنانکه در نماز فجر وخواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب
مشهور در فقه شافعی ست گفته بر آوردن دو پای از جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش وتمکین مقعد بر
زمین ست ودلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ونزد امام مالک تورک ست در هر دو جا ونزد امام احمد در نمازی که دو تشهد ست در تشهد
اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اول مستعد ومهیی حرکت است وحرکت وقیام از هیئت افتراش
آسانترست وبعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که است سکون واستقرارست مناسب آن باشد وانجا
امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند وحجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از
عائشه ودر احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده گرفته در تشهد اینست نشستن آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همچنین بودی بی تقیید به تشهد اولی یا اخیر ونیز مشقت درین صورت بیشترست وافضل
الاعمال احمزها ودر بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده ودر بعضی احادیث که ذکر طریقه
تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقه تورک
مشقت کمتر بود وتوانند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد
چنانکه مثل آن در اعمال سنن ونوافل واقع شده است ویکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
وچون تشهد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی ودر دست راست عقد واشارت کردی نزد
شافعیه عقد پنجاه وسه وصورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند وطرف ابهام نزد
اسفل مسبحه بجانب کف دست نهاد همچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه وسه را وسند ایشان حدیث ابن
عمر رضی الله عنه است که مسلم آورده ونزد ابوحنیفه تسعین وصورتش قبض خنصر وبنصر وبسط مسبحه ووضع ابهام است

بر اصح وسطی را نیز و در حدیث مسلم از عبد الله ابن الزبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی
در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یدیمنی و بسط سبابه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق
وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقده ثانی ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بر داشتنی و
وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد تمام آن و وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور
آنست که نزد نفی انگشت بر دارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق بنفشد تا مبهم جهت
نشود و باید دانست که عقد اصابع یدیمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد ست با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و
گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبین نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح
کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را استیعاب
ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکور ند سخن از علمای مذهب بیارم تا سود مند
افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل ست بآن و
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اشارت
میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین ست قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ
در وی پس چگونه کند نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی
را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از
کفایه منقول است که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله و همچنین مروی ست از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق ست روایات از
اصحاب ما جمیعا در سنیت اشارت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر ست اخبار و آثار و ران لاجرم
عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست
آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب
احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق بروایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق

ابہام و وسطے روایت کردہ اند و شیخ امام عالم فاضل اجل علی متقی رحمۃ اللہ علیہ دریں باب رسالہ جمع کردہ و در روایات فقیہہ از مذہب حنفی باختلافے کہ درانہاست ذکر کردہ و احادیث صحیحہ آوردہ و جانب عقد و اشارت راجح ساختہ ست و آں رسالہ را در شرح مشکات و شرح سفر السعادت ترجمہ کردہ ایم و باللہ التوفیق و در خطاب السلام علیک ایہا النبی در سوال کردہ اند یکی آنکہ خطاب کردن بہ پیغمبر در نماز منہی عنہ ہست و مفسد است

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اعلم ان مشايخنا يختلفون في اثبات الاشارة بالمسبحة في التشهد وقت التهليل فذهب كثير منهم الى انه لا يشير قال في المنية والواقعات والتجنيس وعمدة النوازل والمضمر والولوالجي والفتاوى الكبرى وعليه الفتوى والخلاصة وخزانة المفتين وهو المختار وفي الاخيرة وهو ظاهر الرواية وعللوا ذلك بان فيها زيادة رفع لا يحتاج اليها فيكون الترك اولى لان مبنى الصلوة على الوقار والسكينة وبان فيها ما فيه الرفضة فكان تركها اولى تحقيقا للمخالفة وذهب آخرون منهم الى انه يستحب وسنة وغير ذلك من الالفاظ الدالة على الرجحان وهذا هو المروي عن الائمة الثلثة وهو مذهب مالك والشافعي واحمد وغيرهم من ائمة الاعصار والامصار وبه وردت صحاح الاخبار والآثار وقد نص عليه مشايخنا المتقدمون منهم والمتاخرون قال الشيخ العلامة المحقق ابن الهمام في شرح الهداية ان المروي عن محمد رح في كيفية الاشارة انه قال يقبض خنصره والتي تليها ويحلق الوسطى والابهام ويقيم المسبحة وكذا عن ابي يوسف رح في الامالي وهذا فرع تصحيح الاشارة وعن كثير من المشايخ لا يشير اصلا وهو خلاف الرواية والدراية فعن محمد رح ان ما ذكره في كيفية الاشارة مما نقلنا قول ابي حنيفة رح ويكره ان يشير بمسبحته وعن الحلواني يقيم الاصبع عند قوله لا اله ويضعها عند الا الله ليكون الرفع للنفي والوضع للاثبات انتهى وقال السغناقي وقد نص محمد رح على هذا المعنى الاشارة بالمسبحة في كتاب المشيخة وروى فيه حديثا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يفعل ذلك ثم قال نحن نصنع بصنع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونأخذ بفعله وهو قول ابي حنيفة رح وقولنا ثم ذكر كيفية الاشارة كما ذكره المحقق ابن الهمام في شرح الهداية عن محمد رح واسنده ايضا الى ابي جعفر الهندواني وقال الحافظ عبد القادر عن الشيخ محي الدين النووي وروى البيهقي وابن ماجه باسناد صحيح ان النبي عليه السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطى بالابهام وفي الخانية الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن بلا خلاف فيه قال ابو يوسف رح يعقد الخنصر والبنصر ويحلق الوسطى بالابهام ويشير بالسبابة وروى ذلك عن ابي يوسف رح في الامالي ابن امير الحاج في شرح المنية وفي الزاهدي اتفق الروايات عن اصحابنا انها سنة وكذا عن الكوفيين والمدنيين وكثرت بها الاخبار والآثار فكان العمل بها اولى ونقل السروجي عن صاحب الحاوي وتنبيه المفتي والاجناس والواقعات عن اصحابنا ان يعقد الخنصر والبنصر ويحلق الوسطى والابهام وهذا هو الذي ذكره محمد في الموطا قال هو قول ابي حنيفة

وجواب داده اند که از خصائص اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودر حقیقت این دعای ست در نماز اگرچہ
بصیغه خطاب ست وچون دراصل که قصه معراج ست همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد
واین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه
مقتضای سیاق لفظ غیبت ست چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا
وبه ناخذ وفی المجتبی ذکر محمد هذا قولی وقول ابی حنیفة رح وفی عمدة النوازل لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن به
فی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد وهو حسن وفی بعض شروح الشفا به عن اصحابنا جمیعا انه سنة
وفی تحفة الاشارة مستحسنة وهی الاصح علی ما ثبت فی الحدیث وفی الذخیرة قیل سنها بالیمنی فی التشهد من السنن
عند ابی حنیفة ومحمد والشافعی رح وفی ظاهر الاصول لا یرفعها وکذا روی عن ابی یوسف انتهی والعجب ترک القول
فی ظاهر الاصول والروایة فان الظاهر قد یکون علی خلاف ما اختاره الائمة وذلک غیر خفی علی من له فی الفن خبرة ومعرفة وفی
درر البحار وشرحه ولکن لا نشیر عند التهلیل بالسبابة والفتوی ای المفتی به عندنا خلافه ای به مخالفة عدم الاشارة
وهو الاشارة علی کیفیة معقودة ثلثة وخمسین کما قال الشافعی واحمد رح فی المحیط انه سنة یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات
وهو قول ابی حنیفة ومحمد رح وکثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولی ثم لما لاح لک بما المصنف من هذه الروایات
التی صرح فی بعضها بالتصحیح او الاصح او علیه الفتوی وفی بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن به ثبوت الاشارة فی التشهد
وقت الشهادة فلا ریب فی ان الحق به احری واولی فان قیل ما الجواب عن تعلیل المانعین بان الاشارة زیادة رفع تحتاج
الیه وبان فیها تشبیها بالرفضة وبانه خلاف ظاهر الروایة المؤید بالفتوی والتصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق
الزیادة علیها لان الامر المطلوب شرعا لا یسمی زیادة مذمومة وهذا الامر قد ثبت طلبه به شرعا لما ذکره من الاحادیث
والآثار والروایات بالاکثار وعن الثانی بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما یکون فیما هو شعارهم او یکون مختصا بهم و
شعارهم اما غیره یکون [illegible] باستحسان شرعا فلا اعتبار للتشبه بهم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات
لانهم یشارکون اهل السنة فی کثیر من اعمال العبادات وکذا العادات وهذا لا یقول به عاقل والشئ اذا کان محمودا فی نفسه
لا یصیر مذموما لکونه مستحبا لاهل الورع یؤید ذلک ما ذکره الشیخ الامام التوربشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اهل
البدعة قالوا یا رسول الله ما سیماهم قال التحلیق ای سیمتهم التحلیق وانما التعریف سیماهم فی الحلق او الاکثار منه فقد حدث
به شیمهم علی ما رایتهم وتوفیقا علی شعارهم الظاهر ولیس فی ذلک ما یدل علی الوضع من تحقیق الحلق والی تقدم شعارهم کثیرة الصلوة
والصیام کما وضعهم بالتحلیق والشئ اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما باستنان من لیس من اهل السنة به بین اهل الزیغ

در علی عباد اللہ الصالحین یعنی نگاہ داشتند لفظے را کہ از رسول خدا آمدہ تعلیم کردہ مر صحابہ را و صاحب مواہب
لدنیہ بطریق اہل معرفت گفتہ کہ مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کردہ شد مر ایشان را
بدخول در حریم حرم عزت الٰہی تبارک و تعالیٰ پس روشن گشت دیدہ بصیرت ایشان و آگاہ شدند دریافتند
کہ آن بوساطت نبی الرحمۃ و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروے
فی حق العموم وانما ندیم بالسلام لیعرج فی قصدہم وفسادہم والتحلی من جملۃ شعائر النسک وسنۃ وعبادۃ الصالحین
انتہی فان قیل قد ذکروا مثل ہذا التعلیل فی لبس الخاتم وہو ان السنۃ فی الیمین واذا ولی لبسہ فی الیسار فی ہذا الزمان لان
التختم فی الیمین صار من شعار اہل الرفض اجیب بان ہذا لیس من ذلک القبیل لان السنۃ فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار فباختیار
الیسار لا یفوت سنۃ مع حصول الاحتراز عن التشبہ بخلاف ما نحن فیہ فان فیہ تفویت السنۃ بالکلیۃ ولئن سلم فہو قول البعض
لا الکل انتہی فی اختیار الیسار علی انہ یقال ان اہل البدعۃ لا یقولون بالاشارۃ اصلا فصار التعلیل راساً والجواب
عن الثالث انہ تعارض الفتوی بالفتوی ویا لصحیح والاصح بالاصح ویقی معناہ من البراہین المرعیۃ والاحادیث المصححۃ ما
لیس معہم فانہ لیس لہم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارۃ اما ما معلون بہ فی بعض الاحادیث من التلویح
والتلمیح لا یقادم التوضیح والتصریح ولنذکر الاحادیث الواردۃ فی اثباتہا قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی اللہ عنہما کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قعد فی التشہد وضع یدہ الیسری علی رکبتہ الیسری ووضع یدہ الیمنی علی رکبتہ الیمنی
وعقد ثلاثا وخمسین واشار باصبعہ السبابۃ رواہ مسلم والنسائی وعنہ رضی اللہ عنہ کان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا
جلس فی الصلوٰۃ وضع کفہ الیمنی علی فخذہ الیمنی وقبض اصابعہ کلہا واشار باصبعہ التی تلیہا الابہام ووضع یدہ
الیسری علی فخذہ الیسری رواہ مسلم ومالک فی الموطا وابو داؤد والنسائی وعن عمر رضی اللہ عنہ ان النبی علیہ السلام
کان اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ ورفع اصبعہ الیمنی التی تلیہا الابہام فدعا بہا ویدہ الیسری علی رکبتیہ
باسطہا علیہا رواہ مسلم والترمذی والنسائی وللنسائی عنہ رضی اللہ عنہ قلت کیف رأیت رسول اللہ علیہ السلام یفعل
قال ہکذا ونصب الیمنی ووضع الیسری وجعل یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسری علی فخذہ الیسری واشار بالسبابۃ
وفی اخری نحوہ وقال کیف کان یضع قال یضع یدہ الیمنی علی فخذہ واشار بالتی تلی الابہام فی القبلۃ ورمی ببصرہ الیہا
ونحوہ ثم قال ہکذا رأیت رسول اللہ علیہ السلام یصنع وعن عبد اللہ بن الزبیر رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ علیہ السلام
اذا قعد یدعو وضع یدہ علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسریٰ علی فخذہ الیسری واشار باصبعہ السبابۃ ووضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطی
ویلقم کفہ الیسری رکبتہ قال فی المشکوٰۃ رواہ مسلم وعنہ رضی اللہ عنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وضع یدہ الیسری

وگفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی وبعضے از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار
سریان حقیقت محمدی است در ذرائر موجودات وحضور اوست در باطن عبید وانکشاف این حال است در وقت
صلوة که افضل حالات واقرب مقامات است هذا کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و
حیات آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه بعد ازان اینچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی
علی کفه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی واشار باصبعه قال وارانا عبد الواحد واشار بالسبابة رواه ابوداود وعنه
ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها وفی روایة انه رای النبی علیه السلام یدعو کذلک ویتحامل النبی علیه السلام بیده
الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشارته رواه ابوداود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام
اذا جلس فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه وعن وائل بن حجر انه رای النبی علیه السلام جلس فی الصلوة
فافترش رجله ووضع ذراعیه علی فخذیه واشار بالسبابة یدعو رواه النسائی وعنه ووضع یده الیسری ووضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
الیمنی وقبض ثنتین وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرایته یحرکها یدعو بها رواه ابوداود والنسائی والدارمی وفی روایة لابی داود والنسائی
وحلق حلقة وفی روایة یقول هکذا وحلق الابهام والوسطی واشار بالسبابة وعنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع ذراعه
الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة ووضع الابهام علی الوسطی حلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه ووضع مرفقه
الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل حلقة الابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه ابویعلی وفی روایة له وقبض ثنتین و
حلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه السلام فذکر حدیثا
طویلا وفیه ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابوداود وعنه کان رسول الله
علیه السلام اذا جلس فی الصلوة فی الرکعتین الاولیین نصب قدمه الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام و
اذا جلس فی الاخریین افضی بمقعدته الارض ونصب الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت
علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی وقد وضع یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه
وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی ابویعلی نحوه وقال وفیه دلیل علی
سنة السبابة حین یشیر بها وعن نمیرة الخزاعی قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی
علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی
رافعا اصبعه السبابة قد حناها رواه ابوداود والنسائی وعن امامة بن حارثة قال رایت النبی علیه السلام واضعا
یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن خباب الانصاری رض قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس

ورحمة الله وبرکاته و در بعضے روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا
اله الا الله واشهد انی رسول الله و میگوید که از ائمه مذهب شافعیه استماع این را گفته ولیکن روایت من تصریح نشده
نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب
معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که در سفری توشهاے قوم سبک گشت و سپری شد
فی آخر صلوة یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر ورواته ثقات وعن ابن عمر قال قال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم
فی المسجد فلا یسبح اذا سمع تشهد فیشیر باصبعه الی ربه تبارک وتعالی رواه الطبرانی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله علیه السلام
ان عز من یسبحین حرز المؤمن تاخیر السجود وتعجیل الافطار والاشارة باصبعه فی الصلوة رواه عبد الرزاق وعن نافع قال
کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعه بصره ثم قال قال رسول الله علیه السلام
هی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابة رواه احمد وعن ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعه
فی الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل کان اذا جلس فی آخر صلوة اعتمد بیده الیسری
علی فخذه الیسری بیده الیمنی ویشیر باصبعه اذا دعا رواه الطبرانی فی الکبیر وعن بشیر بن حرب انه سمع ابن عمر یقول رفعکم ایدیکم
فی الصلوة لبدعة والله ما زاد رسول الله علیه وآله السلام علی هذا یعنی الاشارة باصبعه رواه ابن حبة الحمد لله علی الانعام
والصلوة والسلام علی خیر الانام علی الاتمام خاطر رسالة شیخ علی متقی اما قوله خلاف الروایة فلانه لم یرد فی شیء من کتب الحدیث
لا من حدیث صحیح ولا عن ضعیف ما یکون فیها ایماء الی منعها فضلا عن التصریح مع دلالة الکلام ثبت درایة عن امام ابی حنیفه
ولا عن محمد فلا عن ابی یوسف بل ورد ان الاشارة سنة کما قال الامام الزاهدی انه اتفقت الروایات عن اصحابنا انها سنة
واما قوله خلاف الدرایة فلانه ما رأینا الاصحاب المنع متمسکا الا قولهم انه فعل کثیر ولا یشک من له مسکة انه لیس کل کثیر فعلا فاحشا
فی الصلوة کیف والصلوة انما هی افعال مخصوصة منها فرض وواجبات ومنها سنن ومستحبات وانما یقدح فیها ما یکون
منافیا للصلوة والطمانینة بالرفع انما بعون السنة فکیف یکون فاحشا فی الصلوة الا تری رفع الیدین جمیعا فی السجدة
من الارض ثم وضعهما علی الفخذین ثم رفعهما ووضعهما الی الارض وکذا رفع الیدین فی الوتر اکثر من رفع السبابة وحدها فی تشهد
الصلوة فما قولکم ایها العلماء المشغولون بالانصاف اجرکم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام ابو حنیفة وصاحباه رحمهم الله علی سنیة قول او اداء
وکانت الاخبار الواردة فی هذا الباب صحاحا وحسانا وضعافا وکلها یشهد بحقیقة حتی انا الصحابة واعمالهم به یؤیده وبعض
المجتهدین فی مذهب الامام اذا حکم ببطلان ذلک الامر وعدم جوازه اعتمادا بدلیل اوهن من نسیج العنکبوت کما تقدم
وهو لم یکن شیء من الاحادیث لا حسن ولا ضعیف یکون فیه المار الی ذلک فهل یقبل اعتماده ویؤخذه ویترک ذلک المرضیه المتفق علیه

پس آنحضرت دعا کرد و ببرکت چنانکہ تمامہ لشکر پر کردند ظرفہا را از آن و این در غزوۂ تبوک بود کہ ہفتاد ہزار
کس ہمراہ بودند پس فرمود آنحضرت اشہد ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ و در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم علینا وعلی عباد اللہ الصالحین تنبیہ مرامت را کہ البتہ باید از صلاح داشتہ باشند تا بتسلیم آنحضرت و
تمامہ خلائق در صلوات مشرف و محظوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید کہ در نماز
چنانکہ حق خداست عزوجل حق مسلمانان نیز ہست و کسیکہ ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامہ مومنین
از آنہا کہ گذشتہ اند و آنہا کہ بیایند تا روز قیامت از جہت وجوب قول السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین و
کلام در وجوب صلوۃ بر آنحضرت در تشہد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیہ مسالت او بر محل خود گذشتہ و
نزد طبرانی و ابن ماجہ و دارقطنی از سہل بن سعد آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نیست نماز کسی را
کہ درود نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمدہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
کسیکہ بگذارد نمازی کہ صلوۃ نفرستد در وی بر من و بر اہل بیت من قبول کردہ نشود از وی و در صیغہ صلوۃ
روایات متعددہ آمدہ و کافی ست ہمین مقدار کہ بگوید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی
ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم
انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشائخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمدہ و اگر این را
ہم بگوید بہتر و در بعضے روایات وارحم و ترحم کما رحمت و ترحمت آمدہ قاضی ابو بکر ابن العربی از مالکیہ و صیدلانی از
شافعیہ انکار کردہ بحث انزاد را از قبیل بدعت داشتہ و گفتہ اند کہ آنحضرت تعلیم کرد صحابہ را کیفیت صلوۃ
بوجہے پس زیادہ کردن بران استدراک ست بروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در مواہب از ذخیرہ کہ از کتب حنفیہ
است نقل کردہ کہ مکروہ ہست زیرا کہ موہم نقص است چہ رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند کہ ملامت
سلف ان لہم روایۃ عن ابی حنیفۃ وابی یوسف ومحمد رضی اللہ عنہم جمیعا لکن الروایۃ المشہورۃ المؤیدۃ بالاحادیث الصحاح وآثار الصحابۃ
احق بالاخذ والفتوی من الروایۃ الشاذۃ المخالفۃ حاشیہ بر عبارت محقق ابن الہمام تصنیف علیم اللہ بن عبد الغنی المکی الحنفی رحمہما اللہ ولا تشیر
بسبابتہ عند الشہادۃ وعلیہ الفتوی کما فی الولوالجیۃ والتجنیس وعمدۃ المفتی وعامۃ الفتاوی لکن المعتمد ما صححہ الشراح ولا سیما المتأخرون کالکمال والحلبی والبہنسی والباقانی و
شیخ الاسلام الجد وغیرہم انہ یشیر لفعلہ علیہ الصلوۃ والسلام ونسبوہ لمحمد والامام بل فی متن درر البحار وشرحہ غرر الاذکار المفتی بہ عندنا انہ یشیر باسطا
اصابعہ کلہا وفی الشرنبلالیۃ عن البرہان الصحیح انہ یشیر بمسبحتہ وحدہا یرفعہا عند النفی ویضعہا عند الاثبات فاحترزنا بالصحیح عما قیل لا یشیر لانہ خلاف
الدرایۃ والروایۃ وبقولنا بالمسبحۃ عما قیل یعقد عند الاشارۃ انتہی وفی العینی عن التحفۃ الاصح انہا مستحبۃ وفی المحیط سنۃ [illegible]

کرده شود بروی وجهم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین ست و گفته روایت صحیح نیامده چون
ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بگوید رحمه الله زیرا که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم
علی و امین دعای اگر چه بمعنی صلوة رحمت است ولیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما له پس عدول
کرده نشود از آن بروی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده و قرطبی گفته صحیح همین ست از
جهت ورود احادیث بآن و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و حق آنست که انکار خصوص
این لفظ است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن برآنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا میکرد مشهور درینجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من فتنة المحیا و فتنة
الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره
از قرآن و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز
خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی
انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ما بین
تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی
انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و لو اند که در
هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام میخوانده باشد و در حصر درین ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت
ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع
شده اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب
گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سؤال برای ایشان ست و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق
تواضع و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی او ست تعالی و تقدس و برین نهج ست
حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان است از دیگران
چه گویم همیشه استعاذه میکنند و استغفار مینمایند بتصور عظمت الهی و هیبت درگاه لا ابالی عز و علا برین
سیاهه و یا چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حقیقت نشید

رسل کہ پاکتر از ہمہ پاکان و معصوم تر از ہمہ معصومان ست و ہر چہ ہست از بودہ و نابودہ ہمہ را بوی بخشیدہ اند
و آمرزیدہ اینچنین میگویید میکنند دیگر چہ توان گفت و وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ماموریست باستغفار بقولہ
تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و استغفار کار تمامہ عارفان انبیا و اولیا از اول تا آخر از آدم
تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفتہ بر قیاس آن حقیقت نیز تصور توان کرد بیت دیدم کہ خاطرش
ز من آزار میکشد کردم از و قبول گناہ نبودہ را اما آزار خاطر در ینجا کجا است از توہم وجود و ہستی و یا کی
توان داشت و جودک ذنب لا یقاس بہ ذنب کنایہ از آن است و غفر بمعنی ستر است و از عارفان کسی گفتہ ہست بیت از
خدا خواہند ستر ذات خود در ذات او و این بود ساعت بساعت سر استغفار شان کنایت از فنا فی اللہ
داشتہ سخن باینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت کہ وضع آن کتاب و عقد بی بصیرت واقع است
و تا میرود و در از میگردد و اللہم اغفر لی و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعد از تشہد سلام میداد و در جانب
یمین و یسار چنانکہ دیدہ میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میفرمود السلام علیکم
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ و مخاطب بوی ملائکہ و قوم را میداشت و این یکی از وجوہ فضیلت قیام در جانب یمین ست
کہ بعد از نزول از سماع قریب و رجوع از شہود الواحد و ذکر نماز ست اول نظر بر اہل اینجانب می افتاد و دو
سلام دادن را نیز با کمی آنحضرت بود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ پانزدہ نفر از مشاہیر صحابہ و علمای ایشان آنرا
روایت کردہ اند و ہمین ست مذہب ابی حنیفہ و شافعی و ائمہ دیگر الا امام مالک رحمۃ اللہ علیہم اجمعین کہ نزد وی یک
سلام ست مقابل وجہ و حدیثی کہ درینباب روایت کردہ است صحیح نیست و اگر احیانا بود در نماز ست
میبود چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا میگوید آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما گفتہ اند کہ این حدیث معلول ست و اگر معلول نباشد این عبارت صریح نیست درانکہ سلام دیگر نمیداد و از آن
ساکت است شاید کہ سلام دیگر نیز باشد کہ بدان رفع صوت نکردی کہ مقصود از آن ایقاظ اہل بیت بودی
و از ینجا ظاہر شد وجہ آنکہ از امام احمد منقولست کہ وی تسلیم واحد را تاویل کردہ کہ معنی وی آنست کہ جہر بتسلیم
واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آہستہ میگفت و بعضی گفتہ اند کہ مراد از مقابل وجہ آنست کہ
ابتدا السلام از جانب قبلہ کردی بعد از ان التفات کردی بیمین و یسار کہ بدان رفع صوت کردی
و در باب یک سلام از سہل بن سعد نیز حدیثی آمدہ کہ معلول ست نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کردہ اند
کہ مصلی مخیر است اگر خواہد یک سلام گوید و اگر خواہد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابہ را نیز از ان منع کردی

خشوع منافی در نماز فرض و معنی التفات و بیدن یمین و شمال است یا پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات
نباشد و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا برون
آید از مواجهه قبله و اگر تحریک کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس این یک قسم التفات مفسد است و یکی
مکروه چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شیخ گوید مکروه است التفات بمعنی تحویل سینه و اگر تحویل
سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آمده که گفت
لحظه میکرد رسول خدا در نماز یمینا و شمالا گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود
یا بجهت تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی
جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد گوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که می نگری
ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت اما التفات ثابت
شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد
و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب
آن شعب می نمود و این قصه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند اگر نیز فرض
باشد که نماز صبح است چنانکه در جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و حراست
سلامت و جمعیت ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن
شخص برای مصلحت مذکوره عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه
آمده می گفت انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و برآمد و گفت طلائی در خانه در نماز یاد آمد پس
مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشته اند و گفته اند که
خواطر جبلت آنست و از اینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت طفلی در نماز بروی متعلق شدی و او را بر داشتی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر دوش مبارک

نهادی و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و باز برای وی
اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عائشه رض بیامدی و در بسته
بودی چند گام نهادی و در را بگشودی و در خانه بجانب قبله بود امثال این چیزی چند در احادیث آمده است
و علما را در صورت عمل کثیر اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست عمل کثیرست و مراد باین آنست
که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضا آنرا بیک دست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص
و تسرول و آنچه محتاج بیک دست است اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل
آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار نزد بعضی آنست
که سه فعل متوالی کثیرست و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بر وی صلی الله علیه و آله و سلم سلام
کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگستردی چنانکه پشت دست بالای بودی و
گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده و گاهی بسر مبارک ایما کردی هم
رد سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت براس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر رض
واقع شده کان یرد اشاره این را اگر باشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند شاید در حدیث
دلالتی صحیحی درین باب یافته باشند والله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و مردم گرد وی ایستاده بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حالست پس اشارت
کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارتست برای غیر سلام
نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری
چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و صبر کن و ام سلمه رضی الله
عنها جاریه را پیش آنحضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده
بود چون جاریه آمد و آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب
فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین بود که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گزارد پس قضا کردم آنرا و در اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است
که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و رد می کرد بر ما و چون از پیش نجاشی

برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وآله وسلم ورد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام میکردیم
بر تو ورد می‌کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود
هرچه میخواهد اکنون امر کرده که تکلم در نماز جز ذکر حق تعالی نکنند و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف ویرا آوازی میبود همچو آواز دیگ یعنی گریه میکرد و در درونش میجوشید
و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است که آه و بکا اگر آواز
نبود اصلا مفسد نیست و اگر باواز بود پس اگر از علت دردی یا مصیبتی یا دی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر
آخرت بود از خوف و رجا و رغبت و رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در
حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محمد از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه
ولهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت
احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد یا عقد طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ باشد و اگر برای
تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا نکند اورا مصلی تا بدان
داند و دیگر آنکه در نماز است فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح آنست که بوی حرفی پیدا
گردد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و نظر نگرفتی و در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت
عائشه پرده رنگین منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مراد بتصاویر نقوش است و این نهی از جهت تصاویر
بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدان است که تا هی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود والا
از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکات و در مجمع البحار گفته که مثل حجله
عروس برپا کرده بود مزین منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم جامه علمدار پوشیده بود در نماز به علمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند
و فرمود این را به ابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود ببرید و گلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه
در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود آورد و در حقیقت از برای تعلیم امت بود
والله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام باشارت دست کردی این هم دلیل است برآنکه در نماز چشم نمی‌پوشید

کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر بر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبودی و از اینجا لازم نمی آید
استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی دلایل تمام ست اما
ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم ست که اصلا نمی بست و اینجا علما و فقها را اختلاف ست
در کراهت تغمیض عین و نزد ما مکروه ست و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه
و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب
اقرب باشد لعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح
از تغمیض عین والله اعلم و فصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد صلوة میخواندند
روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برگشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام
گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و در روایت
بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبریم
ما که این درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین
نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت که همین مقدار
بعد از آن برمیگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود
و دعای میخواندند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام
نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث ذکر در هر
باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همه یکجا خوانده شود بلکه
هرچه خوانده شود کلا و بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محیی الدین نووی
در دعوت استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بر همین نسق بوده نه آنکه
بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست
و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل
و مندوبات حال همچنین ست و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که این مذکور نیز سبب ترغیب

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان لازم نماید
دانسته الله و بعضی ادعیه و اذکار که مشهور اند و سخنی و نکته دران مذکور است درینجا ذکر کرده میشود اول استغفار
سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع
شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار
چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استغنا کنند و گویند که استغفار
بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مهدویه گویند نقل میکنند که
میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود و تقصیرات که در اداء نماز واقع شده کافی ست در
استحباب استغفار و خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد از ان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند
و در اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیح نیامده
مگر همین قدر کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکاة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو موضع
بفتح جیم است یعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد تو بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد بعلت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار
فتح است یعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین
له الدین ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را تقدیم دارد بر سایر انواع ذکر وارده عقب سلام
و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا
فی الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را بآواز بلند میگفت و بعضی علما گفته اند
که افضل در جمیع انواع اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر با علان بود بقصد تعلیم و اعلام
کند درست است بلکه مستحسن باشد و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت
صحت است و مراد بمعوذات بکسر واو مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس ست بنا بر قول الجمع اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل

دارد که درود وی برائت است از شرک که در ضمن استعاذه وغیره است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل
شامل معوذتین و امثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل
انی توکلت علی الله ربی وربکم و قول وی سبحانه وان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی
معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و در حدیث
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز بگو اللهم اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را در عقب
هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسل است بقول انی لاحبک و این فقیر نیز از طریق پیشینیان علمای
یمن بدان مشرف شده است و یکی از وردهای مشهوره که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه
تکلم کند و در روایتی پیش از آنکه بگرداند از نماز دو پا را که نشسته است ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهور بین اکابر
و بعد از فرائض ذکر معقبات است بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلمات است که پی یکدیگر می آیند سبحان الله
والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار والله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن
صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار والحمد لله بیست و پنج بار والله اکبر بیست و پنج بار و
لا اله الا الله بیست و پنج بار و در جامع الاصول از نسائی و از مشکات و از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که
چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را
نمودند که هر دو بار وی می گویند آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی
و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل
اینها می سازید بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خواب خود
را عرض داشت فرمود همچنین کنید که امر میکند چون بامر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمان گشت
سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار والله اکبر ده بار و در روایتی دیگر صحیح مسلم سبحان الله یازده بار
والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار می شود و بعضی از علما گفته اند که این روایت
بنا بر تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره که تسبحون وتحمدون وتکبرون دبر کل صلوة ثلاثا وثلثین

و این تفسیر مبهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است
و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگرچه باشند مانند
کف دریا و نیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقرا از مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید برده آزاد
گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود بچه سبب
کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبیح و
تحمید و تکبیر در دبر هر صلوة ثلاثا و ثلثین مره پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت
آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر گشتند درین عمل
اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر عابد لازم آید و
این بحث در جای خود بتحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقرا از شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود
غم مخورید و اندوهگین مباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت در روید و این حدیث جزو حدیثی ست که
در مشکات از ابی داؤد و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری است که فقرا دارند و بحساب
سوال نعیم دنیا موقوف نباشند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت
ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در
بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ورد در وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و در مسند امام احمد روایت
ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را
یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از آس آسیا گردانیدن و کشش از
آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته بود
چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بخانه من برای چه آمده بود گفتند برای طلب
خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم مطلب خادم
خود نیز با افضل نیست و چون از جای بیایی صبر کن تا بهم رسانیم انان فرمود یا فاطمه محنت و مشقت
دنیا سهل است بهر طریق بگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن اهل خانه خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح بگوئی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد بگوئی او را سی
و سه بار و تکبیر بگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی
از آنها لا علی التعیین سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده
و تعلیم نموده است بعد از آن علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این
از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشده و نه در لیلهٔ صفین تا آخر شب یاد من آمد بخواندم دیگر در تعلیم
کرد که چون بگذری نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار
و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه
در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روا کرده
و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در
موضوعات آورده و حفاظ بروی ازین جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر
الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای
و در عهد امان وی تا نماز آینده این را جماعتی از صحابه روایت کرده از آنجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله
عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را به بیهقی آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت
بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی
شرط است موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخوابد و ایمن
گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرداگرد اوست رواه البیهقی فی شعب
الایمان وقال اسناده ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا
هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق وهو کذوب
مذکور شده معروف است تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیاء معدوده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانکه ادعیه
مذکوره آیة الکرسی و معقبات و جز آن مراد بعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر کرده اند شمرده
و اگر سکوت بقدر گفتن عرفی برسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هر چه بر وجه مذکور بخوانند عقیب
او ورد بر او است مانند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره

وعدم تعاقب گرددپانه اینجا هم محل نظر است وظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنة میداند وصل
سنت را بفرض وسرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض ودر شرح ابن الهمام تصریح کرده است
که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه واذکار در ادبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنها را
بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال باانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در ان واختلافست علما
را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست ودرمیان
مشغول بسنن ونوافل نباید شد واین قول مخالف حدیثست که در نهی از وصل واقعشده است در سنن
ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت استاده بودی که در یافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
تکبیره اولی را نماز مثل بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت وبجنبانید وگفت بنشین زیرا که هلاک
نگشتند اهل کتاب مگر از انکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پسندید این سخن را
از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است ببعضی ادعیه واذکار ولیکن اولی آنست که فصل کند ببعضی اذکار
وادعیه مختصر وادعیه واذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند وثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قراة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن
وحلوانی گفته است که لاباس ست بخواندن اوراد میان فریضه وسنت واین منافات ندارد با اولویت مذکوره
زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اواست ودر خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب
یا عشا که بعد آنها سنن است مکروهست او را مکث قاعده او باید که بایستد بتطوع وتطوع نکند در مکان فرض
بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پستر آید واگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است
ودر نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد باید و یا
برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد وهمه برابرست در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزلست
از برای تطوع ذکر هذا الکلمه فی شرح ابن الهمام وآنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات
ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شی قدیر ده بار چنانکه گفته شد
که اینقدر منافی تعجیل نیست واگر بسیار بجدست وتعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست
چنانکه گذشت وآنکه بعضی مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند فی الحقیقه سنت که سنت خواندن قبل یا اینها الکافرون
وقل هو الله احد است وصل در بیان سجدهٔ سهو بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در آنچه

وصل

متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل
حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الٰهی و خوشا نه است در باحیثیت تشریع احکام و در یافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و بمجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی که هر
سهو کند سجدهٔ سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک بیاید ولیکن این حکمت بالتمام در یافت سعادت اقتدا
تمام میشود و فرموده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در حیز جزای آن
مشروع گردد و صاحب سفر السعادت گفته که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو فرموده
در نماز و در جمیع عمر و غیر از ین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول ننشست و برخاست چون تمام کرد نماز
را دو سجده کرد پس سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن
بعد از ان یاد کرده اتمام فرمود و از سلام دو سجده کرد بعد از و سجده دیگر باز سلام داد و در حدیث سجده سهو
بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش
کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبوده و در حدیث دو اشکال است یکی آنکه این جواب است بر خلاف واقع و اجماع
دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوة
با اتمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من آنچنین است نفس الامر
و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است و فهم
و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و نسیان بمنافی بطریق سهو مفسد نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف میکنند
نمایند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نگردد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام
در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از ان است و بعضی میگویند که این گفت گو همه با ایما بود نه بقول و این سخن مستبعد
است و نیز گویند که این قضیه بر خلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنز الرقایق مسمی بالبحر الرائق
گفته که لا جرانی شافعی از ین اشکال نیا ختم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامد برای مصلحت آن مبطل نیست و اگر امام
تکلم برای مصلحت نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی الیدین است و بعضی صحابه جواب میشود کلام در حدیث واجب است و شیخ ابن
حجر در شرح بخاری استیفای آن کرده است سوم یکبار در نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از
مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

فراموش کردی پس بمسجد رفت و رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد
و سلام داد و بازگشت و در حدیث ذکر سجدهٔ سهو مسکوت عنه است شاید که بمقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی
سجدهٔ سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک
رکعت زیاده کرد و صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده
کرد سهو را و سلام داد و بر آن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث
و در مذهب حنفیه بتفصیل در این صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و بحجره
در آمد و صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت ایک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع سهو فرموده و مجتهدان مواضع دیگر را غیر این مواضع خمس بر آن
قیاس کرده اند و داؤد ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعمل ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص
را بر آن قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجدهٔ
سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را
پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا بادعای نسخ و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از
سلام میکند بترجیح آنحدیث بر ما عدای آن و در کتب سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام و بحدیثی که روایت کرد ابو داؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی ست از فعل چنانکه در اصول
فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فعلین با لقیاس چنانکه مذهب ایشان آنست از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود
جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و نیز گفته اند که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن
عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبوده باین طریق که در تردد
افتد و نداند که چند رکعت گذارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم داشته بیکجانب
اگر چه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نفس الامر است یاد دش میدادند و در صورت

شک و تردد نیست و بالجمله بجهت غلبهٔ استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و میسر نبود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره
آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می‌آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه
می‌اندازد تا آنکه در نمی‌یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شک در نماز هرگز
واقع نشده ولیکن برای تعلیم حکم آن مراتب را میسر بود که اگر کسی در شک افتد و نداند که چند گذارده سه یا چهار
مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن تردد قرار دهد در صورتیکه یقین است که سه گذارده است
چه گذاردن سه یقین است اگر چهار گذارده باشد و سجدهٔ سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری
کند و هر جانب که ظن غالب دارد بنا بر آن نهد خواه اقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب نبود پس بنا بر
اقل کند و بعضی مردم درین حکم بر امام اجل طعن کرده‌اند که خلاف حدیث گفته که حکم است ببنا بر اقل و نشناخته‌اند
که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع که در تحری جهت آنرا اعتبار کرده چنانکه در اشتباه قبله و غیر آن و نیز در صحیحین
از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا آورده در مشکوة
و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایت نسائی آورده هم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد
ما یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی از علما در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه
آنست اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر نیابد
تحری غلبهٔ ظن در یکجانب پس بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطا گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار
است و میگوید اگر همچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار است و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار
آن حرجی تام است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا اعتبار ظن غالب بر یکجانب
افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در شرح مشکوة تحقیق این کرده شده است قسم سوم فصل
در سجدهٔ تلاوت اختلاف کرده‌اند علما در حکم سجدهٔ تلاوت که سنت است یا واجب است و امام مالک و شافعی
بآنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک او و سنت و در روایتی از امام احمد نیز واجب نیست اگر در نماز
باشد و در غیر آن واجب نیست بجهت آیات و احادیث است که در ترک آن وارد شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن آمده و یافته می‌شود و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تشریف او فقها را بر آن آگاه کرده شده
پس فرض باشد چنانکه در قیام نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نشد بوجوب آن قائل شدیم و سنت که ائمه گفته

تحقیق زید بن ثابت ست که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب
سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد
یا سجده نکرد و بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که وی محل اختلافست والله اعلم و
طهارت شرطست در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلافی دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله
عنهما آمده که بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا شعبی و بیهقی باسناد
صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده شده بجهت بیان این دو روایت
که مراد طهارت کبری ست یا ثانی در حالت اختیارست و اول نزد ضرورت و نیز نگویند که گاهی شعبی در راهی
میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت
واجب نیست مگر بر مستمع در مسایل یعنی اگر اتفاقی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی
گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد بنسبت بسامع و این را از امام
مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و
حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ائمه آنست که واجبست بر قاری و بر سامع مطلقا
شبر الاصلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر گویند و سر بردارند و بعضی گفته اند واجب مروی
از ابن مسعود و همچنین هست و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد هیچکس نیست و اگر با ایستد و بسجده رود اولی
و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نمازست سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع
حالست پس تسبیح سجدهٔ وی افضل و ارفع باشد و اگر سجدهٔ تلاوت در نماز افتد نیک این تسبیح که خصوصا
نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه
و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود
قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و نیز نزد
بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند
و همچنین میگویند و مستحب بودی که در سجده ایم دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب لی بها
اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی
بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم

وچون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند وگفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را
وسجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد در خواب شنیده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسوره نجم که در آخر آیه سجده وارد
وسجده کردند با وی صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان وکافران وجن وانس مراد همین جن وانس باشند که درین
مجلس حاضر بودند لا علی الاطلاق تا کسی بر وی ناگوید تا هر که بر روی زمین از آدمیان است در آن بود والله اعلم وگفته اند
که سجده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود یا سجود شکر گذاری نعم خدای
سبحانه که معهود وانده در اول سوره وسجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر ایشان وسجده
سجده مشرکان بجهت استماع اسمای آلهه ایشان از لات وعزی که درین سوره مذکور شد یا از جهت ظهور سطوت
وسلطان کبریا وجبروت الهی تعالی وشانه وسطوع انوار عظمت وعزت صدق وحقانیت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه تاب وطاقت اختیار ایشان باطل شد واثر سجود وانکار استکبار
محو ومضمحل گشت مگر آن کسیکه اشقی واطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت وبر جبهه نشسته خود زد وگفت
این قدر بس است وآن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفتند ودرینجا قصه ایست از وضع زنادقه ومفتریات
ایشان که بعضی از ارباب سیر وتواریخ که مولعند بر غرایب اعاجیب این قصه آورده اند وعلمای محدثین
حکم بوضع آن کرده ورد وابطال آن نموده اند وآن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر
اسمای لات وعزی ومناجات مدح ایشان کرد وگفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی وآن سهوا
بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه بصوت شریف آنحضرت از پیش خود خواند ومشرکان که از شنیدند
وسجده مشرکان ازینجهت بود گفتند اکنون محمد مدح آلهه ما کرد مارا با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت
علیم وقدیم ورزاق یکی است این بتان شفعای ما اند ومحمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد
وخبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم واین قصه عقلا ونقلا باطل وموضوع است وسر این آیه را تفسیر دیگر است
که نسبت ورودی ذکر این قصه والله اعلم فصل در سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده
که خارج صلوة کند آیا جایز ومسنون است وعبادت وموجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت

است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی فقها نقل کرده اند که جایز است
مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در غیر نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است
دیگر سجده تلاوت است و در آن خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست
که این مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده چنانکه
ذکر کرده شود و نزد امام ابی حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است
و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف
ما لا یطاق باشد و گویند مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن
بسجده کردند یا منسوخ است و لیکن آنها که قایلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت
نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی خلفای راشدین
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده ماثور است قول نسخ درست نباشد و یک قسم
دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقهیه رخصتی در آن واقع شده مختار کراهت است
و حدیث آنست که در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که خوشحال میساخت بروی می افتاد سجده کنان مر خدا را جهت شکر کردن مر او را
عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله
عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد بران قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت داد مر پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که
یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طویل کرد چنانکه
بیننده گمان برد که روح پاکش بر آسمان رفت و از سنن الاسلامی بیهقی است که یکبار شخصی کوتاه بالای ضعیف
ناقص الخلقت را دید سجده شکر کرد و چنانکه نیز در حدیث آمده و در صحیح خبر آمده که چون سر ابو جهل لعین را
آورد نزد آنحضرت سجده کرد و فرمود هذا فرعون هذه الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این

قیاس در باب مسلمانان بجمعه نیز و بعضی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند
بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و بهدایت نمود و گمراه کرد ایشان را
یا یاد کرد و تعلیل دیگر آنکه راه نمود ایشان را به دریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت درو اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اعلی و احری
بود از شکر نعمتها خارج از ذات و ظاهر در ینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در
شرح صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و پیش
از نزول قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی هست که در وی جمع میشوند در هر هفته برای
عبادت ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز گذاریم و در وی بجا آریم وظیفه شکر
و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه باین خصوصیات که در
نماز جمعه است نبود و بعد از نازل شدن قرآن باین خصوصیات و انعقاد در مقصود کافیست شد و در حدیث
اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود
که افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف علما
را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه
افضل ایام سنه و این سخن محلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود
رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمده در ایام منا بود
چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که
سید الایام یوم الجمعة جمع شده در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد
در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و در روز
برپا شود قیامت و در روز نفخ و در روز صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع یافته در این روز
یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی در این عالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دایره امکان
بیرون است و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم جنت و
ظهور سعادت حق تبارک و تعالی و خصائص و فضائل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است

ذکر روز جمعه و فضائل وی

کہ ہر چہ بندہ در وی از خدا بخواہد بیابد و علما را از صحابہ و تابعین ومن بعدہم در این ساعت خلاف است
بر دو قول بعضے میگویند کہ آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این
قول مردود است و از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ پرسیدند کہ قومی میگویند کہ آن ساعت روز جمعہ کہ مستجاب
بود دعا در وی برداشتہ شد ابوہریرہ فرمود دروغ گفت ہر کہ این را گفت آن ساعت موجود است الان ہر روز
جمعہ قول دوم و آن صحیح است کہ چنانچہ در زمان آنحضرت بود ہمچنان در این وقت نیز باقی است و در اینجا نیز دو
قول واقع شدہ جمعی میگویند کہ آن ساعت را در یک وقت مبہم گذاشتہ و مخفی داشتہ اند در روز جمعہ نظیر
شب قدر در عشر آخر و اکثر بر آنند کہ متعین است و در اینجا اقوال متعددہ زیادہ بر سی قول آمدہ شیخ ابن حجر
عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نمودہ نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کردہ و ادلۂ آن آوردہ و تصحیح و تضعیف
و ترجیح و توقف آن بیان کردہ و در آن تطبیق نمودہ است ما در شرح سفر السعادت اکثر نقل کردہ ایم و ارجح
اقوال دو قول است اول آنکہ از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز و دوم آنکہ آخر ساعتی است از روز و باز
اختلاف است علما را در ترجیح یکی از این دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کردہ اند و احادیث واردہ در آن تقویہ
و تائید نمودہ و صاحب سفر السعادت گفتہ کہ در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمہ بن عبد الرحمن حدیث آمدہ است کہ جماعتی از
صحابہ جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند در آنکہ آن ساعت
آخر روز جمعہ است و از فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا می آرند کہ میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعہ تا نظر کند و خبر کند او را
بآخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشد وی رضی اللہ عنہا بدعا و در روایتی وقت غروب آمدہ واللہ اعلم و دیگر از جملہ خصائص
درود فرستادن بر آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در این روز بمقام اجابت و قبول میرسد و دیگر آنکہ در وی نمازی است
کہ اعظم فروض اسلام است و نہادن در آن ترہیب ختم بر قلوب و نوشتن از جملہ منافقان است و غسل در وی سنت
مؤکدہ است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تبکیر مسجد یعنی
زود شتافتن و پیش روی کردن آن مستحب است و در این روز نزد جمعی از علما صلوٰۃ نافلہ در وقت استوا مکروہ نیست از جہت
و ابو قتادہ رضی اللہ عنہ گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نہی کرد از نماز در نیمہ روز الا روز جمعہ در
و در جہنم در آن وقت می افروزند الا روز جمعہ و از آن است کہ بسیاری از اہل فجور و فسق در روز جمعہ و شب
جمعہ از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند از جہت ظہور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع
و عبادت را و حرمت او بر سائر ایام چون حرمت شہر رمضان است بر سائر شہور و ساعت اجابت در وی

دانش و برهم نهند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس گر مؤذنان
و برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهت بیع نزد اذان و استحباب غسل العیدین تا آن نیز از خصایص
جمعه است و قرات سوره الم السجده و سوره هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره جمعه و المنافقون
یا سبح اسم ربک و سورة الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز مغرب
وی و خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشای وی نیز مسنون ست و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف
آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد
گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده در آن و گفته که مقتضای دلیل کراهت که ایهام تفضیل
هجران باقی و عدم جواز جز آن ست عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریفه او
در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه حنفیه کلها اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث والمذهب والله اعلم
و فضایل خواندن سوره کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
سوره کهف در روز جمعه روشن شود در روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن
شود نور میان العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرده میان الجمعتین یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوب
لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله اعلم و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم ست در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا
معلوم شد و عظمت وی در آخرت حدیثی ست که وارد شده است مشتمل فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد
بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند نماز جمعه حاصل میگردد از انوار مشاهده و عظمت و جلال حق پرتوی
و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی و ائمه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست او ست آیینه
سفید که در روی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آیینه سفید و در وی نکته سیاه گفت این آیینه مثال
روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار
امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود و لهذا برای کنایت از
میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی
دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنت ست

در وی کشاده را که طول و عرض آن را جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای آن از غایت
بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم بفرستد پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از فرشتگان
خود در گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشستگاه پیغمبران ست گرد کرده شده است آن منابر نور منبر
های دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور نشینند پس میفرستد
تعالی آن مشک سا در جامهای و برویهای و موهای ایشان پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام که
راست کردم با شما وعده خود را که دادم و تمام کردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید به هم شما را گویند
پروردگار را میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی ما اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم
شما را در سرای خود یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین وزن و نیست فرید در هر چیز چه نعمتهای
من و درجات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب
بنما ما را وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و به بینیم آنرا بچشم سر یا تا نهایت مقاصد و منتهای مطالب این ست که بالاتر
ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش
از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بمقتضای لطف و مهربانی خود بی سوال
آورند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سول و مامول وقت است هر که پیش از وقت
طلبد و بپیش از قسمت خواهد محروم بازگردد و صاحب الخیر لیطرا فاذا جاء الایان یجی پس تجلی کند پروردگار تعالی
و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر
نه سرفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست هر آئینه
می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه به دیدار مشرف شدند و بنور جمال وی منور گشتند گفته شود
مر ایشان را که اکنون بازگردید بمنازل خود و این نیز از جمله لطف و مهربانی ست به بندگان چه دایم در درگاه
عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان ست بروند و زنانی بجمال خود بیارایند و
بیاسایند و در پرده های صفات که جمال و مرایای آن نعیم جنت ست مشاهده نمایند و مستحق و مستعد
تجلی دیگر شوند شهود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست پس باز میگردند ایشان
بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از
حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن جمال صفات ست و این نور ذات پس می آیند ایشان بزنان

خود وجمالی که پوشیده شده اند این مردان برین زنان واین زنان بر مردان ونمی توانند یکدیگر را دیده و
نموده نشوند بهمدیگر از جهت آنچه پوشیده است ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون
باز آیند بجمال خود زنان یکدیگر رو و فرو نشیند آن نور و برود غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش
ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشان را زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما
از پیش ما بصورتی و هیئتی که داشتید و باز آمدید بغیر آن صورت و هیئت یعنی این حسن وجمال بیش ازین
نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن وجمال از جهت است که تجلی کرد پروردگار تعالی وتقدس
بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دید فی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و براستی
الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی لیکن
نموده وی جل جلاله ایشان را از عظمت وجلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس
وی و نگویند که ازینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت وجلال است که فائض شده از ذات و تعالی وتقدس
نه ذات و عظمت وجلال صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند نه رویت
را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت وجلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقت و عرفا توان گفت
کردی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل
بود نه بچشم و مثل عقلا میگویند آنچه مرئی است از جسم نمود و شکل لون است نه کنه حقیقت جسم آنها همه صفات
جسم است و با وجود آن در عرف میگویند جسم را دیدیم بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را
در آخرت ببینند و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را
اعتقاد کرده ساکت باشند بیش ازین نیست والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حالت همیشه
در هر جمعه باشد مومنان را و چند روز زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از جهت
آنچه میدهد ایشان را پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند باینچنین فضل و کرامت و خود چون
دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود و تعالی نخواهید در هر جمعه خواهید شما را بدهیم لاجرم همیشه حال
بر منوال باشد فهذا المعنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون وصل چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خطبه بمنبر شریف بر آمدی بلال شروع
در اذان کردی در پیش روی شریف آنحضرت و در زمان شریف بجز ازین اذان نبود و همچنین به

زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان
دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره ست و در بعضی روایات
آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان ست
و آنچه در زمان عمر بود باعلام بود نه بلفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة
و بهمین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو اذان بود و معتبر در وجوب
سعی و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان ست که بود از جلوس خطیب ست بر منبر از جهت اصالت و وجود وی
در زمان آنحضرت پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین ست و لیکن علما راجح آنرا
داشته اند که معتبر اذان اول ست که متعارف گشت اگر در وقتش که بعد از زوال ست گفته باشد زیرا که مقصود
که اعلام است بوی حاصل میشود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و
التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله و سلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار
اسلام و نیز معلوم نشد که از کی و از کجا پیدا شد که پیدا کرد و پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است که اذان
اول از محدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان
را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و بر هر تقدیر
آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند
بمعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین عمر در جماعت
تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین ست و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع
سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و معتاد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون خطبه خواندی
آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شدت تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله و سلم منذر جیشی شده که میگوید صبحکم و مساکم و مثل که جیش آنکه خبر میرساند

قومی را و میترسانید ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکنند که در وقت صبح یا شبانگاه بر شما می تازد
و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبیخون میزند و بعد ازان فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ
و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث
این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمهٔ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری برای آن بابی
عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث
مرفوع از ابی موسی اشعری رضی اللہ عنہ آورده که داود ست علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبی آمده
که فصل خطابی که داود را داده اند و فرموده و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب این کلمه ست و بعضی گفته اند که اول
کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعده و قول
اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست و در
بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر نیز بدست نگرفتی بعضی گفته اند که چون
خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در جمعه بر عصا و در بعضی روایات تفصیل آمده که اتکا بر
قوس و عصا کرده است صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و بعضی گفته اند که در هر بلده که
فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مظنهٔ اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح ست چنانکه در مدینهٔ مطهره بعصا
و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و غیر ایشان بعصا
کنند که نزد ایشان بصلح است کما یجیئ فی موضعه ان شاء اللہ تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است که این
سخن بر تکیه کمان و عصا پیش ازان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد
نه عصا و نه غیر آن واللہ اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی
نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی اللہ علیه و آله وسلم میانه و در روایت
ابی داود آمده بود نماز وی میانه و خطبهٔ وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی نشان فقه
و دانشوری اوست و مانا که وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس ست خصوصاً از آنحضرت که مصدر
جوامع الکلم و مظهر غرایب حکمت ست مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد تا مشمول
لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم است بود و گاه تعلیم قولی
نیز میکرد ساخت و نزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد للہ یا لا اله الا اللہ یا سبحان اللہ در فرض خطبه کفی ست

و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه است
و ذکر الله بی قید صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد
و کفایت کرد بدان دلیل است کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه
مذکور نیست و در کتب حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون
منبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی
عارض شدی یا سایلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سایل را جواب دادی
آنگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر
و برداشت ایشان را و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین با سلام پس فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی
تعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمع دیدی امر فرمودی
حاضران را بتصدق و تحریض کردی بر دادن چیزی که بوی از ثوب و دراهم و جز آن و ما تا که علما اینها را
از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از
حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف
شده است و بیرون آمدن جمعه و عیدین و غیرها که با جماعه کثیر با علمها وضع غریب بر آنید و پیش
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقوا الملک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طرحه و
جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی و لیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود و طرف آنرا میان هر دو
کتف خود و در جمعه لبس بیضا مستحب است نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر
میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال
مثال وی همچو مثال حماری است که بر میدارد کتابها را و تعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل شده در آن
ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت میکشند در
برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید مصاحب خود را انصت یعنی همنشین خود را در وقت خطبه
خاموش باش پس بتحقیق لغو گفته چه در بیان امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرده است
داده و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و هست فی الصراح لغو

بیهوده گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان ست و مذهب امام مالک نیز
همین است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول است
و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات که از قلیلی از تابعین اختلاف
کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست
که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر
در نماز بود امام در خطبه شروع کرد قطع کنند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع
در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است زیرا که انصات استماع نیست بخلاف نماز که
امتداد دارد و شاید که قطع آن تا شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است والا قضا نماید در وقت
خطبه نیست بودی کراهت و نیز اختلاف ست در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت
و بعضی از متأخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح و قرائت در ذکر صفات سلاطین
بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد و تسبیح و تهلیل بود
و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است و وجه اول آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است در
هر وقت بخلاف خطبه و رد و فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد عطسه نیز در دل گوید
و در رد منکرات اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتے
از ابی یوسف آمده انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سورهٔ جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواندند
و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه میخواندند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواندند و اگر
عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواندند **وصل** در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هجود بمعنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تأثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی اسقاط است
چه نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن میشود اختلاف ست در آنکه قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است فرض
بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طائفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را
از نفل گویند بمعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل است
یعنی فریضه زایده علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است

وصل بیان نماز تهجد

انکه چه عفو و قطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجاتست چه تطوع در حق وی
صلی الله علیه و آله وسلم که مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت
نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله
آن بگذاردی و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و آله وسلم و چندان ایستادی که
پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عائشه آمده که بشکافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول
وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الایة گفته اند که قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ
اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی
رضی الله عنهم تا یکسال بعد ازان منسوخ گشت باین آیة و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت
هم هست یا مخصوص است بامت و وجوب باقی است بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در شب سیزده رکعت بود پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر و وتر در مذهب ما سه رکعت
است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن ازان و از امام
احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدهد بر
دو رکعت و اگر سلام ندهد وتر بسه رکعت کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة
اثبات سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدیکه اگر زیاده تر اثبات یک رکعت نباشد کمتر ازان
هم نخواهد بود والله اعلم و اثبات یک رکعت کسیکه باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام
میدهند و در اثبات سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بتیرا واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده
مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است
یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر ازان و صحیح آنست که سیزده
رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز
آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده و وارد شده است
که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سورة البقرة

سورهٔ آل عمران و نساء و مائده یا انعام و دیگر سورهٔ طویل خواندی و رکوع و سجود و قومه نیز باندازهٔ آن دراز
کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آیه را مکرر کرده و آیه اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم و هر دوگانهٔ اخیر را کوتاه تر از دوگانهٔ سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون
نشسته میگذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگذارد و چون پارهٔ از قرات ماندی برخاستی
و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته
یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
که گذارد در نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت چون
گرانی بدن آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی تربیع بودی و حفاظ در حدیث طعن
کرده اند و فقها را در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابو حنیفه هیئت جلوس متنفل هیئت
جلوس تشهد است و در روایتی احتباء و تربیع نیز آمده و در روایت است از ابی یوسف احتباء و از محمد تربیع و جلوس
تشهد افضل است باتفاق و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد از آنکه درازتر شدی سوره درازتر
از آن و درین دلالت است برآنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد و قرات و رکوع و سجود و سایر ارکان آن را تمام و کمال
بجا آرد چنانکه تلافی وجبر نقصان ترک قیام کند شاید که بعضی ما را آن از اصحاب بی سلیقه شنیدیم که نشسته نماز گذارند و ترکیب
ادای ارکان را بجای نیارند و خواهند که عددی را که علما از خود وارد داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
افتتاح میکرد نماز شب را به دو رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدده
واقع شده متعدد و مختلف است و در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه و مستطیع را اختیار آن است
و سالک طریقهٔ اتباع را آن طرف در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن مسطور است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه در اول شب میگذارد دوگانه و در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در جامع الاصول
از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر کی بترسد که در آخر شب نتواند برخاست
باید که وتر بیاید و در اول شب بگذارد و نخسبد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس باید که نماز آخر شب مشهود
و محضور است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که گذاردن وتر در آخر شب بسی مقام فتح اسرار

در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است ابوبکر صدیق رضی الله عنه وتر در اول شب میکردی و عمر خطاب
رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ بها بالحذر و گفت برای عمر اخذ بها بالقوة و بالجملة الصحیح
رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر
احیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آمده
لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته کسیکه در اول شب وتر گذارد پس از آن به تهجد برخاست اعاده
نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر بعد وتر گذارد لا بد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد نشده و در صحیح
آمده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت سبک میگذارد و میخواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمیکنم اکثر ایشان و گفته اند گذاردن
آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که دو رکعت وتر را
در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی
وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده
و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی مروی نیست و
میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در رکعت
سوم باواز بلند بکشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة والروح وصل آنحضرت بعد از دو رکعت سنت
فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه تکیه کردی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که
چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار می بودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع
مینمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که
تکلم بعد از سنت فجر مباح شده است و ترمذی باب آورده برای تکلم بعد از رکعتین فجر و عقد کرده و از عائشه آورده که گفت
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا
بیرون می آمد برای نماز و گفته این حدیث حسن صحیح است و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم و من بعد
هم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد و ضروری بود
که از آن چاره نبود گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم اینجا

قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت لی الی حاجة کلمنی تا ظاهر در آن است و اگر فرضاً سخن نه از جنس ذکر و ضروری
بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست گر بجهت کراهت تکلم در این وقت احتیاطاً و تکمیلاً اعاده کنند یکباری
در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر
را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة مبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع
بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین
قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما
بکراهیت آن قائل و آن را بدعت پیشتر شمرند و این هر دو قول بعید است اما در حنفیه بجهت عدم ذکر اضطجاع در
بعضی احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جابر علما طریق توسط اختیار کرده یا استحباب آن رفته
و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرمایند که فعل
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست
که عادت شریف در اضطجاع بدین وجه بود که او اصل است [illegible] و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش
مبین شده است و صل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات میخوانند ثابت
شده [illegible] بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا در یک شب پس دراز کرد سجده را تا گمان بردم که قبض
کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و [illegible] وی و جنبانیدم [illegible] انگشت او را پس
جنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا گمان بردی که پیغمبر
خدا خیانت کرد در حق تو و عهد را شکست گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد
روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود آیا میدانی که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا
داناتر است پس فرمود این شب نیمه شعبان است خدای تعالی می نگرد بر بندگان خود را و در روایتی
آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب
تمام شب میشود پس آمرزیده آمرزش طلبان را و رحمت میکند بر رحمت خواهندگان و تأخیر میکند و نمی آمرزد اهل حسد
و کینه را که بنا حق کینه و دشمنی ورزند با مسلمانان و هم از عائشه حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من و لباس
بر کشید و بر گشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان
برداشته ایستاده است و دعا میکند پس چون دید مرا گفت ترسیدی ای عائشه که حیف میکند خدا و رسول

وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت آنحضرت که این شب نصف
شعبان است نزول میکند حق سبحانه باسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است
که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته میشود در وی
ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است
بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الضحی و شب عید فطر و شب نصف
شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام مثل خالد
بن سعدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند
و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و میگفتند رسیده است بایشان درین آثار اسرائیلیه و لیکن علماء
حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان دران و این اجتماع در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام
است تنها نماز گذاردن را مکروه نشمرده و وارد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز قیام و طول سجده و استغفار
برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عائشه آمده که گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون نیمه
شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم مرط
خود را جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی نیافتم او را در آنجا برگشتم بحجره خود دیدم او را در سجده مثل جامه
افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی هذه یدی و ما جنیت بها علی نفسی یا عظیم ترجی
لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را پس باز فرو برد
بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد پس برداشت سر
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا کافرا و لا شقیا پس برگشت از نماز و درآمد
با من در جامه خواب و دید مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم
از حقیقت حال خود پس مسح کرد و گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند در راه خطا رفتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند درین حق تعالی باسمان
دنیا و می آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را و درآورده اند مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند
در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام ابو الحسن بکری رحمة الله علیه

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد چهارده رکعت
در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد و چهارده
بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت
را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول و چون
صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یک سال آینده و نزد محدثان درین حدیث
سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت بان میماند که حدیث موضوع باشد والله اعلم و آنچه متعارف شده است
در دیار از صلوة چراغان و امثال آن همه نا مشروع است و شنا بدعات هنود که از ایشان رسم مجوس است
واما قیام لیالی رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست
که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که دائم در تهجد بگذارد چنانکه معلوم گردید

وصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو و ضحوة و ضحیه بروزن عشیه ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست و
بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء الضحی ممدود وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم
در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یک نیزه و این را
صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز
چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث
صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا ام هانی
هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گذارد نماز ضحی و گفت هذه صلوة الاشراق
و آن نماز آنحضرت در خانه ام هانی در فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در مواهب جمع الجوامع سیوطی
که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت
پس تر بنشیند برای ذکر خدای تعالی تا طلوع کند آفتاب و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه
و برای صلوة ضحی چهار و شش رسیده که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت
را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت نیست و یک نماز اول وقت او ارتفاع
است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی ایشان گمان بردند که
مگر این دو وقت دو نماز اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است

وصل
در بیان
صلوة ضحی

است در صلوة ضحی بعضی اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب
را ترجیح نموده و بعضی این جانب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز ضحی است که آنرا نماز چاشت میگویند
نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند چه این را بعضی از سنن مؤکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات
مختلف آمده در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی
دوازده و بر هر کدام ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که وارد
شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار وی بپایه
تواتر رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داؤد علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق
پس باقی داشت حق سبحانه از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم صلوة اشراق را و در حدیثی
آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داؤد و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نماز است که محافظت میکردند
بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین عفا الله عنه و نفعه بالعلم و الیقین
که چون عنایت الهی که در تیسیر عباد و عموم مسلمین بملاحظه حوائج و شواغل ایشان ظهور نموده است در وقت
مابین فجر و ظهر تخفیفی فرموده است بندگان خاص وی تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ آمده
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و نماز سبب استحباب ایشان اند نه موجب افتراض حقیقی
تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علماء مذهب
و مشایخ سنت از برای آنکه روایت مثبت راجح و مقدم است بر جزء نافی چه با مثبت زیاده علم است که پوشیده شده
از نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و بعضی از علماء بکراهت آن قائل شده اند میگویند
که گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت
بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان
نمیبرم که میگذارد و معنی گفت آنست یعنی گمان نمیبرم و او هم که میگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و انما بود که توقفی که
ابن عمر را بود صحابیان است معروف است که بعضی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة

افضلیت با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا علماء اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین هرآئینه شما سزاوارید
بنماز پس آنکه گذارده است از اینجهت شما و نه اکثر اصحاب وی واز عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ضحی مگر یکبار و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر ومن میگذاردم
آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرآئینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت
که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود و برما لازم گردد و بروایت قیس بن عبید که گفت ما بیست سال
آمد و رفت کردیم بعبدالله بن مسعود و هرگز ندیدیم که نماز چاشت میگذارد در شهر رمضان میگفت نمیخوانیدم ما
آنرا پس ابن مسعود پس نشسته میمانیم ما بجای خود بعد از برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم و
میگذاردیم نماز چاشت پس بار رسید این قصه با ابن مسعود پس گفت تکلیف میکنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است
ایشان را خدا واگر نیست البته ناچار شما گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت
کرده است که گفت درآمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در نشسته است
نزد حجرۀ عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت
است یا بدعت گفت بدعت است ولیکن نیکو بدعتی ست و پیدا آوردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی
این اخبار و آثاری است که در نفی صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و علماء جمع و تطبیق میان این آثار
و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه است را
بر محافظت و مداومت آن تحریض فرموده و ترغیب نموده از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در
مشقت نیفتند و بآخر در حرج از عهدۀ آن در نمانند چنانکه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها ولیکن
در گذاردن آنحضرت آنرا شبه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود را نفی
کرد یا او نفی دوام داشت پس در جائی که ما کان یسبح یا ما سبح رسول الله گفته شده مراد او دوام علیها باشد
و اما نا گذاردن ابن مسعود تا دیدن قیس بن عبید او را مدت یکسال در نماز همین فوائد بود و نیز ابن مسعود
مشغول بتفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادات ترجیح میکرد آنرا بدین با وجود استحباب فضیلت
این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق با خبار آورده در نفی اسباب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندیده وثوق با خباری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده
نبوده است پس نفی کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود

یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت است چه سنت
در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ چیزی و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که در روایت با مداومت یا اجتماع باشد در روایت کرده است
ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد برایشان و گفت اگر لابد میگذارید
در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طائفه دیگر از علما
بقصد تطبیق و توفیق میان روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طائفه
استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری می آمدی و در حدیث ابی سعید خدری
آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک
میکرد آنرا تا آنکه می گفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و تطوعات این چنین بود و احوال
سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یکروز و ترک
میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت
کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذارند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علما سلف در
اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا فرع از اشتغال علم و خیرات و مبرات دیگر که بخلاف
عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تعبد ایشان بدان بیشتر است که بعضی از ایشان که در نسبت علم و خدمت قصور
دارند بسیار از خیرات و مبرات را که اهم و مقصود تر است از آن ترک کنند بدین التبس الشی و بالله التوفیق و صاحب
سفر السعادة گفته که صواب آنست که استدامت بر آن نیز مستحب است اما اجتماع بر آن در مساجد خوب نیست بلکه
اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عائشه مروی است که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک
نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سروری که از زنده شدن ایشان و بیرون حاصل شود بلذت و سروری که در نماز
می یابم برابر نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال یا بسبب ابطال کسل یا
اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار هشت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرأت این نماز بعد از سوره فاتحه والشمس و ضحاها واللیل اذا یغشی و الضحی
و الم نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز وارد است

و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده و وصل در نماز بدانکه روز عید را از ان
گویند که وی عود میکند و مکرر می آید در وقتش واین وجه عام است بر و اسم دیگر نیز صادق می آید از جهت
بعضی قیود دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکر از تمامی
نعمت صیام است و در عید الاضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح
و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت
ساختند اما زکوة چون ادای آنرا وقتی معین واتفاق اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب
بیان فرح و سروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول
بعود وی گفتند یعنی تفاول باد و سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که تفاول در نیت
رجوع و بازگشتن بود که بالتفاول است باآنکه برود و بسلامت بازگردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که
عید از ان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را بفرح و سرور و فضل و کرم خویش
برین وجه وارد بشود که اشتقاق عید از عود یا عید است چه این اجوف است وآن مثال مگر آنکه قایل شوند
بقلب چنانکه در جذب وجبذ وعادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گزاردی وآن مکانیست بیرون
مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه از انجانب در آید میان و مسجد شریف
هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل است برانکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است
از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بمصلی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود همین است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار
که در مساجد میگزارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت گزارد بجهت عذر باران و آن
یکبار بیش نبود و اهل مکه هم از من اول عادت برین دارند که در مسجد گزارند و بصحرا بیرون نروند اما الان
خود اهل مدینه نیز در مسجد میگزارند و در مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و در وسعت مسجد
شریف الان بوجه کفایت است با دانی این بلده شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وآله
وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که امام
بگذارند و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است گزاردن آن در شهر در دو موضع

باتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در روز عید احسن و اجمل ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از برای اظهار
عزت اسلام و شعائر آن و علامت صفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
از قسم و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برود در
یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند این است و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما
افطار کردی و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
اوست که مفید تقویه بصر است که صوم مضعف آنست و حلو اموافق مزاج ایمان است المؤمن حلوی و اگر کسی
چیزی شیرینی در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب گردد و شیرینی مرقق قلب است و لهذا
گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
بوفور مودای ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون
نمی آمد روز فطر تا نمیخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید آنست
که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است و مشروعیت تعجیل فطر القصد مبادرت با امتثال امر الهی و اگر
بمجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری نخوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در پیش روز
عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
مشروع بوده صدقه برآورده اکل کرده بعضی رفته و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد
از نماز است ذبح کرده صدقه داده بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه
بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت نرسیده و شهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی
شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه
دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت هر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما
دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و غیر این دو حدیث
درین کتب نیافتم و در کتب سته اصل حدیثی درین باب نقل کرده اند مگر از اثر ابن عمر رض که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در

غسل روز عید

متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح نیست گر تا او بودی رضی الله عنه تکبیر میگفت
در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر
سر گوید بالنفی نیست و آنحضرت به مصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن
بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را که زهری گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی
زود تر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است
و همه در پیش نه تاخیر باعث آید یا و اجتماع خواهند بود یا آنکه ضعیفی بجهت صیام رمضان که مانع استعجال در اسراع
باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان
شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف
است و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت
و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی
در نماز خلاف معهود در شرع است پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه
و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد از کثیر بن الصلت از گل که خانه وی در جوار مصلی بود و
آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب
کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رض بعد از وی
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند که
اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که
کیست که خطبه پیش از نماز خواند گفته است مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی
گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر نوبت
دید که مردم نماز را نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرده بر نماز و این مصلحت غیر از علتی است که مروان
بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی
سب و ناسزا نسبت بجماعه که مستحق آن نبودند از صحابه و ثنای قومی که نااهل آن بودند میکرد بشنوند چنانکه

در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمی بردند
احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً بکرده و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت
یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم
و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبرها تو بعضی گفته اند مکروه است
و خواهر زاده گفته که حسن است و در زمان ما عرف سنت از امام ابی حنیفه که لاباس به است و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی و علمای برای آن
وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضی از آن یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و
معانی که در افعال آنحضرت بود خلایق را درک آن تنگ است و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن
بود که تا گواهی دهد هر دو راه در اتقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعت عبادت آنکه
اهل هر دو راه سلام گویند بروی و تشرف و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشریف برد و سلام
بما آنحضرت بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله
علیه وآله وسلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بمراتب فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی
باشند و یا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلیم و استفاده و استفتا و
و صدقه و صدقه و سرور بمشاهده جمال جهان افزای وی روا نمودن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع
اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق
را بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گردانند
و بکثرت عزت لشکر اسلام دلهای ایشان رعب اندازد و ترسانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی
بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد
تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست که قبله مدینه مطهره جنوبی ست و مصلای عید بجانب
غربی ست و از منجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت توجه بمصلا بر جهت
شمال پس اگر همین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع میشد و آنکه صاحب
سفر السعاده گفته است که این محتاج به دلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا
جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمین ابتدا

ثالث آنست و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدا آدمی بود تا در مقام ایاک خود نایستند و
درین وجه نظرست زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها موقت بعادت شریفه
و رفتن راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند باین نظر بآنکه از مواظبت را اعتبار بر مخالفت طریقین مواظبت
بر طریقی معین لازم نیاید رابع آنکه برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صله ارحام کردی خامس آنکه آنرا
بجهت تخفیف از زحام و هجوم خلایق کردی سادس آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت
رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سایلان نبودی رجوع کردی تا نهر و منع
سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب بعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که
باین تغییر طریق تفاول میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و فنا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه
راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان متوجه
مصلی شدی دور تر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در رفتن
بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که در آنجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن
کرده اند بآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند
صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که بمسارعت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و طول وقت برگشتن که اگر دور تر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بوده و بنای این وجوه همه بر احتمال است
و ابن ابی حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهت خدا را اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد آن
در شرح سفر السعاده کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود تعرض بمیان
تنبیه مرد صلوة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگزارد دو رکعت و نگزارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر
و عبدالله بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم
نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز داشته اند و قول اول صحیح تر است انتهی از کشتی می آرد که امیر المومنین علی ابو مسعود انصاری
را در خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد در روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده شود پیش از امام رواه النسائی
و روایتی است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادی و منع کردی مردم را که بگزارند نماز پیش از خروج امام در روز عید بیرون

وصل

واقع نشد. وصل در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف
نکرده است هیچ یکی از علما در سنت صلوة در استسقا مگر ابوحنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده
واحتجاج کرده اند جمهور باحدیثی که ثابت ست در صحیحین وغیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و
احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضی ازان محمول است بر نسیان راوی و بعضی ازان در خطبه جمعه بود که
بعد ازوی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان واگر اصلا نگذارد پس آن برای بیان جواز استسقا بدعا
وخلافی نیست در اصل جواز واحادیث مثبته مقدم ست بقاعده مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی انتهی این
است کلام شافعیه ونزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست وهمین دعا واستغفارست
بموجب قول حق سبحانه واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ونیز در احادیث ودر وجوه
استسقا که مذکور شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت ودو رکعت گذارد وخطبه خواند واین حدیث
بجمیع خصوصیات خود بسرحد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
ونیز سنت آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا واینجا ترک صلوة
اکثر ست وفعل آن جز یکبار نه ونیز بصحت رسیده است که امیر المومنین عمر رض استسقا کرد و در وی همین دعا واستغفار پیش
گفت نشنیدیم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این است نماز گذارده باشد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم وخلاف
در آنست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل است بمصلی ومنزل را و بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارد روا باشد [illegible] وروایت کرده شده است
از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از عید نمیگذارد وچون میآمد بمنزل میکرد ومیگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه واحمد انتهی و
در هدایه میگوید که تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه واگر نماز اشراق وضحی پیش از خروج بخانه کنند مکروه نبود کذا
فی المشرح وبعضی گفته اند که در مصلی وغیر مصلی ودر شرح هدایه گفته این نفی باطلاق تناول ست امام را وقوم را ایضا وشامی میگوید امام را
مکروه است قوم را گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است [illegible] ودر فتح الباری میگوید منع صلوة
قبل العید وبعده احتمال دارد که مراد ازان منع تنفل باشد یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت است یا عامه ازان [illegible] بر تقدیر خصوص یا
یا عم است یا شامل ست امام ومأموم را یا مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی را و بیت را اختلاف است مطلقا سلف را در جمیع این [illegible]
قبل آن ونه بعد آن [illegible] ثوری وحنفیه است و بصریان میگویند گزارد قبل نه بعد ومذهب حسن بصری وجماعه است ومدنیان میگویند نه قبل ونه بعد
ومذهب زهری وابن جریج واحمد است وبعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی وهر که تجویز کرده اند که آن وقت مطلق نماز است
وهر که منع کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نگذارده ومن اقتدی به فقد اهتدی وحاصل آنست که نماز عید را [illegible]

اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عدم بلوغ وی و قرب عهد بزمان نبوت یا
ترک وی آنرا با وجود علم بصورت نمی‌بندد و گفته‌اند که مراد امام آنکه در زمان استسقا نمازی نیست آنست که نماز
بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها تنها نمازی کنند و تضرع و زاری
نمایند و طلب دعا و استغفار با نیت بر پا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا
خالی از اضطراب نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیست
اختیار کرد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار است و تجویز کرد نماز و اثبات
نمود جماعت خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبین و ائمه ثلثه رحمة الله علیهم در استسقا
نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته‌اند که این قول امام محمد است و امام ابویوسف با امام ابوحنیفه است و اکنون
فتوی در مذهب حنفیه نیز بر قول صاحبین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استسقا
تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بالا برداشتی تا آنکه ظاهر میشد سفیدی بغلهای شریف و دستها
از سر مبارک درگذشتی و گفته‌اند که واقعه هر چند عظیم‌تر و مسئله و مطلب قوی‌تر برداشتن دستها بلندتر و صاحب
مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا چنان بود که باطن کفین شریف بجانب
زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند
این آمده و گفته‌اند که دعای چون برای مطلب و سؤال چیزی از جنس نعما باشد سنت است که گردانیده شود
کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان
بجهت اشارت باطفای نایره غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته است
که نیز تفاول است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته‌اند که این تحویل و قلب
ردا تفاول است برای تغییر حال و تبدیل امساک با مطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امر است که
کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه بجهت تفاول چه شرط
تفاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار آنکس واقع شود و از آنجا تفاول گیرند
کذا قیل و در استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکبار در قحطی در زمان شریف وی صلی الله
علیه و آله و سلم بود و آمد آنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلکت

المال وجاع العیال فادع فنا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست
ابر ماننده کوهها و ببارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی یا دیگری وگفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال
پس برداشت دستهای مبارک را و برواتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم
علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر پس بهر سوی که اشارت میکرد می گشاده ابر از آن سو و در روایتی پس بگشاد
ابر از مدینه وی باریدگرد بر گرد او و نمی بارید در مدینه قطره و باریدگر بیرون آمد بصحرا با تواضع و تخشع و
تبذل تمام چون رسید بمصلی بر منبر بر آمد و خطبه خواند و آنچه از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز
کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرأت بجهر کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک
الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتیک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید وجمعه می خواند پس پیدا کرد خدای تعالی ابری
را با رعد و برق و سخت بارید و آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن
و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبده ورسوله واین همان حدیث است
که تمسک بدان کرده است در استسقا چنانکه گذشت باردیگر استسقا کرد بر منبر مدینه مطلقه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در
دلائل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه تبوک آمد او را جماعتی از بنی فزاره و شکایت
کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو
ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت ویلکم من شفاعت پروردگار کنم کیست که پروردگار
تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی از ترس و ناله و فریاد شما
اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز
گم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد پس بخندید اصلی الله علیه وآله وسلم از این سخن
اعرابی بخندید پس بمنبر بر آمد و دستها را بر داشت و باران طلبید تا بخفته تمام باز در الحدیث و در این استسقا نماز
محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باردیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و دعا
آنچه در این مقصد محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریئا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار باردیگر در مدینه مکانی است
که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا در آن مکان ایستاده کرده دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از

سر مبارک نگذاشتند. در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب
ماندند و تشنگی بر ایشان غالب کرده حال خود را بآنحضرت عرض کردند منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با
مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب سبطی از اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود که همچنین سخن گفتند نومید نشوید
شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد که هوا را
تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی گشت شنیده باشی که استسقای آنحضرت در آن
مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ
کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و بد دعایی آمده که فرمود
سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشانرا قحط و هلاک شدند و مردی خوردند
مردارها و چرمها و استخوانها و [illegible] در هوا آسمان چیزی را مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده
که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید و
برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان منکشف گردد
و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش از جهت انداختن این اشقیا بود شکمبه شتر را
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وآله وصحبه ولعن علی الکافرین والمنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این
قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وابیض یستسقی
الغمام بوجهه الا سایر وجوه استسقا که مذکور شد در مدینه بوده ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب
اشارتست بانچه واقع شده بود در زمن عبدالمطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و گویند
مانند که قول ابوطالب یستسقی الغمام بوجهه متضمن استشارتی بطلب یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه وآله وسلم مقتضی
آنست که اگر استسقا کنند و داده شوند آن را این آب دادن مقتضای رب تعالی است خلق را بدعای حبیب از آسمان و آب دادن زمین از برکت
آنحضرت پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] در زمین و آسمان [illegible]
دنیا و آخرت و ارزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است [illegible]
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست و للشیخ العالم العارف الاسد الکبری قدس سره

نظم ما ارسل الرحمن او یرسل من رحمة تصعد او تنزل فی ملکوت الله او ملکه من کل ما یختص او یشتمل الا و طه المصطفی عبده نبیه المختار المرسل واسطة فیها و اصل لها یعلم هذا کل من یعقل

وصل در صلوة کسوف

وصل در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در روایات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعة بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب در نماز از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات بخسوف قمر حمل کرده و خبر امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را دراز گذارد در قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرد در قرات مقدار سورهٔ بقره خوانده و در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد رکوع دراز میکرد باز سر برمیداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی این نماز بدو رکعت و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بقول مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی بیک رکوع و لا خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشاف منتشر در حالی که در صف پیش ایستاده اند از فساد صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیح و حسن که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق است بروایات اطلاق را چنانکه فرموده فاذا کان کذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و لاهم آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد در دو سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شده و در سنه عشر رحلت از عالم رفته و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب فوت او بود و در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیت اند از آیات الهی که دلالت میکنند بر کمال قدرت الهی و صنع او دلالت میکنند خسوف

کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب غیرت اہل دانش را کہ در یک ساعت بآن
نورانیت و ابہت منظلم و منکسف شد ہمچنین قادر است و تعالی والعیاذ باللہ کہ نور علم و ایمان از دل و جان کشف
کند و تاریک گرداند و در روایات آمدہ است کہ موت ابراہیم روز عاشورا یا دہم ربیع الاول بود و در بعض
روایات قول منجمان را کہ میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سہ روز آخر ماہ نقض عادت چنین ست و این بر خلاف
عادت بود و اگر گویند کہ در غیر این سہ روز محال است این سخن باطل است واللہ علی کل شئی قدیر ۔ وصل در
صلوٰة الخوف صلوٰة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب بقول حق سبحانہ و اذا کنت فیہم فاقمت لہم الصلوٰة
فلتقم طائفة الآیة و آیہ اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰة و اکثر برانند کہ در قصر باعی ست
بعدد رکعت و بعضی بر آنند کہ صلوٰة خوف عمل کردہ اند کہ در وی نیز قصر ست بترک بعضے افعال و کیفیات چنانکہ در
سفر قصر ست در عدد رکعت و بعضے شامل ہر دو داشتہ اند و امام ابو یوسف بر روایتی و حسن بن زیاد از حنفیہ
و مزنی از شافعیہ بر آنند کہ این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجہت احراز فضیلت نماز خلف رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و ظاہر مفہوم کریمہ و اذا کنت فیہم ہمین ست و مختار نزد جمہور ائمہ جواز اوست بعد از زمان نبوت
و اقامت صحابہ مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفہ بن الیمان رضوان اللہ علیہم اجمعین آنرا بعد از
حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دلیل آنست و قید اذا کنت فیہم اتفاقی است یا مراد کنت انت او من یقوم
مقامک است چنانکہ در کریمہ و خذ من اموالہم صدقة الآیة ثابت و از گذاردن نماز خوف باین کیفیات
ثابت تاکید و محافظت ست بر نماز کہ بہیچ وجہ عذر در ان گنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم بر وجوہ متعددہ صحیح و ثابت شدہ بر وفق مصلحت وقت و ملاحظہ حضور عدو و ہر یکی از ائمہ وجہی
از آن وجوہ اختیار کردہ و مختار امام ابو حنیفہ از ان وجوہ وجہی است کہ در کتب ستہ باسناد از ابن عمر رضی مروی
شدہ است و اگر بیان آن ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما غزا کردیم ہمراہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بجانب نجد پس مواجہ شدیم و صف بستہ ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
تا نماز گذارد و ما امامت کند برای ما پس ایستاد طائفہ از صحابہ با آنحضرت در وی آورد و طائفہ دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با آن طائفہ کہ با وی بودند و سجدہ کرد دو سجدہ پس بر گشتند
آن طائفہ بجای آن طائفہ دیگر کہ نگزاردہ بودند نماز آمدند پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع
و سجدہ کرد دو سجدہ پس سلام داد آنحضرت و ایستادند ہر یکی از این دو طائفہ و گزاردند برای خود رکعتی

آن رکعت را که با آنحضرت نگزارده بود و این ترجمه بلفظ بخاری است و در روایتی کتب سته نیز همچنین آمده با اختلاف
الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه در کدام نماز بود واقع
نشده و لیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت از نوبت است و لیکن مذهب حنفی عام است که در سفر باشد یا در
حضر صلوٰة خوف جائز است و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت
بگزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت
و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و لو اذکر اثبات
آن در حضر بقیاس باشد و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث
بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود وجوه نماز خوف
با این وجوه مدین آخر زمان نهایت نادر خواهد بود بهمین قدر اقتصار افتاد و در این باب تقدیر است که بحال
اقامت صلوٰة با این پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و در این حال تنگ گردد بگزارند هر وجه
که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود با ایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع
شده و اگر مشغول جنگ جدی واقع شود که گزاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوهٔ خندق
واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم شغلونا عن صلوٰة الوسطی صلوٰة العصر ملأ الله بیوتهم
و قبورهم نارا و در عاقبت بجواب و این سبحان الله در غزوهٔ احد چون شکستها و شدتها بآنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک و جز آن رو داد کرد بالیشان بلکه فرمود
اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون چه آنجا در حق خاصهٔ شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث
جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را گفتند که
ایشان را نمازی است که محبوبتر است بر ایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است و آن وقت که ایشان [illegible]
گفت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگزارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله و سلم

وصل در عبادات سفر

در عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول
تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد دو مسئله است
یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گزارد متفق علیه است میان علمای امت و هیچکس را
خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گزارد

و در تشهد اول نشست جایز می افتد و اگر نشست نماز فاسد است و مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی
رخصت است و چهار گزاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام
گزارده باشد و حدیثی که مروی ست از ام المومنین عائشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد
و صیام بصحت نپیوسته و هیچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگزارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام
خلافت خود در موسم حج چهار گزارده و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عائشه نیز همین است و عادت
شریف بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گزارده باشد پیش از فریضه
و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر که گزاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی ست و از جماعتی از
صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگزاردی اگرچه در بعضی روایات گزاردن
او مروی آمده و نیز آمده که اگر کسی گزاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن راتبه است اما مطلقه غیر راتبه
خلافی نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گزاردی با ایما و وتر
نیز گزاردی و تنفل بر پشت مرکب با ایما جایز است بهر طرف که رود و شرط استقبال قبله در وقت تحریمه در وقتی
در راه تنگی میرفت و اصحاب وی و از بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس در آمد وقت نماز
پس فرمان گفت و تکبیر بگو و هم بر راحله پیش رفت و با صحابه نماز گزارد با ایما و گردانید سجود را پست
تر از رکوع و این یکی از انواع است و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد اینست که
امر باذان است و در بعضی روایات صریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع در سفر پس ثابت است که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در منزل بودی آنگاهی نماز ظهر گزارده
سوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گزاردی در این صورت جمع واقع نشدی
و در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگزاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند
و در مغرب و عشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز
مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی
مغرب و عشا هر دو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع
شده و در بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید بجد السیر و در بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر ما اینجاست

اختلاف علما که قایلند بجواز جمع بعضے قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان ست و بعضے مخصوص
میدانند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست یعنی بصورت جد در سیر و تعجیل و دران مخصوص گردانید
و در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک هم این ست و نیز بعضے مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضے جایز ست
جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی ست از امام احمد و نیز نزد وی شنیده ست بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز ست مطلقا و در فتح الباری
میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و حجت قول ایشان آنست
که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه ای وی را نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن
از کبائر شمرده اند امام محمد رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است ما را از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق
و نهی کرد ایشانرا از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشانرا که جمع صلوتین در وقت
واحد کبیره ایست از کبائر می آرد که روایت کردند ما را این خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت
کرده از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف افطار و قصر
در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع
کرد میان آنها نیز در مزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت نسک حج بود
نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده
در غزوه تبوک ست و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکرد و بدو تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
و استمرار ندارد کما حقیقته فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داؤد و از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده کردی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه وی از جای رسید تا بجا یافت و در روایتی نکرد الا یکبار
و در بار روایه از ترمذی آورده که سالم بن عبدالله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبدالله در شی از صلوة
در سفر گفت نه مگر در مزدلفه و احادیث جمع تقدیم و اصلاح اقل قلیل ست و در روایات صحیح بخاری اختلافات
علماء الحیاتی ائمه ایشان قایل نیستند پس نماز الا جمع تاخیر در بعضے ایشان [illegible] مراد
جمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را تا گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود

ثانیه را گزارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمع است نه
در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث
حمنه بنت جحش آمده است قد برد اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر در یک وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت
کرده است ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد مغرب را پس می طلبید طعام را
و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر رضی الله عنهما که وی میگذارد مغرب
را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول
از ابی داود و از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر رض الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل
غروب شفق نزول کرده بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را
پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در تعجیل می آمد بر او امری میکرد چنانکه من کردم
و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر اند در جمع بطریقی که
مذهب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه واخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا
لمحافظة الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصص اند برای جواز بود والله
اعلم تنبیه آنچه گذشت جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود و اما جمع مقیم ترمذی گوید که بعضی از تابعین جمع
بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل است
شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس
می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و عمل نیست ترمذی و جمهور
امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی وصل در نماز جنازه و مسایل کتاب الجنایز
و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب

آن و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکہ در جمیع اوقات در شب و
روز عیادت فرمودی چنانکہ در مردم متعارف ست کہ در شب نباید کرد چنانکہ گویند در روز شنبہ و سہ شنبہ مثلاً
عیادت کردن مبارک نیست و در مواہب لدنیہ آوردہ کہ ترک عیادت روز شنبہ مخالف سنت است و گفتہ است
کہ این بدعتی ست کہ طبیبی یہودی آنرا پیدا کردہ بعد از آن در مردم شہرت گرفتہ و سبب وی آنست کہ پادشاہی
بیمار شدہ بود آن طبیب را الزام ملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یہودی خواست
روز جمعہ رخصت طلبید تا روز شنبہ عبادت آن روز کہ در دین یہود است از دست نہد پس عرض کرد کہ روز
شنبہ بر سر بیمار نباید آمد کہ در وی خوف ہلاک بیمار ست پس بادشاہ از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابو داؤد از زید بن ارقم آوردہ اند کہ گفت
عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از درد چشم کہ داشتم و گفتہ اند سند این حدیث صحیح ست و درین
حدیث رد است بر کسیکہ قایل ست کہ عیادت از درد چشم مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیہقی و
طبرانی نیز نقل کنند کہ سہ چیز ست کہ در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث
ضعیف است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمیت احسان کردی بامورے کہ وی را در قبر و قیامت نافع بود و
احسان کردی باقارب و اہل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجہیز و تکفین فرمودی و با جمیع صحابہ
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن ہمراہ شدہ بدفن رسانیدی و با صحابہ بالای قبر او ایستادی و او را
دعا کردی و تثبیت او بر کلمہ ایمان و جواب سوال منکر و نکیر درخواستے و قبر او را زیارت و تفقد کردی و
بسلام و دعا کہ موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و عادت
صحابہ آن بود کہ چون شخصے محتضر شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت
کردندی پس حاضر شدی تا حضور وی وفات کردی و تجہیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازہ
تا بقبر کردی چون صحابہ دیدند کہ درین مشقتی تمام ست بران اختصار کردند و چون شخصے وفات کردی اعلام
کردندی تا بتجہیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند کہ این ہم خالی از مشقتے نیست میت را تجہیز
کردندی و بحضرت آوردندی و بر وی نماز کردندی و بعد از آن در اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز
خبر نمیکردند و صحابہ خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و در اوایل
چنان بود کہ چون میت را بیاوردندی سوال کردی کہ بر وی دینی ہست یا نہ و چیزی گذاشتہ کہ بآن وفا

دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی رخود میگرفت دین او را نماز میکرد والا
میفرمود صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه وآله
وبلاد و توسعه کرد در اموال میگذارد و نمیپرسید از دین ومیفرمود که هرکه مالی گذاشت از برای اهل
وعیال است وهرکه دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی وگاه
پنج وگاه شش وعمل صحابه نیز مختلف آمده وکسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که از آنحضرت گذارده چهار تکبیر بوده وقرار همین افتاده واخبار روات در روایت
پنج تکبیرات مستفیض ومشهور است وبروایات کثیره وطرق متعدده ثابت گشته وابن عباس رضی الله
عنهما مروی است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه وعلیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند وگفتند هذه سنتکم یا بنی
آدم رواه الحاکم فی المستدرک وابونعیم فی الحلیة وبعد دو سلام از نماز بیرون آمدی واین مذهب امام
ابوحنیفه وشافعی است وگاهی بیک سلام اقتصار کردی ومذهب مالک واحمد این است وبروایتی از وی که
دو سلام است ودر جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر اینچنین آمده
ودستها در همه تکبیر برداشتی ومذهب شافعی واحمد اینست ومروی است از فعل عمر وابن عمر وابن عباس رض
وزید بن ثابت واز امام مالک سه روایت است رفع در کل وعدم رفع در کل ورفع در اول وعدم
رفع در بواقی ومذهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره واحادیث مختلفه
درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین بوده وگاهی آنچنان وصاحب سفر السعادت گفته است که درباب
رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم ودر قرأة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است وشیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرأة نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت نرسیده ولیکن
در حدیث بخاری ومسلم وابی داؤد وترمذی ونسائی از ابن عباس رض آمده واز وی رضی الله عنه قولاً
نیز مروی شده ودر بعضی روایات قرأت فاتحة الکتاب وسوره جهراً از وی ماثور شده وگفته اند که جهر نه جهت
تعلیم بود تا بدانند سنت است و [illegible] تصریح بسنیت نیز در حدیث آمده ومذهب شافعی واحمد واسحق اینست
ومذهب امام ابی حنیفه ومالک وثوری برخلاف اینست واز صحابه نیز درین باب اختلاف بوده
وطحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا ودعا بوده نه بر وجه قرأت واز کلام
شیخ ظاهر میشود که مراد اگر بنیت ثنا بخواند نیز جایز است واز کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود

قاء بلین بقرة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن
عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است وگفته که نزد ابی حنیفه ومالک واجب نیست وانچه محفوظ است
از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخوانده است اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف
عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من
الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه
من عذاب القبر ومن عذاب النار واین حدیث را مسلم وترمذی ونسائی از عوف بن مالک آورده اند
که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعا وی این را میگوید عوف
که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بران جنازه خواند آرزو بردم
که کاشکی آن مرده من بودی واولی خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا
اجره ولا تضلنا بعده ودر روایتی ولا تفتنا بعده ودر بعضی روایات زیادة اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة ودر نماز بر اطفال زیاده میکنند این
دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا وچون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشب روز کرد ووقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد ودر حدیث صحیحین واقع شده است
وبعضی میگویند که جائز است تا منفسخ نشده میت وآنرا تقدیر بسه روز کرده اند ونزد بعضی تا متغیر گشته
واین تا یکماه بیشتر احتمال وارد وفقها درین مسئله نیز اختلاف دارند وبعضی این را از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دارند بدلالة الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت ونماز من منور ست آنرا و
صواب آنست که عام است وبعضی گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا
فلا وآنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی وترمذی وابوداود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم
با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه
که فرشتگان خدا تعالی بر پا میروند وایشان بر پشت دواب ودر روایتی مر ابی داود وی آمده که آورده شد
نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری وچون برگشت سوار آمد وتا جنازه را
فرو ننهادندی ننشستی فرمود اذا تبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع ودر روایتی می نشست تا آنکه در لحد نهاده

باشند و نیز اختلاف است که مستحب مشی ست در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف
جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین ست زیرا که او افضل ست در تفکر و القا و ثوری و طایفه دیگر گویند
هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل ست زیرا که قوم شفعا اند
و شفیع مقدم میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه
میرفتند و منقول از علی ست رضی الله عنهم که اینها میسرت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف
رود و پیاده هر طرف که خواهد مشی کند پس پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر نجاشی نماز گذارده اما
صحیح شده که بر نجاشی که مرد حبشه بود نماز گذارد وی و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بر وی نماز
گذارید پس بمصلی آمد و نماز گذارد با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر موته لیثی نیز گذارده و آن وقتی که غزوه
تبوک بود و معاویه در مدینه پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت یا آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای
تو زمین و بگذاری بر وی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را و بر انداخت هر درخت
و تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را تا در نزد آنحضرت پس
گذارد آنحضرت نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی و در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی آنرا
در آمد و رفت و نشست و برخاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند
نماز بر غایب مطلقا سنت است و ابوحنیفه و مالک بالقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند اگر میت در
شهری وفات کرده که بر وی نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست
و بعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است و در آن روز یا نزدیک آن نه بعد تطویل
عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که کشوف گشت بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از آن یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول
بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بر وی و دید وی را و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که او را پیش می بینند و قوم نمی بینند و بنصیحت خود جایز ست بالاتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص بنجاشی است و این منقوض است بانکه بعضی
بعضی و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موته

شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و هیچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المؤمنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند دران و بنشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا در مفاتیح شرح مصابیح و گفته است
که دیدیم بسیار از قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل زاهد که از
مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و
شافعی رحمة الله علیه نیز بر همین است و نهی کرده از پلیسیر کردن قبور و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مرد
دید که در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را رواه مسلم و ابوداود و ترمذی از ابو الهیاج
اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بچیزی که فرستاد مرا بران پیغمبر خدا گفت برو
مگذار هیچ تمثال الا آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را الا آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و
بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پامال کرده نشود و آنرا اهانت
نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبین نیز بزمین برابر است و مسنم و سنگریزهای
سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چند سنگریزهای
و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت
بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها مالیده بود و بحمله کرد
و برداشته بسر قبر او نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را
که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع
و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند که منع از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع
ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود
و نماز گزاردن در هوا جهت قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریفه آن بود که گذشتگان را
زیارت میکرد از برای دعای و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت
اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشته و این
زیارت که برای انتفاع بود بی آنکه از ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات

آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آنان در هر روز جمعه آمرزیده شود و مراد او نوشته
شود و صد بار استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم وارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینه منوره
بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا
ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و سورهٔ تکاثر و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار
آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
مجموع بدعت است نعم برای تعزیت اهل میت و تجمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع
مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است
و حد تعزیت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت
سنت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد و روایت است عن ابی حنیفه و در
قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنجا که قبر را گرد کرده نشسته بر سر وی
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد
قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند طعام کنند و در
بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است
و دیگر آنرا اقربای میت و همسایهای او مستحب فرمودند تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال
مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیهٔ آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب کرم
الله وجهه فرمود بسازند برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که مشاغل و مانع است از آن و
اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را گفته اند آنها را که مشغولند بتجهیز و دفن میت جایز است
وصل در سنن رواتب مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر از فرائض که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
روز و شب بطریق وظیفه میگذارد و عامتر از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در رواتب ذکر
میکنند و حال آنکه آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کردند پس مواظبت
را حمل بر اغلب اوقات [illegible] کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات داشتند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و
موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد ولیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت مثنی والله اعلم

وصل در سنن رواتب

ست و ماخوذ است از راتوب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبهٔ ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی
و دو رکعت بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی
و دو رکعت بعد از وی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنها که بعد
از ایشان اند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام
ابی حنیفه و از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
پس با آنکه گفته شد که همین در خانه میگذارد چهار میگذارد و در حقیقت در مسجد میگذارد و دو میگذارد و چه آنکه
در بعضی روایات آمده است یا گاهی همچنان میگذارد و گاهی همچنین پس حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه دیدند
و هر دو صحیح اند … و نیست هیچ یکی از ایشان نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار
رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نمازی
مستقل بود سوای راتبهٔ ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال
آنرا در خانه میگذارد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت این
هشت رکعت برابری میشود به هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان
نزول رحمت است … رحمت بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت
الهی در شب بعد از انتصاف شب است و باید مناسبت میان هر دو وقت پیدا شود نماز در دیگری بود در
فضل و چون نزول این رحمت در … وقت … اشهر … ظهر بود نماز وقت زوال را بدیل آن ساخت و تشبیه کرد لیکن به
عکس و از امیر المؤمنین عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از
ظهر بعد از زوال شمار کرده میشود با مانند آن از سحر و هیچ شیء نیست مگر آنکه سجده میکنند پروردگار را در آن
ساعت پس بر خواند این آیه را یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله … شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن
منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت
گویا که تهجد کرده در شب و کسی که بگذارد مثل آن بعد از عشاء گویا که در شب قدر گذارده و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی این
دو رکعت هرگز فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و وقتی که فوت شدی رکعت آنحضرت … بود یا قسمت
مال … قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح

و سلم قرات را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد رواه ابوداود و در راتبهٔ عشا نیز دو رکعت سنت بعد
از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت
یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین سنت شش میشود و در حدیث مسلم آمده
که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم پس می در آمد خانه مرا میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت
پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حرمین بر گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند
والله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی
و فرمود بهترین نماز مرد بعد از مکتوبه نمازی ست که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در
مسجد نگذارده و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را
در مسجد گذارد مجزی نیست که از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از
جهت مخالفت امر نبوی که فرمود اجعلوا فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد و لیکن اولی و افضل نیست از جهت
مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نزد بر خاستی و فرمود
ملائکه انتظار آن دارند که برچار شد آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و
محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت بامداد بحدی بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی
نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی
سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو مخصوص
شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد
از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از
ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشیخ تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از آنها
آمده است و در بسلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضی
روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت گذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نیز
خالی از غرابت نیست همچنین عادت مردم شده است فقیر غفر له نوع سوم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی است
زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی یزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر

نوع سوم زکوة

حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی و طهارت
اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته‌اند که تزکیهٔ صاحب
زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب
وی در صحت دعوی ایمان واضح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنهٔ ثانیه پیش از وجوب رمضان
یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در زکوة و صدقات و دیگر مثل عشر مانند آن مراعات
فقرا بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت
نیت و بشفقت و من اداء واجب آن در اول که منفعت در وی بیشتر از ذکور است نیز از این باب است
مراعات انتقای اموال نیز فرمود تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و اموال جیاد انتخاب ننمایند
و زیاده بر قدر فرض از ایشان ابا و ضیافات نستانند و شرط نماء و حولان که ناظر در تیسیر و رفق است از این
جهت است و از رعایت و حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه و آله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال
که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر است و دوران آن اکثر است واجب کرد
تا دادن آن بآسانی میسر گردد و گرفتن میسر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زروع و ثمار چنانکه وجود خرما
و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صنف بهیمة الانعام
از شتر و گاو و گوسپند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان است صنف
چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر امتعه و امتعه در جمیع
اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و جداد آن و کمال آن که وقت حاصل
شدن غله است و درین نیز رعایت غایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت
مال و نماء آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال غالب بلکه متیقن است و در وقت حصول غله
و ثمار بحصاد و کمال آن آسان تر است و هم در غایة جانب فقرا تا بعد از حصاد در ادای زکوة تاخیر
و اهمال راه یابد و متغیر گردد و هم از رعایت عدالت است که نسبت سعی صاحب مال در تحصیل مال بسهولت
و مشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو مالی
که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس را واجب گردانید و بگذشتن سال موقوف نگردانید و آنچه از اموالی
در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل گردد عشر

واجب گردانید و اگر به بارت تکلف و مشقت محتاج بود چنانکه زرع و ثمار که به دلاء یا بگاو و شتر یا خریدن
آب حاصل گردد نصف عشر واجب کرد و آنچه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت و اسفار و رکوب
بحار و مفارقت جلاء و اکناف عالم مثل بکسب فرمود و لابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جمیع
علم شارع بدان احاطه نتوانند کرد و در مرتبه از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی
تعیین فرمود و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آمده و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسید
تمام شود و اثری خاص و حکمتی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
برسد زکوة واجب گردد و شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست
درم که مبلغ آن بحساب دیار ما پنجاه و دو درم و نیم توجیه باشد و در ذهب بیست مثقال که بوزن این دیار هفت
و نیم توجیه بود و در غلات و ثمار پنج وسق گفته اند که شستصد من شرعی ست و هر وسق شصت صاع و در گوسفند چهل
و در گاو سی و در شتر پنج و اصل در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب و اجماع است بران بعد از آن و این مقادیر و اعداد منتهی بعلم شارع
و وحی آسمانی است و تمامه مسایل این باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی
زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگر هم بلفظ صلوة بود اوفق و انسب باشد
بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و از اینجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که فرمود
و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد و فرمود عاید در صدقه حکم سگی دارد که میخورد قی خود را و این نهی
بر تقدیر ملک احتیاطی ست چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک او رفته باختیار وی
نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالبا داغ بر گوش
اللهم صل علی عمرو بن العاص کردی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
کردی و در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن
و تمیز کردن تا مختلط نشوند جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در داغ کردن شتران صدقه
حجت است ولیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج
نیز اختلاف گونه هست و صحیح حرمت و کراهت است مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق زیرک

مستمر تحقیق این مسئلہ در مقام خود کردہ شدہ است و صدقہ فطر واجب است بر ہر مسلمان از مرد و زن آزاد
یا بندہ خورد یا بزرگ و وجوب بر نفسہ و صغیر یعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقہ فطر در مذہب
مالک نصاب فاضل از جامہ و مسکن و خادم و دین شرط است و صدقہ فطر نصف صاع است از گندم کہ
بوزن جہانگیری ابد اللہ سلطانہ کہ سیری و سی و شش سیر شاہی ست دو سیر و یک پاو میشود و صاع از
جو و چند این باشد و افضل آنست کہ صدقہ فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدہند و عادت شریف نبوی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمین بود و تقدیم آن بروز عید نیز جایز است نزد ما فرقی نیست میان مدت کثیر و نزد
بعضے جایز است بیک روز و دو روز و بعضی گفتہ اند کہ بعد از حضور رمضان تقدیم شدہ در جواز تاخیر از اول
است و صل این بیان صدقہ واجب بود اما صدقہ تطوع اگرچہ امر اجمالی بیان کردی و برگ و عید نفرمودی
مال را دوست داشتی و بیان چندان ثنا و مدح کردی کہ کلا شنیدن آن شاد شوند و ہر مقدار کہ در
راہ حق صرف کردی آن را بسیار نشمردی و ہیچ کس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر
در نعت وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتہ است شعر قال لا قط الا فی تشہدہ لولا التشہد کانت لاءہ نعم
و در اینجا تفصیل و تحقیق سخت کہ در باب اخلاق شریفہ گذشتہ است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع
نمودی و با نواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاہی بجا چیزی بخشیدی و ہبہ کردی یا از حقی و دینی
بر کسی داشتی در گذشتی و گاہی کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاہی
کالائی بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاہی زیادہ از ثمن بدادی و گاہ قرض کردی و زیادہ از مبلغ
ادا کردی و گاہی ہدیہ قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و ہر نوع کہ ممکن است از انواع احسان
و منفعت بخلق رسانیدی و ہر کہ با وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بودی صفت احسان و کرم بر وی غالب
گشتے و اگر بخیل شحیح جمال مبارک او را مشاہدہ کردی بصفت جود و سخاوت در وی اثر کردی و بالجملہ سخاوت
و شجاعت و کرم بی تعلقی بدنیا و متاع آن بر ہمہ افراد انسانی فایق بود و کسی نداشت و از نیست کہ انما شرح
الصدر و بسرور القلب و طیب النفس و شادان دلی بودی چہ ہمہ انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس
و صفات رذیلہ وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ما سوی اللہ پیدا گردد و شرح صدر از صفات و جود و عطا نبوت
است کہ ہیچ کس را از افراد بشر با وی در این صفت مشارکت نیست مگر بعضے از کمل اولیا کہ بقدر اتباع حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نوع چہارم صوم عبادت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و سوم

کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقض میکند
صوم را کذب و غیبت مفسد صوم ست و امام احمد گفت اگر به غیبت روزه بشکند که امروز یکی را از ما روزه سالم
و باقی نماند و اختلافست علما را که صوم افضل ست یا صلوٰة جمهور برآنند که صلوٰة افضل ست از جهت حدیث
واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابوداؤد وغیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آمدم حضرت
رسول را صلی الله علیه وآله وسلم گفتم مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی
مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم ست که مناسب بحال سایل
بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست و من جزا
میدهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم
بوی کنایتست از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در مؤطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چندست تا هفتصد
مگر روزه که آن برای منست و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم
کسی را بران نبی و ساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای منست و حال آنکه همه عبادات برای
اوست تعالی شانه مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر
حقتعالی هیچ کافری در هیچ عصر از اعصار تعظیم کرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار
اموال و تصدق وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه ریا را کمتر صورت
راه نیست یعنی بمجرد نفس و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در آن قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صائم را
حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند روزه طعام و شراب و شهوات خود را از جهت
من لیس انسان فرمود الصیام لی وانا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن
آمده یا تمام شهوات و اشارتست بکف تمامه اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا
از طعام وغیره از صفات ربوبیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بآنچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد حقتعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست بیان عبادات خصوصا
صوم رمضان که فرض ست بود آنحضرت کریم ترین و جواد ترین خلق دائما خصوصا در رمضان که سخاوت
و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف
گشتی و بجد کرده نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون این ماه غنیمت ست و هیچ

برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی در وی بر بندگان اجل و اعظم شکر آن نیز بانواع عبادات
و قربات اکثر و اوفر کردی و چون جود حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کائنات که
مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل
علیه السلام میکرد و وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و جود تیزتر از باد و آن که میرسد و نازل میگردد بها در خیر میکرد
بر جبرئیل قرآن را و میخواندند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهم دیگر میخوانند و انهم تنبیهیست بر آنکه آدمی
را باید که در ایام شریف و مواسم خیر و مثوبت همت مصطفی در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجد تر و
ساعی تر باشد و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت نه ماه رمضان
روزه داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر
رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان
و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی
چندانکه متیقن شدی غروب آفتاب و در سحور تاخیر کردی و صحابه را بر تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی و صحیح
کردی و افطار بخرما های چند کردی و اگر خرما نبودی و چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور المومن التمر و در وقت
افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر
میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر
گردد افطار اولی است و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز
کردی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در روزهای رمضان حجامت
کردی و مسواک کردی و در مضمضه و استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان حدیث
صحیح نشده و مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و در روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر
افطار نخواهد کرد و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی

فرمودی و در حق صائم دهر فرموده لا صام و لا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی
در عشرهٔ ذی الحجه که مراد بآن نه روز از دست نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل
باشد از عشرهٔ ذی الحجه و در روز عاشوره البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز صائم
در روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه
دارند چیزی نیست و در شش روز شوال فرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر است و در جمیع
رمضانات اعتکاف میفرمود در عشرهٔ اخیر مگر در یک رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال
قضا فرمود و یکبار در عشرهٔ اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشرهٔ وسط و یکبار در عشرهٔ اخیر و چون معلوم شد در آن
عشره که شب قدر درین عشره است دیگر اعتکاف درین عشره مداومت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه
میزدند در مسجد شریف و گاهی سریر پلنگ نیز می نهادند و بر آن فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی
و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف بی روزه مروی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
بجبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصهٔ وفات آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بیاید ان شاء الله تعالی و صل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از آن بجهت حمیت
و شفقت و کراهیت شق و تعلل منع کردی چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو
وصال میکنی ما را از این چرا منع میکنی با آنکه ما همیشه اتباعت خود میخواهی فرموده است که کدام کس است از شما که مانند یکی از
شما و در سیاقی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی من شب میکنم نزد پروردگار
خود که میخوراند و می نوشاند و در بعضی روایات یطعمنی و یسقینی میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است
یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر شب طعام و شراب از بهشت
می آمد که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم و این منافی
وصال و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق
خارق عادت از بهشت آید چنین نبود که آن موجب افطار و ابطال صوم گردد و این در حقیقت چنین است
از قبیل اعمال و بعضی گفته اند که مراد از طعام و شراب اینجا قوت است گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب
می بخشد و افاضه میکند بر من چیزی که قائم مقام شراب و طعام میگردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی اکل و شرب

نخورد شما را این حالت ست و تحقیق نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق و لذت
مناجات و فیضان معارف و لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد و نازل
میگشت و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی
میشود و این معنی محبتهای مجازی و سرورهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه بعید یاد از آن
نیاید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنویست والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلافست علما را در صوم وصال
در غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جائز ست یا حرام ست یا مکروه طایفه میگویند که جائز ست هر
کسی را که قادر ست بر آن چنانکه صوم دوام و هر روزی ست از عبدالله بن الزبیر که وی وصال میکرد تا
پانزده روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین ست آمده است که وی چهل روز یک انگور یا چیزی اندک میخورد پس در عوارف
آورده است که بعضی بورزش و ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز بر ایشان حکم یک روز پیدا
کرده آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت
شفقت و تخفیف بوده نه برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در بعضی حدیث کرده شد و اکثر برانند که جائز نیست و امام
ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیه بر آن رفته اند و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اصحاب وی
مختلف اند که این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اصح تحریم ست و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که
وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المائد فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داؤد
بدانکه این مقید نیست که رکوب وی برای غزو و حج و طلب علم و صله رحم و مانند آن باشد و تجارت اگر برای تحصیل قوت نفس و نفقه عیال
باشد نیز که رکوب بحر حاصل نشود و همین حکم دارد و پروردگار تعالی منت نهاده ست بر بندگان برکوب فلک و تسخیر بحر و حصول
منافع بآن و تحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در دریا برای تجارت چنانکه وارد است برای غزا و هجرت
از کبار علما روایت بار و القیا سوار شده اند برای حج پس بعضی فقها که منع کرده اند آنرا از قبیل القای نفس به تهلکه دانند
این احادیث و مانند آن حجت است بر ایشان و اگر گمان کنند که این منافی این طرف مردود است یا که معتبر در این باب
غالب ست و شک نیست که غالب سلامت ست و ترک نیست مگر مانند هر کسی بر خصوص سفر در بحر منازره جبال که احتمال خطر
دارد که تعالی در بحر هر کسی ساخته چنانکه در بر بلاک حکم هم ست و عقل حاکم است ابرو و انداست اسباب عادل است
سید احمد بن زروق که از اعظم علما و مشایخ مغربست در شرح حزب البحر میگوید که رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف
نیست امروز بجز ابنای آن اگر چه نظر سلف مختلف است و آن آن ممنوع ست در هیچ حال نخست آن که موجب گردد ترک

جائز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود وصال مکنید و اگر کسی از شما خواهد که وصال کند گو بکند آنرا تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال و
اینجا نیز بتقدیر یست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت
آنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و جمهور برآنند که حرام است بر غیر وی صلی الله
علیه وآله وسلم از جهت نهی وی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات
ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک انهایی که مربع اند بریاضت نفس وگداختن
وی افطار نمیکنند کتب ابی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید
و در شرع شریف قصد بیت الله بر وجه مخصوص بفتح حا و کسر او هر دو لغت است و بهر دو کریمه و لله حج البیت هر دو
قرائت آمده و عمره در لغت بمعنی زیادت آید و عمره زیاده است بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در
عمره تعمیر و تعظیم است بر مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه
را که احرام و طواف و سعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج و نسبت عمره بحج همچو نسبت نماز نفل است
بفرض و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام
گویند که بمردم تعلیم احکام نمود و فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع
فرض از فرائض یا نقص آن ما گفت یعنی افقه در شان مانند که سوار میشود و نماز نمی گذارد و وای بر کسیکه ترک کند نماز را دوم آنکه و غیر
سوم نشنید که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس اسیر شدن در بند دشمنان و بیم افتادن بغلبه استیلاء ایشان بر نفس و مال بخلاف
آنکه عهد و امان در میان باشد و مسلمانان از شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مفضی در موردی بود و بیدار کلمه در تحت احکام اعدا است
دین و تذلیل نمودن با ایشان و مشاهده نمودن منکرات ایشان از و بعضی مشائخ بخاری گردانیده اند آنرا بمسئله تجارت و دار فی عهد و مشهور
در مذهب کراهت است با ثبوت اصل جواز و نهی بر اینست که رکوب علما و صلحا و ایشان خفیف میدانستند کراهت را در حسب تحصیل آن
کرج است و آنچه در معنی اوست پنجم خوف کشف عورت بر رکوب چنانکه زنان و در کسب عظیم فتنه که پرده ندارد عمر بن الخطاب بعمرو بن
العاص گفت وصف کن برای من بحر را گفت مخلوقی عظیم که سوار میشوند بر وی خلقی ضعیف مثل دود ملی عود مانند کرمها بر
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر حج و جهاد نمی بود میزدم بدره گردن کسی را که سوار میشد بر آن و رجوع کرد
عمر بعد از آن ازین قول و همچنین واقع عثمان را رضی الله عنه پس از آن قرار یافت امر بجواز آن بشرائط مذکوره
والله سبحانه التوفیق انتهی کلام ابن زروق شرح ۱۲ مشکوة در کتب الجهاد ۱۲

کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردار شما دانا و آگاه
باشید مگر دید بعد از من گمراه و در روایتی مگر دید کفار که بزند بعضی از شما گردن بعضی را آیا آگاه باشید که من
رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود شاهد شو تو گواه باش و باید که برسانند این را حاضر به غایب و بسا کسی که رسانیده
شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج با خود بگیرید شاید که من دیگر با حج نکنم و فرمود عبادت
کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا
درآیید بهشت پروردگار خود را این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر
از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست
که در سال نهم است و هم درین سال بتجهیز اسباب سفر مشغول شد لیکن رفتن وی صلی الله علیه وآله وسلم درین سال
میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و نشستن احکام و تعلیم وفود که در وی نموده بر وی پس ابوبکر صدیق را
رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات سورهٔ برات
بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر اوئی یا مامور گفت بل مامور و بعض
علی مرتضی بقرات سورهٔ برات آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است و قاعده عرب در نقض آن به دست
مرد یا اهل بیت وی مینما شد و اما عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار گفته اند اول عمرهٔ
حدیبیه که در سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که یک مرحله است از مکه رسید مشرکان
همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن مکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر
الهی با ایشان مصالحه کرده از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
بجا آورد دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از
سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که هم یک مرحله از مکه است
بعد از قسمت غنایم حنین شبا شب آمده عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال
دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید انشاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند
باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامده اند همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت
ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام
کرد بحج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر بلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید جمیع مسلمانان

متوجه مدینه شدند و در راه بمکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شده تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گزارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداؤد و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در شب عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود پروردگارا تو قادری اگر خواهی مظلوم را در بهشت دهی و ظالم را بخشی درآن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود دشمن خدا ابلیس چون دانست که اجابت کرد حقتعالی دعا مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و واویلا فریاد کرد و بگریست پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد با شب در شب مزدلفه عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج کفارت حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته که ساقط میکرد ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمیگردد پس کسیکه بروست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة است پس اثم تاخیر مخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن نمیر کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزی را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز تو به داده شود و اداء او از اوقات کرده شود ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا همچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم و نحر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

ودر حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده میشدند پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنها را شتران نزدیک میشدند وازدحام مینمودند وسعی میکردند وهر یک آنرا خود را نزدیک آنحضرت
می آورد وچون دل نحر بیست تا را بدست مبارک نحر کرد وامیر المومنین علی را فرمود تا سی وهفت شتر دیگر نحر کرد تا نحر شتر
کرد وی رضی الله تعالی عنه را نیز همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد ودر روایت
مسلم آنچنانکه آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نسائی خود ودر روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد
از ان حلاق را طلبید که معمر بن عبدالله نام داشت واشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند وقسمت
کرد موی مبارک را بر اصحاب هر یکی را یکی دو موی یا دو تاره موی نصیب رسید وموی جانب چپ را همه بابو طلحه
انصاری داد ودر آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآنرا نیز بر مردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه حلق
کردند وبعضی تقصیر کردند که فرمود اللهم ارحم المحلقین ودر آخر بالتماس ایشان فرمود والمقصرین
وچون آنحضرت بسر زمزم آمد وعباس واولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود
آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود
فرود آمدی واز چاه آب کشیدمی وشما را بر سقایت معاونت کردمی از جهت فضل ونیکی وبزرگی که
درین کار است یعنی اگر من اینکار بکنم بعد از من سنت گردد وبرابر این مردم همه بانکار بقصد اتباع من دست
زنند وبر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد واین منصب از دست شما برود وپس ایشان یک دلو برسول
صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد واین ایستادن وی در حالت شرب برای
بیان جواز بود یا از برای ضرورت وحاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا جز درستی و
حاجتی دیگر والله اعلم وبعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم وآب وضوست چنانکه در باب عادات
شریف بیاید ووجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب است وزمزم ونام بسیار را گویند وبعضی
گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شده اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را
جبرئیل علیه السلام بود وچون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد وازانجا چشمه پیدا شد وآب را
گرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کند پراگنده نشود واگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث
آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند وچون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند
تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی او را مخصوص

بکراهت کسا ختن آن چادر یا بوی در خواب نمود پس وی حذر کرد در عام قبل و بر دارنی پیش از ان و بعد از وے
ابوطالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار
در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی
که او را بحرم ابدا ثانیه همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند
و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهما الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه
عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام
نیز معمول شد پس از ان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش
از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود بعضی
چنین رسیده است انتهی بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم چون در آید ماه ذی الحجه و اراده خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آنزمان که
تضحیه کند و بعضی از علماء مذهب امام احمد برآن اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است
و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی
نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را
مذکور کردیم این سخن را گفت یا ابن اخی این حدیثیست که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده حدیث
کرده ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در آید
ماه ذی الحجه الحدیث پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم شد همین ترک قص اشعار و اظفار است نه
التزام لباس محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعادت که گفت در یکی ناخن و موی چیزی دور نکند و این
روز در صورت محرمان باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات اذکار و دعوات و استغفار و قرائت
اما ذکر گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ذکر میکرد خدای تعالی را در جمیع احیان
و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و
تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسماء و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و
تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل
وی همگی یاد حق بود و دل در میان و انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن

در بیان عقیقه

نوع ششم از عبادات اذکار و دعوات و استغفار

در رفتن و خوردن و آشامیدن و درآمدن و برآمدن و سفر و اقامت و ذکوة و قدوم و سایر حالات از
ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی ست هر گونه که یاد کند خواه
بدل یا بزبان و در هر فعل و هر مقام ذکر بود ولا بد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در
کلام بعضے فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع
ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده
نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس شامل باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم
اعتبار آن باطل ست و قیاس بر عقود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت نقل شارع بدان و اذکار
و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع
و اطوار خوانده ی در کتب احادیث مذکور و مسطور ست و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمامه مقاصد و مطالب
و ما حاجات ست هیچ حاجت با دعیه و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترتیب ثواب بدان و تحریض
بران آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و حصر و شمار وارد شده و بس ست در اثبات آن قول حق جل و علا
ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم الدعا مخ العباده و قول وی من لم یسال الله یغضب علیه
و در دعا توجه و اخلاص کردن از همه جانب به یافته بجناب حق آوردن و عجز و شکستگی پیش پروردگار
را و اثبات کمال مر او را صریحا و ضمنا و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت و این معانی
همه خاصه عبادت و زبده آنست و ازینجهت وارد شده است که الدعاء مخ العبادة و امام ابو القاسم قشیری
گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل ست یا سکوت و رضا بعضے برانند که دعا افضل ست زیرا که
دعا در ذات خود عبادت ست و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی بود از ترک آن و پیش حضرت
حق تعالی پروردگار ست اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بحظ و خواهش خود نرسد نقصانی ندارد زیرا که
بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام نموده و مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت ست و شیخ ابو حازم اعرج
گفته رحمة الله علیه محروم ماندن از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته که من
پر نمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با دست و طایفه گویند که سکوت و خمود
تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بسابقه و اختیار مولی است و بعضے ازین قوم باشند که [illegible] الطلب
سوال نکشاید و هم بذکر خدا مشغول باشند و دل ان مستغرق بدان آنچه جاری گردد از قضا [illegible]

و بتحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاکیاً عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل
ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید زبان شاغل دعا باشد و دل در مقام رضا تا جامع بود میان
هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد نه بقصد نیل حظوظ
و حصول مقصد و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و متهم نشود بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی
یکسان بود و امام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود
و آن ادب وقت همدران باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد و ادب در آن بود و در شناسائی این معنی
هم بوقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود
و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت
و اگر غالب بوقت حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است یا در حق تعالی حق است
دعا اولی و آنچه نفس را حظی و نصیبی است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین
که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلب حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال
خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه مدح و ثنا کند پروردگار تعالی بصفات کرم و احسان و جود و عطا این
نیز بمعنی دعاست زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست
که بمعنی تجرد در رضا و تسلیم است و بعضی از عرفاء دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان
حال است و در سکوت نیز حاصل است فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کرده است امت
را بشرائط الدعا و آدابش که مذکور اند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقال و جد و جهد و عدم استعجال
دعا ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی یکی از آداب
دعا رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و در این روایات و لا ارادة
بر تفریق یدین و بسط آنها بهیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس آمده که چون دعا
کنید بشکم میکنید و پشت کف خود را میگردانید بطون آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که برداشت آنحضرت
دستها را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند با تضرع رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت
در استسقا محاذی سر تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب است و در غیر حالت نماز دعا آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم دعا میکرد هر جا که بود که همه موقف اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه و آله و سلم همین حکم

وارد شده در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر پیغمبر را دعائی است
مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود را
در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است مر پیغمبران را دعاهای بسیار از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله
وسلم از دعوات مجابه و ظاهر این حدیث آنست که پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد
باجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و با سوای آن دعا از دعوت ایشان بر رجاء اجابت است
و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضی
گفته اند که مراد آنست که هر پیغمبر را دعائی است مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات و اما دعاها
خاصه بعضی مستجابست و بعضی مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعاست خواه در حق امت چنانکه نوح
علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی کرمانی
در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعای پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و
باقی در مشیت خداست تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی
است و ما شک نداریم که جمیع دعوت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مستجاب اند و مراد بقول وی
لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزی
خواهد از پروردگار خود و وی اجابت نکند ایشان را و نقل کرده شده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب
نشد یا سبب آنکه مصلحت تمام نباشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم مر امت خود را یکی
آنکه فرو نبرد ایشان را در زمین دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس
اجابت کرده شد دعای اول را و منع کرده شد ثالث و احتمال دارد که مراد منع کردن مآل باشد که گفته شد مراد سا
این دعا نکنند و منع از اجابت نباشد و اگرچه این معنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر او را و بود انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه
هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله وولده
واطل حیاته واغفر له و در روایتی وادخله الجنة پس بجا آورد عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل
آنچه گفته است نود و نه سال بود بستان او نخیل و کرم که میوه میداد و در هر سال دو بار روایت کرده است

ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح
میکرد ازوی رایحه مشک و رجال این حدیث ثقات اند تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد وی از صد و روایت است
ازوی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد
صلبی من صد و بیست و در روایتی صد و بیست و سه و گفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد
و طول حیات و امیدوارم رابع را که دخول جنت است ان شاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد
ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی کسی را و بود ارمد پس تفل کرد در هر دو چشم
وی چنانکه هرگز درد نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه حر را و نه برد
را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم علی را بقضا بیمن و گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش
حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اهد قلبه و سدد
لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابوداود و غیره و عیادت
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه فرمود
برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابو طالب عم رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مرا عافیت دهد مرا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابو طالب گویا بند از پا گشاده شد گفت
ابو طالب ای برادرزاده من هر آینه پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود
و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را امید هست از وی نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابو نعیم و
در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن
در درجه علیا و محل اقصی گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نیفکند خدا ای تو
دندانهای ترا پس گذشت بر نابغه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد دیگر دندان او و بود
بهتر و آبدارتر و حسیناترین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست
بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را عمرو بن اخطب آبی در قدح قواریر پس دید عمرو در وی موئی

را پس گرفت آن را و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم جمله خدایا زینت ده او را و صاحب
جمال گردان او را و خوبی ده او را پس سپید نگردید از موی وی تا نود و نه سال از او نبود در لحیه و راس وی یکموی سفید
ظاهر العلاقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت بیرون آورد حسنی و جمالی و جوانی برای وی طلبیدند
از جمال اکثر جوانی و سواد لحیه مراد میدارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم سخنی از این باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس یا مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله
پس سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و از اینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان
نعمت و برکت وی محروم نبودند چنانچه دوستان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای وی بیگانه را
نیز نافع است و فائده خیر و برکت دنیا و اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد و در دنیا محروم نماند
اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا بجمال با یکدیگر مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن
یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و دعا بر بقای آن کرد والله اعلم و در حق دیگری فرمود اللهم متعه بشبابه
پس گذشت بر وی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها
و حال آنکه دیده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست
شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خدایا ای سیر گرداننده گرسنگان گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را پس
آمد خون سرخی بروی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی
فی دلایل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد را که اللهم بارک له فی صفقته پس نخرید وی هیچ چیز را
مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس شد
مال او و غنای او تا بجایی که رسید و گفته است وی رضی الله عنه اگر برمیداشتم سنگی را امید میداشتم که زر
زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مضر بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه میخوردند پوستها و مردار را
و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر عتبه بن ابی لهب اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است
و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم فرمود هرگز نتوانی
پس بر نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از آن [illegible]

نخلی پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه قطع کند
بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی
معاویه را پس دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز
بعد ازین این چیزهاست که ذکر کرده اند علما آنرا و اینهمه قطرات ست از بحر معجزات رسول و دعاهای مثال
اوست و اجابت دعا حاصل ست مر تابعان و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت فکیف
به صلی الله علیه وآله وسلم حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه مقبول و مستجاب است
چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره
آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم علیه المعبود انی لاستغفر الله کل یوم سبعین
مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و در روایت مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه
در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که میشمردیم مر آنحضرت را در
یک مجلس از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در روایتی استغفر الله
العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که میشمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی وتب علی انک
انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود
سید الاستغفار این ست که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت
اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی
قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید که از الطریق الایقان در روز
و بمیرد پیش از آنکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و
گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم معصوم و مغفور ست استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای امت میکرد والله اعلم
و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله الحدیث معنی مایه بدر رسیدن
و تحقیق پرده افگنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب
کشیده شود و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد از آن اکثر بر آنند که این غین پرده رقیق
لطیف ست که بحکم بشریت از ملابست کثرت و اهتمام مهام دین و ملت و دعوت خلق و بیان احکام شریعت

استغفار

سید الاستغفار

فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست و بعد از ان لطیف باشتغال بار دگر
ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه بمقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات انوار رنگ
تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی دیگر بالاتر
از ان بر وی فایض میشد توقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در انجا مانده بودم و این را تقصیر
خود می پنداشت قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوقت شیخ شهاب الدین
سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق و وصول برفیق اعلی و التحاق بملکوت که مقر
اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع و اتم ست
از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب
جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هست عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی و رحمت ملاطفت نامتناهی
وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میگردد و نزد این غین فرو هشتن
پرده سبب ابطاء حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نه پذیرد
و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت
و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکرد و اعتذار مینمود و اصمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند
حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله غین وی میپرسیدی
پرسیدی میگفتم انچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و صفات و احوال وی من نتوانم زد و مرا از همه این سخن
اصمعی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند و قریب نماید و هر کسی هر چه
گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از
حقیقت حال کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله وصل اما صفت قرات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قراءت هر کلمه مفسر بود حرف بحرف ادا میکرد و نیز در حروف مد و وقف میکرد
بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین وقف میکرد و بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
بعد از ان میگفت مالک یوم الدین و وقف میکرد رواه الترمذی و این را وقف النبی میگویند و اهل صناعت
قرات را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام و عدم تعلق او با بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم

وصل

می شود وقف را تمام و حسن و کافی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل میکرد آنحضرت در سوره تا آنکه در
از درازتر میشد از سوره دراز تر از آن و نبود هیچ کس خوش آوازتر و خوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم
و تغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود و ترجیع میکرد صوت را بدان احیانا تا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا
فتحنا لک فتحا مبینا و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را آآآ سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست
که این ترجیع بفعل آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه
بعضی مردم گمان برده اند و اگر بسبب جنبش ناقه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و باختیار نمیکرد تا مردم
اقتدا کنند بآن و ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآن را بآواز
های خوش فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را همچو گوش
نهادن و استماع کردن وی مر پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآن را و جهر میکند بدان و گفت
ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت هر چیز را پیرایه
ایست و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی در قرأت ابو موسی اشعری
را که بغایت خوش آواز و خوش خوان بود و در شان او فرموده مزمارا من مزامیر آل داود و چون روز شد خبر داد
آنحضرت او را بانحال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من که تو می شنودی یا رسول الله تحسین و تزیین میکردم آنرا بیشتر از این
و اختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند
آن و اگرچه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دایرهٔ انصاف است آنست که تطریب و تغنی
بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلفی و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبیعت
بیارد آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد و بر زیادت تزیین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله
عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزیین و تحسین را و کسیکه هیجان میکند او را طرب و حزن و شوق
مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از تطریب و تحزین و تزیین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع
و مکلف است نه متکلف و این است مراد بصوت عرب و لحن عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا اصحاب
و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میکرد و بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بقضاعی از صنایع
موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر به تکلف و تصنع و تمرین چنانکه آموخته

می شود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آواز مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم
و تکلف و این است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرأت باین وجه و هر کسی که علم است او را باحوال
سلف میداند قطعاً که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود آن بر ایقاعات و حرکات
موزونه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگار تر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا ولکن
میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است که نزد طبایع و نهی نکرده است ازان شارع
بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی
آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که
فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بدان و نویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت
آورده اند که چون میخواست داؤد علیه السلام که تکلم کند به بنی اسرائیل و بخواند زبور را امر ایشان گرسنه
میشدند تا هفت روز و نمیخوردند و نمی نوشیدند و نمی آمدند نزد زنان امر میکرد سلیمان را که ندا در میداد در کرانها و گوشها و
دشتها و کوهها و دره ها که داؤد می شنید فلان روز و تکلم میکند بعد ازان بیرون می آورده میشد برای وی منبر
بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و وحوش و هوام و
بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داؤد در ثنا بر خدا بچیزی که
سزاوار است میخواندند زبور را پس میمردند طائفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داؤد بوجه کردن
بر گناهگاران پس میمردند طائفه از ایشان پس چون گرم میشد مجلس و سخت میگشت میگفت مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داؤد و بیهوش میگشت
برداشته میشد بسوی خانه ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی و دوستی بود بجوید او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و برمیداشتند و میبردند شهر و چون
بهوش می آمد داؤد و در مردم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردند یا نبی الله
فلان و فلان میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر می نهاد و نوحه میکرد داؤد و میگفت آیا خشم میکنی تو خدایا
بر داؤد که مردند همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود دأب داؤد همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد
برین حال تا آنکه خواست خدا عزوجل و گمان نبرند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این
امت اما عناد فرمانیست حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق وی

بکر داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و اما مردن از خوف و شوق در جواب ایشان دو طریق است
یکی آنکه گوئیم قوتی که داده شده است این امت را مقاومت میکند با احوال که وارد میگردد برایشان و نگاه میدارد
حیات را و فانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه تائیدات الٰهیه را و از جهت فرط قوت
این امت و تمکین وی برابر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطوار یقین
چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن
بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را
و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس
بدان و اما توجه داود علیه السلام بر نامردان و اعتذار وی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت اوست
است نه از انحطاط رتبه وی از اصحاب امت و بوجود این قوت الٰهیه و تمکین دران اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله
عنه در وقتیکه دید مردی را که می گرید نزد استماع قرآن و زعقه و صیحه میکند از آن و گفت وی رضی الله عنه
همچنین بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه وی
محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنید روزی سهیل تستری قرآن را از کسیکه میخواند آنرا
لرزید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
گفتند اگر ضعف است قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جای بدر نیایند و مستقیم
مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع
قرآن مرده اند بذوق و شوق از عالم رفته اند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی ذکر اسماء آن جماعه
بمجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمع از آنها که در مجلس سماع جان داده اند مذکور اند
وصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین
مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی اباحت متوقف و متردد مانده و گفته که انکار کنیم
و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقول و تعالی
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این
سماع است که متفق علیه است حقانیت او و نفی آن نیست در وی کسی از اهل ایمان و این سماع مجلب رحمت است از
پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصائد است بالحان مصریه موسیقیه و در تجابت کثیره اقوال

وصل

و تماشای احوال بعضی آنرا منکر باشند و به فسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع و آنرا حق و انفع شمارند
و هر دو طایفه در طرفین تفریط و افراط افتاده‌اند انتهی و در اینجا سه طریقه است یکی مذهب فقهاست و ایشان انکار میکنند
باشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاح میکنند فعل آنرا بذنوب کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه
و الحاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرأت کرد خصوصاً در موضع
خلاف نعم نقل کرده شده است از علما مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثین است
و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و بعض صحیح بلکه هر چه وارد شده است درین
باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین
بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما
و چون ثابت نگردید حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضی
گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله ظنی گردد و بعد اصل در اشیاء
که حلال است یا اباحت سوم طریقه سادهٔ صوفیه و مذهب ایشان درینباب مختلف و احوال متجدد آمده و بعضی
اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب بیشتر یا اقوی شدید زیرا که مذهب
ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غلبه
آمده وجد و شوق و سکر محبت و فتح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست
در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و اثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در
حیوانات و ابله و صبیان پس متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب یا راسخ قدم و متلونان از اهل شوق
متزلزل و مضطرب بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب
مواجید است که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متناهیه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورای هر
رواست و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکنند طالب متتبع را که جامع است بیان
احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار آن و بابی در قبول و اثبات آن و بابی دیگر در
ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر آداب و اعتنا والله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر وضع
پست نوعیست که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و ازالت کلال و ثقل
انتقال و قطع مفاوز در طریق حج در صفت کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در صفت حرب و جهاد و مبارزه

مثل حداء و ضرب دف در کتابی و مثل غنا زنان برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر فواحش
و محرمات نیست بلکه بشرطیست که حیثیت سماع است بر اعمال مروج دوم غنای است که استعمال میکنند آنرا مغنیان
که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق که تهییج میکنند نفس را و تطریب
میکنند نفس را و تطریب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته
و قومی مکروه و میگویند که ارجح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهما الله قول بکراهت است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی
در عوارف گفته که امام ابو حنیفه مکروه داند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از علما
شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و علمای کوفه که [illegible] روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد
از غنا پس گفت که آن مزمار شیطان است که [illegible] از گوش درآمد و از گوش دیگر رفت گفته اند که این اشعار نیست در وی
باباحت آن رفته و اطلاق کرده قول [illegible] و تفصیل کرده میان رجال و نسا و امردان و تسویه کرده میان آن
لیکن اکثر علما [illegible] فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نسا و گفته اند قائلان اباحت
که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه کرام و ایشان چندین از عشره مبشره اند
و جمع کثیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و معلوم
عبادت بوده اند نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت است در آن [illegible]
معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند و آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا
از وی مستفیض و مشهور است [illegible] نقل کرده است آنرا [illegible] کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب
تواریخ و ابن عبد البر [illegible] گفته اند بود وی غنا باسی و بود امیر المومنین در آن زمان علی بن ابی طالب
و میرفت وی رضی الله عنه در خانه [illegible] که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند [illegible] هیچ کسی مگر
در خانه خود پس تغنی کرد برای وی درخواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنود ازوی و کفارت دهد
از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بود در خدمت عبد الله بن جعفر جواری که تغنی
میکردند [illegible] وی آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است نزد وی شنید بیتی مثل [illegible]
غنا را و مسئله [illegible] سماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنیدند غنا از کنیزکان با جلالت
قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنیده از جاریه که تغنی میکرد [illegible] و همچنین عبد الملک

سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکنند بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی را استصحاب کردم البسوی مجلس که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه
گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن
غنا علامت سلامت طبع و حس است و ناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم
میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی
در تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان و منقول است
از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه آن باشد که ترک آن اولی است که
اطلاق آن بامعنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل
نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فائده در وی و گفته
فایده
حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیط بر غنای که مقترن است بفحش یا منکری پس
تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل
شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت
آنرا پس وعده کردم ابن خباره را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس
شروع کرد ابن خباره در تغنی پس شنیدم آواز پای بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
بام که می شنود غنا را و دامن در زیر بغل اوست و می خرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از
عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه
منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد
که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی
و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند داود
طائی کردی حاضر میشد سماع را و راست میشد نیست او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی
رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو النصر اسکندری

در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود مباح است اختیار کرده است این قول را از
صحابه ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان
و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی
و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله است درین باب تصنیف کرده
ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسانیدی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین
عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از
اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را
پس گفت ندیدم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو یعلی
حنبلی که یوسف بن یعقوب ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از
اعاظم علماء حدیث است که می آمدیم ما یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را و دختران وی و جواری او میزدند دف
را در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که تخریج اندر صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماجشون
که مفتی اهل مدینه بود روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد در عود و نقل
کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را
وقتی که تغنی کند باستفاده کردن نظم قوافی را و دیگر در فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر
تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه سرخسی و استدلال
کرده است بران بآنکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد و آنرا در خانه خود و نمی کرد آنرا بطریق لهو
و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر شنیدن اشعار مباحه غیر محرم کرده است
صاحب بدایع از حنفیه چیزی که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بآنکه سماع غنا نرم میگرداند
دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس در عید و سایر اوقات
مسرت مباحه و اختیار کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن
دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که تحقیق بودند صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت با نواع علوم
شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان [illegible]

مسایل دقایق حقایق از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدیقین و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر مذکور اند در کتب قوم

وصل بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرد در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن لیس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و تضرع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات مثل زهد در دنیا و رغبت در آخرت و تشمیر در محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و تشبیب اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بتقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نهی که در آنجانب وارد شده یا غنا است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل ادله دلیل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن مناسب طالب اختلاف نیست اگر کسی را صلاح وقت در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در مقام خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفضیح بزرگان و افتادن در ایشان باوجود تعارض ادله و تباین طرق وجود علما و فقها و عرفا در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند بیت

صحبت و عافیت گرچه خوش افتاد ای دل ، جانب عشق عزیز است فرو مگذارش

و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه دیانت و صحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و سر رشته طریقه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب امتاع در الات و مزامیر

نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذهب ائمه اربعه حرمت است و با وجود آن از بعضے علماء مذهب شافعی و اصحاب ظواهر
و غزالی و امثال وی خلاف آن نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضے مطلق مباح
گفته و بعضے مطلق حرام داشته و بعضے فرق کرده در حال جلاجل و اسد غیر آن و صواب اباحت اوست و در نکاح و بعضے
اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که بمعنی نی دست نیز اختلافها ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است
که آن را بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم گویند و در وی نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف
در مذهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه از علما بجواز آن و حکایت
کرده اند سماع آن را از عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر بر
عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله بن عمر را آیا
می بینی در وی باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و معاویه بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه
است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است جلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت
میکرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم بن کرد در آمد بر رشید
و گفت ارید العود پس گفت رشید عود المتجامر عود البخور قال لا بل عود الطرب پس طلبید رشید عود را و نواخت
آن را ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه بسندی که
دارد از موسی بن المغیره الجمحی که خواندی عطاء بن ابی رباح را پس در آمد بود و شده در آنجا قومی که میزدند عود را
و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که در آمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید آنچه میکردید پس
نشست و تغنی کرد و صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و بالجمله وی
درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از سیاق
قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه بر آنند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده
شده والعهدة علیه و غرض از نقل و جز آن نیست که اگر احیانا ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه و تشدید
در تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل نمایند و ستر عیوب و زلات قوم شیوه خود سازند و با مر بانگذارند که تقلید ایشان
کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم و این ضعیف درین مسئله تکلم در رساله علیحده کرده است و در آن همه

طرفین تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته تا میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل آقا میل جانب
اباحت غالب افتاده ازینکه آن جانب دیگر مشهور و منتشر شده است و در اذهان حاجت بنقل ندارد و نسبت بهمانست
گر گفته شد شعر عیب می چون همه گفتی هنرش نیز بگو * نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند * اللهم ارنا الحق
حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان
از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رغبت قولا یا فعلا انکار علما و استبعاد وی متوجه شد
چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود
انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان
غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحب رسول الله شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شما
سرود مشغول بایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو بدان که داده است ما را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی در آن باتفاق مباح است بالاتر ازین
عبد الله بن جعفر که با تغنی مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی تودد و تحبب مینمود
زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بر وی و گفت معاویه حال او افتیت تو چه معتقدی بوی
روزی دیگر عبد الله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تعبد بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که
چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشاء اختلاف آن مینماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر
زدن و شنیدن قدیم کار و بار مخنثان و لاابالیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده
که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات مزامیر لاهی است
و نهی کنم از شراب خمر و بنا و اصل نام مثالها است که ذکر کردی در باب ملاهی میکنند و لهذا از محو و محق آثار این
امور در شرع و از آنکه این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان را صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن تحفظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این
عادت فاسقان و نشان بی قیدی است و مشابهت بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری با کلفت
کشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر با این ملاحظه تحذیری و نهی و وعیدی صادر شده باشد
دور نباشد و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی در نیا [illegible]

آنکه وارد صحت باصطلاح اینطائفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق وتحریم آن لذاته ثابت نشده
چنانکه از خمر وزنا وامثال آن وآنکه بعضے از اہل ظواہر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست
ومثال اینحال قضیه ظروف واوانی ست که انهارا ختم ومزفت ونقیر ودبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال
آن میکردند وشراب در آن میخوردند وچون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی وخوردن مشروبات دیگر
دران چندگاه حرام ساختند از برای محو وقمع آثار آن وچون حرمت خمر ثابت ومقرر شد احتیاج بقمع وقلع آثار
وعلامات آن نماند منع ونهی از ان اوانی نیز نماند وباوجود آن علما وائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند
از استعمال آن اوانی وقومی بتجویز کما ذکر فی موضعه ودر باب غنا نیز باشد این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت وعرف
قدیم که انرا مخصوص میشناسند باهل فسق ست منع ورسم احتیاط را گرفته ایستادند وجمعی نظر بر معنی وحقیقت حال انداختند
که اگر محلا بست فسق ومنکر است حرام واگر نه چنین است مباح والله اعلم وعلمه احکم وبعد از ان تعصب وتشدد وهی
درمیان آمد هم از انصاف افراط کردند وجمعی آنرا مطلقاً منسوب بفسق وکفر وزندقه داشتند وهم مسبحان بر رغم
آنها آنرا طاعت صرف وعبادت محض گرفتند وتمامه اوقات را مشغول آن ومشغول بدان ساختند وبعضها
آنرا حرکها گرفتند وهر دو طائفه فرق میان اهل وناهل نکردند وسر رشته انصاف که معنی آن نصف لی ونصف
لک است از دست دادند وطریقه ادب که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی ست نگاه نداشتند ویک منشاء
اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تاثیر وتصرف نغمه در بواطن افتاده وانکار رفتند وقومی را جواز وعدم جواز
نغمی در نظر آمد بجای خود ایستادند وشیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بروح حیوانی ست که حرکت
واضطراب کار اوست وروح انسانی منزه است از انکه محل درود معانی ست وسکون واعتدال وتوانی
صفت اوست اما اینجا کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بروح حیوانی باشد اما اگر بواسطه سرایت
واتصالی که میان روح حیوانی وروح انسانی ست حال این سرایت بآن کند چه مانع ست ونیز شیخ میگوید
نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که بنغمه وبغیر غنا یکسان باشد وآنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر
نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه داعیه وزیور قرآن ست چنانکه در حدیث آمده است
که زینوا القرآن باصواتکم ویکسان بودن هر دو حال فاسح [?] غایت امکان است مگر کسیکه مشهود ومکشوف
او ذات وصفت الهی باشد. فایده صاحب اتباع گفته که اختلاف کرده اند در تفسیر کسیکه تغنی کرد
شاعری ابلیس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر اهل علم برانند که نام وی ابلیس است و آنچنان بود

که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا از فرس و روم و تغنی میکردند بالحان خود و شنیدند از مغنیان عرب
و نقل کردند آنرا بعربی و نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را مشئوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه
ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فطام او در روز موت ابو بکر رضی الله عنه بود و
بالغ در روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزویج کرد در روز قتل عثمان رضی الله عنه و زاییده شد برای او فرزند روز
موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب الا رجز غنا و حسن صوت بود و مثل نصب
و نشید اعراب و حدا و کتاب الحاوی و این اقسام همه مباح اند خلافی نیست هیچ یکی را در آن و بدین اقسام حمل میکنند
غنای صوفیه آنها که قایل اند بحرمت آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار
و آثار ظاهر میگردد و لعل از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند
که وی رضی الله عنه از شعشعیات نیز می شنید و معنی اقسام غنا همه یکیست و راجع بصوت حسن است و
تفاوتی نیست مگر در قرات قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد لیکن
و تقوی و احتراز آن از جهت اتباع سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم و اقتضای همه سبب و اتباع آنحضرت که بطریق
تقریب و تعبیر بران اجماع میکرده باشند خلجان باقیست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالیست
و کار آنجا از منازع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب تورع و زهد غالب آمده و احتیاط و امن کثیر وقت شده
و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بر بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در
سماع افتاده و هذا الست امریست مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال
خود باید گذاشت ربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله علیه وآله
وسلم علی سید الخلق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین بحرمة طریق الحق ومحی علوم الدین

باب یازدهم

در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم بدانکه طعام و شراب
از ضروریات است که قوام بنیه و صدور حرکات و تحصیل عبادات بآن است لیکن آن از قبیل معاملات عادیست پس
اهل عبادت از آن بقدر حاجت مقصور اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن منهمک نباشند
و آمده است که سیری و شبع زیاده در زمان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول
روایت کرده است ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب

باب یازدهم

و پیرا اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید
بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک معده و کافر میخورد در هفت روده و اهل
تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صایم و رقیق
و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق روی این روایت را شیا غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام
مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه در آنست حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادت است
و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادتست نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر
چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفاء شهوت نفس ست حالش بخلاف آنست ولیکن باید دانست که این
مطرد در هر مومن و هر کافر نیست تواند که مومنی بسیار خوار باشد یا بمجرای عادت یا بجهت عارضی که عارض است
بر طبیعت او یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات
صحت بمشورت اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیار است فکر وی قلیل است مطعم وی
و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است فکر او کثیر است مطعم وی سخت است دل وی و نیز گفته اند بمقدار
طاقت معده و آنکه پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی
که خفیف است خواب او برکت گذشت در عمر وی و کسیکه گران است خواب او بی برکت است عمر وی از ابن
عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اهل الشبع فی الدنیا اهل الجوع عند الله
در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسیری هرگز
و بود آنحضرت که از اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و نخواست نمیکرد اگر میخورانیدند میخورد و
هرچه میخورانیدند قبول مینمود و هرچه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمول است بسیری
مکروه که گاهی منتهی میگردد بتخمه پر اندازه آنچه حرب میگردد بران از مفسده باکل شبع لیس ممنوعا فی الجملة
و دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبین ابی بکر و عمر از جوع در رفتن
به بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث
و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است بر مداومت
انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز باشد
و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت

از عالم رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیر نشدی صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی و اگر بود
در گذشتن از آن بعد از اقامت که تا سه روز گرسنگی میگذشت و در هیچ روزی سه سیری نشد پس ظاهر آنست
که مراد معنی ثانی ست والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانید آنحضرت و اهل و عیال وی شبهای پیاپی که
نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر نان جو رواه الترمذی وصححه و در حدیث مسلم آمده که سیر نشد آل محمد
از نان گندم مگر آنکه نبود در یکی از این دو روز مگر خرما و در حدیث عائشه آمده که گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت
از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یکروز از دو طعام اگر سیر میشد از خرما سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر میشد از نان
جو سیر نمیشد از خرما و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود بخدا
سوگند شام نکرده در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عائشه آمده رضی الله
عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت
آن دو چیز را یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمائل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم دقل ردی ترین تمر که مخلوط
باشد انواع خیار بی مختلط که خوراک فقرا باشد و گفت عائشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث میکردیم یک ماه که
نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را پس گاهی می
فرستادند بعضی همسایها از انصار شیر با دمی نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق ترسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه ترسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده
نشد هیچ یکی و بتحقیق میگذشت سی شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که
میپوشید آنرا بغل بلال یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت یکی رواه الترمذی وصححه و در بعض
غزوات بوده اند اصحاب که میخوردند برگهای درخت آنرا تا آنکه مجروح میشد کامهای ایشان و ندیده آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نان تنک را و نان سپید را و نبوده در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم
که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت
رسیده بعضی احادیث که در واقع شده بتصغیر آن که موجب برکت است و کاسانیدن آن ضعیف است و
بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت ام

آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود و همه را نبود واگر بود واز
جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود وایثار بود وگاهی بجهت کراهت شبع وکسر اکل و
اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود و در وقتیکه بمکه بودند وچون هجرت کردند بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را
اهل مدینه بمنازل ومنایح واموال وبساتین ومزارع و بودند اصحاب با اموال مثل ابی بکر وعمر وعثمان وطلحه
وسعد بن ابی وقاص وغیرهم وبذل میکردند ایشان جان ومال خود را برای آنحضرت وامر کرد آنحضرت
ایشان را باوردن مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را وعمر نصف را وحث وترغیب کرد آنحضرت اغنیای
صحابه را تجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک وثابت شده است که بر
میداشت مر اهل وعیال خود را قوت یکساله وصدقه کرد در یکروز هفتصد بدنه ونحر کرد واطعام کرد مساکین را
وقسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود وبذل کرد نود هزار وچندین از نقیر وشاه و
نقود بیرون از حیطه قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید واختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان
حصول توسع وتبسط چنان که روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار
من که بگرداند برای من بطحای مکه را طلا گفتم لا یا رب ولیکن سیر شوم یکروز وگرسنه میمانم یکروز تا شکر کنم ترا و از ابن
عباس آمده رضی الله عنهما که بود رسول خدا وجبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی مهیب که شکافت میان [illegible]
فرمود یا جبرئیل چیست این صدا ناگاه گفت قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست لیکن امر کرده است
پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو وبیاورد مفاتیح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل وگفت که خدا تعالی
امر کرده است مرا که پیش کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را زمرد ویاقوت وزر ونقره ودر حدیث
دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که سفیر است پروردگار تو که با وجود آن قدر ومرتبه تواضع کن تا باشد
که داری وگفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی واگر خواهی پیغمبر بنده باشی ودر روایتی آمده است
که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چه نگاه از دولت دنیا ساختم پس نگاه کرد
جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن وبنده باش وعلما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر ومحتاج خوانند هر چند
ضروری وصف کنند وصاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که وصف کرده نشود بچیزی از صفات ضعف ومساکین است وگفته شده
که فقیر بود ومفلس بود وانکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام وحکایت کرده

صاحب نثر الدر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت و چه باشد قدر زهد مردی که دنیا بر وی گرد آورده نشده و رد کرده
و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول
که فقهای اندلس فتوی دادند بقتل و صلب شخصی از متفقه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را یتیم و گفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر
قدرت بر طیبات می یافت میخورد و اشیاء و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف
گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است
پس حکم کردند بعض علما به تعزیر و بعض بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار
از نفس خود هم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگوید که آنحضرت گوسفند چرانیده است روا است و هم صاحب
مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعض فقهای متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حال فقرا بلکه بود
غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت
در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنت
که چیزی در نیابد و نداند و آنچه واقع شود موضع کفایت وی نشد نپسندید و انکار بر کسیکه اعتقاد کند خلاف
این را نمی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن
حجر که این حدیث موضوع است فتدبر و الله اعلم. فایده در احادیث وارد شده و مشهور گشته است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از این جهت که گفت
رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باش بسا نفس طاعمه ناعمه در دنیا که
جایعه و عاریه باشد روز قیامت و آگاه باش بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت
کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده و وی اکرام کننده است او را روایت کرده ابن ابی الدنیا و از انس ابی طلحه
آمده که گفت شکایت کردیم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جوع را و کشادیم یک یک از شکم خود سنگی
پس بکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
که ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سغب احشاءه

و طوی تحت الحجارة گفته‌اند و شرف الادم وده صاحب مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرموده لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی سیر میگرداند و سیراب میساخت حبیب خود را وقتی که وصال میکرد
پس چون محتاج گردد بشد حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد و بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان
که لفظ حجز است برای جمع طرف ازار که در وقت جوع محکم بربسته‌اند اما که در وقت ضعف کمر محکم می بندند
انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیرا که
الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده پیدا است و چون پر شد بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام
و چون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد آن را پس متالم و متاذی
میگردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد معده و احشا و پوست پست میگردد
و آتش معده بقدری کم میگردد و الم تسکین می یابد تا الم آنحضرت بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است
با وجود قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم و ترفه دارند و این یک معجزه است از معجزات
که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه و باستعمال لباسهای فاخره و فراشهای لینه
و امثال آن میباشد و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش پلاس درشت بود و حسن و جمال
و نضارت و لطافت و نهایت الجمال صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و
کماله و بعضی گفته‌اند که عرب را خصوصا اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میشد اجواف ایشان
از خوردنی شکمهای ایشان می بستند بر آن سنگ را برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نیز بست تا بدانانند و آگاه گرداند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیثار و استبداد کرده باشد
بآن و اظهار کند احتیاج را صاحب مواهب میگوید که صواب آنست که بستن آنحضرت آنرا اختیار بود و طلب
ثواب بود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفته بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول
ابن حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
رفع جوع و الم معقول است با آنکه توانند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و
شوق و جذبه در آن و همیشه نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان و گاهی چنین و حق جل و علا را که معها استغراق و التفاتی
خاص است با حبیب خود و در تلطیف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد و اسانید آن احادیث اگر سخن

کنندان دیگر است والله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت
و عدم استیفای آن و حبس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد و بجهت عدم سلوک براه تکلف و بقصد
توسع بر امت و سد راه رهبانیت تناول میکرد از انچه عادت اهل بلد بود و هر چه حاضر می آمد از لحوم و فواکه
و خبز و تمر داشتند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضر است بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس
میخورد حلوا و عسل دوست میداشت آنرا روایت کرده البخاری والترمذی و حلوا القصر در هر طعام شیرین که
خورده شود و خطابی گفته که حلوا اطلاق نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عسل را حلوا گویند
و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکهه نیز دیده و محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و نزاع
نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آید میلانی مینمود و میخورد از آن قدری صالح از اینجا
معلوم میشود خیال میکردند که دوست میدارد و آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه لغت نقل کرده که حلوای که
آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که بشیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است
که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن و عسل پس آورد
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاده بر آتش و پخت حلوا فرمود
بصحابه بخورید این را این چیزیست که نامند آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدیق کرده بآن و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند آنحضرت عرس مردی
را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت
ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید ایشان گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما
در عروس نهی نکنم ازان پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است
طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار بر عروس مکروه نیست چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرده باینکه احادیث
صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه و لیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی در قایل
شدن باباحت غارت گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که تحقیق وارد شده است امر بغارت در صحابه در
فتح این نیز صحیح است پس بر قول امام ابوحنیفه خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم شاة را و
خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود
گاوی را و ظاهر آنست که ایشان خود هم خورده باشند والله اعلم و در صحیح لحم احادیث متعدده وارد شده

اللحم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است این حدیث را
ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراد را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی
زیاده میکند سمع و قوت را قال الزهری کذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لون را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب
و همچنان که در استدامت ترک وی در ضمیمه این خاصیت واقع شده در استدامت اکل وی در ضمیمه است
در قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست
در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی
اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از جهت آن زهر کرد
یهودیه در وی و از عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که نمی یافت
لحم را و میخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم ذراع زود پخته میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده
که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که ابعد است از مواضع نجاست
و موید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده ها را از جهت قرب
آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد و از استخوان و نهش بشین معجمه و بسین مهمله نیز آمده و بعضی گویند بمعجمه بدندانهای تمام
خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم شکار در مدینه نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت
گوشت از شانه گوسفند یکبار که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت آن دست کارد را
که می برید بدان و برخاست بنماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم قطع نکنید لحم را بالسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که آن با ضم تر و گواراتر است
رواه ابو داود و گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدی است از حدیث
صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع و تعلیل کرده اند
نهش را بعظیم تر است و قطع از کبر و خورده است آنحضرت بریان را و روایت است از ام سلمه که گفت

آنکه در دو پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از آن برخاست برای نماز و وضو نکرد
حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است
گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح
کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم
قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده
آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحش را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان
و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را و لحم
دواب را در خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیر بحری و در
مذهب ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را و بفارسی آنرا شکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای
گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و ابو
داؤد از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثرید از خبز و ثرید
از حیس و حیس بفتحتین طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان زرگرده شده بروغن و شکر و خورده است
نان بریت و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع دانند طبرانی در اوسط از حذیفه رضی الله
عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند پشت مرا برای
قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورده
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته بشدی جستی آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم
کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را پخته با جو و سلق بکسر چکندر که نام تره مشهور است و روایت
کرده است ترمذی در شمائل که آمدند نزدی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و
نفیس میخورید کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو انش

کرد و انداخت آنرا در دیگ و بجغرات بروی پاره از دنبه و فلفل و ملح در دیگ نهاد آنرا پیش ایشان و گفت
اینست طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بجغرات میخورد آنرا و خورده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خزیره را بفتح خا معجمه و کسر زای و بیای بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته میشود از
آرد بمثابت عصیده لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته که تریده کرده شود و خورد لحم ریزه کرده شود خرد و پخته
بروی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند حریره آنست که
ساخته کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با جیم از نخاله است و با حا از لبن و عتبان گفته که آمد
بیت آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا ابنه شود آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بخزیره که ساختم برای ایشان
و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اقط را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پنیر گویند شیری که بیرون
آمده شده است از وی مسکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها و استعمال
خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره
خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال رطب بالکسر و یقال اول ما یبدو من النخل طلع ثم خلال بالفتحتین ثم البسر ثم رطب و خورده است که
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف ثا مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت حبه را بکسر را و دال مهملتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی
است که اندرون درخت خرما میبرآید که آنرا شحمه النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم و موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا روایت
ابوداود و در جبن رومی بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع
شده بتقدیم طا بر با و در روایتی البطیخ او الطبیخ بالشک و طبیخ لغت است در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
المحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته
اند و محدثان بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را از برای که منقول
نشده است که چگونه میخورد آنحضرت آنرا و در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب
گاهی از این میخورد و گاهی از آن و همچنین در رطب با بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب
و خربزه این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهاد و میخورد و گاهی از این میخورد و گاهی از آن و خربزه
بکسر خا معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث صحیح است که ابن ماجه آورده

از عائشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای فربهی من و استعمال میکرد دران تا در آرد مرا برای آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه
شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راوی این حدیث برآنند که مقصود آنحضرت از جمع
میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به برودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی داود
از هشام آمده انه صلی الله علیه وآله وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر
میگردد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب الادویه و بعضی گفته اند که مراد ببطیخ که بر رطب میخوردند بطیخ
آنحضرت که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب کرده اند این را که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام
نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند که بطیخ اصفر نیز نسبت برطب بارد است اگرچه از جهت حلاوت
حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه ذکر
کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا
شیرینی ندارد و بهم خوردند تا شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بود و در خوردن
آنحضرت تمر را با خربز نیز همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس آدم ساختن تمر خبز شعیر را
برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم
بحقیقت الحال و میخوردند آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام دران دیار
متعارف است و در بازار ها نیز میفروشند تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب بالطبع است که [illegible]
مسکه و عفونت آنرا می برد و میخوردند آنحضرت نان را با نان خورش هرچه میسر شد گاهی بگوشت و گاهی ببطیخ
و گاهی بتمر چنانکه [illegible] است نهاد تمر را بر بالای پاره از شعیر و گفت این نانخورش این است و گاهی بخل و فرمود نعم
الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد بانکلام مدح اقتصار در ماکل است و منع نفس از
ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از آنچه خفیف است مؤنت آن و عزیز نیست وجود آن و تانق مکنید
در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و
اما اقتصار در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثنا است
بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب
حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشک پس فرمود آیا نانخورشی

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نان خورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با ادام
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین
و نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق را اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت
این قول را برای جبر انکسار خاطر و خوش کردن دلهای ایشان ست نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها
و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این
از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهای که
منتفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس بباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند
از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فواکه بلد خود از جهت ترس بیماری
و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر دو در قریها مردم است از صحت و قوت پس هرکه نخورد آنرا
در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن
و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن
آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصلی نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بصاد مهمله بدل طاء
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم کرده فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه
در آید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداؤد از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی
که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنست برای اثبات جواز تاکید جواز خورده باشد یا پخته بود و اما نفرت
کرده شد بوی آن و کراهت در فم او است و در آنچه بوی آید و در اثر است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در ابتدای هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول رایحه
دار بود و نخورد و در بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ ازان نووی گفته که اختلاف کرده
اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بر وی
و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا در جواب قول
صحابه احرام هی و کسیکه قائل است بحرمت میگوید معنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب مواهب
گفته که واجب است و محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه وآله وسلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که
دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله وگاهی که نظر بر
مهربانی و عنایت آنحضرت کرده در تنقیص و اباحت می آید بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه
ارتکاب آن واقع میشود آن چیزی دیگرست عفا الله و در بعضی روایات آمده که یکباری آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و علی رضی الله عنه در جایی دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را بمردی دادند تا آب د
هند بستان مردی را وی خرد کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه
داد و کذا ذکر فی تاریخ المدینة

وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه
و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که اکل بیک انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که
اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل متکبرانست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و حریص گویند او را اگر بعد از
زمان طویل ماکول بخمسه خالی از نشان شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان این حدیث متقدم که در اکل سه انگشت
آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی
روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را و در تعلیل لعق واقع شده
که در یافته نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و مخفی نیست و در بعضی که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن
آنها بزبان یا بباطن شفت کافی است و در بعضی اوقات می لیسانید انگشتان را بعضی اطفال و خادمان از
لعق و اصابع و در انتهای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی
روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف کرده میشود از اولاد وی حمق و عافیت
داده شود در ایشان و علی از طرق رشید که از خلفای عباسیه است از آبای خود از ابن عباس آورده
که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مائده برآید اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر و اتباع
و این امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا مستقبح دانند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست اجزای
همان طعام است که خورده است مساس اصابع و لعق قصعه چرا مستقبح گردد خصوصا وقتی که بشنود که فعل آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن حضرت لازم می آید
می آید بر وی تکفیر عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضغه

میلیسیدی هر یکی از اصابع خود را در دهن خود و ذلک سبکینه و ندا شمار او باطن ثم هیچکس آنرا استقذار
نیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمیخورد متکیاً و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و
میخورم چنانکه میخورد بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است در شفا
گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد است برای اکل همچو تربع و مانند آن از انواع جلساتی که اعتماد کنند
در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا میکند کثرت اکل را و استکبار میکند
از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق اقعاء گفته است که
نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد باقعاء آنست که بچسپاند الیتین
خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد به پشت خود و این نیست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب
میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را بیان در اکمال از خطابی
که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه الشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی بمعنی خورنده بر یکجانب
خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیکجانب نیز تفسیر
کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و
مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است و ابن
اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد الشقین تاویل کرده است آنرا بمذهب طب و ابن
قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت
نفوذ طعام بمعده و می پیچید معده را و مستحکم نمیشود فتح وی در غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد
غذا بسوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شیء پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت است و ازینجهت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل متکیا از خصائص
حضرت نبوت است صلی الله علیه وآله وسلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت
این ادب آن چیزی دیگر است و الضرورات تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا سه
نوع است و همه این هیئات را که ذکر کرده شد مذکر کرده است و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهت
اتکا و ماهو فی معناه خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست که بر دو زانو نشیند و پشت هر دو قدم

یا ایستاده کنند پای راست را و بنشینند بر پای چپ ذکر کرده است ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و ادب و گفته که این هیئت انفع و افضل هیئات اکل
است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدای تعالی و چون می نهاد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و
اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت و در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای
حمد متعدد ماثوره است پس سنت این مقدار است که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا
نیز رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد
علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل
کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه
در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت آن مرد لا استطیع فرمود
لا استطعت پس نتوانست برداشت دست را جانب دهن خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول
آنحضرت و کل مما یلیک خوردن از ما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن واجب است و تارک آن
عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر ما یلی خود را و اگر الوان
متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن حدیث ضعیف است
کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تتبع میکرد دبا را از حوالی قصعه
و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از آن بر تقدیری است که صاحب راضی نباشد و از
آنحضرت کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود والله
اعلم و آنحضرت می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده
و در حدیث دیگر آمده است که نزد وی کسی گردانیده باشد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم تا
که وضو کنی فرمود مامور نیستم بوضو مگر وقتی که بایستم برای نماز مراد آنجا وضوء شرعی است و در آن حدیث
دست شستن است که وضوء لغوی است یعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرم را روایت است
از ابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحیفه که بخار میشد پس فرمود آنحضرت خدای تعالی نه فرموده است
ما را بخوردن آتش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ گردن را و طعام گرم را

ومیفرمود بخورید طعام سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده
میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوشش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد
اعظم است برکت وی و بود مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدحی از خشب مضبب بحدید و گفت انس
نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث
عاصم احوال آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم نزد انس و خورده ام در وی آب و در راه
یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانیده او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون
وضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن
سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگذارد بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز
داشت او را از آن ابوطلحه و گفت تغییر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابوعبدالله بخاری آورده اند
که گفت دیدم این قدح را ببصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از میراث نضر بن انس بهشتصد هزار
درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره
و آن از چرم یا برگ بود و الان متعارف در حرمین از برگ خرماست و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعض
اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت است و نماز
گذاردن بعد از اکل آسان میگرداند هضم را (وصل) اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بتحقیق
دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم
سین مهمله و سکون قاف چشمه است که میان وی و مدینه دو روزه راه است سی و شش میل و استعذاب آب
منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین
صلی الله علیه وآله وسلم و زیاده بر آن از تطییب آن بمشک و گلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت
آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است
از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میان دل
تلمیذ گفت آنمرد را چگونگی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و بر نداشت و هم آب گرم
خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آنمرد صاحب حال است مثال او را نیست
یا مرد گفته اند هر ... آن مرد سری سقطی است رحمة الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج میکرد وقت

مباح آنرا و شبان مینوشیدند و چون ساعتی چند برای میگذشت و چیزی پیدا میشد تناول میکرد و چیزی از ان
آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند
بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده را و جلا
میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را باعتدال و میگشاید سدها را و آب
سرد رطب بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع
شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر
و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در ابقاء قوت و در وی ساختن نقیع و نبیذ آنست که خرما و زبیب را
کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکروز و دو روز نگاه دارند تا شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد
نبیذ است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یکروز و دو روز بالبستند نبیذ و این حلال است و وضو بوی جایز است
در مذهب حنفی و اگر بسیار ببستند و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف انداز د حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت
لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود
وزدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود وزدنا منه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که سه چیز است که
اگر کسی بهدیه دهد نباید که رد کند لبن و وساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که عرف و متعارف
آنست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آمیخته با آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در
غالب گرم اند پس شکست گرمی شیر به سردی آب و گفته اند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق تر
آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است انشاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و
در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت
صاحبی بود همراه او و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در بستان
خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله و اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد
بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده
است در مشک کهنه پس رفت در عریش پس ریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت
پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که کرع آب از جوی خوردن بدهن است چنانکه چهار پایها خورند
در شرح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب

بعلو مقام و رفعت درجهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نسبت یافتند و هیچ نسبت است از تکلیفهای آن
سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت
که بعلم حدیث اطلاع داشت رحمة الله بود دیدم که همین طور در باغی آب در جدولی میرفت آن عزیز نشسته کرده آب
خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از اطلاع برین حدیث معلوم شد که این فعل
آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد است و تا طعام بانهضام نیاید آب نباید خورد
و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما ایستاده
و اگر خورد بفراموشی قی کند بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که
گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده
که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیهٔ آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را و من
پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیث هم صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قائماً مکروه
است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه برای
بیان جواز که واجبست بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب یعنی
هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بحکم این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمداً و در حدیث
تخصیص نسیان برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عمداً از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه
برانند که لا باس بالشرب قائماً و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله
عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان
میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عبدالحق که امام حدیث است گفته است
که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قائماً مخصوص باب وضو و زمزم است و بعضی از علما
گفته اند که شاید که نهی منصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن
آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و بیرون آمد از قاعده ساقی القوم آخرهم شرباً انتهی و حمل
برین وجه محض احتمال است که برانگیخته اند ایشان آن را و دلالت نیست عبارت حدیث را بر آن و اظهر آنست
آنست که احادیث شرب قائماً دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعداً دارد

افضل شرب قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قائماً مبنی بر قواعد طبیه است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا رعایت میکرد و بیان ارشاد میفرمود و مقتضای این کلام آنست که اعتبار و بیان
نکنند و اگر احیاناً بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقا موقوف بر ابی هریره است و حدیث
مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صحیح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره
آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آیت را گفت مرد برای چه
قی کنم گفت ابوهریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسیکه بدتر
از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر و گوارا تر
و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا میکرد و دم میزد و از دم زدن در قدح نهی میکرد
و چون نزدیک میگردانید او را بدهن تنفس تسمیه میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود و میکرد این را سه بار و آمده است
که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد
از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکید آب را بمکیدنی و در نکشید در کشیدنی و از این حدیث معلوم
میشود که بحلق کوزه مبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مص بلب حق باشد لیکن جدا
داشتن و بلند تر از دهن گردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را جز مهمانان خود
یکبارگی نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا
بحق که دیگر جای نمانده است آنرا روایت البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
نمیخورد در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که بر نخیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید
که میمانده باشد او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد و شخصی در دنبال
می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میزبان را و میگفت این شخص تابع شده است ما را اگر
خواهی بگردد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است و مقتضای
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
طعام میخورد نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم

وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه
میسر می‌یافت می‌پوشید و تنگ نمی‌گرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس غالی و نه خسیس حقیر و تکلف
نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد می‌پوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسا
و ردا و ازار درشت می‌بود و پشمینه می‌پوشید و آورده‌اند که بود مر آنحضرت را کسائی ملبد پیوند کرده شده
که می‌پوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده می‌پوشم چنانکه بندگان می‌پوشند روا داشتن و اگر گاهی لباس نفیس گران
بها که ملوک عجم اهدا و ارسال میکردند بقصد استمالت خاطر ایشان می‌پوشید زود میکشید از بدن شریف وی
می‌بخشید و بمردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل
شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساست محمود نظافت و لطافت ثوبست و توسط در جنس که
لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عز و جل نظافت ثوب او و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه میداشت
جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بروی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه
سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه است فرمود گاهی می‌آید یکی از شما گویا شیطانی است و
تکلف و مبالغه در تزئین نیز خوش نمیداشت در سفر السعادة میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف
بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزئین و تجمل و جامهای نفیس
پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید
شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید و تکلف محمود است در هر حال و
شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ترک زینت ثیاب بود و احادیث هم در
مدح آن و ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است البذاذة من الایمان و در بیان تجمل و تحسین هیئت
و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد
که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل
و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست کبر عناد و سرکشی کردن از حق است و در حدیث دیگر آمده
که ان الله لطیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بود بر من
جامه دون ابا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال از شتران

وگویند آن سرمود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش و شکر
نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر
نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دیده پریشان و ژولیده موی را فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین
کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامها است چرکین در چرکین فرمود نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن
جامهٔ خود را آمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بندهٔ خود پس تجمل ظاهر موجب
شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا
علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را
ظاهر و لطیف و نظیف دارد و قلب و لسان را بحلیهٔ اخلاص و صدق آراسته و جوارح بزیور طاعت
و نظافت پیراسته دارد و اینجا سنت امر بتطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور مکروهه و ختان و تقلیم اظفار
و حلق عانه وارد شده است بیان سنت و آنرا فطرت خوانند یعنی سنت انبیاء سابق و علما کار درین
باب نوشته است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر و دنیا و اظهار جاه و جلال و ارزش
و شوکت نفس و تفوق بر غیر او کسوت قلوب ایشان سکینه مذموم و مستقبح است چنانچه در شان منافقان
آمده است و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم
وانما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر
الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم دنیا ملکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
حال و خفیف امر دین باشد ممدوح و چنین از علما و عباد لباس حسن و جامهٔ نفیس بپوشیدند و نیت ایشان
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود و برای جمع و اعیاد نیز جامه جدا میداشت و گفته اند
که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلا در حرب و فروران ست که متضمن
اعلاء کلمة الله و نصر الدین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس بپوشیدند تا اظهار غنا
و ثروت کنند و فقرا و سائلان بایشان روی آرند و منتفع شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز
میرود اگر بجهت بخل و خست یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع
دنیا و متابعت سنت آن و کفایت اختیار بود محمود و آنکه از هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی سفر السعادة
و ظاهر آنست که این قسم از دایرهٔ اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن فضیلت و استحباب

و نزهت نوبت نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید بیشک نیست که سیرت
سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته
و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید بآنچه
نقل میکند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان
بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت
چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از آنچه محتاج اند بدان اهل
غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذاری این نعمت گوارا و دولت هنیئ
و چون گذشت بر منوال زمان دراز و راه یافت فساد در نیات اهمی و درک این حقیقت و راه یافت غفلت
از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا منعکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک
دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه در سر که سیر و دانی ایشان
و سلوک میکند بمذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت
ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالفت نماید بتحقیق ارشاد کرد استاد ابوالحسن شاذلی که
یکی از مشایخ سلسله شاذلیه است مر کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بر وی جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا
این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و
لباس تو میگوید بده چیزی مرا از دنیای خود و افعال این دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و تفرقه میان نیتها است کنون
بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنم وصل بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد بلکه اعتدال
که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه
تا بمرفق و آن دو شبر است مقدار شش و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی
مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم است در هر زمانی
الا اعتبار آن در بیجا نیز تجویز نموده اند والله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه
کرده میشود در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه‌ها حاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با قلنسیه است
چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و

و از لباس و مرکب راند و دی صلی الله علیه و آله وسلم اسمای بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه
می بود لاطیه یعنی پست بسر چسپیده نه بلند مثل بافیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم
بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول
است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان معروف است والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی
فی الشمائل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم و قد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را
میان دو شانه خود و این را عذبه بوده و ابه نیز گویند و این راست عمامه سیاه را ندو نیز از ابن عمر آمده رضی الله
عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تعمیم بنده بر میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و سدل میکرد یک طرف
عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم بر منبر و بر وی عمامه سیاه بود که رها کرده بود طرف آن را میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکه را روز فتح و بر وی عمامه سیاه بود و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخای ذوابه دایم نبود
کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول
مکه بر سبیل ساز جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع
کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت
و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بربست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی
عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود و بعد از تمام فتح و ابن الهمام گفته که این اولی و اظهر است در جمع از اول و تمام این قصه
در غزوه فتح مکه بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش رو و پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بحضور مسلمانان آمدند عمامه
ها این هیئت بسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال
است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب پس را از زیر حنک و ذقن گذرانیده بجانب
پیش بگذارند و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری است که آن سنت موکده است و
اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تا بند دست و دراز تر از این مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوته تر از این نگاه نمیدارد

دوست را از خرد و بزرگ و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه وآله وسلم معانی و حکم ست که در است
بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و دستار و ازار وی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین
و نمی گذشت از شتالنگ و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت ست بآنکه حقیقت انصاف که وسط حقیقی ست شرط نبود
و طبرانی از ابن عمر آورده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود
آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لبس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ ست و در حدیث بخاری هر چیزی
که پایان تر از شتالنگ ست از ازار در نار ست و این حکم برای مردانست و زنان را رخصت است اسبال و تطویل
و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود فراخ کنند یک شبر گفت انکشوف
برهنه شود پاهای ایشان فرمود فراخ کنند یک ذراع و زیاده نکنند بر آن و این حکم از ذیل قمیص
ایشان و ظاهر آنست که بزمین کشیدن ذیل هر زنان را جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار
نیست بلکه شامل ست قمیص را و رداء و عمامه را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسبال در ازار و قمیص و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق [illegible]
ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بوجهت کثرت وجود اسبال در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده
ولیکن وجود معنی خبر در عمامه خفای دارد و مراد بآن اطالت عذبه است زیاده برحد و تطویل اکمام چنانکه معتاد
اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم ست و صاحب مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای
فراخ دراز مانند افراج و عمائم مثل ابراج که عادت شده است و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علما نقل
کرده که گفته پوشیده نیست بر وی بصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها متعارف شده در وی اسراف
و اضاعت مال ست که منهی عنه است ولیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گشته ست مر هر قومی
را شعاری که شناخته میشوند بدان و هرچه از آن بطریق خیلاست شک نیست در تحریم آن و هرچه بطریق عادت است
تحریم نیست در آن مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع ست از ثوب و نقل کرده است قاضی عیاض کراهت
هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد ست در لباس از طول و سعت انتهی و درین اقوال که از علمائ
نقل کرده شد از حیثیت تجبر و کراهت این طول و سعت ولیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و شناخت اشارت
گونه جواز و عذر را از آن میکند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شد و درست که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار باشده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت مافوت میشود اما سخن
آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بهر تقدیر هر چه واقع شده از
کراهت از اسبال و تطویل آن ازار و جز آن مفید بقصد خیلا و تکبر و تزیین است و اگر نه باین قصد باشد چنانکه
برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق را رضی الله عنه عادت مرضی چنین
نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و بصورت اسبال می نشست و چون از آن نهی واقع شد آنحضرت اظهار
کرد حال آنکه امر چنین است چکار کنیم فرمود آن حضرت تو از آنها نیستی که در شان تو خیلا را داشته باشد و باید دانست
که ازار که اینجا مذکور است بمعنی تهبند است فاما ازار که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند که نپوشیده و ابو یعلی
موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار را روزی همراه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل سوق را وزانی
که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش و رجحان ده پس گفت وزان این
کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جهید بسوی
دست رسول خدا میخواهد که ببوسد آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این را اعاجم
بملوک خود میکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را
گفت ابوهریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار تر است ببرداشتن متاع خود مگر
آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابوهریره گفتم یا
رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و لیل و نهار زیرا که بدرستی من مامورم
بستر پس نیافتم چیزی را ساتر تر از وی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف ولیکن خریدن
آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است
که پوشید آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن حضرت باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوستتر
میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین بود قمیص او را گفتها تحقیق
علما محدثین و متعارف تمامه دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص

نیست وآنچه متعارف اهل دیار ما و ماوراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گریبان و عرف عرب
متعارف زنان است و تکمهای مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح برعکس اصطلاح آنجاست حکایت
یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن او بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی
از علماء عرب پیش ما گردید و میآمد و میرفت و بجانب آن یار هند نگاه میکند عرض کرده شد که سیدنا چه می بینید
و چه میجوئید گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از معویه بن قره از پدرش که
گفت آمدم به پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در جمع سیطی از مزینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمهای پیراهن او
گشاده پس درآوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوت را رواه الترمذی
سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که انداز داشت و توهم کرده که [illegible]
دری علم نسبت بخلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع
و شبری و از ابن عمر آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر وی ازاری بود که تقعقع میکرد [illegible]
که آنحضرت را ازار خام میکرد ازار را از پیش و پس برداشت و بلند میکرد ایضا و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار
می بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را
عائشه رضی الله عنها ردا و ازار را در شب مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله وسلم درین دو جامه باین صفت و گفت اسماء بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عائشه
چون فوت کرد آنرا من گرفتم و ما میشوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین برآورده و جبه
بر کتفین پشت افگند پس و تمام گفت و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید روایت کرده است انس
بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت و میپوشید حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی
است از برد که در وی خطها راسته است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
در شب ماهتاب و بر وی حلّه حمراء بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت
نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را [illegible]
احسن در حله حمراء از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ملهٔ را در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام و

نقشه بسیم موی سه و دو جبه بعضی بسیم و نقشه بسیم که الام بکنند و فرو می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه
شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می‌پوشید برد احمر خود را در عیدین
و جمعه و حله نام جفت جامه است رداء و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر دارد و احمر آنکه فقها
سرخ یافته اند چنانکه در دیار ما الاجه می باشد و این از برود یمنیه است مشهور باین اسم بجهت نسخ
خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است پس آن در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت
دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس مپوش آنرا و از
عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت دید آمدم به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بود بر من جامه معصفر گفت
از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلیه من فرمود بسوز آنرا و اشتباه باشد بعضی مردم را
از حدیث که لبس احمر جائز باشد این خطاست مراد باحمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و همچنین اخضر که در حدیث
ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بر وی دو برد اخضر و در حدیث
عطا بن ابی یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع ببرد
اخضر مراد برد است که در وی خطهای سبز است اگرچه در اینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف
دیار عرب همان معنی است همچنین اصفر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز یعنی جامه [illegible]
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است
اختلاف کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم
و گفته است که باین قائل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهم لیکن گفته است مالک لبس
غیر معصفر افضل است و در روایتی تجویز کرده است پوشیدن آن در بیوت و سرا و مکروه داشته است در محافل
و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است
که آنحضرت پوشیده حله حمرا و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم بحج یا عمره و این نیز
تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جائز نیست
با آن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر
از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است [illegible] مسئله را در معرفت
سنن و گفته که نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی
کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم فذکر کرد بیهقی حدیث
مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث هر آینه قائل میشد بآن
انشاء الله و ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث بخلاف قول من عمل
کنید بحدیث و ترک کنید قول مرا گفت بیهقی متابعت کرد شافعی سنت را در مزعفر گفت آنچه نهی کنیم مرد را
بهر حال از مزعفر است امر میکنیم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی
پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنها است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده
از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفره و در
حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواهما
الدمیاطی و نیز ابو داود و باین لفظ آمده که رنگ میکرد و میپوشید ورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد
عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر لیکن گفته اند که این احادیث معارض
نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت جامه سفید را
و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفید است باید که بپوشید آنرا زندهای شما و تکفین کنید در آن
مردهای خود را و گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت و بر بالای وی
و بود بروی مرطی موی سیاه مرط بکسر میم و سکون را کسا از خز یا صوف از ار ساخته میشود و پوشیده و در ذکر
عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه وآله مکه یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس سواد مستحب است و مذهب
حنفی نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده و اما طیلسان که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن
طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید
انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه گفت چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی
داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت

آمده است که آنحضرت بخانه ابوبکر آمده و در نیمروز متقنع از جهت ضرورت اخفا کردن تا نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع
عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میکرد قناع
را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ
کان یکثر التقنع پس این حدیث و جز آن رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که
پوشیده است قناع را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این
نیز مردود است بجهت آنکه روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در وی پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس ایستادم من تا ببینم که آن مرد کیست
عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله
عنهما که نماز میکرد و متقنع بود سر او و نیز ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله عنه
که میپوشید طیلسان و در روایتی دیگر آمده که دیدم حسن طیلسان اندقی را و آنکه ذکر کرده است ابن قیم
از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال بآن در وقتی صحیح است که طیلسان از شعار یهود باشد و تحقیق برطرف
گشته باشد درین زمان پس داخل شده در عموم مباح و شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته که سنتی که از
شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال بهر وقت است و کما قال و گفته اند که انکار انس بجهت
الوان طیالسه بود که زرد بود مذکور کذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ و صلحا منقولست که تطلس میکردند و فی
بهجة الاسرار و کان الشیخ عبدالقادر یتطلس و غالبا انکار ابن قیم آنرا و مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت
شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم و الله اعلم و چون بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اطیب و الطف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم
که چرکین نگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن
وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد
در مسند و ترمذی در شمائل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه و یحلب شاته و خدمت نفسه بود آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم که بجهت آن جامه سپش را می دو ششپشان خود را ز سید و سنت فعل خود را گفته اند که شاید سپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود اطلاق قمل اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک و بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه میکرد و بجهت آنرا دو پاک میکرد و مشابه آنکه مردم سپش می جویند و در ذهن این مسکین همین معنی می نشیند و قرار می یابد و الله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که سپش ایذا نمیکرد او را تعظیما و تکریما صلی الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر در نفی ایذا و سپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود و فصل و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که نقش شده آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی ست در جانب مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان رض است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را دران چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که انتظام کارخانه ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدای آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو نشست و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی بودن اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شده و کان او در آنجاست و بعضی برانند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار پس بینداز فرمود مرا اگر بسازی خاتم را از نقره و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر یک مثقال و همچنین آمده در دیگری که وی خاتم شبه بود بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز گویند نوعی از نحاس است که آنرا بهندی زبان پیتل گویند ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شده بآن از جهت مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود

که چه شد مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت آنحضرت آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و
سکون فاء و هی بمعنی شبه است و همچنین کرده است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که
آنحضرت بجا طلب واهبه نفس فرمود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه از آنجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد
شیء قلیل حقیر است و در سنن ابو داؤد باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حدید بود
که پیچیده شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله
عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس بپوشید ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس بر آمد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از
تختم ذهب و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر علماء و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب
است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی
خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را
اندر زمین گفتند چرا بر نمیداری مال تست بردار آنرا گفت بر ندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از ان
و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تختم
کنید بعقیق و بمعنی سزاوار ترست بزینت و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق چه بدرستیکه آن نفی میکند فقر را
و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت
کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است اما آنحضرت
مر تختم بعقیق چیزی را از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله
وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما الفص خاتم در روایت
بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود فص حبشی
چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما
نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد
رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتیم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم
سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود سطر محمد فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته والله اقول بعض شیوخ که اسم جلاله
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما تختم اکثر اخبار
دلالت برآنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جایز است تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نقل امام احمد است در روایت صالح از وی
که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی ظاهر
مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین
انگشت و اشارت کرد به خنصر از دست یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم
در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ذکر کرده اند تختم در
یمین را و این قول ابن عباس و عبدالله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی
میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید و گاه در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم
در یمین منسوخ است و جزو آنست که در صحت آنها سخن است ذکره فی المواهب و در بعضی روایات آمده
که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شیء و یاد داشتن آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم
یا زیاده کراهت است خصوصاً که از قصد باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام
نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بلکه استحباب و
بعضی کراهت داشته اند اگر قصد زینت کنند و بعضی مکروه دارند مگر وی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و قضا و حکم
را و در حدیث نیز همچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بر خطاب نامه ها
نوشتن بملوک و امرا که وقت کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند
کتابی را که بخاتم نبود پس ساخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و اینجا بیان نقل کرده است
پس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم ساخت تا پوشید و بعضی
گویند که پوشید و بعد از آن بینداخت والله اعلم و اما لبس خف و پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم موزه را و مسح کردن بران پس بصحت رسیده و در بعضی از روایت آمده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را بعد از آن وضو کرد و مسح کرد برآنها

وصل نعلین آنحضرت

و از مغیره بن شعبه آورده که هدیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را وصل و اما نعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و نعل چیزی را گویند که بپوشند آن قدم را اگر پوشیده شود آن تا شتالنگ موزه
والا نعل و در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قبال و قبال زمام
دوال است که میباشد در میان دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال
دو تو بود شراک آنها و از ابو هریره مرفوعاً آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا
بیمین و چون کشد ابتدا کند بشمال الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از
در نعل واحد و حکمتش آنکه این وضع نامطبوع است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند که ابلیس به یک نعل مشی
میکرد و در روایتی از عائشه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خود یک نعل و احتمال
دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب باشد و یک جانب یکپای احتمال تلوث باشد
مشاهده کرده و پوشید همان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً در این طور صورت
و در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای محدثین
نقل شکل نعل شریف در تألیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان کرده و در مواهب تجربه آن برا
دفع وجع و بهما حامل آن تمثال و در موضع وجع و حصول امان از بغی آفات و علیه و حفظ از شیطان مارد و
هر حاسد و عین طلق براه ذکر کرده و شعرا بعد مدح آن در بیان فضائل آن انشاد نموده‌اند وصل و اما فراش

وصل فراش آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که خواب میکرد بران چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته و روایت کرده است بیهقی از
حدیث عائشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه دو تا
کرده شده پس باز فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو آن پشم بود پس درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس فرمود چیست این ای عائشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد
این فراش را فرمود باز گردان ای عائشه پس بخدا سوگند اگر بخواهم من روان میگرداند با من خدای تعالی کوههای
طلا و نقره را یعنی اینکه بودن با فقر من نه از عجز و بیچارگی است بلکه باختیار میکنم بمحبت برای خود و طلب
رضای حق تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس آورده که درآمد عمر
رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده حصیر در پهلوی مبارک

بحروف عجب ہنگام اتمام
وقت سال طبعش خوش کتاب
سنہ ۱۳ ہجری

بفضل حق شدہ مطبوع
کتاب مستطاب لاجواب

عفی عنہ مصحح مطبع متوطن شاہ آباد ضلع ہردوئی

ایضاً۔ جلد دوم۔

اسرار محبت۔

دواء الشفاء۔ جدید شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۵ء

جامع طیبی۔ حالات پیغمبر علیہ السلام یعنی پیدایش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ [illegible]

مقالات الصوفیہ مطبع غیر مطبع

سفینۃ الاولیاء۔ از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ۔ مع رسالہ دانشمند[illegible]

مولود النبی۔

تحریر الشہادتین۔ شرح سر الشہادتین

تحفہ اثنا عشریہ۔ جلی قلم مطبوعہ سنہ ۱۸۹۵ء

کتب اخلاق و تصوف

مصباح الہدایت۔ ترجمہ عوارف۔

مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار۔ مع حواشی جدید۔

نفحات الانس۔ مع سلسلۃ الذہب

فواید الفواید۔ از حضرت نظام الدین دہلوی

شرح بوستان۔ از شیکچند بہار مطبوعہ دہلی

فواید سعدیہ۔

لوایح جامی۔

رسالہ ستہ ضروریہ۔ غیر مطبع

پند نامہ عطار۔

کیمیاے سعادت فارسی۔

اخلاق جلالی۔ محشی۔

اخلاق ناصری۔ کاغذ گندہ

ایضاً۔ کاغذ دیسی۔

معدن جواہر

مطالب رشیدی۔ مطبوعہ سنہ ۱۸۶۸ء

مثنوی سلسبیل۔

مثنوی شیخ بہلول۔

مجالس العشاق۔ با تصویر۔

منطق الطیر

گلشن اسرار۔

می باید شنید۔

می باید دید۔

نکات احسانی۔

انشاے اسرار فرح بخش۔

سبحان نکات و گلستان لغات

دائرہ صنعت۔ گنجینہ صنائع تاریخی۔

دانش نامہ۔ بیان ہر شئی کی آفرینش بطور حکمت فلسفہ

رسالہ منازعت۔ تقدیر و تدبیر۔

مخزن العلوم مونقشہ

گلشن خیال۔ تاریخ گوئی کے قاعدے

قول فیصل۔

ابواب الجنان۔ جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی۔

ایضاً۔ حصہ دوم۔

کتب تواریخ انبیا و اولیا وغیرہ

سفینہ رحمانی۔

عجائب القصص۔ مطبوعہ دہلی۔

حیات القلوب۔ کامل ہر سہ جلد

جلد اول۔ در حالات انبیا

جلد دوم۔ در معجزات پیغمبر آخر الزمان

جلد سوم۔ در بیان امامت۔

جذب القلوب۔ الے دیار المحبوب۔

روضۃ الصفا سات جلدمین یکجائی۔

گنجینہ سروری۔ معروف بہ گنج تاریخی

ولادت و وفات اولیاے کرام۔

وقایع شاہ معین الدین چشتی

خزینۃ الاصفیا۔ کامل دو جلدین

ترجمہ فواید سعدیہ۔ متضمن حالات

اوتاد و اقطاب و تاریخ اولیا و سو

عمری اصفیا مطبوعہ ۱۸۹۶ء کاغذ سفید

ایضاً کاغذ سفید رسمی۔

قصص الانبیا۔ کلان مسمی بہ روضۃ الاصفیا

ایضاً خورد۔

عجائب القصص مبسوط۔ حالات ا

ترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۹۶

تاریخ حبیب الٰہ

مجموعہ فتوحات واقدی۔ کا

ہر چہار حصہ مطبوعہ ۱۸۹۹ء

(۱) مغازی الصادقہ معروف بہ مغازی ا

۲ و ۳ فتوح الشام۔ و فتوح المصر

اردو یکجائی۔

۴۔ غزوہ عرب۔ معروف بہ فتوح

فتوح العجم